باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

| |
|---|
| شماره ثبت: ۵۷ |
| رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷۲ ن ۸۸۵ ع ۱۲۷۷ مرجع ☐ |
| سرشناسه: نیر بروجردی، علی اصغر بن علی اکبر، ۱۲۳۱ - ق. |
| عنوان قراردادی: |
| عنوان: عقاید الشیعه به ضمیمه تذکرة الائمه |
| شرح پدیدآور: |
| کاتب: تاریخ کتابت: |
| محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۲۷۷ ق |
| صفحه شمار: ۲۱۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐ |
| زبان: فارسی ابعاد: ۱۴ x ۱۹ نوع خط: نسخ و نستعلیق |
| روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐ |
| واقف: نامعلوم تاریخ ثبت: |
| یادداشتها: شرح ضمائم: تذکرة الائمه. دارای حواشی اندک تصحیحی است. دارای حواشی در ارتباط با متن است. ناقص الاول. عناوین دیگر: ۱. عقاید الشیعه و فوائد الشریعه. ۲. |
| موضوع(ها): ۱. شیعه - اصول دین. ۲. شیعه - عقاید. ۳. چهارده معصوم - سرگذشتنامه‌ها. |
| شناسه (های) افزوده: الف. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق. تذکرة الائمه. ب. عنوان. ج. عنوان: تذکرة الائمه. د. عنوان: عقاید الشیعه و فوائد الشریعه. ه. عنوان: عقاید الشیعه فی فوائد الشریعه. |
| فهرستنگار: سمنانی تاریخ فهرستنگاری: اسفند ۸۷ |

ا ب

۲۹۷/۴۱۷۳
ع۴۸۶ ب
۳۷۹۷۲

# در مقدمهٔ کتابست

صیحهٔ صبیحه و صاحه باهلها صیحون وجیحون کشاده واز صدمت سطوت نظم نظام جیوش خا
جوشش داد از سروش خروش الی امر الله فلا تستعجلوه پردهٔ گوش بی هوشی و سرادر بیده
که از لون ناموس کون مزور نج و سندروس باطن قلوب منکوس بعین ظاهر عین کالکونه
رو و موی برده بیم و عبوس کشیده و عذار بنیرنک هفت رنک از خوف معرکه جنک شیران شکار
پلنکش از رخسارهٔ بی آب و رنک پرید و مشت پشنک و سنک بجنک در سیا میدان جان نشد
دویده و عدالتکستری که در زیر سایهٔ همای دادکستریش برهٔ آهوی غزالان چین حلقهٔ
بفراغت بال مشغول بجمع اوی مشک اذفر از جکر پستان کرکان دندان و لبوت اجام خون
آشام شده و نارمیده شهریاری که از فضل بحر کف جودش عالی حسی و حاتم طی تمنا از عالم
بقا نموده و از حیرت انفعال اسم ناسمی بکوشهٔ بی نوشهٔ میدان فنا خزیده و سحاب رحمتش
از منبر بحر رحمت بحر امطار افطار نعم بر اراضی یابسه وجود عیون رحمت کشوده که ازان خضیض
تحت سمک بذروهٔ اوج تحت فلک هشتمش و متلاطم افواج امواج نعمتهای بیکران کردیده
هو السلطان العادل والملیک المقتدر الکامل والخاقان الباذل والقاآن الفاضل
والسالک لمسالک حق الیقین والعارج المعارج سرّ نور مبین والحافظ الشریعة حضرت
سید المرسلین والضابط لطریقة ائمة الطاهرین ظل الله الممدود فی السموات والارضین
ناصر الملة والدین وکاسر اعلام الکافرین قهرمان الماء والطین محمد شاه غازی که از عدالت
جنتم امدحه لحمد ردرسالت جنین باد کرتا چرخ برین باد زمین و آسمانش در نکین باد
خلد الله ملکه و ادام الله ظلال رأفته و شوکته علی رؤس العباد الی یوم ینادی المناد و
در دربار معدلت وجود حکیمی موجود که فطرت لقمان فکرت حکمتش تمام ذوات ذرات
بوده غبار ابماء الحیاة داد کستری سرسبز و سیراب نموده و علمی که پرتو ذرهٔ نور خورشید
علم علمش پردهٔ مشعشع دانش را بروی عالمی کشوده و خارسی که بحر است جهان تابیش
زنک کدورت از اراضی هفت کشور را باب زلال عیون جاریهٔ مرحمت زدوده و مؤسسی
که اساس اسیس حکم لی اسس علی التقوی و بنا بنیان سلطنت که امر الی اصلها ثابت
و فرعها فی السماء انتظم نظمی منتظم نموده که سلاطین روی زمین سر انکشت عبرت بیجاده
کزا بانکشت حیرت نا ودر کی الوده و با ستا فکرت بی اسود کی کزیده فقبلنا لعمرو

## در بیان احتیاج خلق بحجت

و یگانهٔ الدهر و وحید العصر تاج الحاج و سراج الوهاج و بحر عجاج و نهر ثجاج ذو المناهج
حارث البراهین فی الرواسی الملقب المشتهر بحاجی میرزا آقا لسان ادام الله افاداته علی رؤس الانام
من الادانی والاقاصی و چون جمعی از مؤمنین از این خادم خادم شرع انور و ساعی ترویج
مذهب حضرت جعفر علیه السلام و داعی دوام دولت ابد مدت اظهر بن علی اکبر علی اصغر عفی الله
عن جرائمهما فی القبر و فی یوم المحشر خواهش رسالهٔ عقائدیه بلغت فارسی نمودند که خالی از تکلفات
عبارات و دلیل عقلی و نقلی که مزید فهم عامهٔ عوام باشد تا بفهمند که کافهٔ مسلمین
از او بهره مند شوند ابتغاء لمرضات الله و مجیباً لدعوتهم مع کثرة اختلال الاحوال اشتغال
بجمع اوردن آنها از آثار و اخبار ائمهٔ اطهار و قلم عنبر بر ورق لحن ثبت و ضبط آنها را نمودم
و حفظ این عقائد لازم است بر مسلمین و منکر آنها داخل است بر معاندین و مسمی نمودم
این عقائد الشیعه فی فوائد الشریعه و مرتب ساختم او را بر پنج مشکوة و یک مقدمه و خاتمه
و هر مشکوة مشتمل است بر چند مصباح و هر مصباح بچند نور امیدوارم از خداوند
آسمان و زمین چنانست که حقیر و ناظرین از مؤمنین را حظی وافر بدهد بنا و اجرت کامله
فرماید بمحمد و اله اما مقدمه بدانکه خداوند عالم عبث بخلق را خلق نفرموده است
که هر چه میخواهند بعمل بیاورند و ثواب و عقاب و حساب از برای ایشان نباشد بلکه از
برای عبادت و طاعت بندگان خلق فرموده است و پیغام او را فرستاده است با
کتابها که پیغمبر خداوند خواسته است و در آن کتاب نوشته است از برای مردمان بیان
نمایند و خاتم پیغام او را محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله قرار داده است و دین
و قرآن که کتاب او است ناسخ دینهای پیغامبران سابق و کتابهای ایشان قرار داده است
پس بر خلایق واجبست که اخذ عقائد و معالم حلال و حرام و احکام را از آنجناب نمایند
و هر چه او فرماید اعتقاد نموده بعمل بیاورند چنانچه خداوند فرموده است ما آتیکم
الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا یعنی آنچه پیغامبر او را از برای شما آورد بگیرید و
و آنچه را که او شما را نهی از او نمود واگذارید و او را پیغام او آنچه را که خداوند امر نمود
او را که بخلق برسانند از اوامر و نواهی و عقائد رسانید و در زمان رحلت او وصی و نکه
بانی از برای دین خود دادند باذن خداوند بشهادة و ما ینطق عن الهوی ان هو الا

# در بیان ایجاد خلقت

وحی بوحی و حرف بمنزلهٔ ورقهٔ پیغام خدا که از هوای نفس خود نمیباشد حرف دیگر مگر
از وحی الهی که وحی شده است و نیز فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض یعنی بدرستیکه من گذاردم در میان شما دو چیز سنگین را که کتاب خدا و عترت
من باشند که این دو از هم جدا نمیشوند تا آنکه بر من وارد شوند در قیامت در لب حوض کوثر
و مراد از کتاب قرآنست چنانچه مراد از عترت ائمه طاهرین میباشند پس بر همه خلق واجب
است که رجوع نمایند بکتاب خدا و عترت پیغامبر او و روایات ایشان بگویند واجب است طاعت
نمودن و عمل کردن و اعتقاد نمودن و ائمه اطهار اخبار و آثار در میان مردم گذارده اند که در
آنها بیان کتاب خدا میشود و در این زمان غیبت کبری لازمست رجوع نمودن بکتاب و آثار
و اخبار ائمه اطهار بجهة طاعت و عبادت پادشاه جبار و فهمیدن آنها پس بجز از آنها معلوم میشود
حکم خداوند سه چیز است اول اعتقاد قلبی دوم اقرار زبانی سیم عمل ارکانی و عمل یا بدنی
تنها است مثل غسل و وضو و تیمم و جهاد یا بدنی و زبانی است مثل نماز یا نگاه داشتن
نفس است مثل روزه یا مالیست مثل خمس و زکوة یا بدنی و مالیست مثل حج و در همهٔ این اعمال
شخص باید حکم خدا را بداند و دانستن احکام یا از اجتهاد است یا از تقلید پس مردم باید
یا مجتهد باشند یا مقلد باشند در عملیات و اگر هیچکدام نباشند اعمال ایشان بوجه
صحت نخواهد واقع نخواهد بود و اما اقرار زبانی هم باید از روی اعتقاد قلبی باشد مثل
شهادة دادن بوحدانیت الهی و رسالت حضرت رسالتپناهی و بولایت ائمه طاهرین و اما
اعتقاد قلبی باید از روی اجتهاد و قلب باشد پس اجتهاد نمودن در عقاید واجب است بر
مسلمین و مؤمنین هر چند دلیل ایشان دلیل عقلی اجمالی یا دلیل نقلی مطابق عقل باشد
پس بر کافهٔ خواص و عوام لازمست که تفحص و تجسس نمایند در تصحیح نمودن اعتقادات خود
هر چند پرسیدن از علما باشد که بر چه باید اعتقاد نمود و بعد از دانستن آنها بدلیل اجمالی
عقلی یا بدلیل نقلی مطابق عقل کفایت میکند از برای ایشان لهذا ما بجز از عقل و اخبار
و آثار معلوم میشود که واجبست اعتقاد نمودن بآنها بیان میکنیم که بر مؤمنین باید که فهمیدن
آنها و اعتقاد نمودن بآنها آسان شود اگر چه بعضی ترک نموده اند در بارهٔ اعتقادات رجوع
نمودن بکتاب و سنت و اخبار و آثار و بهوای نفسانیه و خیالات شیطانیه رجوع کرده اند

رجوع نمایم

# در اعتقادات متعلقه

و حرفهای بیهوده میگویند اعتقادات فاسده ظاهر میکنند میگویند که دلیل عقلی داریم و حال
آنکه عقول ناقصه و آراء فاسده و کاسده ایشان بجهت هوای نفسانی و اغوای شیطانی مغلوب
شده است پس بعضی قائل شده اند بوحدت وجود و موجود و بعضی قائل شده اند بجبر و بعضی
قائل شده اند باتحاد و حلول و بعضی قائل شده اند بجبر و بعضی قائل شده اند بسقوط عبادات
بعد از مدتی از ریاضات و بعضی قائل شده اند بمباح بودن اموال و عیال مردم و بعضی قائل
شده اند بلزوم بودن مرشد در عبادات بجهت اینکه اینها واسطه اند خواه امام باشند یا
غیر امام و بعضی قائل شده اند به نبودن تکالیف و سقوط آنها و بعضی قائل شده اند بخالق
و رازق و محیی و ممیت بودن امام یا بواسطه و اذن خدا یا بی واسطه و اذن او و بعضی قائل
شده اند به نبودن حشر و نشر و قیامت و حساب و ثواب و عقاب بعضی قائل شده اند بجسمانی
نبودن معاد و روحانی بودن او و بعضی قائل شده اند بجسمانی نبودن معراج پیغمبر صلعم و روحانی
بودن او و بعضی قائل شده اند به نبودن میزان و صراط و بهشت و دوزخ جسمانی و بعضی غالی
شده اند یعنی امام را از مرتبه خود بالا برده اند و بمرتبه خدائی رسانیده اند و بعضی قائل شده اند
که امام را از مرتبه خود پائین تر آورده اند و بعضی ضمایر قرآن را راجع بامیرالمؤمنین و ائمه طاهرین
سلام الله علیهم اجمعین نموده اند و بعضی انواع کثافات و طنبور و دف و مسکرات از قبیل چرس
و بنگ و شراب را حلال دانسته اند و مشغول آنها شده اند و رقص و کف زدن را عبادت نام کرده
اند و بعضی ترک عبادات را عبادت میدانند و بعضی مرتکب معاصی میشوند که ملامت کنند خلق
ایشان را که نفس ایشان کامل شود و بعضی صفات خدا در مرشدین یا ائمه طاهرین ظاهر میدانند
مثل آهنی که در کوره گذارده باشند سرخ شود که صفت آتش در آهن پیدا میشود و بعضی
عمر و علی و محمد و ابوجهل و شمر و حسین را از یک طینت میدانند و بعضی موسی و فرعون را یکی
میدانند در باطن و در ظاهر میگویند دو تا شده اند بجهت اسم بودن اینها بر یک بنا و بعضی
میگویند مردم که مردند مثل علف خشک میشوند دیگر بعد از مردن چیزی نیستند و بعضی
میگویند بصورت دیگر میشوند بعد از مردن خوب بصورت خوب بد بصورت بد و باز
در دنیا می آیند بطور تناسخ و بعضی دیگر میگویند ما چیزی نیستیم هرچه هست خدا است
و بعضی میگویند خدا جسم است و بعضی میگویند نور است و بعضی میگویند از نور است

و بعضی

و بعضی تشکیک نموده تنزیل داده باری مذاهب سبب اختراع شده است که ذکر همه اینها بطول می انجامد
بنابراین پس واجبست که مؤمن باو اعتقاد نماید بنحوی که بیان مینمائیم بعون الله تعالی و منه الاستعانة و
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **مشکوة اول** در بیان اعتقادات متعلقه بذات و
صفات خداوند است بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بتوحید الهی و توحید بر چهار قسم متصور
میشود **اول** توحید ذاتی **دویم** توحید صفاتی **سیم** توحید خلقی **چهارم** توحید
عبادتی پس در این مقام چهار مصباح است **مصباح اول** در توحید ذاتیست بدانکه
واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند واحد و یکتا و بی شریک و بی همتا است و ذاتیست مقدس
و مستجمع جمیع صفات کمال و مبرّا از جمیع صفات نقص و صاحب جلالست پس واجبست اعتقاد نمودن
باینکه خداوند مرکب از اجزا و مرکب از اعضا نمیباشد و معنی مرکب آنستکه از دو چیز یا بیشتر بعمل
آمده باشد و خدا جزئی ندارد نه اجزاء وهمیه و نه اجزاء خیالیه و نه اجزاء عقلیه و نه اجزاء خارجیه و نه
اجزاء داخلیه و نه اجزاء ذهنیه پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند دست و پا و سر و گوش
و چشم و دل ندارد و از چیزی مرکب نیست نه از مجردات و نه بسایط و نه از غیر مجردات مثل نور و
غیر نور و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جوهر نیست و عرض نیست جوهر آنستکه بوجود خود
موجود باشد و در وجود محتاج بغیر نباشد مثل جمادات و نباتات و حیوانات و عرض آنستکه
بواسطه غیر موجود باشد مثل رنگ و بو و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محل نیست یعنی
چیزی در او قرار نمیگیرد و چیزی از خدا جدا نشده و مثل رنگ و بو و طعم نیست و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه خدا را کسی نزائیده و زن ندارد و فرزند ندارد و فرزند کسی نمیباشد
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا دیده نمیشود نه در دنیا نه در آخرت و نه در عالم برزخ و
نه در عالم مثال و نه در عالم اشباح و نه در عالم اظلّه و نه در عالم ذر و نه در بالای عرش و نه در
پائین فرش و نه در هیچ مکان و در هیچ زمان و نه عالم او را می بیند و نه مرشد او را میبیند
و نه پیغمبر او را میبیند و نه امام او را می بیند و نه خواص و نه عوام و نه ملک هیچ کس او را
نمی بیند بچشم سر لکن شناخته میشود باثار قدرت بعقل و بچشم قلب بحقیقت ایمان چنانچه
امیر المؤمنین در جواب آنکه پرسید از حضرت که آیا پروردگار خود را می بینی در وقت عبادت نمودن
او فرمودند ما کنت اعبد ربّا لم اره یعنی نبوده ام من که عبادت کنم پروردگاری را که ندیده باشم

ونه اجزاء غیر رئیسه
صح

## در بیان توحید

او را راوی عرض کرد که چگونه دیده او را حضرت در جواب او فرمودند بلکه لم تدرکه العیون فی مشاهدة
الابصار ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان یعنی وای بر تو نمی بیند او را چشمها در دیدن چشمها ولکن
می بیند او را دلها بحقیقتهای ایمان پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند دیده نمیشود و عقل
ادراک حقیقت او را نمیکند و عقل و وهم و خیال احاطه بذات او نمیکند و چیزی احاطه بر خدا مقدس
نمیکند چنانچه امام ع فرمودند لا یجس ولا یجس ولا یدرک بالحواس ولا یحیط به شیء ولا جسم ولا صورة
ولا تخطیط ولا تحدید یعنی خداوند بچشم دیده نمیشود و بدست درک کرده نمیشود و درک
نمیکند او را نه حواس ظاهره و نه حواس باطنه و احاطه نمیکند باو چیزی از عقل و خیال و وهم
و جسم و جوهر و عرض و صورت و مثال و خدا جسم نیست و صورت نیست و خط ندارد و حد پس
واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محل چیزی نیست و چیزی محل او نیست و زمان و شکل و
هیولی ندارد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا محتاج نیست و نمیخورد و نمی آشامد و
نمی پوشد و پوشیده بچیزی نمیشود و نمیخوابد و چرت نمیزند و غم و غصه و الم و درد و شادی
و بلندی و پستی ندارد و تبدیلی ندارد و پیری و برنائی ندارد و یکطور بوده و هست و خواهد و تغییری
بود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا شریک ندارد و محتاج بشریک نیست و احتیاج
بچیزی ندارد و هیچ چیز و غنی مطلقست و قدیمست و حادث نیست و واجبست اعتقاد
نمودن صفات ذاتیه خداوند عین ذات او است و زیاد بر ذات او نیست که ذات او چیزی باشد
و صفات ذاتیه او چیز دیگر باشد علیحده که در او جمع شده باشد چنانچه بعضی میگویند و این از
اصول مذهب است چنانچه در حدیث است که از کمال توحید نفی صفاتست از ذات یعنی
صفات غیر از ذات نیست و عین ذاتست و اینها باید اعتقاد نمود که خداوند اینها را ندارد اینها
است که ذکر شد و از این جهت است که گفته اند شعر نه مرکب بود نه جسم نه مرئی نه محل
بی شریکست و معانی تو غنی دان خالق و اینها را صفات سلبیه و صفات جلالیه میگویند و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه این صفات را خداوند ندارد بجهة اینکه این صفات باعث نقص است
و خدا ناقص نیست و ناقص باعث احتیاج است و خدا محتاج نیست پس قول باینکه خدا جسم است
چنانچه بعضی میگویند غلطست و قول باینکه خدا جسم است چنانچه بعضی میگویند مثل
این جسمها یا جسم لا بو بحال خود دارد غلط است و قول باینکه خدا دیده میشود چه در

دنیا

## ذاتی است

دنیا و چه در آخرت غلط است و اینها از اصول مذهب است و قول باینکه خدا حلول میکند در دل
عرفا یا حلول میکند در اشیا یا حلول کرده است در پسرهای ساده روو زنها و یا دخترهای
خوش روو مو و یا چون حلول کردن آب در کوزه که میگویند خدا مثل آبست و اینها مثل
کوزه اند که نور خدا از اینها ظاهر شده است مثل ظاهر شدن آب از بیرون کوزه و طراوت
نمودن از او پس خدا در خوش صورتان بیشتر حلول کرده است و جلوه از اینها بیشتر نموده است
و اینها غلط و کفر است و اعتقاد نمودن باینها با تقصیر باعث مخلد بودن در آتش جهنم است
با وجود اینکه با اینها جماع و زنا و لواط میکنند چگونه جلوه خدا در اینها بیشتر است
و قول بوحدت وجود و موجود یعنی وجود همه عالم و اشیا با وجود خدا یکیست مثلا
دریا و موج که میگویند خدا مثل دریا است و سایر موجودات مثل موج دریا میباشد لکن
باعتبارات دوئیت پیدا میکنند لکن در حقیقت یکی میباشند و این کفر و غلط است و از
اصول دین نیست زیرا که عالم وجودات خبیثه و کثیفه و نجسه مثل سگ و خوک و نجاسات العیاذ
بالله وجود اینها با وجود خداوند یکیست و قول بوحدت وجود و تعدد موجودات ایضا کفر و غلط است
چنانچه بعضی مثل نم و نیز دانند میگویند خدا مثل دریا است و موجودات مثل نم دریا میباشند
که در باطن نم از نم است و لکن در ظاهر دو چیز میباشند زیرا که آب دریا نفوذ کرده و نم در
کنار دریا پیدا شده در حقیقت نم از نم است پس خدا در اشیا ظهور کرده مثل ظهور آب در
کنارهای دریا که آب یکیست و محل ظهور او نسبتها است که ظاهر یکی و مظاهر متعدده اند مثل
آفتاب که بر پنجره که شیشه‌های رنگ برنگ از سرخ و زرد و سفید و آبی و کبود و قرمز داشته باشد
تابیده باشد پس آفتاب یکیست و از شیشه‌های رنگ برنگ مینماید و هر ساعت بشکلی و رنگی
ظاهر میشود بجهة اختلاف رنگ شیشه‌ها و این غلط است و قول باینکه عارف با خدا یکی میشود
مثل شیر و شکر که داخل هم میشوند کفر و غلط است و قول باینکه بعد از مدتی از ریاضات
عارف واصل بخدا میشود و دیگر محتاج بعبادات کردن نیست مثل در خانه که بخانه میرسید
کفر و غلط است و قول باینکه خدا تا کمر میان پر است غلط است و قول باینکه خدا دیده می شود
چه در دنیا و چه در آخرت و چه در برزخ و چه در خواب و چه در عالم ذر و چه در عرش و چه در
عالم خلسه و چه در حیات و چه در ممات غلط است و قول باینکه خدا بصورت پسر بیست

میباشند

در عرش نشسته است غلط است و قول باینکه خدا از برای عرفا ظاهر میشود و از برای مرشدین کفر و غلط است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا بوییدنی و روییدنی و جوشیدنی و پوشیدنی و دوشیدنی و چشیدنی و دیدنی و مالیدنی نیست و حدی و سدی و شکلی و جسم و صورتی و عرض و عمق و طول و خطی ندارد و مو و بو و رنگ ندارد و بر چیزی قرار نمیگیرد و چیزی بر او قرار نمیگیرد زیرا که اینها همه باعث احتیاجست و خدا محتاج نیست و غنی مطلق است و قول باینها کفر و غلط است **مصباح دوم** در بیان اعتقادات متعلقه بتوحید صفاتی است و بدانکه خداوند را صفات ذاتی و صفات فعلی میباشد اما اولی را صفت ذاتی و صفت ثبوتی و صفت کمالیه میگویند و اصل آنها سه است اول حیات دوم قدرت سیم علم و علم و قدرت و حیات عین ذات الهیست و ذات الهی عین علم و حیات و قدرت است و از شعبه علم است ادراک یعنی سمیع و بصیر و از شعبه حیات است قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی بودن خداوند و از شعبه قدرتست متکلم و صادق بودن خداوند را بهمصباح سه نور است **نور اول** در حیات است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند حی است و حی دو معنی دارد یکی زنده بودن یعنی خداوند همیشه زنده بوده و هست و خواهد بود و مردن از برای خدا نیست زیرا که هستی او ضروری و نیستی او محالست و یکی دیگر بمعنی منشا صحت متصف شدن بصفت علم و قدرتست پس همیشه خداوند متصف بصفت علم و قدرت بوده و هست و خواهد بود پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند قدیم است و قول بحدوث خدا کفر است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا ازلیست یعنی ابتدا ابتدا ندارد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا ابدیست یعنی انتها و آخری ندارد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه حیات عین ذات خداوند است و زاید بر ذات او نیست که حیات چیز دیگر باشد که حیات بر ذات زیاده شده باشد زیرا که باحدوث و ترکیب لازم می آید و هر دو غلط است پس حیات را هرگز نمیتوان از ذات سلب نمود یعنی همیشه خداوند حی است بصفتیکه عین ذاتست **نور دوم** در قدرتست بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا قادر است و قادر بوده است و قادر خواهد بود و قدرت دو معنی دارد یکی بمعنی توانائی داشتن خدا است بر ایجاد کردن هر چیز که ممکن باشد

## صفاتی است

پروجمی که اراده دارد دوم بمعنی منشأ تمکن و توانائی بر خلقت نمودن اشیا است و مراد
در اینجا چیز پستکه تمکن و توانائی بر کردن هر چیز و ترک کردن آنست پس واجبست نمودن
باینکه خدا هر چیز را اگر بخواهد ممکن باشد خلق نمودن او را خلق میتواند نمود بی ماده و بمدت
اگر هم بخواهد صد هزار هزار مثل این عالم در آن واحد خلق نماید میتواند خلق نماید چنانچه
تا حال هزار هزار عالم را خلق فرموده است و بعد از این هم خواهد خلق فرمود چنانچه از اخبار
ائمه اطهار علیهم السلام مستفاد میشود و از شعبه قدرتست متکلم بودن پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه
خداوند متکلم است و تکلم بمعنی توانائی و قدرت داشتن بر ایجاد نمودن کلام است در هر جسم که
باشد خواه در درخت باشد چنانچه با موسی تکلم نمود و خواه در دل ملک یا پیغمبر او و یا
باشد خواه در هوا باشد و از این معلومست که تکلم را بعضی صفت ذات دانسته اند یعنی خدا بی
تکلم قادر است و قدرت بر تکلم نمودن داشته و دارد و خواهد داشت و بعضی تکلم را صفت فعل
دانسته اند نه صفت ذات و میگویند اگر صفت ذات بوده باید خدا همیشه متکلم باشد چنانچه
همیشه قادر و عالم و حی است و حال اینکه در وقتی که تکلم نمینماید متکلم نیست و با مضمون
حدیثی نیز در کافی وارد شده است پس اگر تکلم بمعنی ایجاد نمودن کلام باشد از صفت فعل
خواهد بود و اگر بمعنی قدرت بر ایجاد نمودن کلام باشد صفت ذاتست و هر دو معنی فی
عینه و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند صادقست یعنی راستگو است یعنی کلامی
که خلق میفرماید دلالت بر معنی دارد اگر مطابق واقعست و خدا نیز ندارد و صادق نیز از
شعبه تکلمست که او از شعبه قدرتست یعنی خدا قدرت بر ایجاد کردن کلامی دارد که مطابق
واقع باشد نه مخالف واقع و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قدرت عین ذات الهی است و زاید
بر ذات نیست و این نیز از اصول مذهبست **دویم** در علم است بدانکه واجبست اعتقاد
نمودن باینکه خداوند عالمست و علم عین ذات الهیست و صفت زاید بر ذات نیست و علم
بمعنی دانستن آمده است و بمعنی منشأ انکشاف اشیا نیز آمده است پس در اینجا مراد دویمی است
یعنی خدا سبب ظهور خلقت اشیا و سبب دانستن آنها است پس واجبست اعتقاد نمودن
باینکه خدا بوده و هست و خواهد بود و هر گز خدا جاهل نبوده است و نیست و نخواهد
بود و میداند جزئی و کلی او علم بما لا و ثابت و عرش و فرش و ملکوت و ملک و بزرگ و کم و زیاد

اعتقاد

ندارد و علم الهی یکسانست بالنسبة بهمه موجودات بدون تفاوت و علم الهی تغییر و تبدیل ندارد و خدا
علم دارد باشیا بعد از خلقت اشیا علم بانها دارد پیش از خلقت انها و چنان نیست که علم بعد
از خلقت اشیا غیر از علم قبل از خلقت اشیا باشد و قول باینکه علم خدا تعلق باشیا میگیرد بعد
از خلقت انها و پیش از خلقت انها علم او تعلق بانها نمیگیرد غلط است پس واجبست اعتقاد
نمودن باینکه علم الهی بعد از خلقت اشیا باشیا همان عین علم او است باشیا پیش از خلقت
باشیا بلا تفاوت و قول باینکه خداوند علم دارد یکی حادث و یکی قدیم غلط است بلکه یک
علم دارد و او عین ذات الهیست و اما علم بندگان از قبیل ملئکه و پیغمبران و امامان ما علمیست
که بمعنی یاد گرفتنست و خداوند انها را خلق فرموده است و ان علوم مخلوقه فعل خداوندست
و ذات او نیست و انچه در بعضی اخبار وارد شده است که خداوند علم دارد یکی علمیست که
مختص ذات پاک او است و یکی دیگر علمیست که تعلیم انبیا و ملئکه و ائمه نموده است بمعنی ان
است که انچه را که بانها تعلیم داده انها هم او را دانستند و انچه را که تعلیم نداده بایشان او را
ندانستند لهذا اطلاق دو علم بر او نموده اند و از قدیم بودن علم الهی قدیم بودن اشیا لازم
نمی آید زیرا که ممکنست که کسی چیزی را بداند و ان چیز موجود نبوده و بعد موجود باشد چنانچه بالنسبة بمخلوق
متصور است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم عالم بکلی و جزئی اشیا میباشد
و قول باینکه خدا عالم بکلیاتست و جزئیات در تحت کلیات مندرجند که بعد از خلقت جزئیات
عالم بجزئیات خواهد شد غلطست و کفر است و واجب نیست فکر کردن در اینکه ایا علم خدا　　تفصیل
حصولیست یا حضوری لکن قول بحصولی کفر است چنانچه واجب نیست فکر نمودن در ذات
باری تعالی جل اسمه لکن فکر نمودن در اثار قدرت الهی بسیار خوبست که از اثار قدرت او کسی
پی بذات بی زوال او خواهد برد از شعبه علم است اراده بمعنی مرید بودن خدا و اراده بمعنی
امده است و بمعنی علم بمصلحت نیز امده است و ابو الحسن بصری قائلست باینکه اراده علم
بمصلحت داعیه بایجاد فعلست و نجار گفته است اراده بمعنی غیر مغلوب است پس از صفات سلبیه
است و بلخی گفته است اراده در افعال خدا علم خدا میباشد بان افعال و در افعال غیر خدا
امر نمودن خدا است بان افعال و اشاعره و جماعتی از معتزله گفته اند که اراده صفت زائده بر
ذاتست که مغایرت دارد با علم و قدرت که مختص است برای فعل اما پس اشاعره گفته اند

که اراده

## ذاتی و صفاتیست

ز این زیادتی معنی حادث است پس معتزله گفته اند این زیادتی در محل نمیباشد و کرامیه گفته اند
این زیادتی قائم بذات است پس بدانکه اراده بمعنی علم بمصلحت صفت ذات است زیرا که همیشه خداوند عالم
بمصلحت بوده و هست و خواهد بود پس اراده خدا بمعنی علم بمصلحت فعلست که باعث مشیت و خواستن
کردن است یا علم بمفسده است که سبب مشیت و خواستن ترک است یا بمعنی که اینچیز را که میکند
باشعور بر مصلحت و قصد بآن بجای آورد او را و این چیز را اگر ترک میکند باشعور بمفسده و باراده
و قصد ترک میکند او را و اراده در خدا غیر از اراده در ما است زیرا که اراده الهی با سبب و آلات
نیست بخلاف اراده در ما که بواسطه اسباب و آلات است پس بعضی اراده را صفت ذات دانسته اند باین
معنی که اراده الهی علم بمصلحت و مفسده کردن و نکردن فعلست و بعضی اراده را صفت فعل دانسته اند
و میگویند اراده خواستن خلق نمودن چیزیست خداوند همیشه چیزها را نمیخواهد در الی الابد همیشه
آن چیز موجود باشد و حال آنکه هر گاه بخواهد آن چیز را خلق میفرماید هر گاه اراده نکند خلق نمیکند
او را چنانچه یکدفعه چیزی موجود نیست یکدفعه موجود میشود باراده خدا و با بمضمون
چند حدیث در کافی منقولست از [illegible] ثقة الاسلام کلینی از امام علیه السلام روایت میکند
که حضرت فرمودند اراده صفت فعل خداست نه صفت ذات و باز در حدیث دیگر فرمودند
اراده از خلق از ضمیر و قلبست و اراده از خدا خلق نمودن چیزیست و اعمالست و ایجاد نمودن
آن چیز است نه غیر آن و در حدیث دیگر شخصی بمعصوم عرض کرد که خدا همیشه مرید است حضرت
فرمودند اراده نمودن نمیباشد مگر از برای آنچه خدا اراده او را دارد که با او باشد و خدا همیشه
عالم و قادر بوده است پس اراده کرده و در حدیث دیگر فرمودند که هر گاه اراده از صفات ذات
باشد مثل علم و قدرت آنچه را که خدا اراده نکرده است ضد است از برای اراده و ناقض
او است یعنی اراده نکردن خدا اراده او را میشکند و اراده اگر صفت ذات باشد تغیری
ندارد این رساله بجهت عوام است و مقام اطناب کلام و استدلال نیست همین قدر مکلف
واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرید است و اگر اراده بمعنی علم بمصلحت باشد صفت
ذات است و بمعنی خواستن ایجاد باشد صفت فعلست و تفصیل این را در کتاب مشکوة
الانوار نوشته ام و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند کاره است یعنی علم بمفسده
و خواستن چیز را ندارد یا بمعنی اراده نمودن بجا نیاوردن فعلست بجهة علم بمفسده داشتن

## در بیان توحید ذاتیست

بوجود او و یا بمعنی اینستکه خدا نخواسته است بجز آنکه کراهت دارد از او و یا اینکه نهی فرموده
از او و هم چنین ادراک از شعبهٔ علم است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا مدرکست
و ادراک بمعنی عالم بودن بمحسوساتست چه بحس سمعی باشد یا بحس بصری پس خدا سمیع است
یعنی شنواست یعنی علم بشنیدنیها دارد و هم چنین خداوند بصیر است یعنی بیناست یعنی
علم بدیدنیها دارد نه اینکه خدا چشم و گوش ظاهری داشته باشد که بچشم و گوش ببیند و بشنود
پس خداوند عالم است بجزئیات محسوسهٔ مسموعهٔ مبصره میباشد و از این جهة است که خدا
را سمیع و بصیر میگویند و ادراک هم از صفت ذاتست و شنیدن و دیدن خدا علم داشتن
بشنیدنیها و دیدنیهاست و دیدن بندگان و شنیدن ایشان بواسطهٔ اسباب و الاتست
از قبیل گوش و چشم و خداوند محتاج باینها نیست و از این جهتست که بعضی از علما صفات
ثبوتیه و ذاتیه را هشت صفت گفته اند که شمرده اند و آنها را در یک بیت جمع نموده اند شعر
عالم و قادر و حی و مرید و مدرک هم قدیم و ازلی هم متکلم صادق و از بیان سابق معلوم
شد که اصول صفات ذات سه است علم و قدرت و حیات و ذات و اراده و ادراک از قسم علم
میباشد و قدیم و ازلی و ابدی و سرمدی بودن از قسم حیاتست و متکلم و صادق بودن از قسم
قدرتست و باید دانست که این هشت صفت که صفت ذات و صفات ثبوتیه و صفات جمال
میگویند که این صفات را خداوند همیشه داشته و دارد و خواهد داشت و اصل اینها عین
ذاتست و ذات یکیست و مختلف نیست و اختلاف این صفات در عبارات باعتبارات است
نه اینکه در حقیقت از یکی زیادتر باشد بلکه بجهة فهمیدن و فهمانیدنست که بعبارتهای
مختلفه ذکر میشود چنانچه دانستی پس صفات ثبوتیه که باید اعتقاد نمود که خدا اینها را همیشه
داشته و دارد و خواهد داشت اول علم که عالم است دوم قدرت که قادر است سیم حیات
که حی است چهارم اراده که مرید است پنجم ادراک که مدرکست ششم قدیم که قدیم است
هفتم تکلم که متکلمست هشتم صادق که صادقست و صفات سلبیه که باید اعتقاد
نمودن باینکه خداوند اینها را ندارد اینست اول اینکه مرکب نیست دوم اینکه جسم ندارد
سیم اینکه مرئی نیست یعنی دیدنی نیست چهارم اینکه محل چیزی نیست پنجم اینکه شریک ندارد
است ششم اینکه بمعانی نیست یعنی صفات ذات الهی زیاد بر ذات او نیست بلکه عین

ذات

خود میکنند آنها را که خدا امر و نهی نموده است اگرچه ایشان هم بقوه و قدرتیکه خداوند
بایشان عطا فرموده است میکنند لکن چون اختیار هم با ایشان داده پس ثواب و عقاب هم قرار
داده و اما خدا خالق خیر و شر است و بنده فاعل و کنندهٔ او است باری چون رساله بجهت عوام است
حل کلام ما بیان بیش ازین واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند خالق اشیا و موجودات است
نه غیر از او و قول باینکه امیرالمؤمنین خالق است و اشیا را او بی اذن خدا خلق کرده است غلط است
و قول باینکه آنحضرت عالم را باذن خدا خلق کرده است بی دلیل است و آیات و اخبار بسیار بر خلاف
این قول است اگرچه عیب ندارد که خدا بنده را و کرنند او را توانا نموده بشود که باذن خدا
چیزی را خلق کند لکن چون دلیلی نرسیده است که خدا امیرالمؤمنین را اذن داده است که آسمان
و زمین و اشیا را خلق کند نمی‌باید اعتقاد نمود و آنچه در بعضی از خطبهای امیرالمؤمنین ع
که فرموده منم خالق آسمانها و زمین مبالغه ثابت نیست که این از خطب آنحضرت باشد شاید
دیگری از زبان آنحضرت نقل کرده باشد و بر فرض اینکه از آنحضرت باشد باید و را تاویل وارد شده است که آنحضرت ع
نمود که موافق آیات قرآنیه و اخبار باشد و همچنین قول باینکه امیرالمؤمنین ع قسمت کنندهٔ روزی
است چنانچه بعضی آنحضرت را قاسم الارزاق میدانند دلیل بر این مطلب نیست اگرچه شان
امیرالمؤمنین اجل است از این منصب و مرتبه و همچنین قول باینکه امیرالمؤمنین مظهر صفات
الهی است یعنی محل ظهور صفت فعل خدا است که صفت فعل الهی مثل خالقیت و رازقیت و مماتیت
و حییت از آنحضرت ظاهر شده است و خداوند بعین ذات مقدس مباشر این چیزها نیست و
لکن امیرالمؤمنین مباشر است بواسطه ظهور صفات الهی در او و تفصیل هر یک از در کتاب مشکوة
الانوار نوشته‌ام و بر عوام واجب نیست دانستن اینها بلکه اعتقاد نمودن باینها نیز مشکل است
بخصوص از برای عوام الناس که راه کلام و استدلال را نمیدانند و نمی‌فهمند همین قدر بر عوام
بلکه بر خواص واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا خلق میکند و خدا روزی میدهد و خدا زنده
میکند و خدا میمیراند و اما چگونه میکند اینها را و با صفت ظهور و صفت فعل در امام
باد پیغام او را ستاید در ملکت احتیاج نیست بفهمیدن اینها را بلکه نباید اعتقاد کند
که خدا احتیاج بهیچ کس نیست در هیچ چیز نه در ظهور فعل و نه در غیر او بلی وارد شده است
که حساب مردم را خدا واگذارده با امام و امیرالمؤمنین قسمت کنندهٔ بهشت و جهنم می کند

وهر کس را میخواهد باذن خدا شفاعت میکند و از حوض کوثر آب میدهد و دوستان خود را بهشت
میبرد و دشمنان خود را بجهنم میبرد و قول اینکه خدا از امیرالمؤمنین اذن گرفت در خلق کردن
عالم تا آنکه مشهور بیان کرد غلط است و حرف بیمغز است و حدیثی میگویند که آنحضرت دست کرد
زیر سجاده زمین و آسمانرا از زیر سجاده بیرون آورد و این از اغلاط جعالین و غلات است
و در کتاب معتبری که علما ذکر کرده باشند نیست و دلیل عقلی هم براین مطلب نیست بلی وارد شده
که امیرالمؤمنین عین الله است و قدرة الله است و جنب الله و اذن الله و وجه الله و ید الله
است و ید الله است یعنی چشم خدا است و قدرة خدا است و پهلوی خدا است و گوش خدا است
و وجه خدا است و روی خدا است و دست خدا است پس اینها همه مؤول است یعنی تأویلها دارد و باید
نمود والا خدا گوش و چشم و دست و رو ندارد که آنحضرت باشد بلکه مراد اینست که آنحضرت بمنزلهٔ
دست خدا است چون کسی کاری بکند بنسبت میدهند بالاتر اکبر که نسبت بجهة رضا آن
کس کار میکند بآن شخص میگویند فلان دست منست یعنی بمنزلهٔ دست منست یا فلان چشم من
است چنانچه بالنسبه بفرزند و دوست کسی میگوید که فلان چشم منست نه اینکه در حقیقت
چشم او باشد یا دست او باشد و درباره برادر میگوید فلان کمر و پشت منست یعنی بمنزله
کمر و پشت منست و چون معجزات بسیار از آنحضرت ظاهر میشد بجهة خدا بود که کسی نمیتوانست
مثل آن کارها بکند و خداوند آنها را میکرد در نزد در نزد خواستن آنحضرت معجزات بجهة هدایت
یا من خلق لهذا آنحضرت را قدرة الله میگویند زیرا که بقدرت خود هرچه میخواهد میکند و در نزد
معجزه نمودن آنحضرت قدرت خداوند ظاهر میشد و همچنین روی خدا است یعنی بمنزلهٔ روی
او است زیرا که کسی که کسی را میخواهد رو باو میکند و خدا امر فرموده است که مردم اطاعت امام
را بکنند پس رو بخدا نمودن رو نمودن به امام است و رو بامام و اطاعت او و اکردن رو بخدا
کردن و اطاعت او است لهذا آنحضرت وجه الله است یعنی که روی خدا است که باید مردم رو بخدا
بیاورند از رو نمودن با و اطاعت کردن با و و از اینجهت است که آنحضرت را باب الله میگویند یعنی
در رحمت خدا است یعنی کسیکه میخواهد بخدا رو بیاورد باید از این در داخل شود یعنی باید
محبت و ولایت ایشان را داشته باشد و اطاعت ایشان را بکند که اطاعت ایشان اطاعت خدا است
و اگر از غیر این راه اطاعت خدا را بکند قبول نیست زیرا که این راه را خدا قرار داده است و از این

جهة است که در حدیث وارد است که کسیکه از اول عمر تا آخر عمر شبها تمام شبها بنماز بایستد و روزها روزه بگیرد و بحج برود و ولایت ما نداشته باشد عبادات او مقبول نمیشود و همچنین چون بیعت نمودن با خدا اطاعت او است و بیعت عبارت است از دست دادن کسی بکسی که مطیع او شود که هر چه او بگوید اطاعت او نماید و خدا دست ندارد زیرا که جسم ندارد لهذا خداوند امام را بمنزله دست خود قرار داده است که هر که دست بیعت بسوی دست ایشان دراز کند و با ایشان بیعت کند که هر چه فرمایند عمل کند بیعت با خدا کرده است از این جهة است که ائمه را دست خدا میگویند زیرا که ایشان را خدا قرار داده است و هر چه ایشان بگویند قول خداوند است و خلق باید اطاعت ایشان را نمایند تا اطاعت خدا را کرده باشند و همچنین در بعضی اخبار و ادعیه و زیارات وارد شده است که قلب ایشان محل و ظرف مشیت الهی و مشیت صفت فعلست و بعضی میگویند که امام خود مشیت خدا است و ثابت نیست بدلیل عقلی و نقلی و تفصیل هر یک را در کتاب مشکوة الانوار بیان نموده ام و چون این رساله بجهة عوام است همین قدر کفایت میکند پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا خالقست و خدا رازقست و خدا محیی است و خدا ممیتست پس قبض روح کار ملکیست که حضرت عزرائیل باشد و چه ملک رحمت که در دست راست او باشد که قبض روح مؤمن را میکند و چه ملک نقمت چپ او باشد که قبض روح کافر و منافق را میکند و میرانیدن کار خداوند است پس معلوم شد که میرانیدن غیر از قبض روح است و زدن و کشتن کار مخلوقست و قول باینکه غیر از خدا این کارها را میکند غلطست و بعضی میگویند خدا اول مشیت را بنفسها خلق کرد و مشیت عبارتست از امام و سایر اشیاء را بمشیت خلق کرده پس مشیت که امام باشد خلق میکند و این معنی در حدیث است لکن معنی حدیث اینست که بواسطه مشیة خدا خلق کرده است اشیاء را نه اشیاء را خود مشیت خدا خلق کرده است که امام باشد و معنی او را بتفصیل در مشکوة الانوار نوشته ام **فائدة** بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه بدا مخصوص بخدا است و بدا بمعنی اینست که هر چه را خدا بخواهد میکند و هر چه را که نخواهد نمیکند بحکم یفعل الله ما یشاء و بحکم ما یرید و قول به بودن بدا از برای خدا از اصول مذهب است و در حدیث وارد شده است که هیچ پیغمبری را بر چیزی

# در بیان اعتقادات

مشغول شده اند اول یکتا و بی شریک بودن خدا در هر باب و خدا بی شریکست در خلقت و در
اشیاء و در تمه نبوت باید از برای خدا شریک بجز امر نبودن شریک که هیچ پیغام اوری شریک ابراحدا
نکرده است از آدم تا خاتم و علم باید مخصوص بخدا است و غیر از خدا کسی او را نمیداند و این معنی
غیبی است که غیر از خدا کسی او را نمیداند بحکم وما یعلم الا الله و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه خدا هر چه را که بخواهد بی ماده و مدت و بی سبب میتواند خلق نماید و او بر این قادر
است بخلاف بعضی از حکما که میگویند نمیتواند و این غلط است پس واجبست اعتقاد نمودن
باینکه خداوند واحد است در ذات خود و واحد است در صفات خود و واحد است در صفات
فعل خود یا مثل او از میت سخنان الغیب شریکی در هیچیک از اینها ندارد **مصباح**
**چهارم** در بیان عبادتست بدانکه باید دانست که عبادت مخصوص ذات پاک الهی
و تا به خداوند را عبادت نمود و باید عبادت ذات اقدس الهی را نمود و عبادت صفات فعلی و اسما
الهی را نمودن غلط است پس هر کس عبادت کند ذات مقدس را موحد است و هر کس عبادت
کند ... ذات مثل لفظ الله و غیره کافر است و هر کس عبادت کند اسم و ذات هر دو
را مشرکست پس نباید غیر خدا را با خدا در عبادت شریک قرار داد و نیت هر عبادتی باید بجهت
رضای الهی باید کرد و هر گاه کسی غیر خدا را در عبادت شریک نماید با او مشرک است و شرک
بر دو قسم است اول شرک جلی و آن عبادت نستن است باینکه عبادت غیر خدا را بکند و مظاهر
اشکال را مثل عبادت نمودن بت و سنگ و ماهی و درخت و ستاره و ماه و آفتاب و گاو و
گوساله و آتش و دختر و پسر و آدم و حیوان و نبات و جماد خواه شکل باشد مثل صلیبی که
شکل دار کشیده حضرت عیسی است که ارامنه و لخاج میگویند خواه از چیزهای او و در اثر انبیا
باشند یا آنکه صورتی باشد که در چیزهای او را کشیده باشند و خواه آن چیز شکل پیغام
اوری باشد و خواه شکل غیر از اینها باشد و خواه آنکس را که عبادت میکنند پیغام آور
یا امام باشد یا غیر اینها و اینها را عبادت نمودن شرک است بخداوند در روز قیامت
که میشود عابد و معبود را بغیر از امام و پیغام آور داخل جهنم خواهند نمود نظر
بعلع انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک
عنها مبعدون و چون پیغام آور ما حضرت محمد مصطفی صلعم امر را خواهند ...

و عبادت تا در برای غیر خدا جایز نیست ع

یا امام صح

خود

## متعلقه بتوحید

خود ابن نصرانی که یکی از بزرگان عرب بود گفت میروم تا با محمد مخاصمه کنم پس ملحق بحضرت
حضرت عرض کرد یا محمد آیا عیسی و موسی را مردم عبادت نکردند که بعضی از نصاری
گفتند عیسی خدا است و بعضی از ایشان گفتند که پسر خدا است و بعضی از یهود گفتند
که موسی خدا است و غایب شده و بعضی از ایشان گفتند که عزیر پسر خدا است حضرت فرمودند
که بلی و لکن لفظ ما در اینجا از برای غیر ذوی العقول است و پیغام آوران از ذریه ایشان بیرون رفتند
که خداوند با ایشان مکونی کرده است و در تفسیر علی بن ابراهیم و در سماء العالم که جلد هفتم
بحار الانوار است مرویست از حضرت معصوم که روز قیامت که میشود ماه و آفتاب را مثل
دو گاو نکبتی نموده باشند در جهنم می اندازند که اینها که عبادت ایشان را نموده اند ببینند
که خود شان و معبود ایشان در جهنم میباشند و یا آنکه ایشان هم راضی شدند
که معبود شوند یا آنکه میسوزند مثل سنگ که بی روحست و از آتش المی باو نمیرسد پس حال
راوی عرض کرد که ما شنیده ایم که از شعاع انوار شما آفریده شده است که نور ماه و آفتاب از
نور شما است چگونه نور شما بجهنم میرود حضرت فرمودند که نور ما را از ایشان می
گیرند و داخل جهنم میکنند ایشان را و قول اینکه باید صورت مرشد را در نماز و روزه
و غیر از اینها از عبادات بنظر آورد و ایشان را عبادت نمود زیرا که ایشان واسطه فیض
میان خدا و مردم هستند و مردم تا بعبادت خدا اندازند زیرا که بمقام قرب نرسیده اند
غلط است و شرک است و مرشد بت پرستی است نه خدا پرستی و همچنین باید صورت
پیغمبر او یا امام را در عبادات بنظر آورد و این غلط است و شرک است و قول اینکه
کاف خطاب را در ایاک نعبد و ایاک نستعین یعنی تو را عبادت میکنم و از تو یاری میجویم
راجع بامیر المؤمنین است غلط است و همچنین قول اینکه مراد از هو در قل هو الله احد
امیر المؤمنین است و تفصیل این را در کتاب مشکوة الانوار بیان کرده ام **دوم**
شرک خفی است و آن پرستیدن چیزهای دیگر است مثل دنیا و مال دنیا و عیال و اطفال
و هوای نفس و ریا و غیر از اینها هم بمنزله شرک بخدا است مثل نماز کردن از برای غیر که
بگویند خوب آدمی است یا تعزیه گرفتن بجهت شهرت چنانچه بعضی کارشان این است خداوند
حفظ نماید و نظر بقوله و لا یشرک بعبادة ربه احداً باید احدی را در عبادات با خدا

# در توحید عبادتست

شریک نمود اما زیارت خانهٔ کعبه را زادها الله شرفا و قبرهای ائمه را از قبیل شرک عبادتی نیست
زیرا که خداوند اذن بزیارت اینها داده است پس در حقیقت زیارت اینها عبادت خداوند
است نه غیر پس هر عبادتی که برای غیر خدا است آن عبادت شرکست که آن غیر را با خدا
شریک نموده است در عبادت و اما تعظیم انبیا و اولیا و ائمه هدی علیهم سلام الله و علما
و سلاطین حضرت عیب ندارد مادامیکه عبادت نباشد و خم شدن بجهت غیر خدا اگر بجهت
عبادت باشد شرکست خواه بقدری باشد که بحد رکوع برسد یا نه و اگر بقصد عبادت
نباشد و بحد رکوع برسد بصورت شرکست و اما سجود را برای غیر خدا مطلق شرک فعلی است
مگر سجود ملائکه از برای حضرت آدم که سجود تعظیمی بود و آن هم باذن خدا بود نه غیر او
و تعظیم انوار مقدسه اطهار را ملائکه در السجود نمودند

## مشکوة دویم در

بیان اعتقادات متعلقه بعدالت است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند
عادلست نه ظالم که خدا ظلم با احدی از موجودات نکرده و نمیکند و نخواهد کرد و این از اصول
دینست و منکر او با تقصیر مخلد در جهنم است که خدا ظلم و ستم نمیکند و راضی بظلم و ستم نیست
زیرا که ستم و ظلم قبیح است و قبیح بر خدا جایز نیست که خدا منزه است از ظلم و شرور و رضا شدن
بظلم پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه همه فعلهای خدا نیکو است و با غرض و فائده است
که راجع است بخلق و فعل خدا بی غرض و فائده نیست و فعل خدا جبر نیست بلکه همهٔ افعال
خدا با مصلحتی است که عاید به بنده گانست نه عاید بخدا زیرا که خدا محتاج بچیزی و بکسی نیست
و حدیث کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف دلالت بر احتیاج خداوند
بمحبت ندارد زیرا که بجهة اظهار بندگانست فیضها و جلال از خدا غنی مطلق است پس باید اعتقاد
نمود باینکه مصلحت الهی در باره هر کس هر چه قرار گرفته است خداوند بجا آورده است خواه
مصلحت دنیائی بنده باشد و خواه مصلحت آخرت بنده باشد اگر چه بنده ها مصلحت را ندانند زیرا
که بسیار چیزها هست که بنده او را مصلحت دنیا و آخرت خود میداند و خدا او را مصلحت او
نمیداند بجهت اینکه خدا میداند که این چیز باین بنده داده شود در دنیا یا در آخرت ضرر میرساند
و بنده اینرا نمیداند طلب او را میخواهد چیزها هست که مصلحت دنیا یا آخرت بنده هست
و بنده چنین میداند که این ضرر است بر او و حال آنکه منفعت و مصلحت او در اینست

## در بحث عدالت

پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه عرض و فایده افعال الهی بر بنده بر میگردد نه بخدا و واجب است
اعتقاد نمودن باینکه فعل خدا بلاغرض و فایده است نه بی غرض و فایده و این از اصول مذهب شیعه است
و قول اشاعره که میگویند افعال خدا بی غرض و فایده است غلط است و باید دانست که لطف
خدا کاری بکند که بنده بواسطه آن نزدیک بطاعت و دور از معصیت خدا بشود از قبیل
نصب انبیا و اولیا و ائمه هدی و علما و فرستادن کتابهای آسمانی و بیان نمودن احکام الهی و
معجزه دادن به پیغمبران و ائمه و نصب عقل و باید دانست که حسن و قبح اشیا عقلی است
نه شرعی چنانچه اشاعره باین قایلند و این غلط است چنانچه در اصول بتفصیل بیان او شده است
و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خدا آنچه اصلح است بحال بندگان بعمل میآورد یعنی آنچه
صلاح بندگان در او بیشتر است او را میکند و این از اصول مذهب است و قول بعضی از حکما
که بمجرد صلاح اکتفا میکند غلط است زیرا که ترجیح مرجوح بر راجح لازم میآید و او عقلا
قبیح است بر حکیم بلکه بدون جهت و سبب هرگاه جهت و سببی داشته باشد که او اصلح خواهد
بود و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند نه جبر کرده است نه تفویض بلکه حد و اعتدال
کار کرده است باین معنی که بندگان را خداوند بر وجه مختار خلق فرموده است که نه بیکاره اند
که جبر است که هرچه میکنند خدا میکند نه بنده و نه بیکاره اند که هرچه بندگان میکنند
خود میکنند بقوه و قدرت خود بی عون و قدرت الهی که تفویض باشد بلکه با اختیار مند
که هرچه میکنند از روی اختیار میکنند نه از روی اجبار و اکراه بلکه خدا قوه و اسباب و آلات
داده و راه خیر و شر را بمردم نموده هرکس باختیار خود خوب میکند مستحق ثواب است و
هرکس باختیار بد کند مستحق عقاب است مثلی بیان کنم تا مطلب معلوم شود مثلا استاد
نجاری شاگرد برای او دو در ساختن و پنجره ساختن و کرسی ساختن را باو نشان میدهد
و بعد تیشه و اره و رنده و چوب و اسباب باو میدهد و میگوید که یک پنجره باین قد و باین
وصف بساز شاگرد میآید بر تیشه استاد و با آلات و اسباب او و با استاد یکه استاد باو
نشان داده است باختیار خود بی آنکه کسی او را مجبور بدارد دری میسازد هرگاه استاد
او را چوب بزند که چرا در ساختی من بتو گفتم پنجره بساز شاگرد نمیتواند بگوید که تو چرا
استادی بمن یاد دادی یا چرا تیشه و اره و رنده بمن دادی و این در ساختن من از تو است

خدا بر خدا واجب ولطف است که صح

خود صح

## در عدالت

بجهة اینکه اسباب او تو من دادی و استناد بر او تو من نستان دادی هرگاه این را بگوید او را عقلا منع
و مذمت میکنند که اسباب معذور است بجهة دست اینکه در دست ای پس خداوند دست و
پا و چشم و گوش و قدرت و قوت و شهوت داده است که عبادت خدا را بنده بکند نه اینکه
معصیت او را بکند از قبیل زنا و لواط کردن و حرام خوردن و بحرام دست دراز کردن و بنا
محرم نگاه کردن و غیبت کردن و فحش دادن و ظلم کردن و زدن مسلمانان و غیر اینها از معاصی

**فائدة** بدانکه ابو حنیفه گفته که هر چه هر کس میکند خدا میکند و شخص مجبور است
در اعمال خوب و بد و خدا دیده میشود زیرا که هر چیزی موجود نمیشود که دیده نشود و شیطان
با آتش معذب نمیشود زیرا که از آتش خلق شده است و جنس ضرر و اذیت بجنس خود نمیرساند
بهلول چون این را شنید کلوخی بر داشت بر سر او زد و سر او شکست و خون جاری شد
و گفت هر سه مسئله ات باطل شد ابو حنیفه رفت پیش خلیفه شکایت از بهلول کرد
خلیفه بهلول را طلبید و گفت سر ابو حنیفه را چرا شکستی بهلول گفت من نشکستم خدا
شکسته است بجهة چه ابو حنیفه گفت سرم درد میکند بهلول گفت دروغ میگوئی
درد را نشان من بده تا ببینم و راست میگوئی گفت دیده نمیشود بهلول گفت چگونه
میشود چیزی موجود باشد و دیده نشود ابو حنیفه گفت سرم شکسته است بزدن کلوخ
گفت تو میگوئی جنس بجنس اذیت نمیرساند کلوخ از خاک است و تو هم از خاک خلق شده پس
چگونه میشود که کلوخ سر تو را بشکند ابو حنیفه خجل شد و برخواست و رفت خلیفه
و مردم مجلس خندیدند بدانکه خداوند خلق فرموده است ائمه را از طینت اعلا علیین
و قلبهای شیعیان را از طینت خلق فرموده است که خلق فرموده است قلبهای شیعیان
را از غیر طینت و طینت کفار و منافقین را از طین سجین خلق فرموده است و مستضعفین
از کل جسبند که غیر از این دو طینت میباشد خلق فرموده است و کیفیت خلط کردن
این دو طینت را در کتاب مشکوة الانوار بتفصیل نوشته ام و چون خداوند پیش از خلقت
میداند که مومن خوب میشود بسبب ایمان و کافر بد میشود بسبب کفر لهذا مومن را
از طینتی که مناسب او است خلق فرمود که طینت علیین باشد و کافر را از طینت سجین
خلق فرمود نه اینکه طینت علیین باعث خوبی مومن میشود و طینت سجین باعث

## مشکوة سیم در بیان اعتقادات نبوت است

و نبوت بر دو قسم است عامه و خاصه اما اولی نبوت انبیا است و اما ثانیه نبوت محمد بن عبد الله است صلی الله علیه و آله و این اعتقادات مشتمل بر چند مصباح است

### مصباح اول

در نبوت عامه انبیا است بدانکه واجب است اعتقاد نمودن بحقیقت جمیع پیغام آوران و اجمالا و عدد ایشان بر روایت مشهور یکصد و بیست و چهار هزار است و بعضی یکصد و چهل هزار گفته اند و واجب است اعتقاد نمودن بعصمت انبیا از اول عمر ایشان تا باخر عمر ایشان که هیچ گناهی نه صغیره و نه کبیره از ایشان صادر نشده است و این اعتقاد از اصول مذهب است نظر باینکه اهل عامه پیغامبران را معصوم نمیدانند بجهت اینکه نسبت میدهند خطاهای بسیار بایشان و این غلط است و واجب است ایمان آوردن بهمه پیغامبران و تصدیق نمودن ایشان را در توحید الهی و صفات او زیرا که اختلافی در خدا پیغامبران او ندارند و همه یکجهت بوده‌اند در ذات و صفات خداوند و همچنین باید تصدیق ایشان را در آنچه آورده‌اند از جانب خدا نمود اگرچه الان عمل کردن بآنها جایز نباشد بجهت نسخ شدن آنها و بعضی نسخ شریعت بعضی دیگر را نموده‌اند و واجب است ایمان آوردن بحقیقت ایشان و واجب است ایمان آوردن بکتابهای ایشان که از جانب خداوند آورده‌اند اگرچه بعض آنها ناسخ بعض دیگرند و کتابهای آسمانی که نسخ نمودند بعض آنها بعض دیگر را چهار تا میباشند اول توریة موسی دویم انجیل عیسی سیم صحف ابرهیم چهارم قران محمد صلی الله علیه و آله و زبور داود ناسخ کتابی نبود بلکه مبین توریة را نمود و کتابهای آسمانی بسیار است از قبیل صحیفه آدم و نوح و شیث و غیر از آنها از سایر پیغامبران که از آسمان نازل شد و در روایتی یکصد و بیست و چهار هزار کتاب از آسمان نازل شد و در حدیثی یکصد و چهار بر شیث پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابرهیم بیست صحیفه نازل شد و سیصد و سیزده نفر ایشان مرسل بودند یعنی فرستاده بخلق بودند چهار نفر سریانی بودند آدم و شیث و اخنوخ که ادریس است و نوح پنج نفر ایشان از عرب بودند هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد صلعم و ششصد نفر پیغامبر از بنی اسرائیل بودند اول ایشان موسی و آخر

ایشان عیسی و درخبری چهار هزار بوده‌اند و واجب نیست دانستن اینها را مفصلاً بلکه
ما اجمالا ایمان کرده‌ایم و انکار نمودن یکی از پیغمبران او ردّ انکار نمودن همه است و همچنین
انکار نمودن یکی از کتابهای ایشان که خداوند از آسمان نازل فرموده است انکار همه
میباشد و واجب است ایمان آوردن بمشهور ایشان مثل آدم و نوح و ابرهیم و شیث و داود
و سلیمان و یعقوب و اسحق و یوسف و ذو الکفل و ایوب و شعیب و صالح و یونس و
هود و ادریس و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و غیر اینها که اسم شریف
اینها را خداوند در قرآن بیان فرموده است و آنچه نسبت معصیت با پیغمبران وارد شده
است از اخبار محمول بر تقیه است بجهة اینکه موافق است با مذهب عامه و آنچه در آیات
یافت میشود که نسبت ظاهر الفاظ دلالت بر گناه کردن ایشان میکند محمول بر ترک اولی
است نه معصیت بجهة اینکه از اهل بیت عصمت که حاملان تنزیل و تاویل قرآن اند
چنین وارد شده است بدانکه پیغمبران اولوا العزم پنجنفر بوده‌اند نوح و ابرهیم
و موسی و عیسی و محمد و در پیغمبری اولوا العزم در اخبار اختلاف است مشهور آنستکه پیغمبران
اولوا العزم کسانی میباشند که شریعتهای ایشان شریعتهای پیغمبران از زمان
گذشته را نسخ کرده باشد و صاحبان شریعت باشند و از حضرت صادق و حضرت
رضا منقولست که از حضرت باقر مرویست که ایشان کسانی بوده‌اند میباشند
که عزم بر اقرار بعهد میثاق فضیلت محمد و آل محمد نمودند پیش از همه پیغمبران و از
حضرت آدم این عزم را نداشت نظر بآیه و لم نجد له عزما و در روایتی از حضرت سجاد
مرویست که اولوا العزم کسانی میباشند که مبعوث بمشرق و مغرب و جن و انس شده
باشند **مصباح دویم** در نبوت خاصه است بدانکه واجبست اعتقاد
نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف
آخر همه پیغمبران او دانستن و بعد از او پیغمبری از جانب خداوند نخواهد آمد و هر کس
بعد از او ادعای پیغمبری کند باید کافر است و کشتنش بر مسلمانان لازم است و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر ما محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله افضل و اکمل
و اجمل و اورع و اتقی و ازهد و اعلم و اشجع و اسخی و ازکی از جمیع پیغمبران و از جمیع

جمنوان

جن و انس و ملائکه و روحانیین و کروبیین و مقدسین و مجردین و تمام موجودات
اولین و آخرین میباشد و خداوند هیچ چیز را پیش از آنجناب خلق نفرموده است و هیچ چیز را بعد از
او خلق نخواهد فرمود و نور آنجناب و آل اطهار او را پیش از همه موجودات بچندین
هزار سال خلق فرموده و او را آخر همه پیغمبران او فرستاد بجهة اینکه مرتبه فاتحیت
و مرتبه خاتمیت را داشته باشد و آنچه تمام نشده است در شریعتهای پیغمبران اول که گذشته
بجهة مقتضی نبودن وقت از آنحضرت آنها را تمام کند و دیگر شریعتی شریعت او را
نسخ نکند و دین او بماند تا روز قیامت و واجب است اعتقاد نمودن باینکه شریعت
آنحضرت همه شریعت پیغمبران او را از هم شکسته و ناسخ همه دینها دین او است و واجب
است اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت مبعوث شده است بتمام جن و انس و اهل آسمانها
و زمینها و دریاها و صحراها و تمام موجودات

## مصباح سیم

در اعتقاد متعلقه بقرآنست بدانکه قرآن کتاب آنحضرت است که از جانب خداوند آورده است ناسخ
همه کتابهای پیغمبران او و آن سابق است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه کتابی بعد از
قرآن از آسمان نازل نخواهد شد و ناسخی از برای او نخواهد بود و واجب است اعتقاد نمودن
باینکه قرآن کلام خداوند و معجزه پیغمبر ما محمد بن عبد الله است و اعتقاد نمودن باینکه محمد
او را درست کرده است و از جانب خدا نیست بلکه شعر آنحضرت است کفر است و باید دانست
که قرآن بزبان عربی فصیح نازل شده است بلکه همه کتابهای آسمانی عربی نازل شد لکن بگوش
هر پیغمبر او دیگر میرسید بزبان قوم او بگوش او میرسید و واجب است اعتقاد نمودن
باینکه خداوند او را فرستاده است و قرآن غیر پیغمبر او را است و خود پیغمبر او در بیت
و باطن آنحضرت نیست اگر چه علم او در باطن آنحضرت است لکن قرآن معجزه پیغمبر او را است
از جانب خدا و خود آنحضرت نیست و قول باینکه قرآن را جبرئیل از باطن پیغمبر او میگرفت
و بظاهر او میرسانید بیراهست و توجیه باینکه لوح و قلم از نور پیغمبر او است پس
قرآن را قلم بلوح مینوشت و اسرافیل بمیکائیل میرسانید و میکائیل بجبرئیل میرسانید
و او بپیغمبر او میرسانید راهی دارد و بهمین مضمون حدیثی وارد است از رسول خدا
صلی الله علیه و آله و باید اعتقاد نمود باینکه قرآن قدیم نیست بلکه حادث است و کلام

## در نبوت خاصه

تفسیر مبینی و باید اعتقاد نمود باینکه قرانرا خداوند بواسطه جبرئیل بآنحضرت نازل فرمود
در مدت بیست و سه سال و در شب قدر از لوح محفوظ بآسمان اول یکدفعه نازل شد
و از آسمان اول برسول خدا آیه آیه و سوره سوره نازل شد و از نازل شدن جبرئیل قرانرا
بر آنحضرت فضیلت جبرئیل لازم می آید که او واسطه است که آیا آنحضرت پیش از آوردن
جبرئیل قرانرا از برای او مبعوث است و حال آنکه بعد از ده سال دیگر از بعثت تمام قران
نازل شد پس رسول خدا ص بطریق اولی مبعوث است و کیفیت انزال در کتاب مشکوة الانوار
مفصلا نوشته ام اگرچه ظاهر آیه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید
القوی دلالت برین دارد که آنحضرت تبلیغ نکند تا بعضی از آیات بکر و واجبست اعتقاد نمودن
باینکه اگر تمام خلق انس و جن جمع شوند نمیتوانند مثل قران بیاورند بلکه مثل آیه و سوره از
او نمیتوانند بیاورند بجهت اینکه قران معجزه پیغمبر او است و معجزه آنستکه از جانب
خدا باشد که همه مردم عاجز باشند از مثل آوردن او و عادة و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه همه احکام الهی در قران میباشد و هیچ تر و خشکی نمیباشد در عالم مگر اینکه
حکم او را خداوند در قران بیان فرموده است و علم اینها در نزد پیغمبر او و اوصیای
آنحضرتست و واجبست اعتقاد نمودن باینکه تاویل قرانرا نمیدانند مگر خدا و رسول
و امام و کسانی که پیغمبر او و امام بایشان تعلیم داده باشند زیرا که اینها راسخون در علم می
باشند و اهانت قران کفر است و استخفاف قولی مثل بنا بفعلی العیاذ بالله مثل بقاذورات کفتن
انداختن یا پا را او زدن بجهت استخفاف یا حدث بر او نمودن یا بول و غایط بر او انداختن
کفر است و اما پا دراز کردن بنزد قران و بغیر استخفاف کفر نیست و خوب هم نیست و هم
حدث نمودن در نزد او بغیر استخفاف و واجبست اعتقاد نمودن باینکه قران اصلی
تغییر و تبدیل در او واقع نشده است اگرچه از قرانهای دیگر بعض از منافقین انداختند
یا تغییر دادند و آن قران اصلی در نزد امام عصر عجل الله فرجه میباشد و واجبست
اعتقاد نمودن باینکه قرانی بغیر از این قران که بر محمد بن عبدالله نازل شده است دیگر
نازل نمیشود و ادعای نزول قران دیگر کفر است خواه بر پیغمبر او و خواه بر امام و خواه
بر نایب او و انکار همه قران یا بعضی از او و اگرچه یک سوره یا یک آیه کفر است و واجبست

باشد صح

اعتقاد نمودن بانچه در قرآن میباشد از حلال و حرام و قصهای پیغمبران و وعد و وعید و امثال
و محکمات و متشابهات و حکایات و اخبار انبیاء گذشته و انکار یکی از اینها کفر است

## مصباح چهارم در اعتقادات متعلقه بصفات پیغمبر او محمد بن عبد

الله بدانکه باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت امی بود یعنی درسی نخوانده بود و کسی او را
تعلیم نکرده بود از جن و انس و آنحضرت سایه نداشت و در نزد ماه و آفتاب و چراغ زیرا
که نور اینها از نور آنحضرت منور شده است و ابر بر سر آنحضرت سایه می انداخت و از پشت
سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و چشم او بخواب میرفت و دل او بیدار بود و آنچه
در بیداری میدید و میشنید در خواب هم میدید و میشنید و وقتی که در راه میرفت
نور روی آنحضرت در و دیوار را روشن میکرد حتی آنکه زنهای آنحضرت در شبهای تار
سوزنی که گم میکردند بروشنائی نور جمال آن حضرت او را پیدا مینمودند بی شمع
و چراغ و زمین غایط و بول آنحضرت را فرو میبرد و پنهان مینمود و بوی عرق آن
حضرت از مشک و عنبر خوشبوتر بود و ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه از مادر
متولد شد و در وقت تولدش عالم روشن شد و ملائکه نازل شدند و بتها سرنگون شدند
و طاق کسری که از همه بناهای اولاد آدم بزرگتر بود شکست و دریاچه ساوه که در او
بعضی از
ماهیان بودند که مردم اینها را میپرستیدند خشک شد و ماهیهای او مردند و آتشکده
فارس که هزار سال بود افروخته بود و مردم او را عبادت مینمودند خاموش شد و از
نور جمال آنحضرت قصرهای بصره و شام را آمنه والده آنجناب از مکه معظمه مشاهده
نمود و نماز شب بر او واجب بود و خوف و بیم آنحضرت تا دو ماه راه بدل کافران می افتاد
هر طرف که رو مینمود بجهت جهاد و تبلیغ رسالت الهی را بخلق نمود و بر اذیت و آزار و جفای
دشمنان خدا صبر نمود تا دین را روشن کرد و کفر را برطرف نمود و چهار زن و بیشتر بعقد
نکاح از برای آنحضرت حلال بود و از برای دیگران حرام است و متمتع ساختن زنها بر آنحضرت
واجب نبود علی قول و هرگاه زنی خود را بر آنحضرت می بخشید بر او حلال بود و با فقرا و
مساکین مینشست و چیز میخورد و در بازارها راه میرفت و مردم را باسلام دعوت
مینمود و گناه صغیره و کبیره نکرد از اول عمر تا باخر و در چهل سالگی مبعوث برسالت شد

و دین خدا را آشکار نمود و شریعت خود را ظاهر کرد و پیش از مبعوث شدن بدین خود عمل
مینمود و بدین ابراهیم و موسی و عیسی و غیر از ایشان از پیغامبران بود و در عصمت کسی
نبود و افضل از همه پیغامبران بود بلکه از جمیع موجودات از جمادات و نباتات و حیوانات
و انسانات و جنیان و ملکیات و فلکیات و بهتر از جمیع موجودات از ارضین و سموات
بود و همه ذرات موجودات عالم وجود را خداوند بطفیل وجود شریف آنحضرت خلق فرمود
که اگر آنحضرت را خلق نمیفرمود هیچ موجودی بوجود نمی آمد و اعلم از همه مخلوقات بود و اگر
چه بحسب ظاهر جبرئیل واسطه پیغام الهی بود و در بعضی اوقات از برای او ولکن چون خادم
و خدمتکار آنحضرت بود و غیر از جبرئیل بی اذن داخل در حجره طاهره او نشد و جبرئیل
فخر مینمود بخادمی او و همه علوم اولین و آخرین را خداوند باو عطا فرموده بود و از هر جهة
کامل بود و ناقص نبود بنده خدا بود و مخلوق بود خالق نبود عاشق نشد و لهو و لعب
نکرد و خیانت ننمود و راستگو بود و دروغ نگفت بچشم بهم زدن معصیت الهی را نکرد
و نور او را خداوند پیش از همه موجودات خلق فرمود و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمانها
و بهشت و ملائکه و آفتاب و ماه و حور عین و مقدسین را از نور او خلق فرمود و اما کیفیة
اینکه خلقت اینها را از نور آنجناب نمود در کتاب مشکوة الانوار بتفصیل نوشته ام هر کس
بخواهد مطلع شود رجوع باو نماید و اجمالا آنکه علوم را خداوند همه باو عطا فرموده
بود و تفصیلات او را آیه بآیه و سوره بسوره خدا از برای او نازل میفرمود بواسطه
جبرئیل یا غیر او از ملائکه و مؤید بروح القدس بود و از هوای نفس حرفی نمیزد بلکه همه
حرفهایش از جانب خدا بود و شاعر نبوده و ساحر نبود و کذاب نبود و دیوانه نبود و اعتقاد
نمودن باینها کفر است و کشتن او بر مسلمانان لازم است و آنحضرت پنج روح داشت
یکی روح مدرج و یکی روح قوت و یکی روح شهوت و یکی روح ایمان و یکی روح القدس
و بروح القدس سهو و خطا و نسیان از او برخواسته شد و مؤمنین چهار روح اولی را دارند
و کفار و منافقین سه روح اول را دارند و امام نیز پنج روح دارد **مصباح
پنجم** در اعتقادات متعلقه بمعجزات آنحضرت است و بیانست بدانکه
واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت صاحب معجزات بود مثل شق القمر کردن و سنگ

## پیغام او فرستاد

ریزه درود فرستاد بجناب تسبیح و تقدیس الهی نمودن و هر جا که راه میرفتند درو دیوار و سنگ
و کوه و درخت تعظیم او را مینمودند و ذکر خدا را که میکرد همه اینها با آنحضرت ذکر
خدا را مینمودند و بر هر چه که میگذشت بر او سلام مینمود بتعلیم الهی خبر از آینده
و گذشته و خبر از آنچه در سینهها مردم بود میداد و آنچه در خانهها پنهان کرده بودند
میفرمود و مرده باذن خدا زنده میکرد و آنچه از خدا میخواست خداوند باو عطا می
فرمود و هر خارق عادتی که میخواست بکند بجهة معجزه از خداوند سؤال مینمود و خداوند
درود فرستاد و جاری میکرد و خود بخود بی اذن الهی کاری نمیکرد و نمیتوانست کرد و
هر معجزه که پیغامبران گذشته داشتند همه اینها را با معجزات غیر از اینها داشت و قول
و فعل او همه از جانب خداوند بود و علم بهر چیزی داشت و آناً فآناً علم او زیاد میشد و
هفتاد و دو اسم الهی را میدانست و یک اسم را نمیدانست که او مخصوص خداوند است و سایر
پیغامبران از این هفتاد و دو اسم بعضی یک اسم میدانستند بعضی دو تا بعضی چهار
تا و بعضی هشت تا بعضی بیست تا بعضی بیشتر و بعضی کمتر و آنچه از غیب خداوند باو تعلیم
نموده بود بواسطه این اسما میدانست که او را هر چه میخواهد بجهة علمی که خدا باو عطا
فرموده بود ملک نبود بلکه بشر بود و بهتر از ملک بود و قرآن بر او نازل شد و خبر
او و خبر از شهادت امیر المؤمنین و حضرت حسن و حسین و سایر ائمه علیهم السلام داد و خبر
از زمان بد و افعال و اقوال بد که حال ظاهر است در میان مردم داد و خبر از قیامت
و آنچه در او واقع میشود داد و بهشت و جهنم را بچشم سر دید و با سمانها با همین جسم و جسد
رفت و لباس او در بر او بود حتی نعلین او در پای مبارک او بود که در نزد عرش خواست بیرون
بیاورد خطاب مستطاب از رب الارباب بان قدوة اولوا الالباب رسید که مکن بگذار
که از گرد نعلین تو عرش من زینت بگیرد و مقامات و حجابات و سرادقات را طی نموده با
جسم و جسد ظاهری بجائی رسید که هیچ یک از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و [illegible]
و مقدسین و انبیاء مرسلین و کروبین نرسیده و نمیتوانستند برسند و نخواهند
رسید و حال آنکه حامل انوار ائمه بود و کسی تا او در این مقام و مرتبه شریک نبوده و
نخواهد بود و علوم غامضه و مکاشفات مشکله بر او ظاهر شد که بر کسی پیش از او

و نمیخواست چیزی را
مگر آنکه میدانست
صح

عنصری
صح

ظاهر نشده بود **مصباح ششم** در اعتقادات متعلقه بمعراج آنحضرت است پس
واجب است اعتقاد نمودن بمعراج جسمانی آنحضرت که بهمین جسم و جسد باسمانها رفته
و بالاتر از اوج کرسی و عرش رفته بمقام قاب قوسین رسید که ممکن از برای هیچ ممکنی
نبوده و نخواهد بود که باین مقام برسد و این مقام انتهای امکانست لکن نه اینکه بمقام واجب
رسیده باشد و انکار معراج جسمانی کفر است و اعتقاد بمعراج روحانی و نه جسمانی کفر است و قول
باینکه به باطن خود فرو رفت بجهة اینکه باطن آنحضرت معراج بود و عرش و کرسی باطن
آنحضرت است باطلست و قول باینکه عناصر اربعه جسم ظاهر خود را که آب و باد و خاک
و آتش در هر کره از کرههای این چهار کره گذارد غلط است و شبهه اینکه لازم می آید از رفتن ماسند
آنحضرت باین جسم باسمانها پاره شدن و بهم آمدن آسمانها نامربوط است زیرا که خداوند
بر هر چیزی قادر است چگونه کمتر از یک چشم بهم زدن پیغمبر خود را از زمین بمقام قاب
قوسین که چندین هزار سال راهست برد همچنین که قادر است او را باسمانها ببرد
بی پاره شدن و بهم آمدن آسمانها با وجود اینکه عیبی ندارد عقلا و شرعا پاره شدن
و بهم آمدن آنها از او این هم معجزه آنحضرت است با وجود اینکه عیسی و ادریس نیز باسمان بهمین
جسم رفتند و قول باینکه ابنال ابو هم بمعراج رفت کفر است و دیگری از پیغمبران و اوصیا
باین معراج نرفت بغیر از آنحضرت و بر آنچه آنحضرت سوار شد در راه معراج دیگری از خلق
سوار نشده و نخواهد شد و آنچه آنحضرت از اسرار و انوار دید دیگری ندید و آنچه بر آن
حضرت معلوم شد از علوم بر دیگری معلوم نشد و سال بسال و ماه بماه و جمعه بجمعه
و روز بروز و ساعت بساعت و آن فآن علم و فضل آنحضرت زیاد میشد و فیض وجود
و لطف خداوندی باو زیاد شد و میشود پس نقص نسبت بآنجناب بلکه فیض وجود الهی است
که آنا فآنا بآنحضرت میرسید و زیاد میشد و پیش از اینها از همه جهة کامل بود و در زمان
اینه کاملست و همچنین تا آخر **مصباح هفتم** در اعتقادات متعلقه بوحی
او چند نور است **نور اول** بدانکه آنحضرت بشری بود که خداوند باو وحی میفرمود
و وحی بچند طریق است اول بآمدن جبرئیل و خبر دادن باو دوم بآمدن ملک دیگری
غیر از جبرئیل سیم ایجاد کردن خداوند کلام را بی واسطه جبرئیل و با آنحضرت حرف زدن

چهارم در خواب خطاب باو میرسید یا بلا واسطه یا بواسطه ملکی پیغمبر و همچنین خداوند علم
داد در قلب آنحضرت و این قسم الهام نیز میگویند پس چون خداوند وحی میخواست نماید امر
میکرد بقلم و لوح که بنویسد چون تمام میشد بر پیشانی اسرافیل میخورد و اسرافیل
باو نگاه میکرد و هر چه در او نوشته بود بمیکائیل میرسانید و او بجبرئیل میرسانید
و جبرئیل بنابر پیغام او را ن میرسانید و قول باینکه وحی را جبرئیل از چاهی که در بیابانی
است میگرفت و اذن از خدا گرفت که ببیند وحی کننده کیست چون بسر چاه آمد دید
که علی بن ابی طالب است از چاه وحی میکند از غلطهای غلات است و واجب است اعتقاد
نمودن باینکه جبرئیل بر آنحضرت نازل میشد و قول باینکه جبرئیل باطن آنحضرت بود
ملکی نبود کفر است زیرا که تکذیب آیات الهی لازم می آید و واجب است اعتقاد نمودن باینکه آن
حضرت در پیغام او دیگری شریکی نداشت و قول باینکه جبرئیل را خداوند بعلی فرستاد
و چون محمد ص بعلی ع شبیه بود جبرئیل بغلط نازل شد بر محمد ص و خدا هم اجازه فعل جبرئیل
را نمود کفر است و همچنین قول باینکه جبرئیل را خدا بعمر فرستاد باشتباه پیش محمد آمد
غلط است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت پیغام آور بود نزد بکری و
دیگری هم قابل این منصب نبود و پیش از خلقت آدم ع همه جا پیغام آور و رسول خدا
بود و خداوند او را رسول خود قرار داده بود و باید دانست که محمد بن عبد الله ص رسول
و نبی و محدث و امام بود و این چهار منصب را داشت و فرق در میان اینها آنست که رسول
کسیست که در بیداری وحی باو نازل میشد و ملک وحی را دیده و غیر او را میدید
و نبی آنستکه در خواب ببیند مثل حضرت ابرهیم که در خصوص ذبح فرزندش و مثل
حضرت رسول پیش از مبعوث شدن برسالت و محدث آنستکه ملک باو سخن میگوید و او آن
ملک را نمی بیند و این معنی در حدیث صحیح است که از حضرت باقر ع منقولست و امام آنست
که هم خواب میبیند ملک را و هم در بیداری و در هر دو حال وحی باو میرسد و بعضی
از اخبار اختلافات دیگر هم دارد در خصوص این چهار تا و بعضی از علما هم فرقهای دیگر
گذارده اند چون رساله بجهة عوام است مختصر اولی است و تفصیل همه را در کتاب
مشکوة الانوار ایراد نموده ام **پنجم** بدانکه واجب است اعتقاد نمودن

# در اعتقادات متفرقه

بانکه آنحضرت شفاعت کننده گناهکاران است در قیامت و رحمة للعالمین است در دنیا و آخرت
و اختیار بعضی احکام را خداوند باو داده است که مکروه و مستحب و حلال و حرام کند آنچه را
که میخواهد باذن خداوند و خداوند باو علم داده بود که میدانست که خدا چه میخواهد و
چون خداوند نمازهای پنجگانه را در اول دو رکعت دو رکعت واجب کرده بود پس زیاد
کرد آنحضرت بر نماز ظهر در حضر دو رکعت و بر نماز عصر دو رکعت و بر نماز مغرب یک رکعت و بر عشا
دو رکعت و آنچه خدا واجب کرده بود در سفر ساقط نمیشود و آنچه آنحضرت واجب کرده است
ساقط میشود بجهة اینکه آنحضرت رحمة للعالمین است و مشقت از برای امت خود نمی
خواست که ظاهر شود در سفر مگر نماز مغرب که آنچه آنحضرت واجب کرد ساقط نمی شود
تا آنکه بالمره آنچه آنحضرت واجب کرده است ساقط نشود در سفر بدانکه چون حضرت فاطمه ع
متولد شد وقت مغرب بود و حضرت رسول بشکرانه یک رکعت بر نماز مغرب زیاد
کرد چون حضرت امام حسن ع در وقت ظهر متولد شدند حضرت باین شکرانه
دو رکعت زیاد نمود بر نماز ظهر و چون حضرت امام حسین ع متولد شد هنگام عصر بود
حضرت بجهة این شکرانه دو رکعت بر نماز عصر زیاد نمود و از اینجهة است که ارث زن نصف
ارث مرد است اگرچه علت دیگر در ارث و در نماز میباشد و چون حضرت فاطمه مادر است
و مادر اصل است یک رکعت اصل باقی ماند و دو رکعت فرع ساقط شد در سفر و نماز
عشا هم علتی دارد که در مشکوة الانوار ذکر کرده ام و ایضا خدا حرام نمود شراب را و
آنحضرت حرام نمود هر مست کننده را و واجب کرد خدا روزه ماه رمضان را و سنت
نمود رسول خدا ص روزه ماه شعبان و سه روز از هر ماه را و بعض چیزهای دیگر را آن
حضرت مکروه نمود و دیه چشم و دیه نفس را رسول خدا ص وضع نمود و غیر از اینها
بسیار برای آنحضرت حلال و حرام و مکروه و مستحب نمود و خداوند اجازه فعل آنحضرت را
فرمود **نور سیم** بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه اعمال خلایق عرض
بر آنحضرت میشود در حال حیات و بعد از وفات و باید بدی اعمال ایشانرا بجهة
عموم نور بلکه عکس خلایق و اعمال آنها در او می افتد و نبی و امام او را می بینند باینجهة
اینکه ملائکه نامه اعمال خلایق را باو عرض میکنند پس هر گاه در نامه اعمال امت بدی

دیدن

می‌بیند استغفار میکند از برای ایشان و هرگاه خوبی میبیند خوشحالی آنحضرت زیاد
می‌شود و باید اعتقاد نمود باینکه ایشان از نور آنحضرت خلق شده اند و همچنین اوصیاء
ایشان و باید اعتقاد نمود باینکه آنحضرت ارث نگذارد و وارثان او از او ارث میبرند
و حدیث اینکه پیغمبر او ارث نمیگذارد از مجعولات اهل سنت است و باید اعتقاد نمود باینکه
آنحضرت وصی تعیین نمود بعد از خود و آن وصی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع است و آن
حضرت بعد از پیغمبر او وصی بلا فصل و خلیفه مطلق و جانشین او است و آنچه مذکور شد
همه از اصول مذهب است و بعضی قائل شده اند باینکه رسالت تجلی بر وجود کار است و اختلاف
طبقات ایشان بجهة اختلاف تجلیات است و امامت هم فرع رسالت است و باطن او است
و این قولیست که بکار عوام بر نمیخورد و واجب نیست دانستن این بلکه هرگاه این را ندانند
بهتر است بجهة اینکه جماعتی از اعاظم علما انکار او را نموده اند **مشکوة**
**چهارم** در بیان اعتقادات متعلقه بامامت است و در او چند مصباح است **مصباح**
**اول** بدانکه واجب است اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر او محمد بن عبدالله دوازده
وصی و خلیفه و جانشین داشت که از جانب خدا پیغمبر او ایشان را تعیین نموده بود که وصی
آنحضرت باشند هر یکی بعد از دیگری و انکار تعیین نمودن وصی بر پیغمبر او غلط
است و از مذهب اثنا عشری خارج است مثل اهل سنت و واجب است اعتقاد نمودن باینکه
اول اوصیاء رسول خدا امیرالمؤمنین است نه ابوبکر و واجب است اعتقاد نمودن باینکه
وصی دویم آنحضرت امام حسن مجتبی است نه عمر بن خطاب و واجب است اعتقاد نمودن
باینکه وصی سیم آنحضرت بعد از امام حسن برادر کوچک او امام حسین است نه عثمان
بن عفان و حسن و حسین علیهما السلام پسران علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما میباشند
و از فاطمه زهرا دختر رسول خدا اند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه امام چهارم
امام زین العابدین ع و خلیفه و امام بر حق است بعد از امام حسین نه محمد حنفیه پسر امیر
المؤمنین که از غیر فاطمه است و کیسانیه که منسوب بمختار پسر ابو عبیده ثقفی میباشند
بعد از شهادت حضرت سید الشهداء قائلند بامامت محمد حنفیه پسر امیرالمؤمنین
و او را امام میدانند و امام زین العابدین را امام نمیدانند و میگویند قائم آل محمد

او است در کوه رضوی که کوه عظیمی واقع در یمن است غایب شده است و در آخر الزمان ظاهر میشود و مرده است غلط است و مانعی از ظهورش در زمان ظهور قائم آل محمد ع نیست شاید زنده شود و در یکی از سردارهای آنحضرت شود و محمد حنفیه بد نیست مرد عالم و عابدی بود و نزاع او با حضرت سید سجاد ع و مرافعه پیش حجر الاسود بجهة اظهار امامت حضرت امام زین العابدین بود و بعد از او امام پنجم پسر آنحضرت امام محمد باقر است نه زید و بعد از آنحضرت پسر او امام جعفر صادق است بعد از آنحضرت امام موسی کاظم ع امام است و اسمعیل پسر امام جعفر صادق ع امام نیست چنانچه اسمعیلیه قائلند و همچنین عبد الله افطح پسر دیگر آنحضرت امام نیست چنانچه فطحیه میگویند و چون پای عبد الله بسیار بزرگ بود از این جهة او را افطح میگفتند و بعضی قائم آل محمد را امام موسی میدانند و میگویند آنحضرت غائب شده است و مرده است و در آخر الزمان خواهد آمد بعد از آن حضرت امامی نیست چنانچه واقفیه میگویند و این غلط است و اینکه بعضی میگویند که خداوند اول پسر اسمعیل امام جعفر صادق ع را امام قرار داده بود و بعد از برای خدا بدا شد و امام موسی را امام قرار داد نظر بجزء زیارت آنحضرت که السلام علیک یا من بدء الله فی شانه و این مخالف اخبار دیگر است و جزء زیارت معنی دیگر دارد که در مشکوة نوشتهام پس مذهب کیسانیه و زیدیه و اسمعیلیه و ناووسیه و فطحیه و واقفیه از مذاهب شیعه است لکن اثنی عشری نیستند و معذبند با تقصیر بلکه مخلدند در جهنم و همچنین سنیه لکن همه داخل در مسلمین میباشند و پاکند و مال و خون و عیال ایشان بر مسلمانان حرامست بنا بر مشهور منصور اگرچه بعضی از علما سنیه را کافر و نجس میدانند و از این عسر و حرج لازم می آید و اخبار دیگر دلالت بر اسلام ایشان دارد و واجبست اعتقاد نمودن بامامت امام رضا ع بعد از حضرت امام موسی ع و بعد از آنحضرت امام محمد تقی پسر آنحضرت امام است و بعد از او پسر آنحضرت امام علی النقی ع امامست و بعد از او پسر او امام حسن عسکری ع امام است بعد از او پسر او مهدی صاحب العصر عجل الله فرجه امام است و قائم آل محمد ع آنحضرت است غائب شده است مصباح دوم بهر در بیان معرفت پیغمبر

او و در روایتی هفدهم است اما رسول خدا صلی الله علیه و آله ولادتش شب جمعه نزد طلوع صبح
یا روز او نزد زوال در شعب ابی طالب یا در خانه او در هفدهم ربیع الاول یا دوازدهم او
در عام فیل که ۱۰۲ از تاریخ اسکندر دیر گذشته بود در سال هفدهم یا در سال سلطنت انو
شیروان عادل یا کمتر یا بیشتر و از وفات حضرت آدم تا ولادت آنحضرت هفت هزار و صد و
چهار ماه هفت روز گذشته بود و نور شریف او را از همه موجودات خلق شده بود و در عالمها
چندین هزار سال در پرده ها و در پایه های مختلفه گردش میکرد تا آنکه بآدم منتقل شد
عمر شریفش شصت و سه سال کم و بیش هم گفته اند پنجاه و سه سال در مکه ماند و چهل سال
پیش از بعثت و سیزده سال بعد از بعثت و ده سال در مدینه ماند بعد از هجرت مدة
نبوتش بیست و سه سال هجرتش از مکه بمدینه در سال سیزدهم از بعثت روز پنجشنبه غره
ربیع الاول با اختلافات دیگر هم هست بعضی بیشتر در روز دوشنبه نزد زوال در بیست هفتم
رجب یا بیست و پنجم او و اختلافات دیگر هم معجزاتش بسیار است مثل شق القمر و قرآن و
معراج و سایه نداشتن و مرغ از بالای سر او نپریدن و ابر بسر او سایه انداختن و خواب و بی
داری او یکی بودن و بول و غایط او را زمین فرو بردن و سنگریزه بدستش تسبیح گفتن و بر هر حجر
میگذشت بر او تعظیم مینمودند و مگس بر بدن او ننشستن و غیر از اینها و زوجاتش ۹ تا یا ۱۱
کنیزانش دو یا بیشتر اولادش چهار پسر قاسم و طاهر و طیب از خدیجه و ابراهیم از ماریه
قبطیه دختر فاطمه و زینب و رقیه از خدیجه هر دو زن عثمان شدند و هر دو شهید
شدند و بعضی گفته اند از خدیجه از شوهر دیگرش بوده اند و اینکه میگویند که بعضی
جنت بصورت آنها شد از برای عثمان معلوم نیست نامش هزار و یک لقبش از هزار بیشتر
و کنیه اش از ده متجاوز بود و مادرش آمنه بنت وهب بن عبد المناف چند روز بعد از
تولدش وفات کرد مادر رضاعیش حلیمه سعدیه و ثوبیه زن ابی لهب پدرش عبد الله بن
عبد المطلب چندی بعد از مادرش وفات یافت جنگهای او با کفار هشتاد یا هفتاد و
شش که در بسیاری از آنها خود حاضر بود معراجش شب دوشنبه هفدهم یا بیست و یکم ماه
مبارک رمضان پنج ماه و چند روز پیش از هجرت یا در بیست و هفتم ماه رجب یا ربیع الاول
ممکن است که همه واقع شده باشد اگرچه بعضی دو معراج بیشتر قائل نیستند یا از خانه

عثمان بن ع

# در اعتقادات

ام هانی و خواهرش بود دختر ابی طالب عروج باسمان نمود سال وفاتش شصت و سه سال از عام
الفیل گذشته بود در روز دوشنبه بیست و هفتم یا بیست و هشتم ماه صفر و خلافات دیگر هم
قبرش در مدینه سبب وفاتش از درد دل بگوشت بزغاله زهرآلوده که در خیبر زنی یهودیه
بآنجناب خورانیده بود مدت نبوتش بیست و سه سال تا ۲۲ و هفتاد و یک روز و اختلافات
دیگر هم هست امیرالمؤمنین وصی بلافصل رسول خداست بود و بعد از او بیان احکام
الهی را بخلق مینمود روز ولادت با سعادتش جمعه وقت چاشت بعد از سی سال از ولادت با
سعادت رسول خدا در میان خانه کعبه متولد شد عمر شریفش شصت سال و سی و دو سال
چیزی با لابا رسول خدا بود و سی و یکسال چیزی بعد از آنحضرت بود که مدت خلافتش بیست سال
بیست سال چیزی که دیگران غصب نمودند و آنحضرت خانه نشین بود ابوبکر دو سال و سه ماه
عمر بن الخطاب ده سال و شش ماه عثمان دوازده سال و بعد از عثمان آنحضرت چهار سال و ماه
خلافت ظاهری نمود و در این مدت سه جنگ آنحضرت کرد یکی با قاسطین که معاویه و اصحاب
او باشند و یکی با ناکثین که عایشه و طلحه و زبیر در بصره واقع شد که او را جنگ جمل میگویند
که عایشه در آن جنگ بر شتر سوار شده بود و یکی با مارقین که خوارج باشند و این جنگ در
کنار نهروان واقع شد عدد اولادش بنابر قولی هفده پسر و نوزده دختر بود بعد از حضرت
فاطمه دوازده زن گرفت عدد اصحابش سیصد و بیست و پنج نفر بودند مادرش فاطمه بنت اسد
پسر هاشم بن عبد المناف بود پدرش عمر و بود که اسم دیگر آن عمران و عبد المناف اصغر بود
و کنیه اش ابوطالب بود مؤمن و موحد بود کافر نبود اگرچه اظهار اسلام ظاهر نمینمود و
همیشه متکفل احوال رسول خدا بود و وصی و وارث هم حضرت عیسی بود وفاتش ۲۱ ماه
رمضان بود بضربت ابن ملجم مرادی لع که بر فرق آنحضرت زد فاطمه ع پدر بزرگوارش
محمد ص مادرش خدیجه بنت خویلد تولدش صبح جمعه بیستم ماه جمادی الثانی در مکه بعد از
پنج سال از بعثت رسول خداست و اختلافات دیگر هم هست عدد اولادش پنج نفر بود حسن ع
و حسین ع و محسن که سقط شد بظلم و زینب کبری و ام کلثوم مدت عمرش هیجده سال
و چهل روز و بقولی هفده روز کم و بعد از رسول خدا ص هفتاد و پنج روز ماند وفاتش
در عصر روز دوشنبه ۳ جمادی الثانی در سال یازدهم هجرت بعلت رنجوری از ضرب

# متعلقه بامامت

دوتیمی واختلافات دیگر هم هست مدفنش در بقیع یا در مبانی نیز و منبر رسول خدا صلعم اما دوم
**امام حسن** ع پدرش علی ع مادرش فاطمه بنت محمد ص تولدش چاشت روز سه شنبه
۳ شعبان یا نیمه رمضان شب جمعه سال سیم هجری در مدینه طیبه بقولی شش ماهه متولد
شد عمر شریفش بروایت حضرت صادق ع چهل و هفت سال هفت سال با رسول خدا بود و چهل
سال بعد از آنحضرت بود سی سال با امیر المومنین ع بود و ده سال بعد از آنحضرت مدت
خلافتش ده سال و شش ماه خلافت کرد بنه سال و چهار ماه را بمعویه واگذار بجهت تقیه و حفظ
خون و مال و عیال شیعیان از دست معاویه و اصحاب او عدد اولادش بقولی پانزده پسر
و دو دختر بود و اختلاف دیگر هم هست زوجاتش شصت زن نکاحی گرفت بغیر از کنیز و متعه
و سیصد زن هم گفته اند اما نسبت این اطلاق گفتن از این جهت آنحضرت را مطلاق میگفتند
وفاتش روز پنجشنبه هشتم صفر سال پنجم هجرت بعلت سوده الماس که جعده بنت اشعث
بن قیس مشهور باسما که باغوای معویه بآنحضرت خورانید و بعد از چهل روز از خوردن رحلت
نمود مدفنش در بقیع کنیه اش ابو محمد لقبش بسیار از آنجمله مجتبی امام سیم **امام حسین** ع
پدرش علی ع مادرش فاطمه ع تولدش شنبه یا پنجشنبه سیم یا پنجم شهر شعبان و شش ماهه
متولد شد بعد از تولد امام حسن بفاصله شش ماه در سال هجرت مدت عمرش پنجاه و
شش ماه در سال هجرت هفتاد یا هشت سال با رسول خدا ص شش سال و کسری بود و با
امیر المومنین ع سی سال مدت خلافتش ده سال و در اینها اختلاف دیگر هم هست عدد
زوجاتش پنج زن نکاحی داشت سوای کنیزان بود و اولادش شش پسر علی اکبر که سید سجاد
باشد و علی اوسط که در کربلا بدرجه رفیعه شهادت رسید که از لیلا بنت عروه بود علی
اصغر و محمد و جعفر و عبد الله و سه دختر فاطمه کبری بقولی و سکینه و فاطمه صغری علت
وفاتش آنکه شب نیمه شعبان از مدینه بیرون آمد بجهت آنکه یزید پلید عبید نامه نوشت
بحاکم مدینه که از جانب معویه بود که آنحضرت را بگیرد یا او را بکشد و آمد در مکه تا روز
عرفه هشتم ذی حجه در مکه بود بعد با اهل و عیال آمد بطرف عراق که کوفه باشد چون یزید
جمعی را فرستاده بود که بر هیات حج آنحضرت را در مکه بگیرند و شهید کنند و حضرت بعلم
امامت میدانست لهذا در روز عرفه نیت حج را بعمره مبدل نمود از مکه بیرون آمد

نمود صح

عدد صح

وغیرها
و روانه عراق که کوفه باشد با اهل و عیال شد و در دوم یا ششم یا هشتم محرم وارد شد در
زمین معروف بکربلا و ابن زیاد ملعون حاکم کوفه بود از جانب یزید خبر شد لشکر فرستاد
و دور آنحضرت را گرفتند در آن بیابان و در روز جمعه یا دوشنبه یا شنبه دهم ماه محرم الحرام
در سال شصت و یکم هجرت در وقت زوال ظهر او را با هفتاد و دو نفر از برادران و اولاد
و فرزندان و اصحابش بدرجه رفیعه شهادت رسانیدند و در هر یک اختلافات دیگر
هم هست و باین سبب فتنها در عالم پیدا شد خونها ریخته شد و تا سال نکشید که همه اشقیا
که با آنحضرت محاربه کردند بدرک اسفل السافلین من النار کردیدند اللهم اشدد علیهم
العذاب و هفتاد و دو معجزه در راه کربلا و در وقت شهادت و بعد از شهادت ظاهر شد
مدفنش کربلا کنیه اش ابو عبد الله لقبش بسیار از آنجمله سید الشهداء **امام چهارم**
اسمش علی پدرش حسین بن علی مادرش شهربانو بنت یزدجرد یا شیرویه بن کسری پادشاه
عجم و بقولی ام ولد غزاله یا سلامه نام تولدش روز جمعه یا پنجشنبه وقت ظهر در مدینه
پانزدهم جمادی الاول یا ثانی یا رجب سال سی و هشتم یا سی و شش هجرت در زمان خلافت
امیر المؤمنین عمرش پنجاه و هفت سال و هشت ماه و اختلافات دیگر هم هست یکسال
و نه ماه و هفت روز با امیر المؤمنین بوده ده سال با امام حسن دوازده سال با امام
حسین که همه بیست و دو سال یا چیزی بیشتر با پدرش بود و بعد از شهادت آنحضرت
مدت عمر خلافتش سی و پنجسال یا قدری بیشتر یا کمتر بود لقبش بسیار از آنجمله سید سجاد
و زین العابدین کنیه اش ابو الحسن اول باعتباری و ابو الحسن ثانی باعتباری و ابو محمد
و معجزاتش بسیار یک زن نکاحی داشت که ام عبد الله دختر حضرت امام حسن مجتبی
بود بغیر از کنیزان عدد اولادش بقولی هفت پسر و نه دختر و بقولی دوازده پسر و چهار
دختر از آنجمله زید شهید بود که بطلب خون سید الشهداء خروج کرد و بدست یوسف
عمر ثقفی در کوفه شهید شد باشاره هشام بن عبد الملک مروان و چهار سال یا دو سال
نعش مبارکش بدار آویخته بودند تا آنکه عنکبوت را خدا امر فرمود که عورتش را تار تنید
وفات حضرت سید سجاد روز شنبه دوازدهم محرم در سال یکصد و دهم هجری
و بقولی نود و چهار هجری علت وفاتش زهر بکبر هشام بن عبد الملک باو خورانیدند

و ابنه … از آنحضرت صح

مدفنش در بقیع و دو دفعه آنحضرت را باسیری بشام بردند یک دفعه در زمان خلافت یزید
ملعون دفعهٔ دیگر در خلافت هشام اما دفعهٔ دویم باعجاز امام مثل غل و زنجیر خود را
بیرون آورده و بهمان روز وارد شام شد بهشام فرمود این من و این تو چه میخواهی از من
و دفعهٔ سیم نیز میگویند که یزید او را دوباره باسیری بشام برد و زینب خواتون در آن سفر با
دیگر بسمت شام رحلت فرمودند والله العالم **امام پنجم** امام محمد باقر ع اسم شریفش
محمد کنیه اش ابو جعفر لقبش بسیار از آنجمله باقر العلوم معجزاتش بسیار بود پدر بزرگوارش علی بن
الحسین ع مادرش ام عبدالله دختر امام حسن مجتبی و بقولی اسما بنت عبدالرحمن بن
ابی بکر ولادتش روز جمعه یا سه شنبه در مدینهٔ طیبه اول رجب یا بیست و دویم یا سیم صفر
در سال پنجاه و هفتم یا هشتم از هجرت در ایام خلافت معویه که از غوی بغوی نالیدن
سال است عمر شریفش پنجاه و هفت سال یا هشت سال السنة اکثر و هفتاد و هشت
نیز گفته اند پنجاه سال با جدش حسین بن علی بود بنا بر قولی سی و سه سال با پدرش علی
بن الحسین بود مدت خلافتش بعد از پدر بزرگوارش هجده سال یا نوزده یا هفده و اختلافات بسیار
نیز هست عدد ازواجش زن نکاحی غیر از کنیزان دو تا عدد اولادش بقولی چهار پسر و دو
دختر و بقولی پنج پسر و دو دختر وفاتش روز دوشنبه هفتم ذیحجه یا ربیع الاول یا ربیع
الثانی در سال یکصد و چهاردهم یا هفده از هجرت و اختلافات دیگر هم هست علت وفاتش
زهر یکه ابرهیم بن ولید با آنحضرت خورانید یا هشام عبد الملک مروان باشارهٔ زید عمو
زادهٔ آنحضرت تعبیه در زین نمود بعد از سواری آنحضرت بدن زین از تاثیر زهر شهید
شدند مدفنش در بقیع **امام ششم** امام جعفر صادق ع اسم شریفش جعفر القابش
بسیار از آنجمله صادق آل محمد کنیه اش ابو عبدالله اصحابش چهار هزار و سیصد نفر پدرش
امام محمد باقر مادرش ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر تولدش روز دوشنبه هفدهم
ربیع الاول در سال هشتادم از هجرت در زمان خلافت عبدالملک مروان در مدینه
و اختلافات دیگر هم هست در سال تولدش عمر شریفش شصت و پنج و اختلافات دیگر
هم هست ۸ ۲ زن نکاحی داشت بغیر از کنیزان اولادش هفت پسر بقولی نه دختر هم
داشت وفاتش دوشنبه بیست و پنجم شهر شوال و بقولی ماه رجب در سال یکصد و چهل

و هشت یا پنج هجری قاتلش منصور دوانقی ملعون که از خلفای بنی عباس بود بواسطهٔ زهر
که بآن حضرت در میان طعام خورانیدند مدفنش در قبرستان بقیع در مدینهٔ طیبه
مدت خلافتش سی و سه یا چهار سال و اختلافات دیگر هم هست و چون آنحضرت در
آخر دولت بنی امیه و اول دولت بنی عباس بود و این دو طایفه با هم نزاع میکردند حضرت
باسودگی مشغول بیان احکام الهی بود از این جهت مذهب را نسبت بآنحضرت میدهند
چون مذاهب جعفری را آنحضرت رواج داد **امام هفتم** امام موسی کاظم ع اسم شریفش
موسی لقبش بسیار از آنجمله کاظم کنیه اش بسیار از آنجمله ابو الحسن پدرش امام جعفر صادق
مادرش حمیده بربریه یا فاطمه اندلسیه تولدش یکشنبه یا سه شنبه هفدهم صفر
در سال یکصد و بیست و هشت هجری در ایام سلطنت ابرهیم بن ولید عباسی عدد اولادش
هیجده پسر و نوزده دختر که و زیاده هم گفته اند زن نکاحی نداشت همه اولادش از کنیزان
بودند عمرش پنجاه و چهار سال شصت نیز گفته اند مدت خلافتش بیست و هفت سال
اختلافات دیگر هم هست وفاتش جمعه بیست و پنجم رجب اقوال دیگر هم هست در سال یکصد
شصت و هفت هجری یا یکصد و هشتاد و سه هجری در ایام خلافت هرون الرشید
عباسی بعلت زهر که سندی بن شاهک ملعون مردود بدتر از یهود بآنحضرت خورانید
بعد از آنکه هفت سال یا چهار سال آنحضرت را در بصره یا بغداد حبس کرده بودند مدفنش
در بغداد معروف بکاظمین **امام هشتم** امام رضا ع اسم شریفش علی لقبش رضا
کنیه اش ابو الحسن ثالث بنا براینکه ابو الحسن اول امیر المؤمنین است و ابو الحسن ثانی حضرت
امیر المؤمنین را منظور نداشته باشند حضرت امام موسی را ابو الحسن ماضی و حضرت
امام رضا ع ابو الحسن ثانی میگویند حضرت سید سجاد را ابو الحسن اول و حضرت
کاظم را ابو الحسن ثانی و حضرت رضا را ابو الحسن ثالث میگویند و معجزاتش بسیار
است پدرش امام موسی مادرش کنیزی بود ام البنین نام یا نجمه تولدش در مدینه
در روز جمعه یا شنبه یا پنج شنبه یازدهم ماه ذی حجه یا ذیقعده در سال یکصد و
چهل و هشت یا صد و پنجاه و سه هجری در زمان منصور عباسی پنج سال بعد از رحلت
حضرت صادق ع اصحابش زیاده از دویست نفر عمرش پنجاه و پنج و اختلافات دیگر هم

پنجم

امام موسی علیه السلام است و بنابراینکه حضرت
صح

هست

هست و زن نکاحی داشت بعضی از کنیزان علما اولادش بقولی پنج پسر و یک دختر و بقولی هیچ
امام محمد تقی را داشت و فاتش روز جمعه بیست و چهارم ماه رمضان و در سفر نیز گفته اند
در سال دو و بست و سه هجری بعلت زهر که مامون ملعون با نحضرت خورانید در طوس
رحلت فرمود قبرش معروف و اهل اسمانها و زمینها است امام نهم امام محمد تقی ع اسم
شریفش محمد لقبش تقی کنیتش ابو جعفر معجزه اش بسیار پدرش امام رضا مادرش کنیزک
ام ولد که خیزران نام داشت بیجا نه تولدش در مدینه روز جمعه دهم رجب یا هیجدهم
رمضان و اختلافات دیگر هم هست در سال یکصد و نود و پنج هجری در زمان خلافت
مامون بن هرون ملعون بکرن نکاحی داشت که ام الفضل دختر مامون باشد بعضی
از کنیزان اولادش دو پسر و دو دختر بعضی زیاد گفته اند عمرش بیست و پنج سال و دو ماه
اختلافات دیگر هم هست و فاتش در بغداد شنبه اول ماه ذیقعده در سال دو و بست
بیست هجری بعد از درگذشتن مامون ملعون بد و سال و پنجم مدت امامتش هیجده
سال و چیزی و اختلاف دیگر هم هست علت و فاتش انکه ام الفضل زوجه ملعونه انحضرت
بتحریک معتصم عباسی دستمالی بزهر آلوده در وقت جماع بانحضرت داد با نسبب زهر
نابینا شده انحضرت نموده رحلت فرمودند و در نزد جد بزرگوارش حضرت امام موسی در
بغداد مدفون شد امام دهم امام علی النقی اسم شریفش علی لقبش نقی کنیتش
ابو الحسن رابع و ابو الحسن ثالث نیز میگویند معجزاتش بسیار پدرش امام محمد تقی مادرش
کنیزکی بود سوسن نام و بقولی دره معربیه تولدش روز جمعه یا شنبه دوم ماه رجب
یا در ماه ذی الحجه یا جمادی الاخر در سال دو و بست ۲۱۲ هجری در زمان خلافت مامون
ملعون عباسی در حرما که مکا بست نزدیک مدینه عمرش ۴۲ سال در دهریات اختلافات
دیگر هم هست علت اولادش چهار پسر و یک دختر زن نکاحی نداشت و اولادش از کنیزان
بود مدت امامتش سی و سه سال و چیزی بالا در زمان خلافه معتصم و الواثق بالله و متوکل
و مستعین بالله و معتز بالله عباسیان علت و فاتش انکه متوکل یا معتز بالله بد ستیاری
بعضی از هر یک انحضرت را در سر من رای زهر خورانیدند و فاتش در شنبه بیست و هشتم شهر
جمادی الاخر در سنه ۲۵۴ هجری در دهریات از مذکورات اختلافات دیگر هم هست و در

در دهریات از مدت امامتش سال کسری را دیگر هم هست فرمو صحیح

سرّمن رای درخانه خود مدفون شد

## امام یازدهم

امام حسن عسکری لقبش زکی
کنیه‌اش ابو محمد پدرش امام علی النقی ع مادرش کنیزی بود سمانه نام و مکنیه بام الحسن معروف
بجده تولدش در جمعه چهارم ماه ربیع الاول یا هشتم یا دهم رمضان المبارک در سال
دویست و سی و دو هجری در مدینه عمر شریفش بیست و هفت سال و چیزی بالا بود زن
نکاحی نداشت کنیزان داشت از انجمله نرجس خاتون مادر حضرت قائم که دختر یشوعا پسر
قیصر روم بود اولادش منحصر بیک پسر بود که حضرت قائم است و بعد از پدر مدت امامتش بقولی
پنج سال و بقولی شش سال و چیزی بالا وفاتش جمعه هشتم ماه ربیع الاول در سنه ۲۶۰ هجری
در زمان المعتمد علی الله عباسی و در هر یک از مورخات اختلافات دیگر هم هست مدفن
در خانه خودش در سرمن رای علت وفاتش زهر معتمد عباسی باشاره همین معتمد ملعون
ملقب شدنش بعسکری اینست که خلیفه معاصر زمان آنحضرت روزی آنحضرت را بمکانی بلند
برد و جلوه لشکر خود را باو نمود آنحضرت فرمود که تو لشکر خود را بما نشان میدهی نگاه کن
چون نگاه کرد میان آسمان و زمین پر از سواران ابلق مکمل و مسلح دید و عسکری بمعنی
لشکر است چون لشکر اسم آنحضرت نسبت باو بود او را عسکری میگفتند

## امام دوازدهم

خصوصیت مهدی ع اسم شریفش م ح م د و لقبش بسیار از انجمله قائم آل محمد ع و
مهدی آخر الزمان و حجة الله و بقیة الله کنیه‌اش ابو عبدالله و ابو القاسم و این از خصایص
آنحضرت است که با رسول خدا ص در کنیه شریک است و این کنیه و این اسم از برای غیر آنحضرت جایز
نیست پدرش امام حسن ع و مادرش نرجس خاتون تولدش شب جمعه پانزدهم شهر شعبان
المعظم در سال ۲۵۵ هجری در زمان خلافت مهتدی بالله عباسی در خانه پدر بزرگوارش
در سرمن رای و از عمر شریفش تا حال که سنه ۱۳۲۲ است هزار و هشتاد گذشته است و ظاهر
خواهد شد انشاالله تعالی و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده
باشد و قول باینکه آنحضرت هنوز متولد نشده است غلط است و قول باینکه متولد شد
و در زمان حیات پدر فوت شد غلطست و قول باینکه متولد شد و دو سال هم شد
و بعد فوت شد غلط است بلکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت متولد شده و
زنده است و غائبست و ظاهر خواهد شد در آخر الزمان باذن خدا و از برای ظهور

خلافت ٤

آنحضرت

آنحضرت علامات چند هست که ذکر میشود انشاء الله و نباید در زمان غیبت او اسم آنحضرت را بر زبان
بیاورد و او را بلقب باید خواند مثل مهدی و صاحب و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنحضرت
باذن خدا غائب شده است بجهت مصلحتی که خدا میداند یا بجهت کمی یاری کنندهٔ آنحضرت

## مصباح سیم در اعتقادات صفات ائمه است و در او چند نور است نور اول

بدانکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه همه ائمه افضل و اکمل و اعلم و اشجع و ازهد و اورع و اتقی
از خلایق اند بعد از رسول خدا بلکه افضل از همه پیغمبران و اوصیاء ایشان و ملائکه و جن
و انس میباشند بغیر از محمد بن عبد الله صلعم و باید اعتقاد نمود باینکه ائمه از نور هستند و خدا
نور ایشانرا پیش از همه موجودات خلق فرموده و بواسطهٔ طفیل وجود شریف ایشان عالم را خلق
نموده و بواسطهٔ ایشان خدا شناخته شده و بواسطهٔ وجود شریف ایشان آسمان و زمین و آنچه
در آنها خلق شده است بر پا میباشند و بواسطهٔ ایشان رحمتهای الهی و فیوضات نامتناهی
خداوند بر مخلوقات و موجودات نازل میشود و بواسطهٔ ایشان باران از آسمان میبارد
و علف و میوه‌ها از زمین بیرون می آید و بواسطهٔ ایشان علم زیاد شده و دین مردم ظاهر
شده و بواسطهٔ ایشان آسمانها حرکت میکنند و زمین قرار گرفته است و هرگاه امام
نباشد زمین اهلش را فرو میبرد و بواسطهٔ ایشان بندگان زندگی میکنند و روزی میخورند
و معاش میکنند و بواسطهٔ ایشان خداوند مخلوقات را خلق فرموده و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه ایشان آنچه میگویند از جانب خدا است و از پیش خود چیزی نمیگویند و خدا
احکام را بایشان الهام می فرماید یا بواسطهٔ علم را جبرئیل بایشان میرساند یا صدائی خلق می
کند که بگوش ایشان میرسد یا بواسطهٔ ملکی که با ایشان عرض میکند یا در خواب میبینند
یا در بیداری میشنوند یا ملک را میبینند یا ملاحظهٔ چیزی را میکنند که مثال هر چیز را
خداوند در آن درخت بصورت شاخ و برگ خلق فرموده است یا باد رحمت الهی بر آن می
وزد و آنچه شاخ و برگ در آن درخت هست خاصیت خود را بیان میکند و امام ع میشنود
و صدای او در مثل صدای زنجیر است که بطشت میخورد و صدا میکند و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه بر امام عرض اعمال خلایق میشود یا بواسطهٔ ملائکه که طومار اعمال مردم را
بر امام ع عرض میکنند و امام ع میبینند و میداند که فلان بسر فلان آنچه کرده است

از خوبی و بدی و کفر و ایمان یا بواسطهٔ اینکه ملک بر او عرض میکند یا بواسطهٔ اینکه خدا عمودی
از نور در میان زمین و آسمان خلق فرموده است که عکس اعمال تمام خلایق در او می‌افتد و آن
عمود در نظر امام است یا بواسطهٔ اینکه خداوند پرده از پیش چشم امام ع برمیدارد که خلایق و اعمال
ایشان را میبینند از مشرق عالم تا بمغرب عالم بلکه همه موجودات را از بالا و پست و فرش و عرش
و غیر از اینها یا بواسطهٔ اینکه خداوند باطن حسّی بایشان عطا فرموده است که همه چیز را
میتوانند بدید و واجبست اعتقاد نمودن باینکه علم امام سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته
و روز بروز و ساعت بساعت و آن بآن زیاد میشود و این باعث نقص امام نیست بلکه
باعث کمال او در آنست که وارد میشود لهذا در شبهای قدر تقدیرات امور خلایق را خدا
بواسطهٔ روح که ملکیست بزرگتر از همه ملائکه حتی جبرئیل با ملائکه از برای امام میفرستد
و شبهای جمعه روح امام ع با روح انبیا میروند در نزد قائمهٔ عرش نماز میکنند و بر میگردند
و روح امام پر از علم میشود که پیش از او نیز نداشت و باید اعتقاد نمود باینکه خداوند
علوم اولین و آخرین را بامام عطا فرموده است و امام جاهل نیست و میداند همه چیز را حتی
بهم زدن بالهای مرغان هوا را و باید اعتقاد نمود باینکه امام عالم بهر چیز میباشد و علم
امام بهر چیز میباشد و علم امام بتعلیم خداوند است و بی تعلیم الهی نمیباشد و هر چه را
بخواهند خدا بایشان عطا میفرماید از علوم و غیر از علوم از معجزات و غیر از معجزات هر چه
بخواهند از خداوند سؤال میکنند و خدا بایشان عطا میفرماید و بی اذن خدا کاری نمی
کنند و خدای علی بایشان عطا فرموده است که بواسطهٔ او میدانند که خدا چه میخواهد و
واجب نیست دانستن اینکه علم حضوری است یا حصولی لکن حضوری بودن علم ایشان که
شغل ایشان را مشغول از شغل دیگر نمیگرداند مثل خدا غلط است و واجبست اعتقاد
نمودن باینکه امام بندهٔ برگزیدهٔ خداست و خویشی با خداوند ندارد و خدا نمیباشد و صفة
خدا در ایشان ظهور نکرده است و امام میخورد و می‌آشامد و میخوابد و جماع میکند و جنب
میشود که باید غسل کند و بول و غایط دارد و محتاج است بخدا و وضو میگیرد و روزه
میگیرد و نماز میکند از برای خدا و اطاعت و عبادت خدا را میکند و اینچه در میان مردم
افتاده است که آیا خون امام یا بول و غایط امام ع پاکست یا نجس سکوت نمودن از این

## متعلقه بامامت

کلمات ائمه است نظر بمقدار ادراک طرفین بحسب ظاهر حکم بظاهر و بحسب باطن حکم بباطن مستفاد اگرچه
از دلائل میشود لکن این اعتقادی نیست که واجب باشد اعتقاد نمودن بان و از برای مومنین
لکن محتلم نمیشود و جنب میشود با بمعنی که باید بعد از جماع غسل نمایند اما جنابتی که عبارت
از کیفیت رذائل نفسانیه باشد که ظلمتی او را میگیرد و بغسل نمودن این ظلمت برطرف میشد
از برای ایشان حاصل نمیشود اگرچه بحسب ظاهر آنچه بر جنب حرام است بر ایشان هم حرام بود
طهارت و نجاست خون و بول و جنابت ایشان را در مشکوة الانوار نوشته‌ام و تکلیف امام
با احکام تکلیفیه رعیت ایشان یکیست لکن پاره تکلیفها امام دارد که رعیت ندارد و
واجب است اعتقاد نمودن باینکه امام محتاج بغیر نیست در علم و غیر علم و همه مردم محتاج باو نیست
میباشند لکن امام باید بطریق مردم باشد در میان مردم و سلوک کند آنچه تکلیف خود را
میداند و بحث کردن بر امام غلط است مثل اینکه امام حسن ع اگر میدانست کوزه زهر دارد
چرا میخورد و اگر میدانست که جاهلست مثل دفن امام حسین ع کربلا و شهید شدن او و مثل بعضی را
دانستن امام رضا ع زهر انگور را تا آخر باید طبع او خود خود را هلاک نماید زیرا که باید مؤمن
مطیع و منقاد امام باشد قول و فعل امام را صحیح بدانند و آنچه از ایشان صادر میشود باطل
و لغو و بی اذن خدا ندانند و اگر چنین بدانند از مذهب خارج است و باید دانست که آنچه از
ایشان ظاهر میشد تکلیف ایشان آن بوده است چنانچه جبرئیل امین در وقت رحلت
رسول مبین از جانب خالق آسمان و زمین دوازده صحیفه از آسمان بزمین آورد که هر یک
سر بمهر بودند بطلای آتش ندیده بهشتی و جبرئیل برسول خدا عرض کرد که امر الهی اینست
که این دوازده صحیفه هر یک از یکی از امامان بعد از تو باشد و هر یک در زمان امامت خود
مهری که باسم او است بگشاید و آنچه در آن صحیفه نوشته شده است عمل نماید در آن
صحیفه آنچه ایشان عمل آوردند از اول مدت امامت تا زمانی که از دنیا رحلت نمودند
خداوند بخط قدرت نوشته بود و ایشان عالم بهمه آنچه بر ایشان واقع میشد بودند و
گاهی ملتفت نبودند اگرچه علم او را داشتند چنانچه علما علم بچیزی دارند در زمانی که
مشغول بشغلی دیگر هستند التفات بمعلومات خود ندارند و از این جهل بر امام لازم
نمی‌آید زیرا که سلب علم بعدم التفات از ایشان نمیشود تا جهل لازم آید و علم هرچه را

که میخواستند خداوند بایشان عطا میفرمود مثل اینکه هر معجزه که از خدا میخواستند خدا
بدست ایشان جاری میفرمود و جبرئیل و روح و سایر ملائکه بر ایشان فرود می‌آمدند
لکن وحی از برای ایشان نمی‌آوردند زیرا که وحی مختص برسول خدا بود و بعد از رحلت آن
حضرت وحی قطع شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه امام بعمل می‌آورد بجهة اظهار معجزه
حقیقت داشت و از جانب خدا بود و سحر نبود و فرق میان سحر و معجزه آنستکه سحر حقیقتی ندارد
و بچشم چنین مینماید و معجزه حقیقت دارد اگرچه در این باب میان علما خلافست و ایضا معجزه
از مدعی نبوتست در نزد خواستن معجزه و سحر را هر وقت که ساحر بخواهد میکند و ایضا معجزه
بی اسباب ظاهر میشود و سحر با اسباب است **نوزدهم** واجبست اعتقاد نمودن
بعصمت امام که ائمه از اول عمر تا آخر عمر گناهی نکردند نه صغیره و نه کبیره و سهو و نسیان و خطا
از ایشان سر نزد و ترک اولی نیز بجا نیاوردند و بعضی از علما اینها را بر پیغام آور و امام
جایز دانسته‌اند نظر بدو حدیث حتی آنکه مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه
مبالغه کرده که اول مرتبه غلو نفی سهو از پیغام آورانست و متمسک شده است بحدیثی که پیغمبر
را خواب ربود تا آنکه نماز صبح از آنحضرت قضا شد و بحدیثی که آنحضرت در نماز چهار رکعتی
در دو رکعت اول سلام داده‌اند و خدا اینها را برای آن کار داده تا عار از سهو کنندگان
امت او نشود و سکوت را بر پیغام هنرست اگرچه میتوان حمل حدیث بر تقیه نمود با احتمال
اینکه خدا هرچه بخواهد درباره پیغام آور خود بعمل می‌آورد و شاید تکلیف او همین بوده
است در آنحال اگر عمل بحدیث بخواهیم نمائیم و اتفاقیست که پیغام آور و امام سهو در بیان
احکام نمیکنند و نباید نمایند بجهة اینکه هرگاه سهو کنند در بیان احکام الهی اعتماد بحرف
ایشان نمیتوان نمود پس بر خدا از باب لطف واجبست که سهو را از ایشان درباره
احکام بردارد و اما سهو در غیر از بیان احکام اینستکه بعضی مثل صدوق ره قائل
شده‌اند باینکه جایز است اینکه خدا او را بسهو بیاندازد بجهة مصلحتی و این صحیح نیست
درباره پیغام آور و امام نظر بعموم لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون که پیشی نمیگیرند
رسول خدا و ائمه هدی بر خدا در قول و ایشان بامر خدا عمل مینمایند آنچه میکنند و
واجبست اعتقاد نمودن باینکه امامان که شهید نمودند شهید شدند و در صورت

شهید ظاهر را بچشم نباید بلکه شهید شد یعنی او را کشتند والم زهر یا زخم شمشیر باو رسید
و قول مشبّه که میگویند حضرت امام حسین شهید نشد و بصورت شهید نظر مردم
مینمود بلکه باسمان رفت پیش از شهادت مثل حضرت عیسی غلط است و از حضرت قائم
توقیع در لعن ایشان بیرون آمده هم چنین در بارهٔ شهادت امیر المؤمنین که بواسطهٔ ضربت
ابن ملجم مرادی ملعون شهید شد و شهید امام بلکه مطلق شهید محتاج نیست و محتاج
بغسل میت نباشد و بر مس کننده ایشان غسل واجب نیست و باید اعتقاد نمود باینکه امام
بعد از رحلتش سه روز بیشتر در قبر خود نمیماند بلکه روح و جسد و خون و گوشت و
استخوان او را باسمان بالا میبرند بلکه همهٔ پیغمبران و اوصیاء ایشان چنین میباشند
نظر بصراحت حدیثی که در کافی منقول است و مستحبّ است رفتن مردم در محلّ قبر ایشان
که ایشان را زیارت کنند و ایشان در آسمان زیارت کنندگان خود را می بینند و سلام
ایشان را میشنوند و جواب ایشان را در بیشتر میابند بلکه طلب استغفار از برای ایشان می کنند
و نظر بحدیث معراج که رسول خدا ص در شب معراج در آسمان چهارم در بیت المعمور که
مثل خانهٔ کعبه است و در مقابل او است و از یک دانهٔ یاقوت سرخ یا در سفید است امامت
از برای ایشان نمود و ایشان هم در آنجا بودند و باید اعتقاد نمود باینکه امام مؤید بروح القدس
است و ملائکه بخدمت ایشان میرسند در بارهٔ از امورات با اذن الهی از ایشان بجهت
احترام ایشان میگیرند که در آیهٔ خداوند امر فرموده است که بعمل بیاورند و اخبار وارده
و خبر در فوغات واقعهٔ در عالم را بایشان میدهند از مردن پادشاهان و نشستن دیگری
در جای ایشان و جن بخدمت ایشان میرسند و مسائل حلال و حرام از ایشان اخذ می
کنند و با ایشان بجماعت نماز میکنند مثل ملائکه و فرمان برداری ایشان را مثل بندگان
از ملائکه و انس میکنند و هم چنین میوه ها در غیر موسم از برای ایشان هدیه می آورند و امری
را که بملک یا جن بفرمایند بعمل می آورند و اطاعت ایشان را از روی رضا و خوشنودی
مینمایند و بالهای خود را ملائکه با اطفال ایشان میمالند بجهت تیمّن و تبرّک و بر فرشهای
ایشان می نشینند و گاهی پرهای ملائکه بر سر فرشهای ایشان میریزد بدانکه ملائکه
پر دارند نظر بقول تعالی اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع پرهای ایشان موافق اجسام لطیفه

## در بیان صفات

ایشان ثابت است براینکه ایشان صاحبان اجسام لطیفه‌اند و باید اعتقاد که علم و شجاعت همهٔ ائمه
یکی میباشد و یکی بر دیگری زیادتی در علم احکام ندارد و در فضیلت همه مساویند ولکن
امیرالمؤمنین از همه افضل است بعد از رسول خدا و همهٔ ائمه از یک نور میباشند و طینت طیبه
همه یکیست و اینها چگونه از هم جدا شده‌اند کیفیتش و وارد در مشکوة الانوار نوشته‌ام و امیر
المؤمنین ع فرموده‌اند که انا من محمد کالضوء من الضوء یعنی من از محمد مثل نوری میباشم
که از نور است مثل اینکه چراغی از چراغی روشن شود تفاوتی در میان ائمه نیست همه افضل و
اکمل و اجمل و اشجع و اورع و اقنع و اتقی و ازکی و اعلم و افهم و اکرم و اعظم و افخم و اجلا
و اجلاء از جمیع مخلوقات میباشند و نور همه یکیست و برای ایشان نظیر نیست چنانچه فرموده
اند معصوم که نور ما همه یکیست و اصل ما یکیست اول ما محمد است و آخر ما محمد است و اوسط
ما محمد است و ایشان بلا تشبیه مثل یک درخت و شاخ و ساق اند درخت میباشند که شجرة
طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء است و قول باینکه حضرت صاحب العصر از حضرت امام
زین العابدین تا حضرت امام حسن عسکری افضلست بجهة زیادتی عمر و زیادتی غیبت او و
ظاهر کردن عدل و برطرف کردن ظلم و جور و ستم و بجهة خاتم الاوصیا بودن او ثابت نشده
است و آیهٔ ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها دلالت بر افضلیت ندارد و حدیث
تاسعهم قائمهم صحیح است کلمهٔ و هو افضلهم بصحت نپیوسته است با کثرت احادیث یکی بودن
ایشان در علم و شجاعت و اطاعت و عبادت و سخاوت و زکاوت و امانت و دیانت و
فضیلت مگر اینکه امیرالمؤمنین بعد از رسول امین افضل از همه میباشد بجهة کثرة اخبار
و احادیث داله بر مطلب و هر کس تفصیل اینها را خواهد رجوع بمشکوة الانوار نماید و
واجبست اعتقاد نمودن باینکه امام حاضر میشود در نزد جان کندن هر کس از مؤمن و
کافر و زن و مرد و سنی و شیعه و موافق و منافق و همچنین در قبر بنظر بصراحت اخبار
وارده در این خصوص و در نزد سؤال نکیر و منکر در قبر بلکه در وقت انعقاد نطفه
در رحم مادر چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود و باید دانست که رسول خدا و امیر
المؤمنین و همهٔ ائمه حاضر میشوند در نزد احتضار با جبرئیل و بعضی از ملائکه و واجب
نیست دانستن اینکه آیا بجسم عنصری ظاهری یا بجسد نوری یا بروح مقدس یا بود

فائده

بدانکه جهة علم چنانچه در
حدیث نبوی بسه قسم است ماضی
و غابر و حادث اما ماضی علم
ایشان است بگذشتها و غابر
علم ایشان است بآینده‌ها و
حادث علیست که آناً فآناً
حاصل شود و خدا بایشان
افاضه مینماید یا بتبدیل
از ملکست یا بخلق نمودن
خداوند کلام را است که
بگوش ایشان میرسد و اینرا
نقر فی الاسماع میگویند
یا اینکه آن علوم را خداوند
بقلب ایشان میریزد که
اینرا قذف فی القلوب هم
گویند که بمعنی الهام است و
مختص با امام
است ۱۲

منور تا بقالب مثالی یا ببشتی یا ظلمة حاضر میشوند یا بغیر از اینها بلکه باید اعتقاد نمود
بحاضر شدن ایشان اجمالا در نزد محتضر و قول باینکه نفس میبیند صورت ایشان را در قوه
خیالیه محتضر غلط است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه ائمه واجب الاطاعه میباشند
و بنده میباشند خدا نیستند و بشر معصومند و از جانب خدا بامامت منصوبند
نیستند بلکه از ملک هم برترند و ملائکه خدام ایشان میباشند و خالق نیستند و رازق نیستند
و قاسم الارزاق نیستند و زنده کننده نیستند و مرده کننده نیستند اگرچه مرتبه ایشان
در نزد خدا زیاده بر اینها است بلکه واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا خالق است و
رازق است و محیی و ممیت است و قاسم الارزاق است بلی هرگاه امام بخواهد بجهت اظهار معجزه
مرده زنده شود یا چیزی که موجود نیست بخواهد موجود شود از خدا سؤال میکند
و خدا در دست او جاری میفرماید و اینچیز را خلق میفرماید پس این چیز را خدا جاری میکند
او را در دست امام ع و امام باذن الهی این چیز را ظاهر میکند بخواهش خدا و از خدا خواستن
و هرگاه کسی اعتقاد نداشته باشد بخالقیت و رازقیت و قاسم الارزاق بودن و محیی و
ممیت بودن امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین کافر نمیباشد ولکن هرگاه اعتقاد نداشته باشد
بخالقیت و رازقیت و محیی و ممیت بودن خداوند عالم کافر است و نجس و در آتش جهنم مخلد
است پس امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین نه خالقند و نه رازق و آنچه باذن الهی و چه بی اذن الهی
بلکه مخلوق و مرزوقند و قطعا اعتقاد نمودن بخالقیت و رازقیت خدا باعث نجات
میشود بخلاف اعتقاد نمودن باینها درباره امیرالمؤمنین بدون اذن الهی و باید دانست
که امام ع اولی بتصرف است بر هر چیز و بر نفسهای مردم که هر تصرفی که بخواهد باذن الهی
در اینها میکند و اما صفات امام بدانکه باید دانست که امام ع چشمش بخواب میرود
و دلش بیدار است و از پشت سر میبیند چنانچه از پیش رو میبیند و در وقت متولد شدن
از ران طرف راست مادر بزمین فرود می آید و از راه متعارف که مردم بزمین می آیند نمی
آید و تا چهل روز که نطفه است در شکم مادر چیزی نمیشنود بقاعده بشریت و بعد از
چهل روز هر چیز را میشنود و بسیار بود که با مادر خود در شکم حرف میزد و بسیار بود که
مادر او در شکم خود ذکر تسبیح و تهلیل او را میشنید و بعد از آنکه بزمین فرود می آمد

فائده

چون رسول خدا خواست که
فرماید بحضرت امیرالمؤمنین
طلبید در زیر لحاف خود و
بابی از علم او تعلیم داد که از
در هزار در دیگر باز میشد
و بعد فرمودند یا علی چون
غسل دهی و کفن نمودی کو
کفن مرا بگیر و مرا بنشان
میخواهی از من سؤال نما که
خواهی بشنید حضرت
رسول خدا عمل نمود چون
را نشانید آنچه خواست
و اسرار الهی سؤال نمود
شنید که بغیر از خدا و
کسی دیگر نمیداند

بسجده می افتاد و دستها را بدرگاه قاضی الحاجات بلند میکرد و انگشت شهادت بجانب آسمان
بلند میکرد و شهادت بوحدانیت واحد ذات الهی میداد و شهادت برسالت حضرت رسالت
پناهی میداد و ملائکه می آمدند و خود را باو میمالیدند بجهت تبرک و در بازوی راست
او نوشته میشد و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم و همچنین
آیه مبارکه جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا و بسیار بود که در وقت تولد او
از مادر او را ملائکه باسمانها در نزد عرش میبردند چنانچه اخبار در باره امام حسین ع و
حضرت صاحب العصر بخصوصه وارد شده است و نشو و نمای امام ع بغیر از سایر خلق است
امام هر روز بقدر هر هفته دیگران بزرگ میشود و هر هفته او بقدر هر ماه دیگران
است و هر ماه او بقدر هر سال دیگران است و امام ع ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه
از مادر متولد میشد و واجبست اعتقاد کردن باینکه پیغمبر و اوصیاء او و از امامان
از وقت خلقت آدم تا زمان تولد ایشان همیشه در صلبهای پاک و پاکیزه و مؤمن و در
رحمهای طاهره و مؤمنه بوده اند و در صلبهای کافر و رحمهای کافره نبوده اند و پدرها
و مادرهای ایشان تا بحضرت آدم همه مؤمن و مؤمنه بوده اند و کافر و کافره نبوده اند و باید
اعتقاد نمود باینکه اینها همه حجتهای خدا میباشند بر خلق اولین و آخرین و جن و انس و ملک
و همه موجودات و همه مخلوقات مطیع و منقاد ایشان بودند بجز بعضی از اولاد آدم و شیاطین
که اطاعت الهی را نکردند و مطیع ایشان نشدند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خدا
عهد و میثاق امامت ایشان را از همه پیغامبران گرفت بلکه از همه ملائکه و از همه جن
و انس و وحوش و طیور و نباتات و جمادات و حیوانات و جمیع مخلوقات از زمین و سموات
و ولایت ایشان را عرض نمود بر همه موجودات و هر کس قبول نمود خوب شد و هر کس قبول ننمود
بد و عاصی شد و باید دانست که توبه حضرت آدم و داود بواسطه توسل جستن بنورهای
ایشان قبول شد بلکه هر پیغمبر اولی که متوسل بنور ایشان بیشتر شد رتبه او بیشتر
از دیگران شد و هر کدام که ببلا مبتلا شدند بتوسل جستن بنور ایشان از بلاها نجات
یافتند بلکه در بعضی اخبار وارد است که ابتلاء بعضی انبیا بجهت ترک اعتراف نمودن
بفضیلت ایشانست اگرچه صحت او معلوم نیست و باید اعتقاد نمود بافضلیت

## امام علیه السلام

ایشان از پیغامبران سابق و از پیغامبر آخر الزمان وارث ایشان همه در نزد امام است از
نعلین آدم و پیراهن ابراهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان و کیل شعیب و غیر اینها از
مواریث پیغمبران و تربیت سیم بدانکه باید دانستکه علوم اولین و آخرین از بودنیها و گذشتها
و آینده ها همه در نزد امام است و جفر جامعه و جفر ابیض و مصحف فاطمه و کتابهای پیغامبران
که بر ایشان از آسمان نازل شده است همه در نزد امام است و خدا علوم را در زمانیکه در شکم
مادر بودند با ایشان عطا میفرماید و روز بروز و ساعت بساعت و هفته بهفته و ماه بماه
و سال بسال علم ایشان زیاد میشود و این کمال بر کمال ایشان باعث نفی جهل بر امام است
و باید دانستکه صلوات فرستادن خالص بر محمد و آل محمد باعث خوشنودی اهلبیت بر ایشان
و باعث ادراک ثواب صلوات فرستنده است با آنکه بعضی مرحوم شهید ثانی ره در
اول روضه میفرماید که صلوات فرستادن باعث زیادتی ثواب صلوات فرستنده است
نه باعث رفع درجات محمد و آل محمد است بجهة آنکه خداوند تعالی ایشان را بقدر امکان
زیادتی در اول مرتبه داده است که دیگر ممکن نیست از این بیشتر زیادتی بلی بعد از اخبار
و آثار ائمه اطهار و آیات ملک جبار است بلکه آناً فاناً باید خداوند فیض وجود خود را در باره
ایشان مبذول نموده مقامات و مراتب و درجات ایشان را زیاد نماید و الا منع عطیه
و فیض وجود الهی بالنسبه بایشان لازم می آید بلکه خدا یکدفعه فیض وجود در باره ایشان
نموده باشد و دیگر بعد از آن ننموده باشد و حال آنکه خداوند میفرماید ان الله و
ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستیکه
خدا و ملائکه صلوات میفرستند بر پیغامبر او و پس صلوات فرستادن از خدا رحمت فرستادن
است و درجات بلند کردن او است و صلوات فرستادن ملائکه و مردمان بمعنی طلب رحمت
کردن است از برای ایشان از خدا و لفظ یصلون جمع مذکر از فعل مضارع است که دلالت
بر حال و آینده هر دو میکند و هم چنین اخبار بسیار بر خلاف قول مرحوم دلالت دارد هر کس
خواهد رجوع بمشکوة الانوار نماید تا بداند و باید دانستکه طینت امام غیر از طینت
سایر خلق میباشد و نطفه امام را خداوند از آب نهریکه در زیر عرش است منعقد
فرموده است چنانچه نطفه مؤمن از قطره آب رحمت من که در زیر عرش است خلق

نقص

# در اعتقادات متفرقه

فرموده است که قلوب مؤمنین و شیعیان ایشان باشند از زیادتی طینت ایشان خلق شده
اند لهذا دل ایشان میل با ایشان میکند بمحبت و دوستی ایشان در رگ و پوست و خون
و گوشت و استخوان شیعیان دویده است و همه را پر کرده است و باید دانست که ایشان را
خدا برگزیده است پیش از همه مخلوقات و قابلیت این مرتبه را با ایشان داده است و مرتبه پیغمبری
را بمحمد ص و مرتبه امامت و ولایت را با میرالمؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
عطا کرده و پیغمبر پیش خود امام نشده اند بلکه پیش از خلقت آدم محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر او
و علی ع وصی او و اولاد او امام و حجت خدا بودند و باید دانست که خدا پیغمبر او را ان گذشته را در
باطن بود و علی قوت داد و در تمامی امم گذشته بعضی تصرف و یاری داد و اینها از اعتقادات که
مذکور شد همه از اخبار ائمه اطهار ظاهر میشود که امام ع بیان فرموده است و علمای اعلام
ثبت و ضبط در کتب خود نموده اند خصوصا اصول کافی و همه اینها از اصول مذهب ما باشد
و ما بتفصیل هر یک را در مشکوة الانوار نوشته ایم و باید دانست که امام مؤمن و کافر و
منافق را میشناسد چنانچه شخصی با میرالمؤمنین ع عرض کرد که دوستی ترا دارم و ترا دوست
میدارم حضرت فرمود دروغ میگوئی پس دو دفعه عرض کرد که ترا دوست میدارم تا آنکه حضرت
فرمود دروغ میگوئی دفعه سیم عرض کرد حضرت فرمود دروغ میگوئی که ارواح دوستان
مرا دو هزار سال پیش از خلقت جسدها بمن عرض کردند روح ترا در میان ارواح دوستان خود
ندیدم امروز رسوا گشتی و باید دانست که حضرت رسول و حضرت ائمه ع اهل جهنم و اهل بهشت
را میشناسند و اسم هر یک را میدانند چنانچه مرویست که روزی حضرت رسول تشریف
می بردند دو مشت مبارک خود را بهم گذارده و بلند کرده و فرمودند میدانید چه در دست
منست صحابه عرض کردند که خدا و رسول بهتر میدانند حضرت فرمودند که اسمهای اهل بهشت
و پدران ایشان در اینجا میباشد و بعد دست چپ را بلند کرد و فرمودند در میان این دست
اسمهای اهل جهنم و پدران ایشان میباشند و باید دانست که هفتاد و دو اسم اعظم
الهی در نزد امام میباشد چنانچه در نزد رسول خدا بود و باید دانست که امام حجت خدا
بر همه موجودات در همه عالمها و باید دانست که پیغمبر او افضل است از امیرالمؤمنین ع و
ائمه طاهرین و قول باینکه امیرالمؤمنین ع افضل از پیغمبر او است غلط است و قول باینکه

خداوند علی غلو کرده است کفر است و قول باینکه خدا همه امور را تفویض بامیر المؤمنین
کرده که ایشان بر همه عالم را تصرف میکنند و خدا کار نمیکند و بگوشه نشسته است کفر است
و قول باینکه علی ع هر کاری که میکند اگرچه باذن خدا باشد و خدا وکیل مطلقش کرده است

غلط است
صح

اینها اقوال غلاة ملعونه و مفوضه مردوده میباشند و قول باینکه تمام صفات فعل الهی
از علی و ائمه ظاهر نمیشود که صفت فعل الهی بغیر از علی و ائمه علیهم السلام ظاهر نمیشود
و اینجا اینها میکنند خدا میکند که بروز صفت خدا در اینها شده است بلا تشبیه مثل آهنی
که در کوره آتش بگذارند و سرخ شود و سوزاندن آن آهن سرخ شده از آتشی است که
در او پیدا شده است نه از آهن است اگرچه بواسطه آهن است غلط است و قول باینکه امیر
المؤمنین میتواند مثل این زمین و آسمانها را بی اذن خدا خلق کند غلط است و قول باینکه امیر
المؤمنین و ائمه طاهرین قدیمند کفر است و قول باینکه امیر المؤمنین و ائمه عبادت نمیکنند بلکه خدایند

کفر است

کفر است و قول باینکه گاهی خدا میشوند و گاهی از خدا جدا میشوند اینها همه اقوال غلاة ملعونه است
و هم چنین قول باینکه عالم همیشه چنین بوده است و صانعی ندارد کفر است و قول باینکه
علی ع خدا است و بصورت بشری در آمده است کفر است و قول باینکه علی ع و ابن ملجم یکی میباشند
و گاهی بصورت علی میشود و گاهی ابن ملجم کفر است خداوند را قسم میدهم بحق انوار طاهره
ائمه اطهار که عالم را از کثافت وجود این کسان بی ایمان پاک گرداند و باید دانست که امام ع عالم
بهر لغتی و زبانی و لغتی هست از زبان مرغ و ماهی و حیوانات و جن و انس و ملک و همه زبانها
مختلفه چنانچه در حدیث جابلقا و جابلسا منقول است که خداوند دو شهر خلق فرموده است
یکی در مغرب یکی در مشرق و در هر شهری چندین هزار برج دارد و در هر برجی چند دروازه
دارد و هر روز از هر دروازه هفتاد هزار نفر بیرون می آیند که هیچیک زبان دیگری را نمی

داخل میشوند وده
هزار نفر بیرون
صح

فهمند و حضرت امام حسن مجتبی ع فرمودند که من زبان همه را میدانم و من و برادرم حسین
حجة خدا میباشیم بر اینها و باید دانست که ائمه حجة خدا میباشند بر خلق گذشته و آینده
و هر که زمین خالی از حجتی نخواهد بود یا آشکار و ظاهر است یا پنهان و پوشیده است
اگر دو نفر در زمین بمانند البته یکی از اینها حجة خدا میباشد پس ائمه حجة خداوندند بر
خلق پیش از خلقت آدم و بر همه اولاد آدم و بر خلق بعد از قیامت که خدا خلق میکند نظر

## در بیان صفات

و اما صفات مخصوص امام ع پس بدانکه بعمو و هم حجج الله علی اهل الدنیا والاخرة والاولی
از انجمله انستکه امام رکن دین و ایمانست و نور خدا و رکن زمین است و نور اسمانها است
و در رحمت خدا است و ولی امر الهیست و خزینه دار علم نامتناهی پروردگار است هدایت
کننده خلق است و شاهد بر خلق است و اطاعت او واجب است بر تمام خلایق و در هر چه مردم
اختلاف میکنند باید رجوع بامام نمایند و ابواب علم و قدرت خدا است و اهل ذکر است
و صاحب فکر است و برگزیده خدا است و مجموعه حکمت است و خواننده مردم است براه راست
و حوض بهشت و نعمت خدا است و نشانه ایست که خدا قرار داده است و معدن علم است و منتهای
حلم است و محل نزول ملائکه است و وارث انبیا است و قران و معنای او در نزد امام
است و اسباب همه انبیا در نزد امام است و شبهای قدر تقدیرات امور خلق را وحی اید در شبهای
جمعه بلکه در هر روز علم او زیاد میشود و علومیکه بیرون امده است بسوی پیغمبران و از ان
گذشته و همه ملائکه همه را میدانند میدانسته وقت پیغمبر و ائمه بر رسول خدا ص تفویض
در امر دین شده بود بامام شده است موید و مسدد است و پنج روح دارد و همه چیزها را
میداند حتی همهمه دیدن الهای مرغان و اواز و حرکت کردن ماهیان در دریا را و امامت عهد
خدا است و امر عظمی است و بیتر امکانست خواننده بحکمت و موعظه حسنه است حجه بالغه
است افتاب طالعه است بدر منیر است سراج ظاهر است امین و حجة و خلیفه و نبأ عظیم الهی
است و شمع عالمست دلیل مهالک و هادی مسالکست خواننده بسوی خدا است امام عالم
است که جاهل نیست و شجاعیست که خائف نیست حسیب و نسیب و بلند است بشر نیست
ملکی و جسد نیست سماوی و امر نیست الهی و روحی است قدسی و مقامیست بلند و سریست
پنهان و معنای تنزیل و معنای تاویل و خاصیت تحلیل و مهبط جبرئیل و شجره نبوت و منتهای
فتوت و دلالت محکم رسالتند و نور جلالت و ماوای علامت جنت الله و امانت خدا و
موضع کلمه الهی و کلید حکمت و رحمت و ینبوع نعمت و سبیل و سلسبیل و منهاج قویم و قسطاس
مستقیم و ذکر حکیم و دو حرکه و سند علم است و امانت و ولایتست که حصن حصین
الهی است و عروة الوثقی و حبل الله المتین است و امام ابر خوشگوار بر تشنه گان وادی
حیرت و ضلالت است امام قطب وجود است و اسمان جود است و نور انوار افتابست

و ماه و امام سراج وهّاج و ماء ثجّاج و بحر عجّاج و بدر مشرق و غدیر مغدق و دلیل واضح
و لایح و سحاب هاطل و غیث هامل و نور کامل و کریم فاضل و سماء ظلیله و نعمة جلیله
و زهر اریج و ماء بهیج و بئر نایح و طیب فایح و عمل صالح و طینت رفیق و اب شفیق است و امام
اصل و فرع و ماوی و معدن و منتهی و اول و آخر هر چیزی او فیض اوست و نمیرسد بدامن جلال
او دست فکر علما و حکما و بلغا و فصحا و عرفا و شعرا و همه عاجزند از شناختن امام زیرا که امامت
باطن نبوتست و نبوت سری از اسرار الهیست که خبر باو نمیشود احدی از بشر و جن و ملک چنانچه
فرمودند رسول خدا که یا علی نشناسد خدا را مگر من و تو و نشناسد مرا مگر خدا و تو
و نشناسد ترا مگر من و خدا لکن بر هر کس واجبست که بقدر وسع امام خود را بشناسد
یا بطریق نورانیت یا بطریق ظاهر بشریت که صفات بدی را از او سلب نماید و هر کس بمیرد و
امام زمان خود را نشناسد بطریق اول بجاهلیت مرده است و همین قدر شناختن از برای
عوام کافیست که امام بشر معصوم منصوب از جانب خدا بدانند و او را مفترض الطاعة بدانند
که هر چه بگوید اعتقاد نموده عمل نمایند و رد بر او نکنند و انکار او ننمایند و اما طریق نورانیت
امام را در مشکوة الانوار نوشته‌ام بدانکه بعضی قائل شده‌اند باینکه ائمه علل اربعه میباشند
از برای موجودات که علت فاعلی و مادی و صوری و غائی باشند زیرا که هر چیز تا این چهار علت را
نداشته باشد موجود نمیشود در مثل تخت سلطانی که چهار علت دارد علت فاعلی او نجار است
علت مادی او چوبست و علت صوری او همان شکل اوست و علت غائی او نشستن سلطانست بر
سر او و این بحسب ظاهر شریعت درست نیست لکن علت غائی بودن ایشان عیب ندارد و صحیح است
نظر بعموم لولاک لما خلقت الافلاک که اصل ائمه رسول خداست و آنحضرت هرگاه نبود
خداوند عالم خلق نمیفرمود و اینکه علتهای دیگر محل کلام علماست که تفصیل همه را در کتاب
مشکوة نوشته‌ام **مصباح چهارم** در اعتقادات متعلقه بحالة الاحتضار
است و در آن چند نور است نور اول بدانکه واجبست اعتقاد نمودن بحضور رسول خدا
و امام و ملائکه در نزد مردن هر کس از مؤمن و کافر و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بعد
از آنکه روح از بدن هر کس بیکبار مفارقت میکند بقالب مثالی که مثل این قالب است در عالم
برزخ لکن لطیف است از این جهة است که چشم ظاهری او را نمی‌بیند و قول باینکه روحها

تعلق میگیرد
صح

# در اعتقادات

در عالم برزخ بچینه بان مرغ سبز میروند و در عرش است قول بعض از عامه است و غلط است
و هر گاه خبری باین مضمون یافت شود محمول بر تقیه است و قول باینکه ارواح در قندیلها
میباشند و در عرش او بچینه است صحیح نیست و حدیثی او محمول بر تقیه است و باید اعتقاد
نمود باینکه بعد از مفارقت از بدن میبیند نعش خود را و همراه او هست و غسل دهنده
و کفن کننده خود را می بیند اگر اهل خیر است میگوید بتعجیل نمایند و زود مرا بمکان خود
برسانند و اگر بدکار است التماس میکند که نعش مرا مبرید تا در بر دارید و کسی سخن او را
و باید اعتقاد نمود باینکه هر کس در حال جان کندن از خوب کار و بد کار منزل خود را در
بهشت و جهنم میبینند و منزل او را بایشان میدهند پس مؤمن خوب کار بجهة شوق ملاقات
و مکان خوب خود اشک سرد از چشم راستش بیرون می آید و بدکار و منافق اشک گرم
از چشم چپش بیرون می آید و گرمی اشک بدکار بجهة سوختن دل او است که خونابه دل و
جگر او است که از سوراخ گوشه چشم او بیرون می آید و باید دانست که اموال میت یاد در
وقت جان کندن در نزد چشم او می آورند و او رند و انش میزنند و از این جهة است که
ارث و فا بکسی نمیکند و باید دانست که روح میت فریاد میکند که ای گروه اهل و عیال و قوم
من دنیا مرا فریب داد شما را فریب ندهد و کسی صدای او را نمیشنود و باید دانست که بسیار
میباشد که مؤمن بتلخی جان میکند و کافر با سانی و خوبی و بعکس میشود که مؤمن بخوبی و کافر
بتلخی جان میکند پس تلخی جان کندن دلالت بر بدی میت ندارد و آسانی جان دادن دلالت
بر خوبی کسی نمیکند بجهة اینکه بسیار هست که مؤمن در دنیا کار بدی کرده است و خدای خواهد
او را پاک کرده باشد و به بهشت ببرد بجهة آن بدی که کرده است مبتلا میکند او را بمرض تا و
تا مقابل بدی او شود و اگر بدی او زیادتر است مبتلا میکند او را بفقر و بیچیزی تا مقابل
بدی او شود و اگر بدی او زیادتر است مبتلا میکند او را بناخوشی تا مقابل بدی او شود و اگر
بدی او زیادتر است مبتلا میکند او را بهم و غم و درد و الم تا مقابل بدی او شود و اگر بدی
او زیادتر است مبتلا میکند او را بتلخی جان کندن تا بدی او مقابل بدی او شود و همچنین
تا شاید ... و کافر را که میخواهد بجهنم ببرد و خوبی از او ظاهر شده است نعمت با و
میدهد تا مقابل خوبی او شود و یا دولتش را خوش میکند و بدنش را صحیح میکند تا

در بر دارند صح

تمکین شود صح

ائمه ۴

اولادش را زیاد میکند هرگاه اینها مقابل خوبی او شد ایشان را و اولاد در وقت جان کندن با سختی
جان او را میگیرد و هم چنین نا شادش چیزی بالا از و باید دانست که پیغمبر و ائمه طاهرین
حاضر در نزد محتضر میشوند پس هرگاه محتضر مؤمن و شیعه است پیغمبر میفرمایند بملک
الموت که این بنده مؤمن است و از دوستان ما است با او مدارا کن ملک الموت اطاعت ایشان
میکند و با آسانی جان او را قبض میکند و یکدسته از شاخ ریحان باو میدهد که مؤمن او
بو میکند و تسلیم میکند و اگر کافر است ایشان بملک الموت میگویند که این بنده کافر است
و از دشمنان ما است بانچه مامور شده عمل نما ملک الموت قبض روح او را بسختی میکند
که گویا قلاب می اندازد بکف پای او و مجموع رگها و پیهای بدن او را میکشد تا مثل
گوسفند زنده که پوست او را میکنند در این حین تسلیم میکند اللهم ارحمنا و لا تجعلنا
منهم بمحمد و آله و از این جهت است که ملک الموت قبض روح کسی را نمیکند مگر باذن خدا
و رسول و ائمه علیهم السلام و باید دانست که بعضی از مردم را خدا قبض روح میکند مثل
پیغمبر او و ائمه و شهدا و بعضی را ملک الموت که حضرت عزرائیل است و ملک پروردگار
جلیل است قبض روح میکند مثل مؤمنین و منافقین و بعضی را بعضی از ملائکه زیر دست
راست عزرائیل قبض روح میکنند از قبیل این که ملائکه رحمت میباشند و بعضی را ملائکه
دست چپ عزرائیل که ملائکه غضب میباشند قبض روح میکنند اگر آن شخص از بدان است
و در حدیث وارد شده است که رسول خدا فرمودند شبی که مرا بمعراج بردند در آسمان
چهارم ملکی را دیدم که یک پای او در طرف مغرب بود و یک پای او در طرف مشرق بود و لوح
سبز بزرگی در پیش رو گذاشته و بر کرسی سبز بزرگی نشسته است و همیشه نظر بان لوح
میکند و بطرفی دیگر نگاه نمیکند من پرسیدم از جبرئیل که این ملک کیست عرض کرد
که این ملک الموت است من پیش رفتم و باو سلام کردم و او هم بر من سلام کرد و تعظیم من نمود
بعد از آنکه جبرئیل باو گفت که این محمد است و در آن لوح اسمهای تمام مخلوقات از اولاد آدم
و غیرهم نوشته شده بود و اسم خوبان از مرد و زن بطرف راست در لوح بود و اسم
بدان در طرف چپ در لوح نوشته بود و ملائکه رحمت سپاهی در طرف راست او ایستاده
بودند و هم چنین ملائکه غضب سپاهی در طرف چپ او ایستاده بودند و چون اسم

واگر میخواست برطرف شود و محو گردد اگر از دست راست بود ملک الموت یکی از آن ملکهای
دست راست و رحمت را امر مینمود که او را قبض روح میکرد و اگر از اسمهای دست چپ بود
می خواست برطرف و محو شود یکی از ملائکه دست چپ و غضب را امر مینمود که او را قبض
روح نماید مثل حضرت عزرائیل مثل آفتابیست که در ظهر در همه جا تابیده است و
واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم ممیت و میراننده است غیر او و از ملک الموت
و سایر اعوان او از ملک غضب و رحمت چه خدا قبض روح او را نموده باشد چه ملک الموت
و چه ملک رحمت و چه ملائکه غضب و امیر المؤمنین ع نیز قابض ارواح نیست اگر چه شأن آن
حضرت از اینها بیشتر است الا اینست عظمت ملائکه و عزرائیل است چون دلیلی نیست بر
او اعتقاد باین نمیشود و هرگاه کسی اعتقاد باین نماید داخل در غلاة است قبض روح
که گرفتن روحست مختص ملائکه و عزرائیل است و میراننده که ممیت است باشد اختصاص
بخداوند دارد و دخلی بغیر او ندارد نظر بآیه الله یتوفی الانفس حین موتها
پس امانه که جدا نمودن روح از بدن باشد که عبارت از میرانیدنست مختص بخداوندست
و آیه یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم موکل بقبض روحست نظر باخبار دیگر و این طریقه
جمع نمودن میانه اخبار و آیات شریفه است در بعض اخبار وارد شده است که در زیر عرش
الموت درختی خداوند خلق فرموده است که برگهای بسیار دارد و در هر برگی اسم شخصی نوشته
است چون آن برگ زرد میشود و میخواهد بیفتد ملک الموت میداند که اجل آن شخص رسیده
آمده است لهذا او را قبض روح میکند اگر مأمور باشد یا امر میکند یکی از ملائکه دست
راست و یا دست چپ که او را قبض روح میکند بالنسبه بخوبان و بدان و اسم خوبی و بدی
الشخص نیز در آن برگ نوشته شده است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه بعد از دفن
نمودن میت و برگشتن مشایعت کنندگان روح ببدن از اصل انسان تعلق میگیرد بجهة سؤال
و جواب **نور دهم** در اعتقادات متعلقه بسؤال قبر است بدانکه واجبست
اعتقاد نمودن باینکه از میت در قبر سؤال میکنند دو ملک که اسم ایشان یکی نکیر است
و اسم یکی از آنها منکر است پس اگر میت مؤمن است بصورت خوب اند دو ملک داخل بر او
میشوند و اگر کافر یا منافق است بصورت بد بر او داخل میشوند چشمهای ایشان مثل

مشعل

مشغل میشود و سیار نک چنکالی دارند که زمین را میشکافند و مویهای ایشان زمین را پاره
میکنند یکی از اینها بالای سر او می ایستد و کرزهای آتشین در دست دارند که اگر یکی از آنها
را بر کوهها بزنند همه خاکستر میشوند و سؤال میکنند از خدا و از رسول و از امام یکی بعد
از دیگری تا دوازده امام و از قبله و از کتابی که قرآن باشد هرگاه مؤمن جواب داد از سؤالهای
ایشان با او میگویند خوش آمدی بخواب مثل خوابیدن عروس در حجله خود و قبر او را بر او فراخ
کنند بقدریکه چشم کار میکند و دری از بهشت بسوی قبر او باز میکنند که نسیم بهشت در
او میوزد و در بهشت متنعم میشود بانواع نعمتهای الهی و هرگاه کافر باشد میت و جواب
ندهد یا بگوید از مردم میشنیدم امری را با او میگویند خوش نیامدی و ندانستی پس کرزی
بر او میزنند که قبر او پر از آتش میشود و در بعضی اخبار دارد تا هفتم طبقه زمین فرو میرود و باز بیرون
می آید در قبر خود و قبر او پر از آتش میشود و فریادی میکند که همه صاحبان روح صدای
او را میشنوند مگر جن و انس که هرگاه صدای او را بشنوند همه از خود رفته هلاک
میشوند و از این جهت است که گوسفند و مرغ در وقت دانه برچیدن یکدفعه سر خود می لرزد
و می ایستد و گوش خود را تیز میکند که صدای او را میشنود و دری از جهنم بسوی
قبر او باز میکنند که تا قیامت بعذاب گرفتار است پس واجبست اعتقاد نمودن بسؤال قبر
اجمالا و دانستن اینکه سؤال از مؤمن محض یا کافر و منافق محض میکنند نه آنکه همه کس سؤال
میکنند واجب نیست اگرچه در بعض اخبار وارد شده است که از مؤمن محض و کافر محض سؤال
میکنند و از سایر خلق نمیکنند چنانچه در کافی مرویست از ابی بصیر که میگوید عرض کردم
خدمت حضرت صادق ع که اصلحک الله من المسئولون فی قبورهم قال من محض الایمان و
من محض الکفر قال قلت بقیة الخلق قال یلهی والله عنهم و بهمین مضمون حدیثی از عبد
الله بن سنان از آنحضرت روایت میکند بدانکه اعمال مردم مجسم میشود و با صاحب خود
داخل بر قبر او میشود پس اگر عمل خوب است بصورت خوب و اگر عمل او بد است بصورت بد
میشود و عمل هر کس مونس او است تا قیامت و باین مضمون حدیثی در کافی مرویست از
هشام بن سالم از حضرت صادق ع و تفصیل او را در کتاب سیف الشیعه نوشته ام و باید
دانست که امیر المؤمنین ع در نزد سؤال قبر در قبر مؤمن و کافر حاضر میشود و در بعض

ویکی دیگر در پایه
پای او می ایستد
صح

## در اعتقادات متعلقه

اخبار وارد است که کسیکه در زمین کربلای معلی دفن شود سؤال از برای او نیست و بی پر[سش]
داخل بهشت میشود هرگاه شیعه باشد و هر کس دیگر در کربلا دفن شود بغیر از کافر و غیر شیعه
اثنی عشری در قیامت بهشت میشود اگرچه حیوانات باشد مثل سگ و غیره و چون
روز قیامت میشود زمین کربلا را چهار فرسخ در چهار فرسخ از هفت طبقهٔ زمین بامر خداوند
میکنند و بامر خداوند داخل بهشت میکنند و نجاست و کثافتی که داخل او میباشد ریخته
میشود مثل غربال و هرگاه کافری یا دشمنی از اهل بیت را او دفن شده باشد ریخته میشود
پس نجاستها و بدان بجای خود میمانند و خوبان با زمین کربلا داخل بهشت میشوند و از بعض
اخبار چنین ظاهر میشود که هشت قیامت را هم نمی بینند اگرچه اینخبر معارض با به وان منکم
الا واردها میباشد لکن بقاعده ما من عام الا و قد خص شاید اینخبر از جملهٔ مخصصات
او باشد والله العالم بنابراینکه حدیث مخصص آیه شود و باید دانست که ولایت امیرالمؤمنین
در قبر بسیار بکار میخورد و باعث نجات مستضعفین از شیعه میشود و در بعض اخبار وارد
شده است که ولایت امیرالمؤمنین ع بصورت نیکوئی در می آید و نکیر و عتابی که نماز و روزه
و غیرها باشد میگوید اگر تمامی در رسیدن باشد من او را تمام میکنم خوف مکنید و در بعض
اخبار وارد است که خوشا حال کسیکه برادر خود را خوشحال میکند زیرا که بصورت
خوبی که کسی مثل آن صورت کسی ندیده است با میت داخل قبر میشود و با او مونس میشود و نمی
گذارد باو بد بگذرد در آنجا غربت و تنهائی پس مؤمن باو میگوید تو کیستی که در چنین جا
مونس من شدی و حال آنکه مثل تو در خوبی صورت و سیرت کسی ندیده است او میگوید
که من خوشحالی میباشم که تو برادر مؤمن خود داخل نمودی در دنیا پس با او نیکوئی میکند
و وحشت او را و تا منکر پیش پیش او می افتد و او را داخل بهشت میکند و در بعض اخبار
وارد است که از همسایه نیز سؤال میکنند و در بعض اخبار است که از سه چیز نیز سؤال
میکنند اول سؤال میکنند که عمر را بچه کار صرف کردی دویم سؤال میکنند که مال از
کجا آوردی سیم سؤال میکنند که مال را در چه راه صرف کردی آیا براه خدا صرف کردی
یا براه باطل **نوزدهم** در اعتقادات متعلقه ببهشت و نار است بدانکه واجبست
اعتقاد نمودن بضغطهٔ قبر یعنی فشار قبر که میتواند در قبر زمین فشار میدهد

داخل

همچنین

## سؤال قبر

در حالتیکه روح فی الجمله تعلق باو دارد و اعتقاد اجمالی کفایت میکند بلکه واجب نیست که اعتقاد
نماید که آیا زمین بطول قبر یا بعرض قبر یا به بالا یا پائین یا به همه قسم فشار میدهد چنانچه واجب نیست
دانستن اینکه آیا مؤمن را فشار میدهد یا مؤمن و منافق را فشار میدهد هذا اگرچه در بعض
اخبار وارد شده است که فشار قبر از برای مؤمن کامل نمیباشد چنانچه از شیخ کلینی ره در کافی
از ابوبصیر که میگوید عرض کردم بخدمت حضرت امام بحق ناطق ابی جعفر محمد الصادق ع
که فدای تو شوم پس فشار قبر کجا است حضرت فرمودند هیهات ما علی المؤمنین منها شیء
تا آخر که حاصل مضمون او اینست که نمیباشد از برای مؤمن فشار قبری بخدا قسم که این زمین
فخر میکند بان زمین پس میگوید بدو راه رفته است بر پشت تو مؤمن و بر پشت تو راه نرفته است
ولکن در کافی ایضاً مرویست از ابوبصیر که میگوید عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع که آیا
کسی هست که خلاصی داشته باشد از فشار قبر حضرت فرمودند که پناه میبرم بخدا از فشار
قبر نیست کسیکه خلاص یابد از فشار قبر و تفصیل اخبار در کتاب ما که مسمی است بسبعه
السبعه نوشته ایم هر گاه کسی بخواهد اطلاع بیابد رجوع بان کتاب نماید و باید دانست که فشار
قبر مخصوص بقبر نیست پس هر گاه کسی را در دار کشیده باشند خداوند امر میفرماید که هوا او را
فشار میدهد چنین بلکه هوا سخت تر از فشار زمین فشار میدهد و خدای هوا و زمین
یکیست و همچنین هر گاه کسی را در دریا بیندازند یا انکه او را حیوانی بخورد و غیر از این
ها و واجبست اعتقاد نمودن باینکه روح بعد از سؤال و جواب و بعد از فشار از بدن اصلی
عنصری میتی که در دنیا بود مفارقت مینماید و داخل قالب مثالی میشود پس اگر از اهل جهنم
است بان قالب معذب میشود و اگر از اهل بهشت است روح بان قالب راحت میشود و این
خلاف عدالت نیست که روح راحت و محنت یا دردی میکند نه بدن بیروح خواه روح در این
بدن باشد یا در غیر این بدن مرده را هر چه باو بکنند چیزی نمیداند اگرچه او را پاره پاره
کنند یا بسوزانند یا انواع نعمتها برای او ببرند و اما قالب مثالی جداگانه میباشد که خدا
او را خلق فرموده است یا قالب مجرد نیست در دنیا همین قالب که مثل مغز است و این قالب
دنیا مثل پوست او است ولی از اخبار معلوم میشود و دو تمی بعضی قائل شده اند
و منافات ندارد قول دو تمی با اولی میشود همان باشد والله العالم و بعضی گفته اند

مسئله را با ع
بتفصیل
ص

روح
صحیح

قالب مثالی هر کس در نزد مومنان خلق میشود و بعضی گفته اند که قالب مثالی عبارتست از بدن
لطیفی که در میان این بدن کثیف است و بعضی گفته اند که پیغمبر و امام ع قالب مثالی ندارند
و بعضی گفته اند ندارند و از آمدن امیرالمومنین در سر نعش خود که حسنین او را برداشته بودند
و میبردند که دفن کنند چنین معلوم میشود که ایشان هم قالب مثالی دارند و هم چنین از نشان
دادن امیرالمومنین ع پیغمبر را در مسجد قبا به ابی بکر و حضرت با و فرمودند که ای ابوبکر
آیا کافر شدی بخدائی که ترا از خاک خلق فرموده است و هم چنین مثل نشان دادن امام
حسن ع امیرالمومنین را با پیغمبر بعد از رحلت او در میان خانه و هم چنین مثل آمدن
رسول خدا و امیرالمومنین و حضرت فاطمه در صحرای کربلا بعد بدن سر حضرت سید الشهداء ع در نزد
خولی ملعون و مثل آمدن پیغمبر و آن که نشستند بدن و زیارت آن حضرت و احتمال هم دارد
که اینها همه بقالبهای اصلی باشند نه بقالب مثالی و بخصوص حدیثی در این باب بر نخورده ایم
اگرچه عموم حدیث قالب مثالی در این باب شامل اینها میشود

## مصباح نهم در اعتقاد

متعلقه بعالم برزخست و در او چند نور است **فقره اول** بدانکه برزخ یعنی واسطه میان
چیزها را گویند و عالم برزخ واسطه میان دنیا و آخرتست نه بکثافت دنیا است و نه بلطافت
آخرتست و در عالم برزخ خلافست بعضی گفته اند عالم مثالست و بعضی گفته اند که عالمی است
غیر از عالم دنیا و آخرت و خارجست از این دو عالم و بعضی گفته اند عالمی است در اقلیم هشتم و او در
پشت هفت اقلیم دنیا میباشد که او را ارض هورقلیا نیز میگویند و هوائی دارد بغیر این هوا
این دنیا اگرچه در تحت فلک قمر واقع شده است و عالم لطیف و خالی از کثافات و جمادات
دنیای پست است و قالب مثالی نیز از خاک این زمین خلق شده است و این قول هیچ منافات ندارد با آنکه بلکه
بعضی گفته اند همین عالم دنیا است نظر با خبار و آیات وارده در این باب زیرا که خداوند میفرماید
که در صبح و شام آتش بآل فرعون افروخته میشود پس معلوم است که عالم برزخ همین دنیای
زمین است که ماه و آفتاب دارد و میباید که صبح و شب دارد و هم چنین در اخبار وارد است
که بهشت دنیا در وادی السلام است نظر بمذهب امامیه زیرا که دو بهشت دارد و در اخبار
ایضا وارد است که جهنم دنیا در طرف مشرق و در وادی برهوت است و روح بعد
از آنکه سوار قالب مثالی شد چون لطیف است در وادی السلام میرود و اگر از اهل بهشت

همه قالبهای مثالی خلق شده اند و در عالم مثالی موجودند و بعضی گفته اند صح

و بعضی گفته اند سیم عالم حقیقت صح

لکن اوضاع او اوضاع عالم دنیا است صح

## در بیان عالم برزخ است

و در بعضی از اوقات یا در شب یا در روز سواره بر مرکبها هوا پرواز میکنند میروند در بهشت دنیا که در طرف مغربست و از آنجا نیز سواره بر مرکبها هوا پرواز میکنند و میروند بهشت دنیا که در طرف مغربست و می آیند بوادی السلام که در پشت کوفه است که عبارت از نجف اشرف است و همچنین ارواح کفار و منافقین بعضی از اوقات در وادی برهوت میباشند و بعضی از اوقات در طرف مشرق در آتش افروخته ایشانرا با غل و زنجیر میبرند و انواع عذابها بایشان میکنند چنانچه ارواح مؤمنین انواع نعمتها و راحتها بایشان میرسد و ارواح مؤمنین با یکدیگر آمد و شد میکنند و با هم مینشینند و صحبت میدارند و یکدیگر را چنانچه در دنیا میشناختند در عالم برزخ نیز میشناسند و حلقه حلقه دسته دسته بر سر منبرها از نور نشسته اند و با هم حرف میزنند و صحبت میدارند و میخورند و می آشامند و جماع میکنند و هر لذتی که بخواهند و نفسهای ایشان خواهش کند از انواع نعمتهای نایابند از برای ایشان مهیا میباشد نظر بعموم قوله تعالی وفیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین و زنده میباشند و هرچه از برای ایشان بخواهد بود نظر بقوله تعالی ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و هرگاه کسی از اهل دنیا بمیرد و اهل بهشت باشد روح او را میبرند در وادی السلام اگرچه در مغرب عالم یا در مشرق عالم مرده باشد و چون روح او وارد بر مؤمنین وادی السلام شد بر دور او جمع میشوند و میگویند او را بگذارید که آرام بگیرد که از تلخی جان کندن و فشار و سؤال آرام بگیرد و چون آرام گرفت احوال دوستان و خویشان خود را از او میپرسند اگر گفت زنده است در دنیا دعا میکنند که خدا امرها ایشان برساند و اگر گفت مرده است میگویند هوی هوی یعنی رفت بدرک رفت بدرک [illegible] بدانکه ارواح می آیند بخانهای خود و سیر میکنند منزلها و دوستان و عیال و اطفال خود را هر کس بقدر عمل خود پس کسی هست که روزی یکدفعه می آید و کسی هست که هر روز یکدفعه و کسی هست که هر هفته یکدفعه و کسی هست که هر ماهی یکدفعه و کسی هست که هر سال یکدفعه و کسی هست که هر چند سال یکدفعه بخانهای خود می آید و بقدر عمل نیک ایشان ایشانرا خشنود میکنند پس اگر از اهل بهشت است عمل نیک اهل خود را می بیند و خوشحال میشود و عمل بد ایشانرا می بیند که بدحال شود

## در اعتقادات متعلقه

زیرا که خداوند پرده پوش اعمال بد آنها میکشد که ایشان نه بینند و بدحال نشوند و در بعض اخبار وارد است که در ظهر دوشنبه میآیند بدر اهل و خانه خود و یا در جمعه یا در پنج شنبه و در حدیث وارد است که بصورت مرغ سبزی می آیند بر سر بامها و دیوارهای نشینند و حرف میزنند لکن مردم دنیا مشغول بدنیا میباشند و نمیشنوند حرفهای ایشان را و کلمات ایشان را نمی فهمند و هرگاه کسی تحفه و هدیه از قبیل خیرات و مبرات مثل صوم و صلوة و تصدق و از برای ایشان نماید بایشان خواهد رسید و خوشحال میشوند و دعای کنند از برای کسیکه این هدیه و تحفه را از برای ایشان فرستاده است خواه و جلد و سوره باشد و خواه چیز دادن براه خدا بکسی باشد اگرچه یکدانه خرما باشد و هر کس هر چه میدهد همان چیز را بصورت لطیف نور از برای ایشان میبرند و میگویند که این هدیه فلان است که از برای تو فرستاده است پس اگر در عذاب است تخفیف عذاب او میشود و اگر در نعمت است نوع نعمت تازه میشود و بار میرسد و خوشحال میشود و دعا میکند و از اینجا است که بسا هست کسی در دنیا عاق والدین شده است چون والدین او مردند عمل نیکی از برای ایشان میکند ایشان از او راضی میشوند و بسا هست که کسی والدین او در دنیا از او راضی میباشند لکن چون فوت شدند اولاد یاد ایشان نمیکنند و ایشان همیشه منتظر میباشند چون مأیوس میشوند گاه هست که نفرین باو میکنند و او را عاق مینمایند خصوصاً در وقتی که از برای دیگران هدیه میآید و از برای ایشان نمیآید و ایشان ملول میشوند چون ملول و مأیوس شدند باعث عاق اولاد میشود خصوصاً هرگاه نفرین نماید پس عزیز من باید در دنیا از رفتگان فراموش نکنید و بقدر مقدور سعی نمائید که هدیه از برای ایشان بفرستید تا باعث سبکی شود و این دنیای فانی باقی نمیماند و غیر از برای کسی بخصوص او ضایع و اموال دنیا اخر دیگری از نوادث میبرد و حسرت و ندامت و کتاب و حساب و عقاب از برای تو باقی خواهد ماند پس از آنچه مذکور شد معلوم میشود که ارواح مؤمنین مطلع میشوند از کار اهل دنیا و در بهشت دنیا متنعم میشوند و بخدمت پیغمبر و ائمه ع میرسند و دیگر تکلیفی از قبیل نماز و روزه ندارند و اینجا خانه راحت است و خانه تکلیف نیست بخبر میشوند و از کثافات پاک و لطیف میشوند و غم و غصه و الم و

درد

## تبیان البرزخ

درد و ناخوشی ندارند و هر چه بخواهند از برای ایشان موجود است و عالم برزخ که نود
هزار سال چیزی کم و بالا مانده است بنا بر بعضی از روایات بمؤمنین می‌نمایند و دعا می
کنند که خداوندا قیامت را نزدیک بگردان و وعدهای خود را که در باب بهشت آخرت
کرده بما برسان و بهمین حالت تا قیامت باقی میباشند و اهل بهشت دنیا گریه و ناله نمیکنند
و ایضا بعضی میگویند که رسول خدا و حضرت فاطمه در بهشت گریه کردند بجهة حضرت
سید الشهداء صحیح نیست نظر بانکه ایشان نه در جائی میباشند که ملال و غم و غصه و
گریه و دلسوزی در آنجا نیست خواه در آسمان باشند و خواه در بهشت دنیا باشند و خواه
در عرش باشند و ایضا از بعض اخبار معلوم میشود که حضرت رسول و امیر المؤمنین و فاطمه و
حسن و سایر ائمه که بدیدن و زیارت آنحضرت میآمدند و گریه بر آنحضرت میکردند از
بابت نزول ایشان است باین عالم خاکی و فانی سرای چون هوای این عالم مقتضی غصه و الم و غم
میباشد مانعی از گریه ایشان در این عالم نیست و اما در آن عالم که عالم تجرد و لطافت است
غم و الم و گریه نیست نه برای اهل بهشت و اما از برای اهل جهنم غم و الم دارد و بدتر از
دنیا میباشد و در بعضی اخبار وارد شده است که مؤمن با حوری که از حوریان بهشت دنیا
دست بازی میکنند و میخواهد با او جماع کند دستی انداز دو گردن بند او را پاره می
کند پس حوری با مؤمن میگوید که گردن بند را جمع کنیم و بعد مشغول عمل شویم چون
مشغول جمع کردن گردن بند میشوند که ناگاه قیامت برپا میشود و بان مؤمن می‌نماید
عالم برزخ و این از جمله چیزهائی است که خداوند عالم قرار داده است که از شدت ذوق و
شوق باو عالم برزخ هیچ نمی‌نماید چنانکه کسی در شب وصل با محبوب خود باشد و می‌نماید
نوبت سحر در میان آید و اما حسب بانکه ارواح کفار و منافقین در جهنم دنیا معذب
بعذابهای مختلفه میباشند تا قیامت و گاهی ایشان را حاضر میکنند که با غلهای آتشی
و ملائکه موکل بعذاب ایشان بجایهای خود و اهل و عیال خود را می بینند و
هرگاه ایشان مشغول عمل بد باشند می بینند و الم و غصه ایشان زیاد می شود و فریاد
میکنند که دنیا شما را فریب ندهد چنانکه ما را فریب داد و کسی سخن او را نمیشنود و مثل
او نمیشود بهمینها مأیوس و ملول با درد و الم بر میگردند بعذاب نعوذ بالله و اما

## در اعتقادات متعلقه

ارواح دیوانها و ابلهان و مستضعفین در قبرهای خود میباشند و بر ایشان بجهل روح جسم ایشانست و مثل زندان و تار و زنبا منند در قبرهای خود باقی هستند اگرچه بدن عنصری ایشان می پوسد و روح ایشان در قالبهای مثالی ایشان در قبرهای ایشان میمانند و مستضعفین کسانی میباشند که نه راهی باسلام دارند که مسلم شوند و نه راهی بکفر دارند که کافر شوند مثل قلیلی از اهل بادیه و چادر نشینان و اما ارواح اطفال مومنین را بنابر بعض اخبار میبرند در نزد حضرت ابرهیم هرگاه پیر باشند حضرت متوجه ایشان میشود و خداوند درختی خلق فرموده است که میوه های آن درخت مثل پستانهای پر از شیر است و اطفال از آن پستانها میمکند و اگر دختر باشند ایشان را نزد حضرت مریم میبرند و آنحضرت متوجه ایشان میشود و اما ارواح اطفال کفار بحال خود باقی میمانند تا خوردن شیر از پستان بعضی از درختان تا قیامت بزرگ شوند و با ایشان تکلیف شود بدانکه احتمال دارد که اطفال در عالم برزخ نمو نموده بزرگ شوند بیش سالکی و احتمال دارد که بهمین قدر بمانند تا قیامت لکن از هر گونه لذتی که باشد بهره مندند والله العالم و مومنین در عالم برزخ قوم و عشیرهای خود را اگر اهل بهشت میباشند میبینند و باهم مینشینند و صحبت میدارند و اما کفار و منافقین و گنهکاران شاید در جهنم دنیا یکدیگر را ملاقات کنند و ببینند و شاید خداوند بر ایشان پرده بکشد که یکدیگر را ملاقات نکنند و نه ببینند بجهة آنکه خداستار العیوبست والله العالم چنانچه مرویست در تفسیر یا من اظهر الجمیل یا من ستر القبیح که خداوند در عرش مثال هر چیزی را خلق فرموده است یا حقیقة یا بطریق عکس هر چیزیکه در عالمست در عرش میباشد مثل خانه که سقف او آینه کاری باشد که هرچه در میان خانه است عکس در سقف خانه می افتد پس هر مومنی که مشغول عبادت و اطاعتست عکس صورت او را ملائکه و کروبین و روحانیین می بینند و طلب مغفرت از برای مومن میکنند و هرگاه کسی گناه نماید خداوند بر روی مثال و عکس صورت پرده می اندازد که کسی مطلع بر معصیت گناهان او نشود پس در دنیا که چنین نماید در عالم برزخ و قیامت البته چنین خواهد فرمود مگر منافقین و کافرین که در دنیا یکدیگر را میشناختند بنفاق و کفر و هم چنین آنچه مرویست دو ملک خداوند بر انسان موکل

میکردانند که اعمال خوب و بد ایشانرا مینویسند و نام یکی رقیب است و نام دیگر عتید است و صبح می
شود این دو ملک فرود می آیند و اعمال خوب و بد هر کس را می نویسند و شب می روند و دو
ملک دیگر می آیند و اعمال او را می نویسند که ملک اول غیر آن گناهیکه از او نوشته اند
مطلع نمیشود و هیچکس مطلع نمیشود بغیر از خدا بر گناه مؤمن مگر پیغمبر و امام که عرض اعمال
اعمال را بایشان مینمایند و چون ایشان شفیع گناهکاران اند لهذا دانستن ایشان بی
عیب است نظر باینکه بمنزلۀ پدر مهربان امت و شیعه میباشند با وجود اینکه هرگاه معصیت
کند ملک دست چپ عمل بد او را تا هفت ساعت نمینویسند شاید که توبه کند و هرگاه توبه
نمود آن وقت عمل بد او را می نویسند و هرگاه توبه کرد او را هم می نویسند و جمله آنچه مذکور
شد از اصول مذهب است و همه از احادیث ائمه اطهار ظاهر میشود **فایده** بدانکه نقل نمودن
اموات از اماکن مشرفه مثل کربلای معلی و نجف اشرف و در نزد قبر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا عالمی
یا شهیدی پیش از دفن بی عیب است ظاهرا بجهت قطعیه بین الشیعه و نظر بثبوتها و ورود نص موثق
و ثابت نشدن نسخ او در این دو مبحث و اما نقل بعد از دفن جایز نیست مگر در مواضعی که
استثنا شده است در کتاب الی الکلام مفصل بیان کرده ایم و اما حکایت ملک نقال حکایت
چند مسموع و مشهور که دلالت بر صدق او میکند اگرچه حقیقت در این باب بحال خود گذارده ایم
**مصباح ششم** در بیان اعتقادات متعلقه بظهور و رجعت است و این اعتقاد
از اصول مذهب است و منکر آنها بنص مخلد در جهنم است و در او چند نور است **نور**
**اول** در غیبت آنحضرت است بدانکه حضرت را دو غیبت است یکی صغری و یکی کبری و یکی
صغری اما غیبت صغرای آنحضرت مدت هفتاد و یکسال کم کشید و اول او روز وفات حضرت
امام حسن عسکری بود بعد از نماز و دفن آنحضرت در جمعه هشتم ماه ربیع الاول سنه ۲۶۰
هجری در زمان خلافت المعتمد علی الله که پانزدهم خلفای بنی عباس بود و در این مدت شصت
و نه سال چند وکیل آنحضرت داشت که مردم بخدمت وکلاء او میرسیدند و مطالب خود
را بایشان عرض میکردند و ایشان بخدمت حضرت قائم میرسیدند و جواب آنها را میشنیدند
و بایشان میرسانیدند و وکیلهای آنحضرت چند نفر بودند اول ابو عمرو عثمان بن
سعید عمری بود که حضرت امام حسن عسکری او را نصب بوکالت نموده بود و در وقت پیر

## در اعتقادات متعلقه

او ابی جعفر محمد بن عثمان بود که بامر حضرت قائم عثمان و او نصب بوکالت نموده بود بعد از وی حسین بن روح نوبختی بود که محمد بن عثمان در حال حیات خود او را بامر قائم نصب بوکالت نمود چهارم ابی الحسن علی بن محمد سمری بود که حسین بن روح او را بامر حضرت نصب بوکالت نمود و چون وقت وفات او رسید شیعیان باو عرض کردند که کسی را وکیل کن فرمودند که لله امرٌ هو بالغه یعنی از برای خدا امریست که او رساننده ان امر است یعنی دیگری وکالت و نیابت نمیباشد و برحمت الهی واصل شد و این اول غیبت کبرای انحضرتست که دیگر کسی بخدمت انحضرت نرسید و این در سنه ۳۲۹ واقع شد و عمر شریف انحضرت از اول تولد او تا زمان وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پنج سال بود زیرا که تولد انحضرت نیمه شعبان در سنه ۲۵۵ واقع شد و در سنه ۲۶۰ غیبت صغری شد و در سنه ۳۲۹ غیبت کبری واقع شد و غیبت کبری انحضرت تا ده سر ۹۰ که الحال هست زیارت انحضرت را بجا می کنند در سر من رای واقع شد و کسی دیگر بخدمت او نرسید و نمیرسد مگر موالیان خاص انجناب که نماز جمعه را باید با ایشان نماید و توقیع از انحضرت بیرون امد بسوی ابی الحسن علی بن محمد سمری که اخر وکیلهای انجناب بود با تنصیص که واقع شد غیبت تامه یعنی کبری پس ظهوری نمیباشد مگر بعد از اذن دادن خدای تعالی و ان بعد از طول کشیدن مدت و ساخت دلها و پر شدن زمین است از جور و زور باشد که بیاید از شیعه من کسیکه ادعای مشاهده و دیدن من نماید اگاه باشد که هر کس ادعای مشاهده و دیدن من نماید پیش از خروج سفیانی و پیش از صیحه اسمانی پس ان کذاب و مفتریست یعنی کذاب و دروغگو است و افترا بمن بسته است پس از این توقیع ظاهر میشود که انحضرت را دیگر کسی نخواهد دید اگرچه بعضی او را می بینند لکن نخواهند او را شناخت و وکلای دیگر نخواهد بود بنظر بکلام علی بن محمد سمری پس در زمان غیبت کبری هر کس ادعای دیدن امام را در بیداری نماید یا ادعای وکالت خاصه انحضرت نماید کذاب و دروغگو است و ملعون است و هر کس نیز ادعا نماید که حضرت قائم مرا بتعیین به خصوص فرموده است که در میان مردم باشم و احکام را بایشان بگویم یا انکه باب بشتم که حضرت مرا باب کرده است یا کتابی یا کاغذی یا صحیفه یا نوشته بمن داده است غلط است بلکه حضرت شکاری ندارد که بیاید و تعیین نایب بنحو نماید و وجوب تعیین نا

## در بیان ظهور و اختصاص

بر آنحضرت یا بر خلفاء آنحضرت و اعده الهیه مخصوص با آن زمان ندارد دیگر آنکه باید در هر زمان
یکباب تعبیر فرمایند و ادعا نمودن اینکه قرآن دیگر بر آنحضرت نازل شده است یا نازل می
شود غلط و کفر است بلی آنحضرت تمام احکام شریعت غرای محمدیه را بیان خواهد نمود
و چون آن زمان زمان نور است و اقتضای آن زمان بیان تمام احکام است اگر چه حکم بباطن
نماید مثل آنکه بعضی از حکمهای ظاهر را تغییر بدهد فرق اینکه آنحضرت تغییر میدهد بلکه خداوند
این حکم را نسخ فرموده است در زمان رسول خدا و زمان عمل بناسخ را در زمان آنحضرت
قرار داده است مثل نسخ قبله و مثل نسخ روزه و مثل نسخ عده زنان که اول بعثت یکسال
بود و غیر از اینها و تفصیل هر یک را در کتاب مشکوة الانوار بجوی بیند پس واجب است اعتقاد
نمودن باینکه آنحضرت باین بدار دنیا و قبل از ظهور آنجناب ظهور نماید و حسین منصور حلاج
ادعای وکالت و بابیت و مشاهده امام ع را نمود و دیگر خلیفه آن زمان او را گرفته بدار کشید
و جمعی در زمان غیبت صغری باین منصب مشرف بودند و بر آن حضرت کاغذها نوشتند
و جواب شنیدند مثل محمد بن عثمان و اسحق بن یعقوب و ابو القاسم بن حنیس و ابو عبد الله
کندی و ابو عبد الله بن نوح و هرون القزاز و مسرور طباخ و اسحق کاتب و ابن کسوده و حسن
بن هرون دینوری و ابن بادشاله اصفهانی و حسین دهقانی و حسن بن یعقوب و قاسم بن موسی
و علی بن محمد و محمد بن کلینی و مرداس قزوینی و ابن خال شهر بغدادی و ابن ثابت مروی و فضل
بن مزید یمنی و ابن الاعجمی و صاحب مولود مصری و ابو رجاء مکی و ابو محمد و جبار شمشاطی
و حاجز و بلالی و عطار و عبد الله عاصمی کوفی و محمد بن ابرهیم مهزیار اهوازی و محمد بن اسحق
قمی و محمد بن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد بن عبد الله رازی و قاسم بن علاء آذربایجانی و
محمد بن شاذان نیشابوری و غیر ایشان از شیعیان خالصین و اما غیبت صغرای آنحضرت
از ظهر جمعه است تا صبح شنبه عاشورا که ظهور میکند و در روز جمعه کردن خطبه مکه
را میزنند و غائب میشوند تا صبح شنبه چنانچه خواهی دانست بدانکه کسی از طول عمر آنحضرت
تعجب ننماید زیرا که خدا دو مؤمن را که خضر و الیاس باشند و دو کافر را که سامری
و دجال باشند عمر زیادی داده است که پیش از آنحضرت بودند و الان هم میباشند
پس محل تعجب نیست و بدانکه غیبت آنحضرت از جمله اسرار الهی است یا جهة امتحان است

## در اعتقادات متعلقه

کرد یا ناوردن و ایمان باوردن مردم معلوم شود یا بجهة خوف دشمن از مردم و وقتی معین
از برای ظهور آنحضرت قرار داد نشده است مفضل بن عمر از وقت ظهور آنحضرت از حضرت
صادق ع سؤال نمود حضرت فرمودند حاشا که خداوند وقتی از برای ظهور آن حضرت قرار
داده باشد که شیعیان ما بدانند هر کس وقت قرار بدهد از برای ظهور آنحضرت پس
ادعای شراکت با خدا نموده است در علمی که مختص او است و حدیث کذب الوقاتون مشهور
است یعنی دروغ گفتند آنها که وقتی از برای ظهور آنحضرت قرار داده اند و در کافی منقول است
از امام محمد باقر ع که فرمودند خدا اگر را بنده بود وقت ظهور قائم در بود مراد از بود از وفات
رسول خدا تا باشد پس چون مردم شهید کردند امام حسین را خدا شدید نمود غضب
خود را بر اهل زمین و ظهور آنحضرت را تا خیر انداخت تا صد و چهل یعنی از وفات رسول
خدا صلی الله علیه و آله پس ما شما را باین خبر دادیم و شما بقین نموده پرده را برداشتید و بمردم
گفتید پس خدا دیگر وقتی بکرد و نزد ما قرار نداد از برای ظهور او که بدانیم او را و خدا محو
میکند هر چه را که میخواهد و نزد او است ام الکتاب و خبر حدیثی دلالت دارد که علم ظهور
آنحضرت از جمله بدا است که مختص خداوند است که دیگری او را نمیداند حتی امام ع هم نمیداند
ولکن از برای ظهور آنحضرت علاماتی چند میباشد که در اخبار مذکور است و بعضی از
آنها را اما ایراد مینمائیم بدانکه ظهور آنحضرت دو علامت دارد یکی خاصه که مختص است
که خود آنحضرت بداند که در چه وقت باید ظاهر شود و یکی دیگر علامت عامه است اما علامت
خاصه آنجناب یکی شمشیر او است که از غلاف بیرون خواهد آمد و خواهد عرض کرد
یا ولی الله بیرون برو و با دشمنان خدا جنگ کن که دیگر جایز نیست نشستن از برای تو یا
الهی و یکی دیگر علم آنحضرت است که افتاده است و هر وقت که خداوند عالم مصلحت در ظهور
او میداند علم را امر میکند که خود بخود بر میخیزد و عرض میکند که ای ولی خدا برخیز و ظاهر
شو و اما علامت عامه او چند است اول خروج سفیانی است و اسم او عثمان است و پسر عتبه
از اولاد یزید بن معویة بن ابی سفیان است و مردیست چهار شانه بد صورت آبله رو و سر
کنده و ارزق چشم بندگی خدا هرگز نکرده است و مکه و مدینه را ندیده است و چشم
او اعور و میناید و از طرف مکه در بیابان بی آب و علف ظاهر میشود در ماه رجب و لشکر

# خبر رجعت است

بطرف مغرب بغداد میفرستد که خرابی بسیار بسبب ایشان میرسانند و طرف نجف اشرف را خراب
میکنند و مدینه را تا سه روز تاراج میکنند و در کوفه منزل میکنند و فریاد میکنند که هر کس
سر یکی از شیعه علی را بیاورد ده هزار اشرفی باو میدهیم پس مردم یکدیگر را [illegible]
میدهند و امرا اینزمان همه حرامزاده اند و مدت پادشاهی او هشت ماه است و پنج شهر
در دست او است دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین و زوال ملک او متصل بظهور
دولت حقه است و جمعی کثیر از لشکر او در بیدا که نزدیک مدینه است و اسم زمینی است
فرو میروند دوم خروج شعیب بن صالح نامی است از شهر سمرقند سیم خروج عوف نام
سلمی است در زمین جزیره و جای او در تکریت است که اسم لشکر [illegible] است و در مسجد دمشق کشته
میشود چهارم خروج حسنی است و آن مرد بیست [illegible] دارد در مکه در بالای حجر الاسود
کشته میشود و بعد از کشته شدن او [illegible] حضرت قائم ظهور میکند پنجم اختلاف بنی
عباس در ملک و سلطنت ششم گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک رمضان و گرفتن ماه
در آخر ماه بر خلاف عادت هفتم فرو رفتن لشکر سفیانی است بزمین و فرو رفتن جمعی
در مغرب بزمین هشتم ایستادن آفتاب است از اول ظهر تا وقت عصر در میان آسمان
نهم بر آمدن آفتاب است از طرف مغرب و شاید مراد خروج شخصی باشد چنانچه در حدیث
وارد شده باشد دهم کشته شدن نفس زکیه است در پشت کوفه با هفتاد نفر از صلحا ظاهرا وقوع
یافته باشد یازدهم بنا بر حکایتی یا در عجم پادشاه یازدهم سر بریدن مرد یمنی که سید هاشمی
در میان رکن و مقام دوازدهم خراب شدن دیوار مسجد کوفه است ظاهرا وقوع یافته باشد
۱۰۳ خروج شخصی است در یمن که او را یمانی گویند و خروج شخصی است در مصر که او را مغربی
گویند و مالک میشود شام و اطراف شام را ظاهرا محمد علی پادشاه باشد چهاردهم پیدا شدن
[illegible] بزرگ در جزیره روم پانزدهم بیرون آمدن ستاره روشنی دهنده ایست مثل ماه
در مشرق و نزدیک بشود از یکدیگر دو سر او بهم رسد شانزدهم ظاهر شدن آتشیست در طرف
مشرق که تا سه روز یا هفت روز در میان زمین و آسمان بماند هفدهم ظاهر شدن سرخی
در آسمان که پهن بروی آسمان میشود ۱۰۸ ظاهر شدن آتشیست در آسمان که همه مردم ببینند
و از کارهای خود منزجر شوند نوزدهم مطلق العنان شدن عربست که در هر جا که بخواهند

برود و انجا را مالك شوند بسبب خارج شدن از سلطنت سلاطین عجم است بسبب ۲۱ کشتن
اهل مصر است امیر خود را ۲۲ خراب شدن شام است و بیرون آمدن سه علم است از او یکی از
آنها بطرف مصر میرود و یکی دیگر بطرف خراسان ۲۳ بیرون آمدن سوارها است از مغرب و
منزل نمودن ایشان است بجزیرهٔ دمشق ۲۴ جدا شدن نهری است از شط فرات و جاری شدن او
بکوچهای کوفه و واقع شده است ۲۵ بیرون آمدن شصت دروغگو است که همه ادعای نبوت
کنند ۲۶ بیرون آمدن دوازده نفر از آل ابی طالب است که همه ادعای امامت کنند ۲۷ سوزانیدن
مرد جلیل القدری است از شیعهٔ بنی عباس در میان جلولا و خانقین ۲۸ بستن جسر است در بغداد
از سمت محله کرخ و ظاهرا وقوع یافته است و الحال موجود است ۲۹ وزیدن باد سیاهی است
در بغداد در اول روز و واقع شدن زلزله است در بغداد که بسیاری از اهل بغداد بمیرند و اضطراب
بسیار در اهل بغداد بهم رسد که آرام نداشته باشند و همچنین بر اهل عراق عرب ظاهرا وقوع
یافته است ۳۰ فرو رفتن جمعی است در زمین و خون ریختن بسیار است در او و خراب
شدن خانهای او است و بر طرف شدن اهل او است و شاید وقوع یافته باشد یا در وقوع
بیاید ۳۱ واقع شدن مرگ بسیار است بطاعون و بازود مردن مردم است از بغداد
و غیره ۳۲ آمدن ملخ بسیار است در وقت آن و در غیر وقت آن ۳۳ خونریزش بسیار است
در میان دو طایفه از عجم ۳۴ مسخ شدن طائفه است بصورت میمون و خوك ۳۵ بیرون
رفتن غلامان است از اطاعت آقایان خود و کشتن غلامان آقایان خود را ۳۶ سینه و صورتی
است در قرص آفتاب ۳۷ بیرون آمدن مردها است از قبرها و زنده شدن ایشان است ۳۸
آمدن چهارده باران پی در پی از آسمان است که زمین را پاك و شسته نماید ۳۹ بر طرف شدن
علم و ظاهر شدن جهل و بسیار شدن جهل و بسیار شدن قتل و کم شدن فقهای حقیقی ۴۰
و مردن ایشان پی در پی و بسیار شدن فقهاء ضلالت و خیانت و بسیار شدن شعراء ۴۱ مطلا
شدن قبرها و زینت کردن قرآنها و مسجدها را بطلا و غیر طلا ۴۲ زیاد شدن ظلم و ستم
و جور و فساد و کردن بدنا امرا کفره و دوستان ایشان فجره و اعوان ایشان ظلمه و صاحب
رایان ایشان فسقه ۴۳ خراب شدن بصره است بدست مردی از سادات
که تبعه او زنجی و سیاها باشند و ظاهرا وقوع یافته باشد اگر در ۲۵۵ که سال بعد

النبوة و اتم ... بیان ... 
در حکم ... دنیا ... و قسم دویم ... که ...
خواب مؤمن جزئی از ... اجزاء نبوت ...
و انبیاء و ... بعضی کفته اند که ...
پیغام او و دلیل ... و بسر سال ...
خلاصه ... از نفس ... و صحیح ...
هم ... جهل ... و نفس ...
جهل است ... جهل و ... 
جزء ... نفس ... و نفصل ...
عوام ... احتضار و ... الانوار ...
در جلد دویم ... منکوة الانوار ... اول
فائدة بدانکه نفس ... نفس ... 
نفس ... نفس ... 
نفس مطمئنه ... الناس ... ذکر ...
... الناس ... احتمال ...
... نفس ... باعتبارات مختلف ...
... الامر العوض ...
... اولیا ... 
نفس جهان ... و جسم ... انسان

# آنحضرت علیه السّلام علامت

بعد از ولادت حضرت قائم است علی بن محمد احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین خروج در بصره
نمود و اکثر سپاه او غلامان سیاه بودند و بصره را خراب کردند و او را ملقب بصاحب الزنج
نمودند و ایضا در حدیث رسول خدا وارد شده است که فرمودند در سال ششصد هرج
و قتل بسیاری میشود و پر میگردد زمین از ظلم و جور و در بیست سال بعد از آن واقع میشود
موت علما بکلی و باقی نمیماند کسی و در سی بعد از آن کم میشود آب نیل و فرات بمرتبه که مردمان
در وسط شط زراعت کنند و در چهل بعد از آن سنگ میبارد از آسمان و میریزد که تخم مرغ بی
تمام حیوانات هلاک میگردند و در پنجاه بعد از آن درندگان مسلط بر مردمان میشوند
و در شصت بعد از آن آفتاب میگردد بر نصف عمر و انس میمیرند و در هفتاد بعد از آن دیگر نمی
زاید مؤمن از مؤمن و در هشتاد میگردند زنها مثل بهائم و در نود بعد از آن بیرون می آید
دابة الارض و در هفتصد طلوع مینماید آفتاب سیاه و تاریک و دیگر بعد از آن سؤال میکنند
میکنند و ظاهر است والله العالم که این سالها بعد از ششصد از هزار و دوم بعد از هجرت
باشد که الان هزار و دویست و شصت و سه سال است و در حدیث دیگر وارد شده است که در سال
ششصد و هشتاد ظاهر میگردد زنی که اسم او سعیده است و صاحب لشکر و سبیل است مثل
مردها و می آید از مصر بسوی عراق و با او است هزار سوار و در سال ششصد و هشتاد و هشت
ظاهر میشود از سمت روم مردی که اسم او مزید است با هفتصد علم که بر هر علمی یک صلیبی یعنی
خواجیکه نصاری دارند و شکل دارکشیده حضرت عیسی است و بچنه و در زیر هر علم و صلیبی
هزار فرنگی و نصرانی میباشد و در آن وقت خروج میکند مردی از طرف مکه که اسم او سفیان
بن حرب است و شاید همان سفیانی است که مذکور شد پیش از این که ملک او هشت ماه است و متصل
است بظهور دولت قائم آل محمد و شاید جزید او باشد و غیر او باشد و هم از علامات
ظهور خروج دجال است و اسم ملعون صائد بن صید است و اخبار در باب او خلاف است بعضی
دلالت دارد که از زمان آدم بوده است تا بحال چنانچه در حدیثست که رسول خدا تشریف بردند
بخانه از خانهای مدینه و در آنخانه مرد دیوانه هرزه گوئی بود با مادر او و حضرت او را
باصحاب خود نشان دادند و فرمودند که ای مردمان خداوند نفرستاده است هیچ پیغامبری
را مگر اینکه ترسانیده است امت او را از دجال و او را مهلت داده است و واگذارده است

## در بعض علامات ظهور

و در آن زمان او خروج خواهد نمود و ابن بابویه بعد از این با کوهی از نان و نهرهای آب و در زمان قحطی ظاهر میشود و اکثر پیروان او یهود و زنهای اعراب و صحرانشینها میباشند و داخل میشود بهمه اماکن و اطراف زمین بغیر مکه و مدینه و دو کوه آن و هر دم که خروج نمود ادعای خدائی میکند و حال آنکه اعور است و خدا اعور نیست و در بعض اخبار وارد شده است که در زمان آنحضرت متولد شده است و دیر راست و در وقت تولد خود حرف میزد و پیغمبر بنزد او رفت و او ادعای نبوت کرد و گفت من فرستاده خدا هستم پس حضرت امر نمود ملکیرا که بصورت مرغ بزرگی بود که او را ربود و در چاهی که در قریه یهودیه بود از دهات سجستان تا اصفهان است انداخت و در زنجیر است تا وقتی که اذن خروج او بشود و خری دارد که گام او یک میل است که سر میان هر گامش سه و خر او نمای سفید بدن او است مثل پلنگ و صفت جسد دجال اینست که چشم راست او برآمده شده است و چشم چپ او در پیشانی او است و میدرخشد بنحوی که گویا ستاره صبح است و در او پاره خونی است که گویا مخلوط بخون شده است و در میان دو چشمش نوشته است که کافر است و هر کس از ملا و غیر ملا او را میتواند بخواند و سواحل دریاها را بسیر فرو میرود و در زیر پای او سیر میکند و با آفتاب و در پیش روی او کوهی از دود و در پشت سر او کوه سفیدی است بچشم مردم می آید که دو کوه آب و نان است و حال آنکه حقیقت ندارد بلکه سحر است و همه دریاها را سیر میکند و هر دریا و آبی که میکشد از آب فرو میرود بکمرش تا روز قیامت بیرون نخواهد آمد و شیطان بند در پیش روی او رقص میکند و شیاطین او را و خر او را در نظر مردم زینت میدهند و این فتنه ایست جهة امتحان خلق و فریاد میکند که آواز او را مشرق و مغرب از جن و انس میشنوند و میگویند ای دوستان من منم آنخدائی که خلق کرد و تسویه اعضا و اجزاء عالم را نمودم منم آنخدا که تقدیر امور بندگان نمودم و هدایت و رهنمائی کردم خلق را منم پروردگار بلند شما و اکثر پیروان او زنان و یهودان و اولاد زنا و ساکنان دهات میباشند چون بعقبه افیق که کوهی است در شام میرسد و در سه ساعت از روز جمعه حضرت قائم ع او را میکشد و عالم از نجاست آن ملعون پاک میشود بالجمله از علامات خروج دجال و ظهور قائم آل محمد ص چیزهائی که است حضرت امیرالمؤمنین از برای صعصعة بن صوحان فرمودند که از علامات خروج

[illegible]

دجال اینست که مردم بمیرانند نماز را و ضایع کنند امانت را و حلال دانند دروغ را و بخورند
ربا را و بگیرند رشوه را و بنیان خانه‌ها را محکم بسازند و دین را بدنیا بفروشند و صاحب
امور سفها را قرار دهند و با زنها مشورت نمایند و رحم را قطع نمایند و تابع هوا شوند
و استخفاف بخون ریختن نمایند و علم ضعیف باشد و ظلم کردن فخر باشد امراء فجره و وزراء
کفره باشند و اهل معرفت خیانتکار باشند و قراء فسقه باشند یعنی عمل بقرآن نکنند
و شهادت ناحق زیاد شود و فسق و فجور علانیه و آشکار شود و بهتان زیاد شود و در
مسجدها گناه کنند و اشرار مکرم و محترم باشند و نزدیک شود عذابهائی که وعده داده
خدا و زنها شریک مردها شوند در تجارت و صدای فساق در امور آن بلند شود و پست
ترین قوم بزرگ قوم شوند و مردم تقیه از فاجرین نمایند و تصدیق دروغ گو را نمایند و خیانت
کار را امین دانند و زنان خواننده و غنا کننده پیدا شوند و معازف و سرنا پیدا شود و آخر
لعن بر اول کنند و زنها سوار زین شوند و زنها شبیه بمردان شوند و مردم علم را یاد
گیرند بجهت دنیا و عمل دنیا را مقدم بر آخرت دارند و مردم خود را بمؤمن وانمایند مثل
گرگ که در لباس میش درایند و دلهای ایشان مرده تر از مردار و تلختر از صبر میباشد
پس در آنوقت خروج دجال نزدیک است و بیشترین کارها در آنوقت بیت المقدس است که
مردم آرزو میکنند که کاش ما ساکن آنجا میشدیم و از علامات ظهور آنچه در حدیث
است که پیغمبر فرمودند در تفسیر آیه فقد جاء اشراطها پس فرمودند که آیا خبر بدهم شما را
بشروط و علامات ساعت یعنی قیامت صغری پس سلمان عرض کرد بلی یا رسول الله
حضرت فرمودند از جمله علامات آن ضایع نمودن نمازها است و تابع شدن شهوتها
و میل نمودن بهوا است و تعظیم نمودن بمالست و فروختن دین بدنیا است پس در آنوقت
آب میشود دل مؤمن چنانچه آب میشود نمک در آب بسبب آنکه میبیند از منکر و نمیتواند
که او را تغییر دهد و نهی کند پس سلمان عرض کرد که یا رسول الله اینها است حضرت فرمودند
بلی بحق خدائی که جان من بدست قدرت او است ای سلمان در آنوقت والی و حاکم میشود
مردمان را امراء جور و وزراء فسقه و عارفان ظلم و امناء خیانتکار پس سلمان عرض کرد این
امر شدنیست فرمودند بلی در آنوقت منکر معروف و معروف منکر میشود و خائن

## در علامات ظهور

امین میشود و امین خائن میشود و تصدیق کرده میشود دروغ گو و تکذیب کرده میشود راستگو ای سلمان در آنوقت امارت به بزرگی با زنان است و مشورت کردن با کنیزان است و نشستن طفلها است بر منبرها و دروغ صحبت و سوء خلیفه و زکوة دادن غرامت و قرض و مال خدا را غنیمت میشمارند و مردم جفا مینمایند با پدر و مادر و خوبی مینمایند با دوست خود و طلوع میکند ستاره دنباله داری ای سلمان در آنوقت شریک میشود زن با شوهر خود در تجارت و باران در تابستان میبارد و خوبان پایمال میشوند و حیا کنندگان ذلیل و خوار میباشند و بازارها متصل بهم میشوند و مردم از خدا شکایت میکنند یکی میگوید چیزی نفروختم و یکی میگوید نفع نکرده ام ای سلمان در آنوقت امیر و حاکم میشود بر ایشان قومی که اگر حرف بزنند ایشان را میکشند و اگر حرف نزنند مالهای ایشان را حلال میدانند و جزیه ایشان را مال خود میدانند و خون ایشان را میریزند و پر میکنند دلهای ایشان را از خوف و ترس نمی بینی ایشان را مگر ترسنده و لرزنده و گریزنده و می‌آیند بعضی از مشرق و مغرب متوجه امر امت من میشوند پس وای بر ضعیفان امت من از جور ایشان و ویل و جهنم باد برای ایشان رحم نمیکنند کوچک را و احترام نمیکنند بزرگ را و نمیگذرند از گناه گناهکاری صورتهای ایشان صورت آدمیست و دل ایشان دل شیاطینست ای سلمان در آنوقت اکتفا مینمایند مردان بمردان در شهوت و زنان بزنان و زنان رشک میبرند بر پسران چنانچه غیرت و رشک میبرند بر دختران در خانه اهلشان و شبیه میشوند مردان بزنان و زنان بمردان یعنی در لباس و در زینت دادن خود و امر و نهی کردن در امور و سوار میشوند زنان بر زینها پس بر آن زنان از امت من لعنت خدا ای سلمان در آنوقت نقاشی و طلا مالی میشود مسجدها همچنانکه طلا مالی و نقاشی میشود معبدهای یهود و نصاری و زینت داده میشود مصحفها بطلا و غیره یعنی قرآنها طلا کاری میشود و بلند کرده میشود منارها و بسیار میشود صفهای جماعت با دلهای بغض دارنده بهم و زبانها مختلف ای سلمان در آنوقت زینت مینمایند مردهای امت من بطلا و میپوشند حریر و دیبا را و استعمال مینمایند پوست پلنگ را و ظاهر میشود ربا و معامله مینمایند بزیادتی گرفتن و رشوه میگیرند و دین را پست میشمارند و دنیا را بلند میشمارند ای

[illegible] ... عالم ... [illegible] ... ملک ... [illegible] ... فاسم ... [illegible] ... واعانت ... [illegible]

# حضرت قائم

سلطان دران وقت غالب میشود بهای خوانندها و الات لهو و لعب و زنا و ربا و لواط
میشود و برایشان اشرار است بر ایشان سلمان دران وقت ترجیح میکنند بزرگان است و بچیزی نفس
نمودن و اعتبار برای تجارت نمودن و فقرا برای ریا و سمعه نمودن و قومی با یکدیگر
ابرار برای غیر خدا و قرآن را خوانند که میکنند و غنا کردن آنرا تجوید اسم میگذارند
و علما میشوند برای غیر خدا و زیاد میشود اولاد زنا و میشود ابروی بنا های
سلمان دران وقت پاره میشود پردهای احرام مرده و کسب کرده میشود گناهان و
مسلط میشوند اشرار بر اخیار و فاش میشود فقر و نادر و فخر و مباهات مینمایند بر یک
دیگر بلباس و پوشاک و باران بسیار ... و انکار نمی نمایند امر بمعروف و نهی از
منکر را حتی اینکه مومن ذلیل تر است از کنیز میشود و ملامت کنند مردم متابعان قران و
عبادات او را و بمردم مراد را اسمانها باسم رجاس و انجاس که رجس و نجسها باشند بخوانند ای
سلمان دران وقت منبر مسجد جنبش ... مثال ... سوال میکنند مسائل ...
در میان ... و جمعه و ... بیکی چیزی ... بکنار ... داموالات عامه امت
من کسیکه قابل حرف ... بشر و ... اینجا ... است که
باز نزدیک فرج شود انشاء الله تعالی ... دران وقت ... آنحضرت
بلا انکه از مضامین اخبار مفهوم و ظاهر میشود که ظهور آنحضرت در سال طاق میباشد
مثل سیم و پنج و هفت و نه و در روز شنبه عاشورا که دهم محرم الحرام است ظهور میکنند
که روز شهید شدن حضرت سید الشهدا است و در بعضی اخبار دیگر است که در ماه رجب
ظهور میکنند و از مکه ظهور خواهند نمود و اول روز جمعه ظاهر خواهند شد و در وقت
خطبه خواندن خطیب و کشتن خطیب مکه را خواهند و غائب خواهند شد و صبح شنبه ظاهر
خواهند شد و در سر عمامه رسول خدا و در دست عصای آنحضرت و در پای نعلین آنحضرت
را خواهند داشت و چند بزی پیش روی خود خواهند انداخت و باین هیئت داخل در مکه
میشود پس در آن شب جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملائکه نازل خواهند شد و آنحضرت
در میان رکن و مقام بایستند و جبرئیل عرض کند که ای آقا امر تو جاریست و سخن تو مقبول
است پس حضرت دست بر رو بکشند و بگویند الحمد لله ... فریاد کنند که ای گروه بزرگان

## در بیان وقت ظهور

و مخصوصات من باید شود مثل صدای آنحضرت را خداوند بمشرق و مغرب برساند که همه مردم
بشنوند پس سیصد و سیزده نفر که بعدد اهل بدر است که در اطراف عالم هستند و خداوند
ایشان را در از روزها جمع نماید در طالقان که همه با شمشیرها باشند اسم هر یک و پدر هر یک
بشمشیرهای ایشان نوشته باشد و همه از اولاد عجمند بعضی از ایشان از امتهای پیغامبران گذشته
اند و بعضی از امت حضرت رسولند و همه بسن جوانان نمایان باشند و در زمان غیبت کبرای آن
حضرت غیبت کرده اند و ایشان را اولیاء الله میگویند و مخصوصات آنحضرت میباشند که در وقت
ظهور او باید ظهور نمایند سی ابدال و ابدال نیز از ایشان باشند و شاید بعض ایشان در این
زمانها متولد شده باشند و خداوند عالم از نور مبارک زمین و آسمان برپا کند که نور او
داخل خانهای شود و آن سیصد و سیزده نفر که در طالقان اند در رختخوابهای خود باشند چون
صبح شود هر یک در زیر سر خود صحیفه بیابد که نوشته شده باشد طاعة معروفة پس
بدانند که آنحضرت ظهور کرده است و از جمله ایشان رجال الغیب است که تا سی یا چهل نفرند
و بعد همه تمام گرد زمین را طی میکنند و در همه روزند در طرفی بسر میبرند و هر جمعه در نزد آن
حضرت حاضر میشوند جهت نماز جمعه و بیست و هفت نفر از مردگان امت پیش و این امت زنده شوند
جهت تمشیت امور آنحضرت پانزده نفر از قوم موسی باشند و هفت نفر اصحاب کهف میباشند
و یوشع بن نون وصی موسی و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مقداد اسود و مالک
اشتر و حضرت صالح و حضرت شعیب باشند پس چون صبح شود بطی الارض در یکچشم بهم زدن
در نزد آنحضرت حاضر شوند و با براق سوار شوند و حاضر شوند و در خدمت آنحضرت
بایستند پس آنحضرت پشت بکعبه دهد و دست بگشاید که از نور او عالم روشن شود پس بفرماید
که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول جبرئیل دست آن
حضرت را ببوسد و بیعت کند پس ملئکه پس نجیبان جن پس آن سیصد و سیزده نفر چون
بر زمین راه میروند زمین فخر میکند که یکی از اصحاب قائم بر روی من راه رفت و جبرئیل در
از هر بصورت مرغ سفیدی بیعت میکند و یکپای خود را در مکه و یکپای خود را در
بیت المقدس میگذارد و با آواز خوش و بلند فریاد میکند که اتی امر الله فلا تستعجلوه پس
مردم مکه فریاد میکنند که این کیست بعضی گویند که این صاحب بزها است گویند

# قائم آل محمد است

که اصحاب او را میشناسید گویند نه مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که ایشان
میشناسیم و باقی نه بکر را میشناسیم و این ندا در اول طلوع آفتاب است و چون آفتاب بلند شود
از پیش قرص آفتاب منادی از آسمان ندا کند که تمام اهل زمینها و آسمانها بشنوند که ای گروه
خلایق این مهدی آل محمد است با او بیعت کنید تا هدایت بیابید و با او مخالفت نکنید که گمراه
شوید و مردم از شهرها و صحراها و دریاها رو بمکه می آورند و چون نزدیک غروب آفتاب
از آسمان میشود شیطان فریاد میکند که ای خلایق پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شد
و او عثمان بن قیس از اولاد یزید بن معویه است با او بیعت کنید که هدایت یابید و مخالفت
او را نکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و نقبای جن و انس او را لعنت کنند و دانند که او شیطان است
پس آنحضرت پشت بکعبه داده فرماید که هر کس میخواهد نظر بسیمای آدم کند بیاید بمن
نگاه کند و هر کس بیاید و از من بشنود آنچه میخواهد بشنود کتابهای آسمانی را پس بخواند
صحف و زبور و توریة و انجیل و قرآن را چنانچه نازل شده اند پس چند روزی در آنجا بماند و خلیفه
بر اهل مکه قرار دهد و اهل مکه سه خلیفه آنحضرت را بکشند تا آنحضرت دیگری را خلیفه نماید
و در دفعه سیم تا چهارم عود بمکه بکند و جمعی از اهل مکه را میکشد و دستهای بنی شیبه
که کلید داران مکه اند میبرد و بر کعبه آویزان میکند و منادی از آنحضرت ندا میکند که اینها
دزدان خانه خدا میباشند و خانه مکه را خراب میکند و از اساس حضرت ابرهیم بنا میکند
و از آنجا بمدینه تشریف خواهد آورد و دو نفر از قبر بیرون خواهد آورد و در درخت
خشکی آویزان میکند و آن درخت بجهة امتحان خلق سبز میشود و آن دو نفر تر و تازه اند
پس میفرماید که ای مردم بیزاری بجوئید از اینها پس دوستان ایشان میگویند که از تو
بیزاری میجوئیم که اینها را با این خواری بیرون آورده و حال اینکه از برکت ایشان درخت
خشک سبز شد و اینست دستکاری بزرگ پس آنحضرت امر میکند و دوستان ایشان را
که بیکاری میروند امر میکند از زمین آتشی و بادی بیرون می آید و ایشان را میسوزاند
و آن دو نفر را میسوزاند و باز آنها زنده میشوند و میسوزند که روزی چندین
دفعه سوخته میشوند و زنده میشوند و بعد از آن می آید بکوفه و بنای تخت او کوفه می
شود و مسجد کوفه را خراب میکند و از بنای اصل او بنا میکند او را و محل دیوان و حکمش

اعتقاد نمودن بوجود
عرش جسمانی و کرسی جسمانی و انکار
او غلط است و نقل یا بنکه هر دو از نور
جسمانی است فائده بدانکه بعضی از عرفا
عوالم را چهار گرفته اند اول عالم
و جسمانی عوالم الهی است لقوله تعالی
امکنه روح ازان عالم است و دوم عالم جبروت
قل الروح من امر ربی
که عقول ازان عالم است سیم عالم ملکوت
که نفوس ازان عالم است چهارم عالم
ملک که اجسام ازان عالم اند و بعضی
دیگر عوالم را پنج گرفته اند عالم ارواح را برزخ
ملکوت و ملک و عقول را
و مثال عالم نفوس را که میان ملک و ملکوت است
و بعضی دو عالم گفته اند که عالم امر
لطافت باشد و عالم خلق کثافت
و هر دو را مثال عالم نفوس و ملک گفته اند که عالم اسم
و اسم بعضی و بعضی مثال عالم
شهادت گفته اند و
بعضی از اهل عالم غیب و
مثال عالم اعیان ثابته
اسماء گفته اند

## در ظهور

مسجد کوفه خواهد و بیت المال او و مسجد سهله خواهد شد و محل خلوتش نجف اشرف خواهد
واصحاب او همه به فراز خواهد رسید و بعضی از ملک بعد اصحاب جنگ احد با آنحضرت خواهند
بود و هر جا که بخواهد لشکر ببرد فریاد میکند که لشکر ما نان و آب بر ندارند و سنگ موسی
را بشتر بار کرده ببرد و عصا بر او میزنند و از دوازده چشمه از او ظاهر میشود که نان و آب و اجزای مردم
احتیاج دارند لذا انسنگ بیرون می‌آید از برای مردم **نور چهارم** در سلوک
و سیر آنحضرت بدانکه آنحضرت حکم بباطن خواهد نمود و شاهد نخواهد طلبید و جزیه
از کفار قبول نمیکند تا اینکه اسلام و ایمان را قبول کنند و الا ایشان را گردن میزنند و گردن
مانع الزکوة را میزنند و مسجدها را خراب میکنند با منارها و مسجدها را مسقف مثل عریش
موسی میکنند و چهار مسجد را تغییر میدهند که مسجد الحرام و مسجد پیغمبر و مسجد کوفه
و مسجد بصره باشد و شارعها را شصت ذرع میکنند و لشکر باطراف عالم میفرستد بجهة
مسلمان کردن کفار و با ایمان داخل کردن مردم و مسجدی در نجف اشرف بنا کند که هزار در
داشته باشد و مقام ابراهیم را خراب میکند و نظر بهیئتی که در زمان رسول خدا بود بنا میکند و
خانهائی که اجزای آنها از کربلا متصل میشود و بتدریج مردم با اسب میشوند و بنای نماز جمعه بر بستند از
کثرت مردم و بقلت خواهد گوسفند که هزار دینار قیمت پیدا میکند و سوار اسب سپاهی میشود
و شمشیر خود را حرکت میدهد که تمام شهرها و دهات از مشرق تا مغرب چنان می‌بینند که آن
حضرت در شهر ایشان است و جمیع مرده ها زنده میشود در کوفه و مردم تعلیم میگیرند قرآن را بطریقی که
بر حضرت رسول نازل شده است و بسیار حکمهای ظاهر را تغییر میدهد و بسیار اعتقادات را
که مردم بنا کردند ظاهر میکند و شش مرتبه گردن قریش را میزنند و در هر مرتبه پانصد نفر را
و دست خود را بر سر مردم میگذارد پس عقل مردم کامل میشود و اسلام و ایمان را بر یهود
و نصاری و مجوس و خوارج و سایر کفار و منافقین عرض میکند هر که قبول کرد فبها و الا
گردن میزنند و باید که ایمان ایشان از روی طوع و رغبت باشد و الا بعلم خود میداند
و هر کس از ترس و بی رغبتی ایمان بیاورد گردن او را میزنند و زمین گنجهای خود را برای
آنحضرت ظاهر میکند و عمودی از عمودهای عرش ملکی بر بالای سر او نصب میکند که نور او
مشرق و مغرب عالم را روشن میکند و در دیده ها برایند مگر آنکه او را هلاک میکند و مضمون

برعب و مؤید بنصرت است و پستی و بلندی و کوههای زمین از برای آنحضرت هموار میشود و در راه زمین
و سیر کردن عالم و عالم را از مشرق و مغرب و صحرا و دریا و ظلمات و کوه قاف همه را سیر مینماید
و در بعضی احادیث وارد است که آنحضرت سوار ابر میشود و آسمانها را هم سیر میکند و تمام
روی زمین زیر کف دست آنحضرت است که همه را میبیند و چنان قوتی دارد که هرگاه دست کند
درخت عظیم را از زمین میکند و کوه را از جا میکند و اگر در میان کوهها فریاد کند کوهها از
هم پاشیده میشوند و آنحضرت مثل رسول خدا سایه ندارد و ابر بر سر آنحضرت سایه می اندازد
و میراث تمام پیغمبران نزد او است از عصای موسی و کیل شعیب و انگشتر سلیمان و پیراهن
ابرهیم و نعلین آدم و شبیه ترین خلق است برسول خدا و حضرت عیسی از آسمان چهارم نزول
میکند در عقب سر آنحضرت نماز میکند و آنحضرت از برای عیسی عروسی میکند و حکمهای عجیب
و غریب میکند که گوش نشنیده است و اکثر کلام خوبیست و هفت حرفست و از زمان آدم تا
زمان خاتم دو حرف ظاهر شده است که همه پیغمبران آورده اند از این دو حرف و بیست و پنج حرف
دیگر را بیست که حضرت همه آنها را ظاهر میکند و مردم همه را خواهند شناخت و خواهند
فهمید و اوضاع عالم از این اوضاع میشود عالم بر طرف میشود و عدالت در میان مردم گسترده
میشود بحدی که گرگ و میش در یکجا با هم آب میخورند و از زمان برکت زمین بسیار میشود و رحمت
آسمانها نازل میشود و دینها همه یکی میشوند و عقلها کامل و چشمها همه روشن و بدنها
قوت چهل مرد پیدا میکنند و مردم بنور جمال آنحضرت روشن میشوند که دیگر محتاج بنور
آفتاب نمیباشند و مردم این قدر عمر میکنند که هزار اولاد از برای ایشان زائیده میشود
و غلبه عقل میشود و جهل برطرف میشود و صفات حسنه و اخلاق پسندیده در میان مردم ظاهر
میشود و بخل و حسد و کینه و ریا و کبر و خودبینی و حب ریاست و طلب دنیا کردن از مردم برطرف
میشود و دروغ کسادی بازار شیطان میشود تمام عالم را نور روشن میکند و عالم عالم نور
خواهد شد و ظلمت و جهل برطرف خواهد گردید اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه واجعلنا
من اعوانه و انصاره بمحمد و آله و چون ظاهر شود بیش از چهل سالگی نباشد بیش سالگی مینماید
و حال آنکه از عمر شریفش تا بحال که سنه ۱۲۶۳ است هزار و هشت سال گذشته است بجهت
اینکه در نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و پنج سال از هجرت گذشته بود که آنحضرت

## در اعتقادات

متولد شد اگرچه بعضی اختلاف دیگر هم کرده اند و در زمان خلافت المهتدی بالله چهار خلفا بنی عباس متولد شدند و از زمان ظهور تا زمان شهادت تا و هفتاد سال خواهد کشید و بعد از هفتاد سال زنی میانه نام چیزی بفرزند آنحضرت خواهد زد و آنحضرت را شهید خواهد نمود و در این اثنا حضرت سید الشهدا ظاهر خواهد شد و این اول رجعت قیامت صغری است و آنحضرت را غسل میدهد کفن میکند و نماز بر او میکند و او را دفن در حضرت دفن میکند و در بعضی اخبار وارد است که عمر آنحضرت بقدری میشود که هزار سوار از اولاد خود سوار کند بجهت جهاد و بعضی از حکما گفته اند که آنحضرت عمر هفت کره کسر کند و شاید جمال آنحضرت هم اولاد و زوجات داشته باشد و در ایام غیبت صغری زنی از اولاد ابی لهب دست که نام و نشان او معلوم نیست منزل او شمال شاید در طرف مغرب یمن در جزیره که در میان دریای اخضر است باشد چنانچه مشهور است در تواریخ از بعضی سیاحین که میگویند بعد از شهر های بزرگ است که مشهور بشهرهای حضرت صاحب است و از اولاد آنحضرت قاسم و طاهر حاکم میباشند و العلم عند الله تعالی و بی اصل میباشد چنانچه در کتب مسطور است

**نور چهارم** در بیان رجعت آل محمد است بدانکه اعتقاد نمودن برجعت از اصول مذهب ائمه است و از خواص شیعه است پس واجب است اعتقاد نمودن برجعت آل محمد و اول کسیکه رجعت میکند حضرت سید الشهدا است با او زنده میشوند آنکسانیکه در طف کربلا با آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند و از پیغامبران گذشته هفتاد نفر زنده میشوند که از جمله آنها است اسمعیل صادق الوعد و هفتاد نفر از قوم موسی نیز با آن حضرت زنده میشوند و حضرت سید الشهدا در کربلا با اصحاب خود فرمودند کلامیکه مضمون او اینست که بشارت باد شما را اگر بخدا قسم چون ایشان ما را کشتند پس ما بار دیگر زنده می شویم و میرویم در نزد پیغمبر خدا و مکث مینمائیم انقدر که خدا خواسته است بعد از آن من اول کسی هستم که بیرون می آیم از زمین که مقارن است با بیرون آمدن جناب امیر و قائم ما تا جوه رسول خدا و بعد از آن فرود می آید از آسمان از نزد خدا بسوی من جماعتی که هرگز نزول نکرده اند و می آید جبرئیل و میکائیل و لشکر بسیار از ملائکه نزد من و نازل میشوند پیغمبر و علی و همگی سوار میشوند بر اسبها از نور که هیچکس بر آنها پیش از این سوار نشده

بدانست ... [illegible] ... بل هم فی لبس من خلق جدید ... [illegible] ... الف الف عالم و الف الف آدم ... [illegible]

## مقصد چهارم در رجعت است

ولوای خود را رسول خدا بحضرت امیر با شمشیر خود میدهد بعد از آن ما مکث مینمائیم آنقدر
که خدا خواسته است بعد از آن خداوند بیرون می آورد از مسجد کوفه یک چشمه از طلا و یک چشمه
از شیر و بعد از آن امیر المؤمنین میدهد بمن شمشیر رسول خدا را و میفرستد مرا بمشرق و
مغرب و هر دشمنی از دشمنان خدا که میابم خون او را میریزم و هر بتی را میشکنم تا میسوزانم
و همه دشمنان خدا را میکشند و من نیز میکشم هر حیوان حرام گوشتی را تا آنکه حرام گوشتی
بروی زمین نماند و هر کس اسلام آورد قبول والا خون او را میریزم و باقی نمیماند بر روی زمین
بدی و دردی و کوری و ناخوشی و بلائی و آسمان برکت خود را بر زمین میبارد و زمین نعمت خود
را ظاهر میکند و بلند میشود درختان انواع میوها و خداوند کرامت میفرماید بشیعیان ما که آنچه
را که پوشیده بر کسی نخواهد ماند در آن زمان حضرت سید الشهدا هفتاد هزار سال پادشاهی
خواهد کرد و ملخ طلا از آسمان خواهد بارید و زمین گنجهای خود را ظاهر خواهد کرد و امیر
المؤمنین ظاهر خواهد شد و رسول خدا ظاهر میشود و همه ائمه ظاهر خواهند شد مدتی
امیر المؤمنین پادشاهی خواهد کرد و ائمه عاملان آن حضرت در شهرها خواهند بود و امیر
المؤمنین چند مرتبه رجوع خواهد فرمود در زمان قائم یا بعد از او و در زمان سید الشهدا
و در زمان رجعت رسول خدا و باید دانست که خداوند همه ائمه را با انبیا خواهد برگرداند
در رجعت حضرت رسول ص و همه شکایت از جفاهای اهل زمان خود خواهند فرمود
و حضرت فاطمه شکایت از غاصبین حق خود خواهد نمود و همه غاصبین و ظالمین آل محمد را
خواهد شد و حضرت سید الشهدا ع با یزید و لشکر او دعوا خواهد نمود و همه را خواهد
کشت و هر کس با ایشان جنگ کرده است تا اینکه ایشان را شهید کرده است از بنی امیه و بنی
عباس و خوارج و ظالمین و غاصبین همه زنده میشوند و ایشان با هم جنگ میکنند و همه را
و باید دانست که رجعت نمیکند مگر مؤمن خالص و کافر خالص و کسانیکه بین بین میباشند
رجوع نمیکنند یعنی تکلیف رجوع بایشان میکنند و ایشان قبول نمیکنند شاید بعضی
قبول کنند و رجوع کنند و بعضی قبول نکنند و رجوع نکنند و در بعضی از اخبار وارد است
که همه پیغامبران از آدم تا خاتم رجوع میکنند در بعض اخبار آنکسانیکه قصاص بر
ایشان لازم است باید رجوع کنند بجهة قصاص و در بعض اخبار قاتل و مقتول زنده

# در بیان رجعت

میشوند و مقتول قاتل را می کشد بعد از آن سی ماه زندگی میکنند در بعض اخبار وارد است
که ملائکه بمردگان مژده میدهند که دولت آل محمد ظاهر شده است و اموات بدیدن هم
میروند و یکدیگر را بشارت بظهور حضرت میدهند و در بعض اخبار است که همه کس باید رجوع
کند مگر مستضعفین و در بعض اخبار است که حضرت قائم ندا میکند که هر کس قرض و حقی
از شیعه ما دارد بیاید و بگیرد از ما که دین ایشان را ادا میکنیم و باید دانست که حضرت
که حضرت امیر المومنین ع با لشکر گران در وادی روحا که نزدیک کوفه است با لشکر شیطان
جنگ خواهد کرد و شیطان تمام لشکر و اولاد خود را جمع میکند و چنان جنگی میشود که از زمان
آدم تا آنوقت کسی ندیده است چنانچه لشکر او و لشکر امیر المومنین ع بعقب می نشینند
و پای بعضی در میان آب فرات فرو میرود بعد از آن لشکری از ملائکه از آسمان نازل میشود و
حضرت رسول ص پیش روی ایشان میباشد با حربه از نور و تا از آتش رو بلشکر شیطان
میگذارند و شیطان رو بعقب فرار میگذارد و لشکر او با و میگویند کجا در اتمام کردیم
بکجا میروی میگوید که من می بینم آنچه شما نمی بینید من از خدای میترسم و میگریزد بطرف دریا
و حضرت رسول با و میرسد و حربه به پشت شانه او میزند و او را میکشد و زمان وقت معلوم
که خدا شیطان را مهلت داده است تا آن زمان است چون شیطان کشته شد تمام شر و فساد
و ظلم از عالم تمام میشود و همه عالم خوب میشود و همه کس طاعت و عبادت خدا را میکنند
که دیگر شرک و کفر و معصیتی در روی زمین باقی نخواهد ماند و حضرت امیر المومنین بعد
از اینها بار دیگر رجوع میکند و در آنوقت او را باسم دابة الارض میخوانند و با او است عصای
موسی و انگشتر سلیمان بدست عصا را به پیشانی هر کس میگذارد و نقش میگیرد که این کافر است
حقا و انگشتر را به پیشانی هر کس میگذارد نقش میگیرد که این مومن است حقا و این نزدیک
بقیامت است بعد از آنکه ائمه همه رجوع بدنیا کرده اند و سلطنت کرده اند و از دنیا بار رفتند
و بعد از آن امیر المومنین ع نیز از دنیا میرود و کسی از رسول خدا و ائمه هدی دیگر در دنیا
نمی ماند در توبه بسته میشود و شاید در آنوقت آفتاب از مغرب طلوع کند تا
بروایتی تا چهل روز دنیا هرج و مرج میشود و هر کس هر کس میشود و در این وقت
سد یاجوج و ماجوج گشاده میشود و ایشان سه طایفه هستند و از اولاد یافث

عبادت در حضر امام با امر ولایت بیشتر است از عبادت در زمان غیبت
برای خلق و فرج مؤمنان است که جمیع بلاد از ایشان
پر از داد شود و همه اسباب از زمین
فرج مؤمنان و همه بلاد و ساکنین بعد
یکی عبادت و احکام فرج مؤمنان
ازان بلاد برای آنکه خلق بیشتر شده است
بیم که هست از زمان ارواح تشنه است
تعالی از ارواح و از انعام ایشان
شیعیان فکر دادن از انعام که کشیده
بعضی که ایشان ... میروند
... بعضی از ... اوقات نکند
بعضی ... خلق و عبادات کنند
... خلق ... عبادات ... اند

## در رجعت

بن نوح اهل بنابر روایتی بیرون می آید بهر زمینی که میرسند مینوزند و بخز گیاه و علف وخود را که در روی زمینست بهر دریا که میرسند او را خشک میکنند و صدا همه ایشان تا صد فرسخ راه میرود و در آنوقت دود عالم را فرو میگیرد که دنیا تاریک میشود و در بعض اخبار وارد است که آتشی بیرون می آید از قعر عدن و مردم را بجهة حشر جمع میکنند وعدن مکانست در یمن و در روایت دیگر نیز وارد شده پس اسرافیل مامور میشود که می آید بزمین ومیدمد در صور و این اول قیامت کبری است چنانچه سابق دانستی بدانکه در میان احادیث وحدیث اینکه زمین هرگز خالی از حجت و امامی نخواهد ماند تعارض است پس میشود که حمل حدیث اخیر برا این نمود که در غیر این چهل روز خالی از حجت و امامی نخواهد ماند تا اینکه امام و حجت هست لکن مامور میباشند که پنهان باشند و اشکال این بنابر رجعت و جمعی دیگر هم میتوان نمود که اینجا محل آن نیست والله العالم و در روایت دیگر هم وارد شده است از حضرت صادق ع که رسول خدا در زمان رجعت پنجاه هزار سال پادشاهی روی زمین را خواهد نمود و حضرت امیرالمؤمنین ع چهل و چهار هزار سال پادشاهی خواهد فرمود و در روایتی وارد شده است که رسول خدا و امیرالمؤمنین در رجعت در نجف اشرف یکدیگر را ملاقات میکنند و مسجدی در نجف اشرف بنا میکنند که دوازده هزار دروازه داشته باشد و ابن طاوس ره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سال است بیست هزار سال از مردم است و هشتاد هزار سال مختص سلطنت آل محمد است و حضرت صادق فرمود که گویا می بینم تختی از نور گذاشته باشند و قبه از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند که مزین بانواع جواهرات باشد و حضرت امام حسین ع بر آن تخت نشسته باشد و در اطرافش نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنین فوج فوج بدیدن آنحضرت آیند و بر آن حضرت سلام کنند پس ندا از جانب خداوند بایشان برسد که ای بندگان من تا آنکه آنحضرت بایشان فرماید که آمده و ستانم من هرچه خواهید سوال نمائید که بسیار آزار کشیدید و مظلوم شدید پس هر حاجت که خواسته باشند و خواهش نمایند روا شود و در حدیث دیگر وارد است که حضرت سید الشهدا با هفتاد هزار صدیق در رجعت خواهد نمود و در آن زمان خداوند بهر مؤمنی یک ملک با دو ملک موکل میفرماید که اخبار او را قبل

## در بیان اعتقادات متعلقه

در مشرق و مغرب بر پا و جبر میباشد هر یک بن بلد عمر میکنند که هزار اولاد خود را ببیند
و هر کس بخواهد که درک زمان نماید بعد از هر نماز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم
عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی رسولک فانک
ان لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک اللهم عرفنی حجتک فان لم تعرفنی حجتک ضللت
عن دینی **فائده** بدانکه در بعض اخبار وارد است که بعد از حضرت قائم دوازده نفر دیگر
از نسل حضرت سید الشهداء سلطنت میکنند و اینها را در آن وقت باسم دوازده مهدی
خوانند و در بعض اخبار باسم دوازده امام خوانند و در بعض اخبار وارد است که ایشان
امام نیستند لکن وصی میباشند زیرا نزد شیعیان ما که مردم را بموالات و دوستی ما میخوانند
و در بعض اخبار وارد است که پیغمبر فرمودند که اینها دوازده مهدی میباشند چون وقت
وفات قائم میشود تسلیم میفرماید بپسر خود که اول دوازده مهدی است و سه اسم
دارد یکی اسم من که احمد است یکی اسم پدرم که عبد الله است و یکی مهدی و در حدیث دیگر
وارد میباشد که وفات میباید مهدی از امت پیش از قیامت بچهل روز و این چهل روز هرج و مرج
بی امام میمانند و دنیا هرج و مرج میشود و در بعض اخبار وارد است که امیر المؤمنین چند
رجعت دارد یکی با حضرت سید الشهداء و یکی با رسول خدا و یکی خودش و چهل هزار
سال سلطنت خواهد نمود و از برای هر شیعه او هزار پسر خواهد شد و مکرر حضرت
امیر میفرمودند واعجبا کل العجب بین جمادی و رجب شخصی سؤال کرد که این چه عجب است
فرمودند چگونه تعجب ننمائیم از اموات و مردهائی که خداوند ایشان را زنده میفرماید
با شمشیر و داخل کوچهای کوفه میشوند و گردن کفار و جبارین و اتباع ایشان را از اول تا
آخر میزنند **مشکوة پنجم** در اعتقادات متعلقه بقیامت که برزخ
و در او چند مصباح است مصباح اول بدانکه واجب است اعتقاد نمودن بانکه
خداوند روز قیامت بندگان را مبعوث میفرماید ببدن اصلی عنصری که در دنیا داشتند
بجهت حساب و این از اصول دین است و منکر معاد جسمانی کافر و نجس و با تقصیر مخلد در جهنم
است پس قول بانکه روح بتنهائی بر میگردد بدون جسم بنائی غلط است و قول بانکه
با قالب مثالی در قیامت عود میکند غلط است و قول بانکه بدن انسان اجزای اصلی و زائد

حدیث است ... از
نظافت کرد عبادت ... منصب خداوند و خلق
بود و ... اسمای آن را او
نموده است که ... از ایشان
... است که ... لعنت
... نموده ... است ...
... از علامت ... و انتظار ...
... امیر المؤمنین سؤال
... امیر المؤمنین ... هزار و
... از ابن عباس ... فرمودند که اخلق
... از خلقت ... اخلق
... نوع خلقت ... نوع و جنس
... آدم ... و ابن
... یاجوج و ماجوج ...
... حمزه که حضرت ...
... باسمای ... آدم است
... بنی آدم ...
... ابن ... که معصیت
... از این خلق ... اند
... نکرده ... بر ایشان
... بگوید

میکنند و چیزی از بدن او میریزد و بعد عود میکند غلط است بلی چون این بدن در این نشأه دنیا
قابل فنا است زیرا که نشأه دنیا نشأه فنا است و نشأه عالم آخرت باقی است و چیزی
که قابلیت فنا دارد قابلیت بقا ندارد لهذا خداوند همین جسم فانی دنیا را برمیگرداند در
قیامت و قابلیت بقا باو میدهد مثل مس که اکسیر باو زده میشود و طلا میشود پس همان مس
بعینه طلا میشود و مس قیمت و قابلیت و دوامی دارد و طلا قیمت و قابلیت و دوامی علاحده
دارد پس همین بدن که خاک میشود خداوند باز در قیامت همین جسم را از قدرت کامله خود
بصورت مثل صورت اول مینماید و اخلاق میکند و چیزی از او زیادتر نمیشود مثل خشتی که
او را خراب کنند و باز او را خشت نمایند که خاک خشت دوم عین همان خشت اول است و چیزی
از او نقصان و زیاده بر او نشده است مثل موم که از او صورت حیوانی میسازند و بعد
از آن آن صورت را خراب میکنند و دو صورت دیگر از آن موم صورت حیوان درست میکنند که ماده و اصل
هر دو یکیست بی تفاوت و زیاده و کم لکن صورت که امر اعتباری است دو تا میباشد
و هرگاه کسی بگوید که چگونه خداوند خاک کسیرا که مرده است و باد او را با اطراف عالم برده است
جمع میکند جواب اینست که همین که نزدیک میشود بقیامت خداوند امر میفرماید بحر
مسجور را که در بالای بهشت و در میان زمین و آسمان خداوند خلق فرموده است و آبی دارد
که بوی و رنگ او مثل منی است و آن دریا چهل روز بر زمین میبارد آب خود را و این باریدن
در میان دو نفخ صور است پس همه روی زمین را آب میگیرد و تمام زمین مثل دریا میشود
و بعد خداوند تبارک امر میفرماید بادها را بهم میزنند پس خاک اجزاء متفرقه انسانی که در
هر جای عالم باشد بمحل خودش در یکجا جمع میشود از قدرت کامله الهی مثل کره که در میان
دوغ است و او را در مشک میزنند کره او در یکجا جمع میشود و از آب مثل باد بهاری
آن خاک را بو و رش بهم پاشیدن میدهد و خداوند امر میکند آفتاب و بادها را که آن ابرها را
خشک میکنند و هر یک از خاکهای بدنهای مردم بجای قبرهای خود جمع میشوند
تا وقتیکه میکائیل اسرافیل در صور میدمد پس بصور در طرفة العینی که روحهای مردم داخل
بدنهای خود میشوند و قیامت برپا میشود و بهمین مضمون حدیثی در تفسیر علی بن
ابرهیم ره مسطور است و هرگاه کسی بگوید که انسانرا اگر انسانی یا حیوانی میخورد چگونه

میشود که در قیامت بدن اصلی هر دو عود کنند زیرا که گوشت بدن آنکه خورده شده است جزو بدن
آنکسیکه او را خورده است میشود پس اگر آن جزء خورده شده را در هر دو جمع کنند که محالست
و اگر در اول جمع شود دوم بی بدن اصلی زنده نخواهد شد و هرگاه در بدن دوم جمع شود
اولی زنده نخواهد شد و هرگاه در یکی از این دو بدن جمع شود ترجیح بلا مرجح است و هم
ستم او باطل است پس باید در غیر بدن اصلی انسان مبعوث شود و عود کند در قیامت جواب
از او اینست که اولا خداوند قادر است که هر دو را بدون خود خلق نماید و هر یک را مبعوث
نماید چنانچه اول دفعه بی ماده و صورتی او را خلق فرموده و دوم آنکه خداوند جزء اصلیرا خلق
میفرماید در قیامت چنانچه او را اول مرتبه خلق فرموده و جزء فضلی خورده شده است
نه جزء اصلی بلکه جزء اصلی بحال خود باقیست و آنکه خاک میشود و میپوسد جزء فضلی است نه
جزء اصلی و همان جزء اصلی او در قبر بطریق استداره باقی میماند چنانچه در کافی منقول است
از عمار بن موسی که سؤال نمودند از حضرت صادق که بدن میت از هم متلاشی و متفرق در
قبر میشود حضرت فرمودند نعم حتی لا یبقی لحم و لا عظم الا الطینة التی خلق منها فانها لا تبلی
و تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة یعنی بلی پوسیده و متفرق میشود بکلی
مگر آنکه باقی نمیماند گوشت و نه استخوانی مگر طینت آن چنانچه خلق شده است انسان
از او پس بدرستیکه طینت باقی میماند در قبر مستدیره یعنی دوری تا اینکه خلق میکند
خدا از آن طینت انسان را هم چنان که او خلق شده بود اول بار و مراد از این طینت همان
طینت اصلی انسان است که مبدأ نشو و نمای او است و او محسوس بحس ظاهری نمیشود و
سؤال و جوابهای دیگر را که بعضی از علما و حکما متعرض شده اند در دفع اکل و ماکول
در کتاب سیف الشیعه بیان نموده ام با معنی استداره طینت اصلیه در قبر فائده بدانکه
اول قیامت دمیدن اسرافیل است در صور و آن دمیدن چهار مرتبه است و دو مرتبه بطرف زمین
و دو مرتبه بطرف آسمان میباشد اما دو مرتبه زمین یکی بجهة بیرون آمدن ارواح اهل
زمین است از بدنهای ایشان و یکی بجهة دمیدن روحهای ایشان است در بدنهای ایشان
و هم چنین است دو مرتبه دمیدن بطرف آسمان و صور اسرافیل دو سر و دو شاخ دارد
یکی بطرف زمین و یکی دیگر بطرف آسمان اما آن طرفی که بر زمین است بعد از ارواح جمیع

عبادت
و در زمان حضرت فرمودند
اول آسمانها و زمین خلقی بعبادت
بلاد آسمانها میبودند پس خداوند
که عبادت کنند و بعد از آنها اجنه را خلق
زمین را خلق فرمود و اجنه را ... اکرام
فرمود و بعد ملائکه بودند که ...
... ابلیس ...
هوا ... آسمانها ... و از آسمان
... ملائکه ... و ابلیس
... ملائکه ... خلق فرمود
و ابلیس ... بودند و آنها
... بودند و آنها را
... خلق فرمود که
... ملائکه ... ابلیس
... خلق فرمودند
... خلق ... زمین ...

## بقیامت کبری است

صاحبان روح از اول خلقت مخلوقات تا قیامت از انسان وحیوان وجن ودیو ودد ووحوش وطیور و هرچه صاحب روح است در اطراف شاخ صور سوراخ است و در هر سوراخی نوشته است که این محل روح فلان وفلان است مثل خانه زنبور و خداوند اسرافیل را امر میکند که میدمد در صور و کیفیت دمیدن مثل کشیدن قلیان است که رو بخود میدمد که عبارت از جبس نفس است و خداوند جزیره در این نفس کشیدن اسرافیل گذاشته است که مثل آهن ربا ارواح تمام صاحبان روح را سوراخ ان بکطرف شاخ صور جذب میکند و میکشد بیکدفعه تمام روحها از قالبها اصلی ومثالی بیرون می آیند ومثل زنبور دنبال پرواز میکنند و هر یک داخل سوراخ خود میشوند که در میان شاخ صور میباشند ودیگر روح داری در روی زمین باقی نمیماند و همه قبض روح میشوند بغیر از اسرافیل وچهارده معصوم و اما اطراف شاخ صور که بطرف آسمان است شاخ بزرگ به میان او میباشد و هفت شعبه او مختص ارواح اهل هفت آسمان است ویکی مختص اهل ارواح کرسی است ویکی دیگر مختص ارواح اهل عرش است پس بعد از دمیدن اول اسرافیل بزمینی که ارواح تمام صاحبان روح میروند در میان سوراخها بهمین حال باقی میمانند بعد تمام خلقت اهل زمین بعد از آن بطرف آسمانها میدمد ارواح اهل آسمان اول داخل در سوراخهای خود میشوند و بهمین حال باقی میمانند بعد خلقت اهل زمین و اهل آسمان اول و بعد میمیرند تا اهل زمین و بعد از آن داخل میشوند ارواح اهل آسمان دوم در سوراخهای خود و باقی میمانند بعد خلقت آنها و بعد میمیرند تا اهل آنها و همچنین تا آسمان هفتم بترتیب داخل میشوند ارواح اهل آسمانها در سوراخهای خود و بعد از آن ارواح اهل کرسی بعد از آن ارواح اهل عرش چنانچه شنیدی و این از قدرت کامله الهیه است که یکدفعه میدمد ارواح اهل هر آسمانی در مدت خود داخل میشوند در سوراخهای خود بترتیب و باز مدت هر یک در مدت خود و همچنین است مردن هر یک از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل تا اسرافیل با باقی ماندن اضعاف زمانهای گذشته و بهمین حال بعد از مردن اسرافیل که صاحب صور است چندین وقت باقی میماند تا چهل سال یا چهار صد سال یا چهار هزار سال یا چهار صد هزار سال و هیچ صاحب روحی در تمام مدت باقی نیست مگر ارواح چهارده معصوم که آنها داخل در صور اسرافیل نمیشوند بجهت

از این جن و دیو بیشتر بودند که قبل از خلقت آدم اینها در روی زمین بودند و اینها تسبیح و تقدیس میکردند تا آنکه مغرور شدند و بنای فساد گذاشتند و خونریزی کردند و اینها اطاعت نمیکردند خدا را و انبیا را و تکذیب می نمودند پس خداوند لشکر ملائکه را فرستاد و اینها را هلاک کرد و جمعی از ایشان را اسیر کردند و ابلیس هم در میان ایشان بود و با ملائکه بالا رفت و عبادت میکرد و از این جن و نسناس بعضی بجزایر دریاها گریختند و از طاعت خدا بیرون رفتند و فساد کردند و بعضی هم در زمین ماندند و بعضی ظلم کردند و بعضی هم نیکو بودند و طایفه دیگر از جن که ایمان آوردند با انبیا عمل کردند و بعضی از ایشان را خدا معصیت کردند از اینها که مسلمانند و بعضی کافر و از ایشان نیکو و بد هستند و بعضی از ایشان را ملائکه میکشند و اینها اطاعت میکنند از انسان و جن آسمانها که خداوند ایشان را مطیع انسان کرده و ابلیس و شیاطین میمیرند تا آنکه

در اعتقاد به ...

انگاه اسرافیل نفخه دوم ندارد که بدن مبعث او جذب ارواح چهارده معصوم را نماید و داخل در سوراخ صور خود نماید زیرا که قوه ارواح ایشان بیش از امیر اسرافیل است و آنها در مقام خود مشغول بتسبیح و تهلیل و تقدیس الهی میباشند بعد از آن زمان خداوند میفرماید لمن الملک از برای کیست پادشاهی بعد خود خداوند میفرماید لله الواحد القهار یعنی پادشاهی و ملک از برای خدای یکانه است و در بعضی اخبار وارد شده است که این کلام را در جواب خداوند چهارده معصوم میگویند چون ایشان وجه و روی خدا میباشند یعنی که پیش ما گفتیم لهذا هلاک نمیشوند یعنی در نفخه نفخ صور اسرافیل نمی‌آیند و ارواح ایشان منتقل بسوراخهای شاخ صور او نمیشوند و این است معنی کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر چیز هلاک شونده است مگر روی خدا و امام علیه السلم فرمودند نحن وجه الله یعنی ماییم روی خدا که هلاک نمیشویم یعنی در جلب سوراخ شاخ صور اسرافیل داخل نمیشویم بعد از مردن و داخل شدن ارواح ایشان در آن سوراخها خداوند امر میفرماید که دریای سجور چهل روز آب خود را بر زمین ببارانند بجهت روئیدن گوشتها و استخوانهای متفرق شده مردم و جمع شدن آنها در یکجا و بعد از آن بسیط کرم خدا ... احوال ارواح مخلوقات در جلب سوراخهای صور میباشند پس خداوند امر میکند روح اسرافیل را که داخل بدن اسرافیل شود و او زنده میشود و خداوند امر میکند که بیاید بطرف شاخ صور که در طرف آسمانست و یک نفخ اسرافیل صور میدمد مثل نفخ کردن کرناچی بکرنا همین که اسرافیل میدمد در صور یک نفخ روحهای اهل آسمانها از سوراخهای خود بیرون می‌آیند مثل بیرون آمدن زنبورهای بسیار و هر یک باذن قدرت الهی داخل بدنهای خود میشوند چنانچه پیشتر بودند و خداوند الهام میکند هر یک از روحها را که داخل بدن خود میشوند و بغلطی داخل بدن دیگری روح دیگر نمیشود پس از آن خداوند امر میکند که بطرف شاخ صور زمین بیاید پس میاید و آنرا تمام اهل زمین هم یک نفخه مثل زنبور از آن سوراخها بیرون می‌آیند و هر یک بدون غلط یک نفخ داخل بدنهای خود میشوند که بواسطه آن باران دریای محل قبرهای خود جمع شده اند و همه خلایق یک نفخ زنده میشوند و سر از قبرهای خود بر میدارند و هر یک بر میخیزند از قبر خود و خاک از سر و روی ایشان میریزد و همه سر و پای برهنه بطرف آسمان

و اسرار ... ارواح
... شنود و ... روح
... سنجیده ... بدن خود
... نفس روح ... ارواح
... قوه ... بعض
... و انگه ... بجهت
... امر ... شود
... و انطرح ... از
... ظلمات ... و
... الله ... تفصیل
... مشکوه الانوار ... در
... زمین ... و
... مثل ... الارض ...
... اساس ...
... و ...
... کا ... زمین ... و
... و ...
حرص و طول

نگاه میکنند از خوف و وحشت سفید میشود موهای جوانان سفید میشود و زنهای باردار حمل خود
را بر زمین میگذارند و مردم مثل مستی دیوانه میشوند از ترس و حال آنکه مستی دیوانگی با
و این اول قیامت کبری است بلکه چون مردم محشور شدند و از قبرهای خود و بدن اصلی و عنصری
برخواستند و روحها با بدنهای ایشان دمیده شد و بر پای برهنه برخواستند ظلمت
ایشان را فرو خواهد گرفت برا که نه ماه است و نه آفتاب پس مردم در حیرت و ظلمت تا چندی خواهند
ماند و نفسهای ایشان بر ایشان تنگ میشود بجهة آن ظلمت و دودیکه ایشان را فرو میگیرد
و از شدت خوف عرق بسیار میکنند بمرتبهٔ که از عرق هر یک از مردم چندین شتر سیراب
میشوند و مردم استغاثه میکنند بخدا و خدا ایشان را بنور محمد و آل محمد روشنی میدهد
و واجب است اعتقاد نمودن باینکه در قیامت آسمانهای هفتگانه در پیچیده میشوند بهم بیچک
لوله کاغذ و بکناری میافتند لقوله تعالی یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و دیگر واجب است
که بدانند که آنها چه میشود یا معدوم میشوند یا آنکه در گوشه منتشر شده میشوند یا
در عالم دیگر میروند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه این زمین مبدل بزمین صاف دیگر
میشود و دانستن اینکه آیا چگونه مبدل میشود واجب نیست لکن احتمال میرود که این زمین
را خدا معدوم نماید و زمین دیگر را خلق نماید که مبدل حقیقی باشد که معصیت الهی در آن
زمین کرده نشده باشد چنانچه این ظاهر است از آیه بل این زمین بزمین دیگر و احتمال
دارد که مبدل صفتی باشد که صفت این زمین مبدل بصفت زمین دیگر بشود که بسیط و مانند
این زمین برطرف شود که گویا این زمین نیست چنانچه در بعضی روایات وارد که اگر تخم
مرغی در مغرب بگذارند و در مشرق اگر کسی باشد آن تخم مرغ را میبیند بجهة صاف و هموار
بودن آن زمین و واجب است اعتقاد نمودن باینکه ستارهها منطمس و سیاه و بی نور میشوند
یا آنکه برطرف و معدوم میشوند بغیر از آنها که پرستیده شدهاند که آنها را با
عابدان کنند که آنها بجهنم برند و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند جن و انس
و وحوش و طیور را مبعوث میکند با شیاطین بجهة حساب کشیدن ایشان و بجهة آنکه هر کسی
بکسی ظلم کرده باشد داد خواهی نماید حتی آنکه در بعض اخبار وارد است که اگر مرغی بمرغی
منقار زده باشد یا آنکه گوسفندی بگوسفندی شاخ زده باشد باید قصاص شود

## در بیان میزانست

و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند ملتی بوزنها متعدد بفعل پنجاه هزار سال دنیا
قرار میدهد که حسنات مردم بسنجش بر هم زدن میشود چنانچه بعبارت شد امر قیامت مکر یک
چشم بهم زدن و مرویست که قیامت پنجاه موقف دارد و مردم در هر موقفی باید هزار سال
بایستند بجهة سوال نمودن از اعتقادات و اعمال ایشان که مجموع پنجاه هزار سال میشود

**مصباح دویم** در اعتقادات میزانست پس واجبست اعتقاد نمودن بمیزان
چنانکه ترازوئی است که سنجیده میشود اعمال نیک و بد خلقست و تاویل نمودن آنرا بچیز دیگر یا انکار نمودن
میزان چنانکه غلطست و در بعض اخبار وارد شده که باطن میزان محبت محمد و آل محمد است و ظاهر
خواستن مراد که کسیکه محبت ایشان زیاد دارد بسنگ اعمال او زیاد بر کفه اعمال بد او میشود و هر کس
محبت ایشان زیاد ندارد کفه اعمال بد او زیاد بر کفه اعمال او میکند و اما هر کس یک ترازو دارد نظر
بعموم و نضع الموازین القسط لیوم القیمة انکه همه مردم یک ترازو دارند احتمال هر دو میرود
با احتمال اینکه از برای هر کس چندین ترازو میباشد نظر به تغایر افعال و اعتقادات هر کس
پس بالنسبه بهر فعل و اعتقادی میزانی و ترازوئی هر کس داشته باشد نظر بعموم فمن ثقلت
موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا
بظلمون و در میزان چند بن خلافست در میان علما اول انکه آیا ترازو جسم است یا نه بعضی
قائل شده اند باینکه مراد از میزان عدل و نعید ملکست و بر این مضمون حدیثی از حضرت صادق
مرویست و برایینست شیخ مفید قدّه علی ما نقل عنه پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه
ترازو جسم است و مثل ترازوئی میباشد و کفه دارد یکی از آنها اعمال خیر مردم میگذارند
و در کفه دیگری او اعمال بد مردم میگذارند و میکشند پس اگر اعمال خیر او زیادتر گردد از
اهل سعادتست و اگر عمل شر او زیاد تر گردد از اهل شقاوتست دویم انکه آیا چگونه است
کشیدن اعمال و اعتقادات حسنه و سیئه یعنی افعال خوب و بد و در این دو قول است اول
انکه اعمال خوب و اعتقادات نیک و حقه انسان مجسم میشود بصورتهای نیک و نورانی و
چیزهای لطیف و نفیس و خوب و اعمال و اعتقادات بد او مجسم میشود بصورتهای بد
و چیزهای تاریک و ظلمانی پس اعمال بد او را که مجسم شده است در یک کفه ترازو و اعمال
نیک او را در کفه دیگر ترازو میگذارند و میکشند و این جماعت میگویند که اعمال نیک

[illegible]

# در میزان است

در دنیا عرض و فعل میباشند در دنیا از خوف مجسم میشوند که نفع یا ضرر بصاحب خود میرسانند و هر گاه مجسم نشوند نفع و ضرر نخواهند داشت و قول دویم آنکه خداوند عالم میفرماید اند و ملک را که یکی موکل بدست راست شخص بوده است و اعمال خوب او را نوشته است و دیگری موکل بدست چپ او بوده است و اعمال بد او را مینوشته است و اسم یکی سائق و دیگری شهید است و طومار اعمال نیک و بد او را در ترازو میگذارند هر یک را در یک پله میگذارند و میکشند بر این مضمون از اخبار وارد است پس هر گاه عمل نیک او زیاده است آن پله سنگین میشود و هر گاه عمل بد او زیاده است آن پله که عمل بد او در آنست سنگین میشود سیم آنکه میزان یعنی مقابل انداختن عمل نیک و بد است تا هم خداوند در دنیا عمل نیک و بد مردم را مقابل می اندازد و حساب میکشد هر کدام زیاده بود بکری عمود باو رساند همان عمل است میفرماید اگر خوبست خوب و اگر بد است بد بجمال اینها اعتقاد بودن میزان بهم عمود و خصوصیات کیفیت او و دانستن کیفیت بهیچ کار واجب نیست مصباح سیم در اعتقاد نامه اعمال است که بدست او میدهند و او را کرینا و می ابدان زیرا که واجب است اعتقاد نمودن باینکه در قیامت خداوند عالم میفرماید که طومار عمل نیک و بد هر کس را بگردنش بیفکنند اگر عمل او خوبست لینت خواهد برد و سبک و روشن و نورانی و خوش حال خواهد شد و اگر عمل او بد است سنگین و عمیق و ظلمانی و بدحال خواهد شد نظر بعموم وکل انسان الزمناه طائره فی عنقه و واجبست اعتقاد نمودن باینکه نامه اعمال هر کس را بدست او میدهند و میگویند که بخوان اعمال خود را و خود حساب خود را بکن نظر بعموم و نخرج له یوم القیمة کتابا یلقیه منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا پس عمل او را بدست چپ او میدهند یا از پشت سر او باو میدهند و عمل خوب او را بدست راست او میدهند و آنچه کرده است از خیر و شر خدا بخاطر او می آورد پس اول دوستان و دویم و مفید میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه آنچه هر کس عمل کرده است همه در آن طومار نوشته است از خوب و بد و انسان او را میخواند اگر چه ملا نباشد و میگویند نیست کوچک و بزرگی مگر آنکه در اینجا نوشته شده است از عملهای من و این خواندن او بجهه آنست که کسی مطلع بر عملهای بد او نشود از خلق بغیر ملائکه مگر خدا و واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند از نعمتهای خود

## در اعتقادات متعلقه باهل جهنم است

پرسند کان کرداده است سؤال میکنند او محبت و موالات و دوستی محمد و آل محمد است نظر بقوله
ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم چنانچه در تفسیر صافی است و چون محبت و ولایت ایشان را
دارد گناه او را خداوند بدل بثواب میفرماید و در نظر خلایق جلوه میدهد ثواب او را نظر
بقوله تعالی و اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و در بعضی از روایات وارد است که حساب
خلایق را خدا بایمه هدی وا میگذارد پس انچه حق الله است ایشان شفاعت شیعیان خود را
میکنند و انچه حق ایشانست با ایشان می بخشند و اما حق الناس را روایت دارد که داخل بهشت
نمیشود مگر انکه در حسنات از او بگیرند تا انکه از ثواب انشخص بقدر حق او بصاحب حق میدهند
یا از گناه صاحب حق بقدر وزر و بال مردم منظور میکنند و اما نعمتهای الهی که در دنیا باو
میداده است و انسان خورده و پوشیده است پس ظاهر بعضی از اخبار اینستکه از انها
سؤال میکنند و در بعض اخبار وارد است که خدا بزرگتر است از اینکه اینها از بندگان سؤال
کند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه مردم در قیامت از هم میگریزند برادر از برادر و مادر
از فرزند و فرزندان پدر و مادر حتی انکه پدر ارزو میکند که کاش فرزندم را بجای من عذاب
میکردند و از مرد ستمگر میداستند باید دانستکه در روز قیامت زمین مثل کوزه اهنگر
گرم و سرخ میشود و افتاب بقدر یک نیزه بالای سر مردم می ایستد تا انکه روی او که از پرده اتش
است و بسوی خلایق می ایستد زیرا که افتاب هفت طبقه است یکی از اب و یکی از اتش و طبقه
اخرین و از اتش استکه روی باسمان پنجم است حال و در قیامت رو برروی اهل محشر می
کند و از این جهت استکه افتاب سرخ رنگ و گرمست بخلاف ماه که پرده اخرین او از ابست
و باین سبب ماه سرد و سفید است **مصباح چهارم** در اعتقادات
متعلقه باهل جهنم است پس واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند جهنمی خلق فرموده است
و پر از اتش است و انواع عذابها و المها و دردها در او یافت میشود و جهنم دو قسمت
جهنم دنیا و جهنم اخرت اما جهنم دنیا دو تا است یکی در طرف مشرق و یکی در وادی
حضرموت که وادی برهوت است و در یمن است و صحرائی است پر از دود سیاه و کرم که کسی نمی
تواند داخل انجا بشود و مرور کند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جهنم دنیا و اخرت هر دو
را خداوند خلق فرموده است و الان موجود میباشند نظر باخبار معراج که رسول خدا

مثلها همچو که خون ازدهر
ملائکه ... [illegible] و ... [illegible]
ثانیا ... [illegible] خطابات ... [illegible]
عالم ... [illegible] شیاطین ... [illegible]
ان ... [illegible] ... [illegible]
ادواطل ... [illegible]
خلق ... [illegible] ... [illegible]
شیاطین ... [illegible]
اولاد ادم ... [illegible]
بلکه بعضی از جمله ... [illegible]
مشتمل از عالم خلق ... [illegible]
قبر برزخ فلک و هفت ... عالم سفلی اما عوالم
بالا ... [illegible] نفس ... طبیعت
علیا اعقل ... روح ... و هفت ... [illegible]
جوهر ... [illegible] اتش ... هوا
ما اجسام ... [illegible]
اما عوالم سفلی ... [illegible]
جهنم ... [illegible]
... [illegible]

## اعتقادات نامهٔ اعمال است

او را مشاهده فرمودند و بنا بر تجسم اعمال و افعال غیر انواع عذابها و شدتها میشوند
بر اهل جهنم و قول باینکه خداوند او را خلق نفرموده است غلط است و قول باینکه در دنیا
او را خلق میفرماید غلط است و قول باینکه جسمانی نمیباشد غلط است و قول باینکه جهنم
عبارتست از قوهٔ غضبیهٔ انسانی و دیگر جهنمی نیست غلط است و قول باینکه جهنم هر کی الم
روح است در دنیا بعد از مردن صاحب اعمال بد بجلد سگ و خوک و غیره از حیوانات با
کنایه که با و بد میکنند میرود و باز بد بنا بر منکر دد غلط است و باید دانست که جهنم هفت
طبقه است بالای یکدیگر اول جهنم دویم سعیر سیم سقر چهارم جحیم پنجم لظی ششم حطمه هفتم
هاویه و جهنم اول طبقه است و او جای موحدین است یعنی جای خداپرستها که معصیت الهی
کرده اند و بی توبه از دنیا رفته اند که بقدر عملهای بد ایشان معذب میشوند و بعد بیرون می آیند
تا بعد از تمام شدن عذاب ایشان یا پیش از تمام شدن لکن بشفاعت شفاعت کننده از پیغمبر
او یا امامی و عالمی و مومنی و سعیر جای یهود است و سقر جای نصاری است و جحیم جای
صابئون است و ایشان طایفه میباشند که ستاره ها را مدبر عالم می دانند و هم راجع ناطق
و قائل بحلول و تناسخ میباشند و لظی جای مجوس است که آتش را میپرستند و حطمه جای [illegible]
میباشد که بت را میپرستند و هاویه جای کل منافقین است و منافق کسی میباشد که دل و زبان
او دو تا میباشد و آنچه در زبان میگوید در دل اعتقاد ندارد بلکه خلاف او را اعتقاد
دارد و باید دانست که آتش اهل جهنم افروخته میگردد و آتش از سر ایشان زبانه میکشد و میسوزد
و خاکستر میشود و بپائین می آید و هر چه آتش بپائین می آید تا بدن بجای پس انگشت تا بالا میسوزد
و خاکستر میشود تا آنکه آتش بپائین پای او میرسد پس از بالای سر او خداوند گوشت میرویاند
و آتش بار از پای او بسر او شعله میزند و همچنین است احوال اهل جهنم تا بجهنم میباشند
و خداوند پوست سوختهٔ ایشان را بدل بپوستی دیگر میفرماید چنانچه صریح آیهٔ کلما
نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها میباشد و در حدیث است که ساعتی صد بار پوست
ایشان را بدل بپوستی دیگر میفرماید تا عذاب را بچشند و شاید تبدیل صورت پوست
بشود و احتمال تبدیل حقیقت پوست نیز میرود زیرا که اقتضای جهنم شاید چنین باشد
والله العالم و باید دانست که جهنم از روزی که خلق شده است خالی از ارواح کفار نبوده

خداوند عالم بجهت [illegible] خاص
امتحان و ابتلاء بندگان خاص [illegible]
خود را به بلیات مبتلا میفرماید [illegible]
تا آنکه متعلق شود در رحمت [illegible]
کشند و بلا کشیده منقولست که اعظم [illegible]
صلوات الله علیه منقولست [illegible]
فرمودند بلکه نفرستاده [illegible]
پیغمبر او [illegible]
شیطان مسلط [illegible] اولاد [illegible]
و لذا در میکنند [illegible]
بعد از آن [illegible] میکنند [illegible]
حضرت نوح ع [illegible] حضرت ابراهیم [illegible]
بود و اولاد و [illegible]
و کشته و بلای [illegible] و عقاب [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible] شیطان علیه ع [illegible]
اولاد و شیطان [illegible]
[illegible]
محمد [illegible] و غیره [illegible]

# در اعتقادات متفرقه

است چنانچه در حدیثست و شاید مراد کفار از طایفه غیر از بنی آدم است و خلود غالب [illegible]
که بیش از این ... و غالباً خلود فرموده است و در کتاب مشکوة الانوار بتفصیل این را نوشته‌ام
و نباید دانست که اهل جهنم از کفار مخلد در جهنم میباشند بعضی همیشه در جهنم میباشند
و بیرون نمی‌آیند و ساعتی از برای ایشان آرام و آسایشی از عذاب الهی نمیباشد و برای تنبیه
کفار این بوده است که هرچه در دنیا مانند بصفت کفر باشند پس خداوند ایشان را به
نیت ایشان عذاب میفرماید یا آنکه بنا بر مجسم شدن اعمال اخلاق کفر از جمله گناهانیست
که میشود مجسم است که بیرون نمی‌آید ابداً و خلود در او میباشد و بعض گناهان دیگر که بصورت
عذاب غیر مخلد مجسم میشود پس بنابراین تفاوت میان عذابها بجهت تفاوت اعمال ایشان
است چنانچه تفاوت باقی ماندن مردم در جهنم بجهت تفاوت اعمال ایشانست و احتمال
دارد که بعضی اشخاص کافر را خداوند در جهنم مخلد بدارد نظر بعلم خود و لکن ایشان را
عذاب نفرماید چنانچه در بعض اخبار وارد است که حاتم که کافر بود خداوند بجهت جود
و سخای او او را در جهنم معذب نمیفرماید و انوشیروان که کافر بود بجهت عدالتش او را معذب
نمیفرماید اگرچه این اخبار بصحت نپیوسته است و عموم آیه دلالت دارد بر عذاب ابدی کفار
مثل مخلد بودن ایشان در جهنم و قول باینکه خداوند داخل آتش جهنم بر کفار سردی کرده باشد
و طبیعت ایشان را منقلب میگرداند که از آتش الهی بایشان نمیرسد مثل ملائکه که در جهنم می
باشند غیر صحیح است نظر بعموم آیه عذاب و حدیثی که روایت میکنند که حضرت صادق ع فرموده
که بوته نیز از زمین جهنم روئیده میشود غیر موثوق به است و معتمد علیه نیست بلی در
جهنم گیاه و علف خشک بهم میرسد گران زهر کشنده است و تفسیر ضریع میگویند که
طعام اهل جهنم است و هم چنین خداوند درختی در جهنم خلق فرموده است که میوه او تلخ و
بدبو و زبر است و میوه او طعام اهل جهنم است و شکوفه او گویا که سر شیاطین است
و او را درخت زقوم میگویند و ایضا طعام اهل جهنم از غسلین است و غسلین چرک و
خونیست که جاری میشود از بدن اهل جهنم و آب جهنم که اهل جهنم از او می‌آشامند
صدید و حمیم و غساق میگویند حمیم آبی است گرم که از گرمی جوشیده باشد و غساق آب
سردیست که از سردی میسوزاند و بعضی گفته‌اند که حمیم چشمه ایست که زهر هر صاحب

[illegible] قوله تعالی [illegible]
وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا
[illegible]

## باب اهل جهنم

ذره در ذره است و بعضی گفته‌اند که ترک و خواب اهل جهنم است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند عالم جهنم را در صحرای محشر حاضر میفرماید بهفتاد هزار ملک با زنجیرها که زمامهای او را گرفته‌اند و احاطه مینماید جهنم بکافرین و منافقین و باید دانست که تخلف نمودن خدا از وعده جایز نیست اما تخلف از وعید بعید نیست پس هرگاه وعده کند کسی را به بهشت بردن البته میبرد و وفا بوعده مینماید و هرگاه کسی را وعده فرماید که او را بجهنم ببرد جایز است که او را عذاب نکند و خلف وعید کرده او را به بهشت ببرد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه جسری خداوند بر روی جهنم میکشد که از مو باریکتر و از شمشیر برنده‌تر و از آتش گرمتر است و این جسر را پل صراط میگویند **مبحث** در اعتقاد داشتن پل صراط است پس واجب است اعتقاد نمودن باینکه پل صراط جسریست که بنیانش از عقبات و منحنیات و پر تفسیر است و پر نوک عقبتیست و سه هزار سال راه است هزار سال بالا باید رفت و هزار سال صاف است و هزار سال پایین است و واجب است اعتقاد نمودن باینکه باید همه کس از او بگذرند حتی پیغمبران و اوصیا و اولیا و ائمه و مومنین و معصومین و کافرین و فاسقین و فاجرین و منافقین و زن و مرد و سیاه و سفید قول باینکه صراط جسمانی نیست غلط است و قول باینکه صراط محبت امیر المومنین است نه جسم جسمانی غلط است بلکه باید اعتقاد نمود باینکه ظاهر صراط جسر جسمانیست و باطن صراط ولایت امیر المومنین است که هر کس ولایت ایشان را داشته باشد از صراط آسانی میگذرد و باید دانست که بعضی از صراط مثل برق میجهند و بعضی مثل اسب دوند و بعضی مثل آب روانه میگذرند و بعضی آهسته آهسته و بعضی بطور له و بعضی بپا و بعضی برو و بعضی بپهلو و بعضی مثل طفل تازه راه رو و بعضی مثل طفل تازه بچهار دست و پا خود را کشیده میگذرند و بعضی بدست گرفته‌اند صراط را و بعضی بپا و بعضی بمو آویخته‌اند و بعضی بپا و بعضی میلغزند و بعضی مثل شب پره در آتش جهنم می افتند و ملائکه بر دور ایشان ایستاده‌اند و ندا میکنند از برای امت محمّد و صراط سه قنطره دارد یکی مخصوص امانت و صله رحم و یکی عقبه قنطره نماز است و یکی قنطره عدالت پروردگار عالم است پس انسان را در هر یک نگاه میدارند تا جواب بدهند و اگر جواب از ذمّه مال مردم یا در صله نکردن یا در نماز نکردن یا در غلط کردن

ند هد بجهنم می افتد چنانچه هر کاه خدا را در افعال و عادل نداند و بجهنم می اندازند
و واجبست اعتقاد نمودن باینکه خداوند در کمینگاه صراط است و ظالمین و کافرین و
منافقین را در آنجا خواهد گرفت و مراد اینستکه امر و عقاب پروردگار در کمینگاه
والا خدا جسم نیست که بکمینگاه بنشیند و بعضی گفته اند که مراد از ربّ امیر المؤمنین است که در کمین
ظالمین و غاصبین و قاتلین خود و اولاد طیبین و طاهرین خود میباشد و باید دانست که
یکسر جسر است طرف محشر و یکسر جسر در بهشت است هر کس از او گذشت میگوید الحمد لله
و داخل بهشت میشود خداوند بجاه و آل الطیبین و طاهرین او که روزی همه نماید و اعتقاد
بصراط جسمانی و جهنم جسمانی از جمله اصول دین نیست و منکر او کافر و نه بلفظ مخلد در
جهنم نیست **مصباح ششم** در اعتقادات متعلقه به بهشت است واجبست
اعتقاد نمودن بوجود بهشت جسمانی و این نیز از اصول دین نیست و بهشت دو تا است یکی
بهشت دنیا و یکی بهشت آخرت اما بهشت دنیا دو تا است یکی وادی السلام که در پشت نجف
اشرف است و یکی دیگر در طرف مغرب است و از آب آن در شط فرات چکیده میشود و بهشت
حضرت آدم او میباشد بنا بر روایت حضرت صادق ع و بهشت آخرت در آسمان چهارم است
و هشت بهشت میباشد و هشت بهشت بهیمانه افتاده است و واجبست اعتقاد نمودن باینکه
اهل بهشت آخرت در بهشت مخلد میباشند و هر یک بقدر خود درجه دارند و باید دانست
که در بهشت عرات نیست بول و غایط نیست و هر چه میخورند بول و غایط ندارند مثل
طفل که در شکم مادر است و باید دانست که پیر و کور و زمین گیر و صاحبان مرض با مرض
داخل بهشت نمیشوند و نجاست و کثافت از آدمی میریزد و داخل بهشت میشود بلکه دیگر هم چنین
است و در بهشت آنچه نفس آدمی بخواهد از دوشیدنی و بوسیدنی و جوشیدنی و نوشیدنی
و پوشیدنی و دوسیدنی و خوردنی و آشامیدنی از برای او مهیا میباشد و آنچه چشم
لذت برد در بهشت یافت میشود بنا بر روایتی طفل هر کاه بخواهند اهل بهشت در مدّت
یکساعت تا سر ساعت از برای ایشان بهم میرسد هر برادر در بهشت بنا بر روایت مرحوم
صدوق در من لا یحضره الفقیه هزار زن دنیا میدهند بغیر از حور العین و در
بعضی اخبار میباشد که هر مؤمن هشتصد زن باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو

# باب اهل بهشت

حور العین کرامت میفرماید که مغزل بخوان حور العین از زبرجد هفتاد حله بما بانند و کمترین
اهل بهشت آن قدر میدهند از مملکت و انواع نعمتها که هرگاه تمام جن و انس وارد بمهمانی
او بشوند جای همه بوسعت هست با انواع نعمتها و همین بدن عنصری بعینه داخل بهشت
میشود با آنکه قابلیت بهشت را پیدا میکنند و با بول و غایط داخل بهشت نمیشود کسی بلکه اینها
از او میبرند و داخل بهشت میشود مثل مس که اکسیر را و بزنند طلا میشود چنانچه گذشت باین بر
این مذکور شد و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر او در آن روز و اوصیای ایشان و اولیا
و مؤمنین و صلحا شفاعت میکنند از گناهکاران خصوصا محمد بن عبد الله ص و امیر المؤمنین ع
و اولاد طیبین و طاهرین ایشان که ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین باشند و حضرت
فاطمه و این قدر پیغمبر شفاعت میکند خدا باو عطا میکند و میبخشد از گناه کاران که آن گران
حضرت دل راضی شود و در حدیث است که آن حضرت راضی نمیشود که احدی از مؤمنین و شیعیان
باقی در جهنم بمانند و اخبار در حساب را بایشان را بجز از انبیا سپرد خدا و قید بدست پیغمبر و ائمه
میگذارد که حساب خلق را نمایند و واجبست اعتقاد نمودن باینکه امیر المؤمنین ع در نصیبات
قسمت میفرماید بهشت و جهنم را و دوستان و شیعیان خود را داخل بهشت میکند و دشمنان
خود را داخل جهنم میکند و کلید بهشت و جهنم را خدا از برای پیغمبر او میفرستند و حضرت
آنها را بدست امیر المؤمنین ع میدهد و ... جهنم امیر المؤمنین بدست میگیرد و جهنم
زبانه میکشد و حرارتش تا پانصد سال راه میرود و پس جهنم عرض میکند که یا علی دور شو از من
که نور تو آتش مرا فرو مینشاند حضرت میفرماید که ساکت شو که امروز باید تو اطاعت
من نمائی و در حدیث است که در آن روز جهنم اطاعت آن حضرت را چنان میکند که غلام سبکبار
اطاعت آقای خود میکند و در تفسیر علی بن ابراهیم منقولست از معصوم در تفسیر آیه لا
تختصموا لدیّ و قد قدمت الیکم بالوعید که روز قیامت بنده گنه کار دامن او بند و هر چه
از گناهان او سؤال میکنند میگوید شیطان مرا فریب داد پس شیطان را بیاورند تا حجت
او ظاهر میکنند و شیطان با او میگوید بلکه مرا بدیده و مشیت آنکه کار را میگوید پس شیطان
میگوید چرا هر گناه کرده بمن نسبت میدهی و میگوید مکر تو شیطان نبودی میگوید بلی
ملعون تو مرا اکراه کرده میگوید تو ملعونی که معصیت خدا کردی پس نزاع میکنند

## بیان اعتقادات اعراف

بعد که رمشنا الا میبرند که هم ابزنند خدا میفرماید نزد من نزاع و جنگ نکنید هر دو را
جهنم شوید پس شیطان و آن عاصی داخل جهنم میشوند و باز گناه کار دیگر را با عدد شیطان را می
اورد و شیطان می ابد و او را با شیطان نیز داخل جهنم میکنند و همچنین تا آخر **مصباح**

**هفتم** در اعتقادات اعراف و واجبست اعتقاد نمودن باینکه اعراف میباشد نیز
بر بالای جهنم و نیز بجوانب بهشت است و جایگاه خوبیست و موضع بلندی است در سر پل صراط
میباشد و اعراف محل مستضعفین از زنها و مردها میباشد کسانیکه قابل بهشت نیستند
و مستحق جهنم هم نمیباشند و ولد الحرام و ولد الزنا اگر گناه نکرده باشد و بعضی از اهل اعراف
بشفاعت شفاعت کننده داخل بهشت میشوند و در آن جای کسانیکه در اعراف میباشند
خلاف است بر بعضی بنا بر تحقیق گفته اند جای میدهند در اعراف کسانیکه استحقاق ثواب و عقاب
و خلود در جهنم را ندارند و ایشان را وامیگذارند تا اینکه بشفاعت پیغمبر آخر الزمان و ائمه هدی
اذن داده شوند که داخل بهشت شوند و بعضی گفته اند که در اعراف کسانی میباشند که گناه
و ثواب ایشان برابر هم باشد و یا آنکه یکی از پدر و مادر از او راضی باشد و دیگری راضی نباشد
و یا موحد که تقصیر کار باشد و بعضی گفته اند که اعراف منزل کسانیست که در دنیا مکلف
بوده اند که مستحق بهشت و جهنم نشوند بجهة گناه و ثواب مثل طفلها و دیوانها که اینها را بجا
جای میدهند که بعوض المهای دنیا نعمت و عزت بایشان برسد و در بعضی اخبار وارد شده
است که در اعراف چند خطیره و مقامست که جای مؤمنین جن میباشد و جای اولاد زنا
میباشد که مستحق جهنم نشده اند بجهة گناه تا هفت پشت از اولاد زنا بر بهشت نمیرود
تا آنکه در پشت هشتمی پاک شود و مستحق بهشت شود و بنا بر این حدیث ولد الزنا تا هفت پشت
پاک نمیشود و در هر پشتی یکی از اجزاء او پاک میشود در پشت اول بدن او پاک میشود و در
پشت دوم پوست و گوشت او پاک میشود و در پشت سیم خون و رگ او پاک میشود و
در پشت چهارم نفس او پاک میشود و در پشت پنجم طبیعت او پاک میشود و در پشت ششم
روح او پاک میشود و در پشت هفتم عقل او پاک میشود و اما مراد از پاک شدن چیست
و چگونه پاک میشود و تعلیم مراد از پاک شدن در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام لکن مراد از
نجاست اینجا نیست بلکه مراد از کثافت قابل نبودن او برای داخل شدن در بهشت است

ومنانکه

---

و بعضی میگویند که مراد [illegible] عالم [illegible] عالم ارواح [illegible] اهل اعراف [illegible] عالم برزخ [illegible] دنیا [illegible] من [illegible]

# در خلقت بهشت

و بدانکه اهل بهشت و اعراف با عقل و روح و نفس و طبیعت و جسم و شکل و بدن داخل در انها میشود و عقل تعلق بانها دارد و کسی نگوید که عقل از نور محمد صلی الله علیه و آله خلق شده است چگونه بجهنم میرود جواب اینست که عقل تعلق بایشان دارد و تفصیل این را در کتاب مشکوة الانوار نوشته‌ام و واجب اعتقاد نمودن به بهشت جسمانی و اینکه الان هم بالفعل مخلوق و موجود است و قول باینکه بعد از این موجود میشود غلط است و قول باینکه مراد از بهشت لذت بردن روح است نه بهشت جسمانی غلط است نظر بایات و اخبار وارده در باب معراج و روز قیامت که میشود سقف بهشت عرش میشود در گوشه بهشت و عرش در گوشه قیامت واقع میشود و واجبست اعتقاد نمودن باینکه پیغمبر یا محمد بن عبد الله و امیر المؤمنین ابن عم او صلی الله علیهما حوض کوثر دوستان خود را میدهند و دور میکنند از الحوض دشمنان و قاتلان خود را و واجبست اعتقاد نمودن بوجود کوثر و آن حوضی است بسیار بزرگ که اب او از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از روغن نرم‌تر و از برف سردتر و کاسه‌ها و جامها از بلور بهشتی در اطراف او نهاده شده است بعدد ستاره‌های اسمان اگر یک بار بیاشامد از آن آب هرگز تشنه نمیشود و نه گرسنه میشود و نه ناخوش میشود و نه پیر میشود و نه میمیرد و همیشه جوانست و در بعض اخبار وارد است که ابتدای دیدن پیغمبر و امام از حوض کوثر در دنیا میشود در زمان رجعت و واجبست اعتقاد نمودن بوجود سدرة المنتهی که درخت طوبی و آن درختیست در بهشت که اصل او در خانه امیر المؤمنین است و خانه در بهشت نمی‌باشد مگر انکه یک شاخ یا یک برگ از آن درخت تمام آن خانه را سایه انداخته است مثل افتاب که در ظهر تمام زمین را که مانع نباشد نور افکنده است و هر صدا و نغمه که کسی بخواهد از آن درخت ظاهر میشود که گوش نشنیده باشد و در حدیث است که کسیکه گوش بساز و صوت نامحرم ندهد خدا و ندا از آن صدا بگوش او میرساند و باید دانست که درختهای بهشت انچه میوه از او بیرون می‌اید چنانست که هر چه از او می‌چینند میوه تازه فورا بجای او بیرون می‌اید مثل اب چشمه که هر چه اب از او بر میداری اب بجای او میجوشد و یک میوه بهشت لذت و طعم انواع میوه‌های مختلفه را میدهد و همچنین یک نوع طعام او طعم انواع طعامهای مختلفه را میدهد بدانکه چون تمام مردم را کشیدند و اهل جهنم بجهنم و اهل بهشت را به بهشت فرستادند درهای جهنم و درهای بهشت را می‌بندند و مرگ را بصورت گوسفند سیاهی در میان بهشت و جهنم سر میبرند و منادی ندا میکند

## در بیان لعنت جهنم

واز جابر منقولست که مرگی از برای اهل بهشت و مرگی از برای اهل جهنم نخواهد بود و چون
اهل بهشت به بهشت میروند بایکدیگر ملاقات میکنند و میرسند نعمتها بدلهای ایشان پاک میکنند از غم و غصه
والم و بغض و حسد و کینه از سینه های ایشان کنده میشود و هر کس هر مقامی که دارد بنظر
او چنین می آید که مقام او بلند است و پست تر از مقام دیگری نیست با آنکه با وجود دانستن
آنکه مقام پست تر است از مقام دیگری بهمین مقام خوشحال است و طالب همین مقام است
و آرزوی مقام دیگری نمیکنند مگر آنکه مقام انبیا و اولیا بلندتر است خصوصا مقام
محمد صلی الله علیه و آله و دوازده امام و حضرت فاطمه که از همه مقامها و مرتبها بلندتر است
و ابتدا ستبد بزرگ ولذات اهل بهشت میباشند و ساعة بساعة وانا فانا فیض و نعمتهای
الهی بر اهل بهشت زیاده میشود بیش از بیش و اما اهل جهنم که داخل جهنم میشوند لعنت
اهانت میکنند یکدیگر بعضی از ایشان داخل جهنم میشوند و طائفه اخری میگویند شما مارا
از راه بدر بردید خدا شما را لعنت کند که ما را ... گرفتار کردید ایشان میگویند که خدا
شما را لعنت کند که خود را با ما ... فانا عذاب بر اهل جهنم شدید میشود خصوصا
بر قاتلین و غاصبین آل محمد و طائفه کنندگان و کافران نگاه میکنند و کسانیرا که گمان
میکردند که اهل باطلند نمی بینند میگویند چگونه است که ما نمی بینیم گروهی را که ایشانرا
از اشرار و فجار میشمردیم پس خداوند پرده را بر میدارد از میان اهل بهشت و اهل جهنم و
اهل بهشت اهل جهنم را می بینند و اهل جهنم اهل بهشت را می بینند اهل بهشت در نعمت و
اهل جهنم در عذاب مشغول میباشند اهل بهشت میگویند که آنچه خداوند بما وعده کرده
بود از نعمتها بما رسید الحمد لله آیا آنچه بشما وعده کرده است بشما رسیده است شما
که انکار او را میکردید اهل جهنم فریاد میکنند که قطره از آبهای سرد بما برسانید که ما
بسوزیم اهل بهشت میگویند که آبها بر شما حرام است و بهشت جزای آنها است که ...
بوعده های پروردگار پس میروی اهل جهنم را ... و پرده های بهشت را ... میکنند
کفار در جهنم مخلد میباشند و مومنین در بهشت مخلد میباشند و اهل اعراف در
اعراف مشغول ... میشوند در بعضی اخبار وارد شده است که در قیامت ...
... میباشند و دیوانها و اطفال کفار و مستضعفین و بیرهائی که در زمان

## بیان اهل جهنم از بهشت

پیغام او دیرا کرده اند آتش مخصوص باشند و اگر آنها از امر پیغمبر نمایند داخل آتش میشوند و هر که
اطاعت نمودند داخل آتش نشدند آتش برایشان سرد و سلامت میشود مثل آتش نمرود
و اهل بهشت میباشند و داخل بهشت میشوند و هر که اطاعت نکردند و داخل آتش نشدند
از اهل جهنم میباشند و داخل جهنم میشوند و مراد از مستضعفین جماعتی اند که دانستن شناختن
برایشان آسان نمیباشد که انکار بکنند تا آنکه کافر شوند و نه راهی با اسلام دارند که مسلم شوند
مثل بسیاری از زنها و مردم صحرانشین که چندان صحبت اسلام و کفر بگوش ایشان نخورده است
و اسلام و کفر را از هم تمیز نمیدهند و حق و باطل را از هم فرق نکرده اند نه کافرند و نه مسلمان و
در بعضی اخبار وارد است که مرجون لامر الله یعنی منتظر امر خدا میباشند تا خداوند چه امر
فرماید و در حدیث صحیح وارد است که در قیامت خداوند خلقی را از نو خلق میفرماید و به بهشت
میفرستد چون بهشت و کار قیامت همه بر طرف شد و بهشتی به بهشت و جهنمی بجهنم قرار گرفتند
و بودن اهل بهشت و جهنم افتاده بعد از آن خداوند عالمی دیگر و زمینی و آسمانی دیگر و خلقی دیگر
خلق میفرماید که از جنس زن و مرد نیستند چون دوره ایشان بسر آید و قیامت ایشان
قیام مینماید و حساب ایشان کشیده میشود و اهل جهنم ایشان بجهنم و اهل بهشت ایشان
به بهشت داخل میشوند باز خداوند آسمان دیگر و زمین دیگر خلق میفرماید و همچنین است
که خداوند میخواهد بنا بر این مضمون اخبار وارد شده است و مرحوم محدث مجلسی ره در
کتاب سماء العالم ذکر او را کرده است و پیش از خلقت این زمین و این آسمان هزار هزار عالم و هزار
هزار آدم خلق فرموده است و از برای هر عالمی و آدمی دوره قرار داده است که دوره آنها که
بسر رفت قیامت آنها قیام نمود و حساب اهل آن عالم کشیده شده است و اهل جهنم او بجهنم
و اهل بهشت او به بهشت داخل شده اند و در هر عالمی پیغمبر ما محمد بن عبد الله ص و اهل او معصومین ع
و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین حجت خدا بوده اند و مخلوقات آن عالمها و هر یک از مخلوقات
آن عالمها عزاداری بودند و همچنین ایشان حجت خدا میباشند بر اهل عالمهای آینده که
بعد از قیامت خلق میشوند نظر بعموم و هم حجج الله علی اهل الدنیا و الآخرة و الاولى و نظر
باخبار وارده در باب چون رساله بجهت عوام است و اعتقادات واجبه لازم مختصر است
اختصار اولی است و تفصیل هر یک از اینها در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و در بعض

# در بیان کفر و اسلام

اخبار وارد شده است که روز قیامت یکصدا از طرف عرش مهر سد به بندگان و همه کس اصدا
میشنوند و هر کسی هر عملیکه کرده است با صدا سؤال از عمل او میشود و بی قدر زود حساب
مردم کشیده میشود و اینست معنی والله سریع الحساب یعنی خدا سرعت کننده حساب بندگان

**خاتمه** که را چند نوع است **نوع اول** در بیان کفر و اسلام است بدانکه کفر بمعنی
پوشیدن چیزیست و در کلام خدا کفر به پنج معنی آمده است اول بمعنی انکار ربوبیت الهی دوم
انکار بودن حق با دانستن حق بودن حق کقوله تعالی فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله
علی الکافرین سیم بمعنی ترک نمودن چیزیکه باو امر فرموده است کقوله تعالی افتؤمنون ببعض
الکتاب و تکفرون ببعض چهارم بمعنی کفران نعمت است کقوله تعالی فی حکایة سلیمان هذا من
فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر پنجم بمعنی بیزاری کقوله تعالی فی حکایة ابرهیم کفرنا بکم و بدا
بیننا و بینکم العداوة والبغضاء بدانکه کفر سه قسم است کفر قلبی و کفر فعلی و کفر قولی اما
کفر قلبی اینست که در دل اعتقاد بخدا و رسول و بانچه رسول از جانب خدا آورده است نداشته
باشد و این کفر مقابل اسلام است و مخلد در جهنم است بالتقصیر و اما کفر قولی اینست که
انکار کند چیزیرا که بودن او در دین از ضروریات دین است اگرچه در ظاهر مسلم باشد
این گوینده کافر است و بالتقصیر مخلد در جهنم است و مثل کفر اول نجس است و اما کفر فعلی
اینست که کسی فعلیرا میکند که باعث استخفاف دین و اسلام است و امثال آن مثل قرآنرا نعوذ
بالله بقاذورات انداختن و اینهم مخلد در جهنم و نجس است اما ایمان او نیز بر سه قسم است
اول ایمان قلبی که اعتقاد بخدا و رسول و بانچه رسول از جانب خدا آورده است داشته باشد
دوم ایمان زبانی که اقرار داشته باشد بانچه پیغمبر آورده است از جانب خدا سیم ایمان
فعلی که بانچه پیغمبر آورده و فرموده عمل نماید و ایضا کفر بر دو قسم است یکی کفریکه مقابل اسلام
است یعنی مسلمان نیست کسیکه منکر ربوبیت و الوهیت و معاد و نبوت یا منکر
یکی از ضروریات دین اسلام است و این شخص کافر و نجس است و بالتقصیر مخلد در جهنم
است و دیگری کفریکه مقابل ایمان است اگرچه بحسب ظاهر مسلم باشد مثل سنی و
شیعه غیر اثنی عشری که اینها مؤمن نیستند و مسلمان میباشند لکن از مذهب خارج
اند خون و مال و عرض و اسیر کردن زنان و اطفال ایشان حرام است نظر بظاهر

# در بیان کفر و اسلام

اسلام ایشان و نجس هم نمیباشد ولکن با تقصیر مخلد در جهنم میباشند و همچنین هرگاه منکر
یکی از ضروریات مذهب باشد مثل اینکه منکر ضروری دین باشد و بعضی از علما امامیه نیز
داخل کفر مقابل اسلام شمرده اند و سنی را هم نجس میدانند و بجهة عسر و حرج بعضی میگویند
که نجاست ایشان معفو است پس مردم بر پنج قسم میباشند اول کافر دوم مسلم سیم
مستضعفین که واسطه میان کفر و اسلام اند که نه کافر اند و نه مسلمان بجهة اینکه حق را نمی
شناسند و انکار حق را هم نمیکنند و دشمن حق و اسلام هم نیستند و کفر را هم نمیدانند و
طالب او هم نیستند یا آنکه آوازه کفر و اسلام بگوش ایشان نخورده است که هیچیکی ۲
شناسند و ایشان نجس نیستند چهارم کسانیکه در ظاهر مسلمان میباشند و در باطن
کافر میباشند مثل سنی و منافق و سایر فرقه های غیر اثنی عشری پنجم کسانی که تابع کفر می
باشند مثل اولاد کفار و یا تابع اسلام می باشند مثل اولاد مسلمانان در حکم ملحق با باء
خود میباشند و اما دیوانها و ابلهان داخل مستضعفین میباشند بحسب حکم و کافر هر
گاه مقصر باشد در تحصیل دین و اعتقادات و اسلام مخلد در جهنم است و هرگاه قاصر باشد
که تفحص کرده و حقیقت دین کفر را نفهمید چنین کافری در عذاب جهنم مخلد نخواهد بود و از جمله کفار
مرتد او بر دو قسمست یکی مرتد فطری و یکی مرتد ملی اما مرتد فطری دو شرط دارد اول
آنستکه نطفه او با اسلام منعقد شده باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در حال بستن نطفه
او مسلمان باشد دویم آنکه او نیز قبول اسلام کرده باشد و بعد از آن برگردد از دین
اسلام و اختیار کفر را نماید یا آنکه انکار یکی از ضروریات دین بکند و ارتداد بمعنی برگشتن
از دین است پس مرتد فطری یا مرد است یا زن هرگاه مرد باشد باید او را کشت و زن او حتما
بر او حرام میشود و زن وقتی مرتد شد از عده وفات که چهار ماه و ده روز باشد نگاه
میدارد و بعد بی طلاق مرد شوهر میکند هرگاه بخواهد و اموال او را در میان وارث
او قسمت نمود و نجس هم میباشد و اما توبه او قبول است هرگاه توبه کند یا نه در او
دو قول است اول آنکه توبه او مطلقا قبول نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت پس احکام
او جاری است در دنیا و در آخرت مخلد است در جهنم دویم آنستکه توبه او قبول است
در دنیا و در آخرت قبول است اما قبول نمودن توبه او در دنیا بجهة جماع

## در بیان کفر و اسلام

به جهة عموم صحیحه محمد بن مسلم از حضرت صادق که فرمودند من رغب عن الاسلام و کفر بما
انزل الله علی محمد بعد اسلامه فلا توبة له وقد وجب قتله و بانت منه امرأته و یقسم ما ترک علی
ولده و نظر بعموم روایة عمار از حضرت صادق ع قال کل مسلم من المسلمین ارتد عن الاسلام
و جحد محمدا نبوته و کذبه فان دمه مباح لکل من سمع ذلک منه و امرأته بائنة منه یوم ارتد
فلا تقربه و یقسم ماله علی ورثته و تعتد امرأته عدة المتوفی عنها زوجها و علی الامام
ان یقتله و نظر بعموم سئل عن مسلم تنصر قال یقتل و لا یستتاب و نظر بعموم و من یبتغ غیر
الاسلام دینا فلن یقبل منه و اما قبول بودن توبه او در آخرت بجهة اینکه هرگاه در حال
حیوة مکلف باشد تکلیفش بالایمان لازم می آید و هرگاه مکلف نباشد تکلیف نمی باشد تکلیفی این باطل
است اجماعا بجهة اینکه شخص زنده عاقل نمیشود تکلیف نداشته باشد و این قول اقوی است
چنانچه جماعتی مثل مرحوم شهید و مرحوم [illegible] و فاضل معاصر و غیرهم از علماء ابرار اختیار
کرده اند پس هرگاه توبه کند حکم ظاهری از کشتن و تقسیم اموال و جدا شدن زن او از او
ساقط نمیشود پس هرگاه ممکن نشود کشتن او یا آنکه کسی مطلع نشود بر توبه او یا آنکه عاجز
بشوند کشتن او و قبول میشود توبه او و هرگاه توبه کند یعنی توبه او در میان خود و خدای خود
صحیح و مقبول است که عبادات و معاملات او صحیح خواهد بود و بدن او نیز پاک میشود و لکن
کشتن از او ساقط نمیشود و زنش باو بر نمیگردد مگر اینکه مال دیگر پیدا کند و زن خود را
بعد از عده او عقد کند یا زن دیگر بگیرد و اما در ایام عده نیز میتواند زن خود را عقد
کند یا نه بعضی گفته اند نمیتواند و بعضی گفته اند میتواند و از برای هر دو وجهی هست مثل عده
این بالنسبة بتوبه او و بعضی دیگر گفته اند که مطلقا توبه او مقبول نمیشود در دنیا و لکن در
آخرت قبول است که مخلد در جهنم نخواهد بود و هرگاه توبه هم نکند در جهنم مخلد خواهد
بود و اما هرگاه مرتد زن باشد چه فطریه باشد چه ملیه باشد کشتن بر او لازم نیست
و او را باید توبه داد هرگاه توبه کرد فبها و الا او را باید حبس کرد و او را خوراک بد بدهند
و کم بدهند و لباس درشت باو بپوشانند و در وقت نمازها او را بیرون بیاورند
و توبه بدهند هرگاه قبول نکند او را بزنند و باز داخل در حبس کنند تا آنکه بمیرد یا
در حبس بمیرد یا توبه کند نظر بصراحت صحیحه حلبی از حضرت صادق ع و امام زاده علی [illegible] باید توبه

---

[illegible] والله العالم بحقایق الامور [illegible]
[illegible] معلوم شد که [illegible]
[illegible] و اما قول [illegible]
[illegible] اعتقاد [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] علما [illegible] خلق

# بیان درجات ایمان

بدانکه مثل اینکه شخصی یهودی مسلمان شد بعد باز یهود شد پس هرگاه توبه کرد و عود باسلام نمود قبول میشود و الا باید او را کشت و مال او را میانه وارث مسلمانش قسمت باید نمود و هرگاه دو دفعه باز توبه کرد و باز مرتد شد بعضی گفته اند در دفعه سیم او را باید کشت و بعضی گفته اند در دفعه چهارم و این احوط است و توبه زن مرتد آن است که اقرار کند بانچه انکار او را کرده است و هم چنین هرگاه کسی به پیغمبر و یا یکی از ائمه العیاذ بالله فحش بدهد حتی بحضرت فاطمه العیاذ بالله باید او را بکشد پس انکار ضروری دین نمودن کفر است مثل انکار نماز و روزه و حج و جهاد و خمس و فضیلت نماز جماعت و حرام بودن شراب و گوشت خوک و زنا و لواط و غیر اینها از ضروریات دین خواه کلی باشد و خواه جزئی باشد و هم چنین انکار نمودن آنچه خدا و امثال آن صریحا در قرآن بیان فرموده است مثل انکار هفت آسمان و هفت زمین کردن و باید اعتقاد نمود بعصمت ملائکه و اینکه ایشان جسم لطیف میباشند صاحب بال و سر بال و چهار بال میباشند و کار بد نمیکنند مگر باذن الهی و باید اعتقاد نمود بوجود عرش جسمانی و لوح و قلم و کرسی و فحش دادن بملائکه خواه جبرئیل باشد و خواه عزرائیل یا غیر اینها غلط است و قول باینکه ملائکه جسمی ندارد غلط است و قول باینکه دختران خدا میباشند کفر است و عبادت کردن ملائکه کفر و شرک است و واجب است احترام کتابهای آسمانی را بخصوص قرآن را و هم چنین کتب احادیث ائمه اطهار را و استخفاف و بی احترامی نمودن باینها غلط است و از دین و مذهب خارج است هر چه در دین رجحان دارد و ضروری دین است کسی انکار کند او را از دین خارج است و هر چه از ضروری مذهب است کسی انکار او را و اینها از مذهب خارج است

فائده بدانکه ایمان درجات دارد هر کس بقدر درجات ایمان که دارد ایمان او به قدر کامل و بالنسبه بما فوق او ناقص است اگر چه مؤمن است و هر جا که ایمان هست اسلام نیز هست و هر کس اسلام را دارد لازم ندارد که ایمان را هم داشته باشد و ایمان بر پنج قسم است اول ایمان اعم است که لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بگوید و در این ایمان سنی و شیعه و منافق و فرقهای شیعه همه داخلند دوم ایمان عام که شهادت بوحدانیت الهی و برسالت رسالت پناهی و بولایت امیر المؤمنین میدهد که آنحضرت را خلیفه بلا فصل رسول خدا صلی الله علیه و آله میداند و در این سنی داخل نیست لکن فرقهای شیعه مثل کیسانیه و زیدیه

فتح عود دنیز و بعد از آن کرسی است و بعد از آن عرش است فلک الافلاک و فلک الاطلس و مجلل جهان مکوکب و کرسی فلک الثوابت مکوکب و از نور عرش هفتم فلک زحل است و اسم او ... واسم او ... فلک ششم مشتری است و اسم او ... فلک پنجم مریخ است و اسم او ... فلک چهارم شمس است و اسم او ... فلک سیم زهره است و اسم او ... فلک دوم عطارد است و اسم او ... فلک اول قمر است و اسم او ...

## بیان درجات ایمان

و قطعیه و اسمعیلیه و واقفیه و ناووسیه و اثنا عشریه مجموع داخل میباشند سیم ایمان
خاص است که اقرار بتوحید ذات خدا و رسالت رسول خدا ص و امامت دوازده امام ع
را دارد ولکن باقی نه بکرد عملیات و اعتقادات او بر وجه کمال نیست چهارم ایمان اخص است
که ایمان خدا و رسول و ائمه همه را دارد و اعتقادات و عملیات او همه کامل است پنجم ایمان
خاص الخاص است که ایمان همه را دارد و عملیات و اعتقادات او همه بر وفق شرع انور است
و معاصی کبیره و صغیره نمیکند که مرتبه عدالت را دارد و اخلاق و احوال و اطوار و اعمال
و افعال و اعتقادات او مجموع صحیح است و هیچ نقصی ندارد و بعد از این مرتبه از ایمان ایمان
اکمل است که مرتبه عصمت است و این ایمان پیغمبر او و ائمه است و مرتبه ایمان سه است اول
ایمان علم الیقین است که ایمان عامه باشد دویم مرتبه ایمان عین الیقین است و این ایمان علما است
سیم ایمان حق الیقین است و این مرتبه ایمان انبیا و اولیا است مثلی بیان شود تا آنکه سه
مرتبه معلوم شود مثل آتش که از همه ظاهرتر است اول آنکه یکی وصف آتش را میشنود و
او را ندیده است لکن علم بوجود آتش بهم رسانیده این مرتبه علم الیقین است دویم آتش را
هم دیده از دور که روشنی او چیزی که او دیده این مرتبه عین الیقین است سیم آنکه در
میان آتش رفته همه چیزهای آتش را شناخته این مرتبه حق الیقین است بدانکه مؤمن چون
گناهی میکند در حالت گناه کردن مؤمن نیست زیرا که روح ایمان از او مفارقت میکند و چون
از آن گناه فارغ شد روح ایمان بر میگردد باو و نظر بحدیثی که در این باب باین مضمون وارد
است خصوصا با توبه نمودن و باید دانست که همه گناهان را خدا می آمرزد غیر از کفر و شرک
و لیکن چنانچه فرموده قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم فائده بدانکه حضرت امیر ع فرمودند که اسم توبه
بر شش چیز واقع میشود اول پشیمانی از کارهای بد گذشته دویم عزم کردن بر نکردن
آن گناه سیم حق هر کس بذمه او باشد خواه ادا کند یا آنکه از او حلالی بطلبد چهارم
آنکه هر عبادتی که واجب بوده است بر او و او را بجا نیاورده است او را بجا بیاورد بطریق
قضا پنجم آنکه هر گوشت حرام در بدن او روییده است بحزن و اندوه و الم بریزد تا
آنکه پوست او با استخوان او بچسبد و گوشت تازه بروید ششم آنکه آنقدر زحمت بکشد

## بیان ربق به کتب

معصیت و گناه را چشیده است بنفسه تلخی صبر در عبادت و الطاعت را بچشد و استغفر الله که هنوز
بنزحوش نشد تا پشیمانی و این مذکور شد از مسطورات در کتاب کار شیعه است و الا کافر که احوال
او معلوم شد جناب مخبر دانستی الله الغمام تمام شد کتاب مسمی بعقاید الشیعة در بیان عقاید فرائد
الشیعة که از تألیفات عالیجناب مقدس القاب العالم العلامة الفهام جامع المعقول والمنقول
حاوی الفروع والاصول فخر المحققین و عمدة الفضلاء والمجتهدین جناب
شیخ علی اصغر بروجردی دامت افاداته بتاریخ شهر
شوال المکرم فی ۱۲۸۶ از
الهجرة النبویة

بدانکه از حدیث شداد الله بعید خیر انکت فی قلبه نکتة سوداء و فی مسامع قلبه و وکل به
ملکا پسندیده و از سایر اخبار مستفاد میشود که خداوند عالم قلب انسانی را که خلق فرموده
است بشکل صنوبر است و سه گوشه دارد یکی بطرف بالا است و یکی بطرف چپ یکی در وسط و در
هر یک از سه گوشه ملکی موکل فرموده است که اشاره بالهام میکنند قلب را بخیرات و مبرات و معارف
و حکمتها انوار عالم عقل را داخل دل میکنند آن نور از دائره عقل که محیط بعوالم علیا است به
شکل مخروطی از دائره عقل کل ممتد کشیده شده تا آنکه متصل منتهی شده است بهر یک
از سه گوشه قلب و هر یک از آن سه ملک ادخال نور در فضای هوای عالم قلب میکنند و در مقابل
هر یک از سه ملک یک شیطان از عالم جهل موکل است که ادخال ظلمت از دائره جهل که محیط است
بر عوالم سفلی و از ملایمات ظلمت صعود نموده بطرف قلب بطریقی که نور عقل نزول نموده و افکار
انسانی و جبال الاثام و از خیرات و مبرات و فسادات و شرورات و الطاعات که هر زمانی بنهج
و طریقی نشد از اثر ادخال نور و ظلمت در قلب انسانی که هر یک از ملک و شیطان اعانت نمود
او غالب میشود و دیگری مغلوب میشود و در وقت غلبه ملک نور داخل در قلب او میشود
و در وقت غلبه شیطان ظلمت قلب را و امیگیرد و اعانت نمودن انسان بجهة اختیاری است که دارد
و باین غلبه دادن مثاب و معاقب خواهد شد و کیفیتها و از شکل دائره اول معلوم میشود
جناب مخبر در کافی منقول است از سماعة بن مهران که گفت من و جماعتی در نزد حضرت امام

نعیما فاما حکایة نفوس نفع
فنام اراده بعوالم النفس و بعضها ادمغة
واما انکار تکمیل نمودن بحضرت
است و با ملحقات فعلیا
السنکلیه و فهم مثل انکار ضرر
السنکلیه و تنجیز
نعیم ازان بتشنیع
منکرا و فکر و تصمیم
انکار نصرت کسی بالکنایه
خارج نمیکند مثل انکار
بیرون بعضی ضعیف و انکار
و انکار رجال الاتقوی
علی اخبار العمل کفش
جامع و فتن
تعطیل و واجب
استغفار فرا و وصل کرده
موجب کفر است

# بیان عقل و جهل

جعفر صادق ع بودیم و کلام کشید بعقل و جهل پس آنحضرت فرمودند که بشناسید عقل و لشکر او را تا هدایت بیابید شماعه میگویند که من عرض کردم فدای تو شوم ما نمیشناسیم مگر شما بما بشناسانید او را پس آنحضرت فرمودند بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی خلق فرمود عقل را و اول خلقی بود از روحانیین که از طرف راست عرش بود که او را خلق فرمود از نور خودش یعنی نوریکه خاصه خودش بود لهذا نسبت آن نور را بخودش داده است پس فرمود او را که رو بیاور پس رو آورد پس فرمود که پشت نما پس پشت نمود پس فرمود خدای تبارک و تعالی که بعقل خلق کردم من ترا خلقی بزرگ و گرامی تر نمودم ترا از جمیع مخلوقات خودم پس بعد از آن جهل را خلق فرمود از دریای شور و تلخ ظلمانی پس فرمود که پشت کن پس جهل پشت نمود پس فرمود باو که رو کن پس جهل رو نمود پس خداوند فرمود بجهل که تکبر نمودی و کبر کردی پس دور نمود او را از رحمت خود پس بعد از آن قرار داد از برای عقل هفتاد و پنج لشکر پس چون جهل دید چیزیرا که خداوند بعقل از او گرامی داشت و باو چندین لشکر عطا فرمود دشمنی عقل را در باطن گرفت پس عرض کرد که پروردگارا این خلقی است مثل من خلق نمودی او را گرامی داشتی او را و قوه دادی او را و من ضد او میباشم و قوتی من برای او ندارم پس بمن نیز عطا نما از قوه بمثل آنچه باو عطا نمودی یعنی چنانچه باو لشکر دادی بمن نیز بده پس خداوند فرمود خوبست میدهم لکن هرگاه معصیت مرا نمودی بعد از این بیرون میکنم ترا و لشکر ترا از رحمت خود پس جهل عرض کرد که بتحقیق که راضی شدم پس خداوند عطا فرمود باو هفتاد و پنج لشکر و جنود عقل اینست اول خیر ۲ ایمان ۳ تصدیق بخدا و رسول و ائمه ع ۴ امیدواری برحمت خدا ۵ عدالت ۶ رضا بقضای خدا ۷ شکر ۸ طمع برحمت الهی ۹ توکل ۱۰ امانت و مهربانی ۱۱ رحمت ۱۲ طلب علم ۱۳ فهم ۱۴ عفت ۱۵ زهد ۱۶ رفق و مدارا نمودن ۱۷ رهبت و خوف از خدا ۱۸ تواضع ۱۹ تؤده و نرمی ۲۰ حلم ۲۱ صمت و سکوت ۲۲ استسلام ۲۳ تسلیم ۲۴ صبر ۲۵ صفح در گذشتن از خلق ۲۶ تذکر و یاد آوری الهی ۲۷ حفظ ۲۸ قناعت ۲۹ مواساة ۳۰ مودة ۳۱ وفا ۳۲ طاعت ۳۳ خضوع ۳۴ سلامت ۳۵ حب الله والرسول والائمه ۳۶ صدق ۳۷ حق ۳۸ امانت ۳۹ اخلاص ۴۰ شهادت و بزرگی ۴۱ فهم ۴۲ معرفت ۴۳ مدارا ۴۴

وبالجمله از انکه خداوند گناهان بعد از توبه بخشیده و هرگاه مؤمن بعد از توبه بخود بدی مانده امت بر عبثاه الهی کرده بعد کاره امیر المؤمنین ع و هرگاه مغفرت الهی و اثر تو

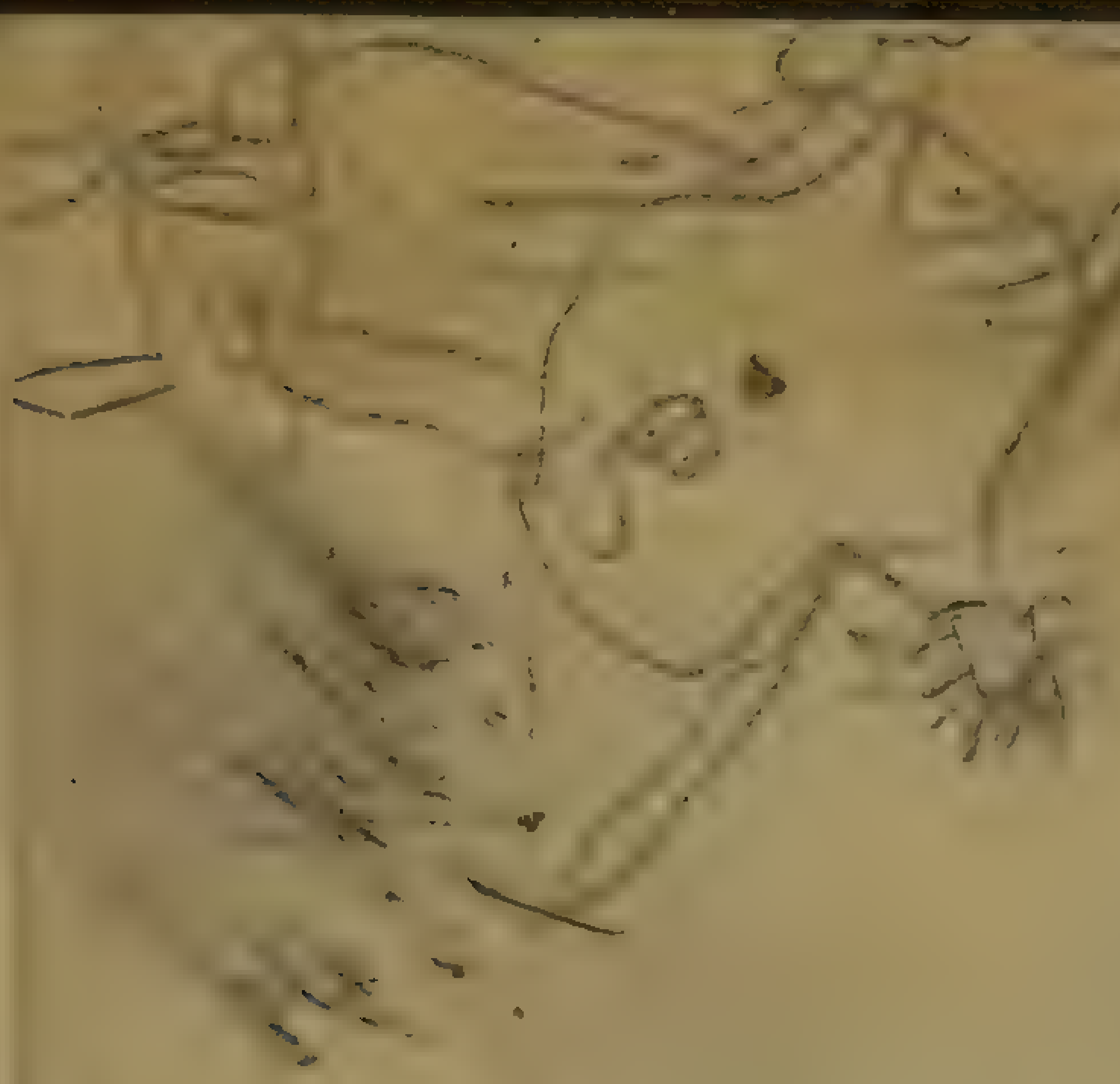

هو الله
المستعان
وبه نستعين

هذه الرسالة المسمّى بتذکرة الائمة بسم الله الرحمن الرحیم من تالیف ملا محمد باقر المجلسی ره
الحمد لله الذی جعل للنبیین لسان صدق فی الآخرین وجعل الائمة المعصومین تذکرة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد وآله خیرة الوصیین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد چنین گوید خاک راه شیعیان محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما که مقصد اصلی از تحریر بیان این کتاب در اثبات وفضیلت بزرگواری ائمه معصومین صلوات الله وسلامه علیهم است که از کتب معتبره اهل اسلام واز تواریخ واز کتب ائمه هندوان حکمای یونان که ضبط نموده اند استخراج شده است بعد از انکه تعب بسیار کشیده ام در طلب آن کتاب قدری تفصیل آنرا بیان مینمایم که حجت تمام باشد بر همه ملل ونحل از مسلمانان غیر امام وسایر اهل کفر واهل ضلالت اما آنچه از طرف اهل نصاری بنظر رسیده آنکه عیسویان لعنهم الله انجیل را آسمانی نمیدانند بلکه میگویند چهل روز و برروایتی سه سال از عروج حضرت عیسی باسمان چهار نفر از حواریان آن یوحنا ومرقوس ولوقا ومتی نوشتند از ابتداء تولد آنحضرت تا باسمان رفتن وباعتقاد ایشان او را جهار میخ کشیدند یهودان ودر قبر گذاشتند بعد از سه روز یا چهل روز یا بیشتر زنده شد وباسمان رفت وباز بدنیا آمد وانجیل را گفت ونوشت وباز باسمان رفت ودر دست پدر خود نشست قاتلهم الله انی یؤفکون ومثل قصه وسرگذشت وهیچ احکام وامر ونهی ندارد ودر انجیل عبری گویند که انجیل بلغت عبری بوده است که بلغت لاتین بوده اند وآنچه حال دارند بلغت سریانی است

و والیان انجیل بر پائیل عربی و فارسی و ترکی و گرجی و ارمنی و ماجر و انکلیس و هرودمی و بربکالیه
کتب معتمد علیه ایشان است اسامی کتب ایشان این است کتاب فرهف و کتاب سندره
و کتاب کلوهن و کتاب کیال پیغمبر و کتاب حیقوق نبی که فرنگیان اباکرک میگوینه و کتاب
شعیا و کتاب سفینای پیغمبر و کتاب ارسفای که آنرا پیغمبر میدانند و کتاب دانیال پیغمبر
و کتاب شمعون که آنرا ایدووس میگویند و کتاب کندرال و کتاب نورچیل که انرا پیغمبر میدانند
و نقل کتاب توراة آنچه موافق احادیث است هفتاد دستور میکنیدند و آنچه الحال در میانست
که منحرف کرده اند شاید بیست هزار بیت بود و از لغت عربی بلغت ترکوم و جبلی بوده و همین دو آیه
طور را آسمانی میدانند و باقی توراة را یهودان مدعی آنند که بنادیها یعنی پیغمبر ایشان الهام
میشده و وحی بر رسیده و بدفعات منوشتند و آنچه کفر و زندقه اند گویند که الحال در توراة است
نادیها داخل کرده اند تا تمام شد و کتب معتمد علیه ایشان دو هزار است که قبالا نیز میگویند
و کتاب وترنالست و کتاب نجبس و کتاب تومر و کتاب تراعو و کتاب انگلهنشی منسوب حضرت
سلیمان و کتاب عزیر و کتاب ارمیا و کتاب لاینا اسامی کتاب براهمه هندوان که بزعم
ایشان بعضی را ناقون دانند و بعضی کتاب را نبی میدانند کتاب وبداست و کتاب شماکوستی و
کتاب شانی کلبود و کتاب نارسک و کتاب طمطم هندی و کتاب حکیم داهر و کتاب دشن و کتاب
هزار نامه و کتاب قطره و کتاب بجنار و کتاب پامکل اسامی کتب یونان مصحف هرمس
الهرامسه است و کتاب هیاکیل و تمائیل مغربی و کتاب بلبذ و منتخب جالینوس و کتاب داپیل و
ماتماسطن بطلیموس و کتاب ماربافین افلاطون و حل و عقد ارسطو و کتاب ماطس پادشاه
یونان و کتاب هنکادر و کتاب قوسموس فیثاغورث و کتاب نوامیس افلاطون و کتاب
خلاصه جاماسب اسامی کتب مجوس کتاب زند و پازند مجوس و کتاب زمزم از تصنیفات
زردشت که آنرا اسیاه نیز میگویند و کتاب جاودان از تصنیفات هوشنگ الملک و بین
پادشاه دنیا که فارسیان اورا پیغمبر میدانند و کتاب قسطنطین لوقا و کتاب مزدک و کتاب
زند مانی و کتاب فرهنگ الملوک و کتاب فرنکل و کتاب اقلیدس و کتاب بطرقم و کتاب

اسامی کتب هندوان

اسامی کتب مجوس

آنرا بحث وکتاب وسایر وکتاب لیئا وکتاب اباغ که مدعی اند که صحف است در اینهمه کتب
بلغت مختلفه والفاظ مختلفه اسامی ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین بزرگواری ایشانرا
بیان نموده اند هرچند که الحال منکر دین اسلامند ومدت حیات وعدد فرزندان وسال
وفات ومواضع مشاهد ایشان وازواج ووقایع که برایشان رو داده وازکتب اهل اسلام
دراین رساله برسبیل اهل ایجاز اختصار نماید وآنرا بتذکرة الأئمة موسوم ساخت بر
مقدمه وچهارده باب اما المقدمه درظهور نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله
درحدیث از لیث بن سعد روایت کرده اند که گفت من نزد معاویه بودم کعب الاحبار حاضر بود
من از او پرسیدم که شما چگونه یافته اید صفت ولادت حضرت رسالت پناه صرا در کتابهای
خود وفضیلت برای آنحضرت یافته اید پس کعب گفت بسوی معاویه شد که ببیند او راضی است
بگفتن یا نه پس حق تعالی بزبان معاویه جاری ساخت که بگو ای ابواسحق گفتا که من هفتاد
دو کتاب خوانده ام که همه از آسمان فرود آمده است وصحف دانیال را خوانده ام
ودر همهٔ آنها ذکر ولادت آنحضرت ص وذکر ولادت عترت آن هست وبدرستی که نام او معروفست
در همه کتابها ودر هنگام ولادت هیچ پیغمبر ملائکه نازل نشد بغیر عیسی واحمد ص وحجابهای بهشت را
نزدند برای زنی بغیر از مریم وآمنه وملائکه موکل نشدند بر زنی در وقت زائیدن بغیر از
مادر مسیح ومادر احمد ص وعلامت حمل آنحضرت آن بود که شبی که آمنه بآنحضرت حامله شد
منادی ندا کرد در آسمانهای هفتگانه که بشارت باد شما را که در شاهوار نطفهٔ خاتم
انبیا در صدف عصمت وجلالت قرار گرفت ودر جمیع زمینها ودریاها این مژدهٔ مسرت
ثمره را ندا کردند ودر زمین هیچ رونده وپرنده وچرنده نماند که بر ولادت شریف
آنحضرت مطلع نگردند ودر شب ولادت شریف سعادت آیات آنجناب هفتاد هزار قصر از
مروارید تر بنا کردند وآنها را قصر ولادت نامیدند وجمیع بهشت را زینت دادند وندا
کردند شاد شو وبرخود ببال که پیغمبر دوستان تو متولد شد پس بهشت بخندید وتا
قیامت خندان است شنیدم که یکی از ماهیان دریا که او را طموسا میگویند که آن سید

دراز که

و بزرگ ماهیان است و هفتصد هزار دم دارد و بر پشت آن هفتصد هزار گاو راه میرود که
هر گاوی از دنیا بزرگتر است و هر یک از آنها هفتاد هزار شاخ دارند از زمرد سبز
آن ماهی از رفتار آنها خبر ندارد و آن ماهی برای شادی ولادت آنحضرت بحرکت آمد و اگر نه
حق تعالی آنرا ساکت نمیکردانید همه زمین را زبر و زبر میکردانید و شنیدم در آنروز هیچ کوه
نماند که کوه دیگر را بشارت ندهد و همه صداها را به لا اله الا الله بلند کردند و جمیع کوهها
خاضع شدند نزد کوه ابوقبیس برای کرامت جناب محمد صلعم و جمیع درختها تقدیس کردند
با شاخها و میوها بشادی ولادت آنحضرت و زدند در میان زمین و آسمان هفتاد عمود از انواع رنگها
و نورها که هیچیک بدیگری شبیه نبودند و روح حضرت آدم ع را بشارت دادند بولادت آنحضرت
پس هفتاد برابر حسن او زیاده و مضاعف شد در آنوقت تلخی مرگ از کام او بیرون رفت
و حوض کوثر در بهشت باضطراب درآمد و هفتاد هزار قصر در و یاقوت بیرون افکند از
برای نثار ولادت آنحضرت و شیطان لعین را در زنجیرها بستند و چهل روز او را در
قلعه محبوس کردند و عرش را چهل روز در آب غرق کردند و بتها همه سرنگون شدند
و فریاد و اویلا از آنها بلند شد و صدائی از کعبه بلند شد که ای آل قریش آمد بسوی
شما بشارت دهنده بثوابها و ترساننده از عذابها و با اوست عزت ابد و سود بسیار
و بزرگ و اوست خاتم پیغمبران و ما در کتابها یافته ایم که عترت او بهترین مردمانند بعد از او
و مردمان در امانند از عذاب مادامیکه در دنیا احدی از ایشان راه میرود معاویه گفت
ای ابو اسحق عترت او کدامند کعب گفت فرزندان فاطمه پس معاویه رو ترش کرد
و لبهای خود را گزید و دست بریش نجس خود مالید پس کعب گفت ما یافته ایم صفت آن
دو فرزند آن پیغمبر ص که شهید خواهند کردند و آنها دو فرزند فاطمه اند خواهند کشت ایشانرا
بدترین خلق خدا معاویه گفت که خواهد کشت ایشانرا گفت مردی از قریش پس معاویه
بیتاب شد گفت برخیزید اگر میخواهید پس تا بی معاویه ما برخواستیم و از حضرت
امیرالمؤمنین ع مرویست که حق تعالی بود و هیچ خلق نبود پس اول خبری که خلق کرد

نور حبیب خود محمد مصطفی ص بود او را آفرید پیش از آنکه آب عرش و کرسی و آسمان و زمین و لوح و
قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند به چهار صد و بیست و چهار هزار سال نزد
پروردگار خود بایستاد و بپاکی او را یاد میکرد و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او
داشت و میفرمود تو بی مراد و مقصود از خلق عالم و تو بی برگزیده از خلق من بعزت و جلال خود
سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم و هر که ترا دوست دارد من او را دوست
دارم و هر که ترا دشمن دارد من او را دشمن دارم پس نور آنحضرت درخشان شد و شعاع آن
بلند شد پس حقتعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب اول قدرت حجاب عظمت
حجاب عزت حجاب هیبت حجاب جبروت حجاب رحمت حجاب نبوت حجاب کبریا حجاب
منزلت حجاب رفعت حجاب سعادت حجاب شفاعت پس حقتعالی امر نمود نور محمد ص را که داخل
شو بحجاب قدرت پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح میگفت سبحان العلی الاعلی
و در حجاب عظمت یازده هزار سال میگفت سبحان العالم السر و اخفی و در حجاب عزت میگفت
ده هزار سال سبحان الملک المنان و در حجاب هیبت نه هزار سال میگفت سبحان من هو غنی
لا یفتقر و هشت هزار سال در حجاب جبروت میگفت سبحان الکریم الاکرم و هفت هزار سال در
حجاب رحمت میگفت سبحان ربک رب العزة عما یصفون و شش هزار سال در حجاب
نبوت میگفت سبحان الملک الحنان و پنجهزار سال در حجاب کبریا میگفت سبحان العلی العظیم
و چهار هزار سال در حجاب منزلت میگفت سبحان العلی الکریم و سه هزار سال در حجاب
رفعت میگفت سبحان ذی الملک و الملکوت و دو هزار سال در حجاب سعادت میگفت سبحان
العظیم و بحمده سبحان العظیم و یکهزار سال در حجاب شفاعت میگفت سبحان ربی الاعلی و بحمده
پس حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که حق سبحانه و تعالی از نور پاک محمد ص بیست دریا آفرید
و در هر دریا علمی چند آفرید که کسی بغیر از خدا نمیدانند پس امر فرمود نور آنحضرت را که
فرو رود در دریای عزت و در دریای صبر و در دریای خشوع و در دریای تواضع و در دریای
رضا و دریای وفا و در دریای حلم و در دریای پرهیزکاری و در دریای خشیت و در دریای امانت

ودریای

و دریای عمل و دریای مزید و دریای هدایت و دریای صباحت و دریای حیا تا آنکه در جمیع
آن بیست دریا غوطه خورد پس چون از آخر دریاها بیرون آمد حقتعالی وحی نمود بسوی او که
ای حبیب من و ای آخر رسولان من و ای بهترین پیغمبران من و ای اوّل آفریدهای من تویی
شفیع روز جزا پس بسجده افتاد و چون سر برداشت صد و بیست و چهار هزار قطره چکید
پس خدا از هر قطرهٔ آن نور پیغمبری آفرید پس آن نورها بر دور نور آنحضرت طواف
میکردند و میگفتند سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان من هو
غنی لا یفتقر پس حقتعالی همه را ندا فرمود که آیا می شناسید مرا پس نور محمد پیش از سایر
انوار ندا کرد که انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک یا رب الارباب
و ملک الملوک پس خداوند فرمود که تو نبی برگزیدهٔ من و دوست من و بهترین خلق من
و امّت تو بهترین امّتهاست پس از نور آنحضرت جوهری آفرید و آنرا بدو نیم کرد و در
یک نیم بنظر هیبت نظر کرد پس از آن آب شیرین شد و بر دیگری بنظر شفقت نظر کرد
عرش را از آن آفرید بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور
کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید پس بسوی قلم وحی فرمود که بنویس توحید مرا
پس هزار سال مدهوش بود از شنیدن کلام الهی و چون بهوش باز آمد گفت پروردگارا
چه چیز نویسم فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله چون قلم نام محمد بر زبان راند
بسجده افتاد گفت سبحان الله الواحد القهار سبحان العظیم الاعظم پس سر برداشت و شهادتین
را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که نام او را با نام خود مقرون گردانیدی
حق تعالی وحی فرمود که ای قلم اگر او نبود ترا خلق نمیکردم و نیافریدم خلق خود را اگر
از برای او پس بشارت دهنده و ترساننده و چراغ نوربخشنده و شفاعت کننده و دوست
من است پس قلم از حلاوت نام آنحضرت گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت
جواب گفت علیک السلام منی و رحمة الله و برکاته پس از آن روز سلام کردن سنت شد
و جواب دادن واجب پس حقتعالی قلم را امر فرمود که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه

خواهم آفرید تا روز قیامت پس حقتعالی از نور محمد ص بهشت را آفرید و بچهار صفت اورا
زینت داد تعظیم و جلالت و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل
طاعت خود مقرر نمود پس آسمانها را از دودی که از آب برخواست خلق کرد
و از کف آب زمینها را خلق کرد و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس
کوه را خلق کرد تا زمین قرار گرفت و گاوی عظیم خلق کرد تا سنگ بر پشت او ایستاد
و پای گاو بر پشت ماهی ایستاد و ماهی بروی آبست و آب بروی هواست و هوا بر روی
ظلمت و بعد از آن کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را بدو نور منور گردانید نور
فضل و نور عدل و از فضل عقل و علم و سخاوت و حلم را آفرید و از عدل خوف و بیم
را آفرید و از عدل رضا و خوشنودی را آفرید و از حلم مودت و سخاوت و محبت را
آفرید پس جمیع این صفات را در طینت محمد ص و اهل بیت آنحضرت تخمیر کرد پس
از آن ارواح مؤمنان امت محمد ص را آفرید پس آفتاب و ماهتاب و ستارها
و شب و روز و تاریکی و روشنائی و سایر ملائکه را از نور محمد ص آفرید پس نور آنحضرت را
هفتاد و سه هزار سال در بهشت ساکن گردانید و هفتاد و سه هزار سال در زیر عرش و هفتاد و
سه هزار سال در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس باسمان اول رسانید حق تعالی اراده نمود
که حضرت آدم را بیافریند پس امر فرمود جبرئیل را که نازل شو بسوی زمین و قبضه از خاک برای
بدن آدم فراگیر ابلیس لعین سبقت گرفت بسوی زمین و با زمین گفت که خدا میخواهد از تو خلیفه
بیافریند و آنرا باتش بسوزاند و عذاب کند پس چون ملائکه بیایند بگو پناه میبرم بخدا از
آن که از من بگیرد که آتش را در آن بهره باشد پس جبرئیل نازل شد زمین استغاثه کرد جبرئیل
برگشت گفت پروردگارا زمین پناه گرفت بتو از من پس آنرا رحم کردم و همچنین میکائیل و
اسرافیل هر یک آمدند و برگشتند پس حقتعالی عزرائیل را فرستاد گفت من نیز پناه میبرم
بخدا از آنکه فرمان برم پس قبضه از بالا و قبضه از پائین تمام روی زمین از سیاه و سفید و سرخ
و نرم و درشت زمین برگرفت باین سبب اخلاق و رنگهای فرزند آدم مختلف شد پس حقتعالی

وحی نمود که چرا تو او را رحم نکردی ای عزرائیل چنانچه آنها رحم کردند گفت فرمانبرداری
ترا بهتر از رحم کردن او دانستم پس وحی نمود که از این خاک میخواهم خلقی بیافرینم که پیغمبران
و شایستگان و اشقیا و بدکاران در میان ایشان باشد و ترا قبض کننده همه ارواح
گردانم پس خدا امر کرد جبرئیل را که بیاورد آن قبضهٔ سفید نورانی که طینت مقدس
پیغمبر آخر الزمان بود و اصل همهٔ مخلوقات بود و پس جبرئیل با همهٔ ملائکه کروبین و ملائکهٔ
صافان و مسبحان بیامدند و بنزد موضع ضریح آنحضرت و آن قبضه را گرفته و بآب
تسنیم و بآب تکوین و بآب رحمت و بآب خوشنودی و بآب عفو خمیر کردند پس سر آنحضرت را
از هدایت و سینهٔ آنحضرت را از شفقت و دست آنحضرت را از سخاوت و دل
آنحضرت را از عفت و پای آنحضرت را از شرف و نفسهای آنحضرت را از بوی
خوش آفریدند پس مخلوط گردانیدند آن طینت را با طینت آدم ع و چون جسد مطهر آنحضرت
تمام شد و بملائکه وحی نمود که من بشری می‌آفرینم از گل چون درست کنم و روح در او بدمم
پس همه بسجده در آئید نزد او پس ملائکه جسد آدم را برگرفتند و در بهشت گذاشتند
و ملائکه منتظر فرمان حقتعالی بودند که هرگاه مأمور شوند بسجود سجده نمایند پس حقتعالی امر
نمود روح او را که داخل بدن او شود چون روح مکان تنگی دید و از داخل شدن استعفا
نمود پس حقتعالی فرمود که بکراهت داخل شو و بکراهت بیرون بیا پس چون بدیدهای آدم
رسید آدم ع جسد مطهر خود را میدید و صدای تسبیح ملائکه را می‌شنید پس چون بدماغش
رسید عطسه کرد پس خدا او را بسخن در آورد و گفت الحمد لله و آن اول کلمه بود که آدم
بآن متکلم شد پس حق تعالی باو وحی فرمود که یرحمک الله یا آدم برای رحمت ترا خلق
کردم و رحمت خود را برای تو و فرزندان تو مقرر کردم که هرگاه بگویند مثل آنچه تو گفتی
پس باین سبب دعا کردن برای عطسه کننده سنت شد و هیچ چیز بر شیطان گرانتر
نیست از دعا برای عطسه کننده پس آدم ع نظر کرد و بالا دید که در عرش لا اله الا الله
محمد رسول الله نوشته و اسماء آنحضرت نوشته است پس چون روح بساقش رسید

پیش از آنکه به قدمهایش رسد خواست که برخیزد نتوانست باین سبب خدا گفته است خلق
الانسان عجولا یعنی آفریده است انسان از تعجیل اقوال نصاری درباب تولد آنحضرت
در کتب فرنگان پرتکال و فرنک ولنده نوشته شده است که چون برفار قلیط متولد
شود ملائکه فرمان او برند و آسمانها سجده باو کنند و نام او برود تا تمام دنیا و در همه
کوهها و دریاها آنرا بخوانند آنزمان ذلت و خواری مسیحیان شود و قصرهای پادشاهان خراب شود
و طاقهای آنها خراب شود و چون نام او پدید آید دجال که عبارت از سردار سپاه
باشد همه دنیا برود و خلق از دین خود خواند و مالک شود و آیات جلیل و ناصریه و صاحب
شود قبه مسیح خدای نصاری را در هم زند کتابهای آسمان را و در کتاب نور جیل و
سیفنای پیغمبر مسطور است که خاتم پیغمبران ص چون بدنیا آید عرش خدا شادی نماید و
ماهیان دریاها بدیدن هم روند و او حرام گرداند کمی و خوز را که مراد از شراب باشد
و دین او ببرد دینها را چون شمشیر و پاره کند کتابها را و هدایت کند خلق را و از جهنم نجات
دهد دوازده نفر از آل او والی شوند در دین امت و بحکمت خدا عدالت کنند و
شمشیر ایشانها شد بگردن خلایق و هر که اطاعت ایشان نکند خوار شود و باج دهد و بی
اعتبار شود و حرف ایشان حرف خداست و قول ایشان قول خداست و امر ایشان
امر خداست حرام نخورند و نپوشند و نگویند و همه ملائکه ایشان را فرمان برند و دین
خدا در دست ایشان است و در شت ایشان است والسلام پس نور محمد ص از آدم ع
هبة الله که شیث است منتقل شد و از شیث بانوش و از او بقینان و از او بمهلائیل و
از او بالیا و از او بادریس که هرمس الهرامسه میگویند که علم حکمت و ریاضی و هیات و
طلسمات و اعداد و طب متعلق بآنحضرت است که خداوند عالمیان باو فرستاد و صنعت
خیاطت و پشم بافتن و کرباس بافتن از مخترعات اوست و اول کسی که بقلم کتابت و صحیفه
کرد او بود چه در زمان حضرت آدم ع بگل کتابت میکردند پس آن نور با خنوخ منتقل شد
و از او بمتوشلخ و از او به لمک و از او بنوح ع منتقل شد که فارسیان او را فریدون میدانند

و از نوح منتقل شد بسام که عجمان او را ایرج میگویند و حام و سام از فرزندان آنحضرت
سلم و تور و سه پسر دیگر بودند یافث که کافر بود و کنعان و مصر و انبیا و صالحان و اوصیای
پیغمبران و ملوک و سلاطین و اکثر مؤمنان از نسل سام اند و ترکان از نسل یافث
یاجوج و ماجوج و حام سیاهان از او بهم رسیدند و از کنعان عبریان و از مصر
رومیان و سفید پوستان و این نور از سام منتقل شد بارفخشد و از او بشالخ و از او به
ارغو و از او به عابر که واضع لغت عبری بوده است تا اینکه الحال متکلم بلغت عبری شده
و از او بقانع که بعضی هود میدانند و از هود بشروغ و از او بناخور و از او بابراهیم که
مجوس میگویند زردشت همین است که صاحب کتاب صحف است و زند و پازند عبارت
از آنست و اینکه اهل سنت پدر آن حضرت را آزر میدانند افترا بر آنحضرت و انبیا
و اوصیای ایشان و ائمه هدی است از نسل کفر و شرک بهم رسیده اند و از صلب مشرکان
و کافره پرورش نیافته اند و این قول اجماعی شیعه است که نطفه ایشان در حالت کفر
و شرک بسته نشده و هرچند که قبل از بستن نطفه کافر باشند مثل با در بعضی از ائمه
که مشرک بوده اند و بشرف اسلام دریافته اند پس نور آنحضرت از ابراهیم منتقل
شد باسمعیل و از او به قیدار و از او به حمل و از او به نبت و از او بسلامان و از او بهمیسع
و از او بالیسع و از او بعدنان و از او بمعد و از او بنزار و از او بمضر و از او بالیاس
و از او بمدرکه و از او بکنانه و از او بنضر که قریش است و از او بمالک و از او بفهر و
از او بلوی و از او بکعب و از او بمره و از او بکلاب و از او بقصی که اسم زید است و از او
به عبدمناف که اسم او شیبة الحمد است و از او بعبدالله رسید و از عبدالله آنحضرت
بدید آمد و چگونگی تولد آنحضرت را در کتاب بحار الأنوار ذکر و بسط کرده ام و تمام داده ام
هرکه خواهد رجوع بآن کتاب نماید والله یعلم الباب الأوّل در احوال
جز و آل حضرت رسالت کنیت او حضرت ابوالقسم است و القاب آن جناب عبدالله
و یس و ن و مقفی و فاتح و کافی و خاتم و حاشر و مزمل و مدثر و موقف و قثم و

و داعی و بشیر و نذیر و شاهد و شهید و نبی و نور و نعمت و رؤف و رحیم و مؤثر و منذر و مذکر
و شمس و نجم و حم و سیما و یٰس و سراج منیر و امی و تهامی و ابطحی و رحمة للعالمین و مصطفی و رسول
الله و خاتم النبیین و سید المرسلین در اسامی آنحضرت محمد و احمد مشهور است و در
احادیث موافق توریة احید است و در توریة بطریق صحیح ماد ماد و بطریق دیگر
مادٔ و در لغت ترکوم یهود مید مید و در انجیل آسمانی احمد و بروایت دیگر حمیال و در
انجیل نصاری که منحرف کرده اند مهید و در انجیل متی مارکاره و در انجیل مرقوس
فارقلیط و در انجیل لوقا مخطاریخ و در انجیل بلغت لاتین که فرنگان دارند سنطیاب
و در انجیل یوحنا ناکادر و در کتاب زند مجوس که صحف میدانند سین و در کتاب
پاتنکل هندوان حمید و در کتاب انگلیون مسیحیان و در کتاب اینال ایمان و در کتاب
قرقف سیند یره و در کتاب توبرحامه و در کتاب براهمه کیشن و در کتاب شاکمون
تسلی دهنده و در صحف شعیا و در زبور ششم طاب طاب و در زبور نود و چهارم ماح ماح
و در کتب یونانیان عبد الله و در کتاب پرقلیطس و در لغت یونانیان عزیز و در کتاب
حضرت سلیمان که فرنگان پرتگال آنرا اکلر یاستی میگویند و در کتاب زمانی توریة
در فصل ستم اسم آنحضرت لنت و در کتاب همه فرنگان خاتم نقش نگین آنحضرت است
لا اله الا الله محمد رسول الله است و آنحضرت دو نام مشهور داشت و پنج پیغمبر دو نام
دارد آدم و ابو البشر نوح و صالح هود و عاد و یعقوب و اسرائیل عیسی و مسیح
و آنحضرت عرب بود و هود و صالح و اسمعیل و ایوب و خطیب الانبیا شعیب نیز عرب
بودند و آنحضرت هم پادشاه بود و دوازده پیغمبر دیگر نیز پادشاه بودند آدم و شیث و
ادریس و نوح و ابراهیم و یوسف و موسی و یوشع و داود و سلیمان و ایوب و ذو
القرنین علیهم السلام و در سلطنت بعضی از ایشان جمع علما توقف کرده اند و پدر آنحضرت
از آفتاب روشن تر است و مادرش آمنه خاتون بنت وهب ابن عبد مناف ابن زهره
ابن کلاب است و دایهٔ آنحضرت حلیمه سعدیه است و مربیهٔ آنحضرت ام ایمن و برادر رضاعی او

ابن

ایمن ابن امّ ایمن است و عثمان بن مظعون است و قبر او در خارج مدینه است و بعضی
توهم کرده اند که عثمان بن عفان امام سنیان است امّا غلط است ولادت باسعادت
آنحضرت در روز جمعهٔ هفدهم ماه ربیع الأوّل وقت زوال و بروایت دیگر نزد
طلوع فجر بود و مادرش بآنحضرت حامله شد و در ایام تشریق نزد جمرهٔ وسطی در منزل
عبد الله بن عبد المطلب ولادت آنحضرت در مکهٔ معظمه بود در شعب ابیطالب در خانهٔ
محمد بن یوسف در زاویه برابر از جانب چپ که کسی داخل خانه شود خیزران آن
حجره را بیرون انداخته و از او مسجد کرد که مردان و زنان نماز کنند و سنی عامه ولادت
آنحضرت را در روز دوشنبه گویند که هشت سال از پادشاهی انوشیروان عادل مانده بود
و بعضی گویند که در زمان پادشاهی هرمز فرزند انوشیروان بود موافق بیستم شباط ماه
رومی و بعضی گویند غرّه یا بیستم یا بیست و هشتم نیسان ماه رومی بود و هفدهم شهر
شهر دیماه فرس بود و عفرا از منازل قمر طالع بود و ابو معشر گفته که طالع ولادت آنحضرت
در درجهٔ بیستم جدی بود و زحل و مشتری در عقرب بودند و مریخ در خانه خود بود در حمل
و آفتاب در شرف بود و عطارد نیز در حوت بود و قمر در اوّل میزان بود و رأس
در جوزا بود و ذنب در قوس بود در خانه خود که متولد شد پس آنخانه را به عقیل بن
ابیطالب بخشید و عقیل آنرا فروخت بمحمد بن یوسف برادر حجاج و او داخل خانه خود
کرد و چون وقت زمان هرون شد خیزران مادر او آنخانه را بیرون کرد از خانه
محمد بن یوسف و مسجد کرد و بر همان حالت باقیست و مردم بزیارت میروند و نادری از
مخالفان در هشتم یا دهم ماه مذکور قایل شده اند و شاذّی از ایشان گفته اند که در ماه
مبارک رمضان واقع شد و ابن بابویه گفته است که حامله شد مادر آنحضرت باو در شب
جمعهٔ هفدهم یا هجدهم ماه جمادی الأخری و در کتاب عدد قولویه گفته است که ولادت آن
حضرت نزد طلوع آفتاب متولد شد در روز جمعهٔ ماه ربیع الأوّل و هفدهم بود بعد از پنجاه و
پنج روز بعد از آنکه اصحاب فیل هلاک شده بودند یا چهل و پنج روز بعد از آن و بعضی

تا سی سال بعد از آن گفته اند و بعضی در چهارده گفته اند و اشهر است که در همان سال و
مشهور است که تولد آنحضرت در عام الفیل واقع شد و آن سالی بود که نجاشی پادشاه
حبشه ابرهه را سردار کرده با فیل و لشکر بخرابی کعبهٔ معظمه فرستاده بود و حق تعالی ایشانرا
بعذاب سجیل هلاک کرد و اکثر سنیان بدوازدهم ماه ربیع الاول قایل شده اند و در
کافی کلینی رضی الله عنه بدوازدهم قایل شده است و مشهور است که بعد از هشت
سال از سلطنت کسری انوشیروان عادل ابن قباد بود از ملوک ساسانیان عجم و او
در هفت اقلیم تسلط داشت و ملوک شام و چین و هند و عرب او را اطاعت میکردند و
دار الملک او مداین سبعه عراق و کوفه بود و آنحضرت فرموده انا ولدت فی زمان
الملک العادل او را عادل یاد کرده است و انوشیروان مجوس بود و عبده نار و چون
صیت عدالت او از مشرق تا بمغرب رسیده بود و عادل واقع بود حق تعالی او را بسبب
کفرش مواخذه نخواهد کرد و حاتم طائی را بسبب سخاوت و ایشانرا در اعراف خواهد کرد
بعثت آنحضرت در شب دوشنبه بیست و هفتم شهر رجب در خانه ام المؤمنین حضرت خدیجه
کبری در مکهٔ معظمه واقع شد بعد از آنکه چهل سال از عمر مبارکش گذشته بود و والدین آن
حضرت هر دو فوت شده بودند و در مهد عزت ابیطالب ع پرورش یافت و آنحضرت
قبل از رسالت نبی بود بر ذات خود و بدین هیچ پیغمبر خدا را عبادت نکرد الا بطریق
مرضیهٔ خود و اینکه بعضی میگویند بشریعت حضرت نوح عمل میکرد و بعضی میگویند بطریق
حضرت ابراهیم بوده و بعضی میگویند بمذهب حضرت عیسی بوده از اقوال عامه است و
اصلی ندارد و آنحضرت مبعوث بود بر کافهٔ خلایق از شرق و غرب عرب و عجم
ترک و دیلم و سیاه و سفید و اهل هند و چین و ختا و روم و شام و مصر و فرنگ و تمام
اقالیم سبعه و ما وراء الاقالیم و یاجوج و ماجوج و طوایف جان بن جان از شیاطین
و اهرمن و عفاریت و فیش و لاقیس و زبان و غولان و قاطبهٔ خلایق از ذوی العقول
و بعضی گویند آنحضرت مبعوث بود بر ملائکه و این قول نزد فقیر قویست و کتاب او

ناسخ همه کتب و دین او باطل کننده همه ادیانست و در ایام نبوت آنحضرت سیزده سال
در مکه معظمه تشریف داشت و ده سال در مدینه طیبه و خدا تعالی بهدایت مینمود جبرئیل
بیست و چهار هزار مرتبه بر آنحضرت نازل شد و نصف این عدد را هم گفته اند و دو
مرتبه و دو مرتبه جبرئیل را بصورت اصلی خود که بین آسمانها و زمینها پر شده بود
از اعظم جثه مبارک دیده و گاهی روح الأمین بصورت دحیه ابن خلیفه کلبی نازل
میشد در روح ملکیست اعظم از تمام ملائکه و اکثر امر را ملائکه بر او نازل میشد و هیچکس از
از انبیای عظام بمعراج نرفتند مگر آنحضرت که دو مرتبه یا بیشتر و یک مرتبه هم نقل
کرده اند که بمعراج رفت و مشهور دو مرتبه است یک مرتبه جسمانی و یکمرتبه روحانی
و در مقام قاب قوسین مخاطب بخطاب رب الأرباب شده معراج مشهور پیش از هجرت
بمدینه طیبه نیز واقع شده باشد و جمعی قایل اند که معراج مکرر واقع شده و ابن بابویه و صفار
و دیگران بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حقتعالی حضرت رسول را
صد و بیست مرتبه بآسمان برده و هر مرتبه آنحضرت در باب ولایت و امامت امیر
المؤمنین ع و سایر ائمه طاهرین ع زیاده از سایر فرایض تاکید و مبالغه نمود آیات
توریه که در شان حضرت رسالت پناه صلعم نازل شده است استخراج نموده ام
و متفق علیه یهود است که از توریه است در فصل سیم از سفر پنجم که موسوم است به الّه هدباریم
که از توریه است دلوقام ناویعود پی اسرائیل کموسی
بداعو اذونای پانیم آل پانیم ناوی مقربنجا بسع جیخا کامانی یاقیم لخا ادونای الوهیخا
فشاعون آل اشماعیل قول شمعتیخا هن برختی اوتو هر بطی اوتو اهیم ادماود او تنیم
اشار یولد او تو نای اف لاهم میقرب اخیم کاموا خاو ناتیمنی دباری بفیو دیبر لاهم
ات کل اشر اصو بواد رذیم ماب اصوت وها بو شما ور سینا بنوخ کویم او توالی
اشماعیل آیات الانجیل در باب نبوت پیغمبر از انجیل مرقس و متی در شماره
بیست و چهارم باصطلاح ترتیب آن کتاب هر چند انجیل را آسمانی نمیدانند اما گویند
آنرا مسیح فرموده و هسنای نوزیک بس بیارا کم ارنبس بارکاره اشن فارقلیط

آیات تورات که نازل شده

آیات انجیل

بوایما ستوتش یو بنزش یو آبنوبسانش یو با نانی ضنک یوخاج بانی ضنک یو باصک لائ
کا غاکه ای کا غاک دورلس زنی یکدسه آبره آمی نایلن ای براشس آمی صورنگ باز
بنن آز تورو برنیه لی بین چرسارا روز آکاریا آدرتون بارانگی ضرس با. نک آئی مح
واجاری واز کتاب زند و پازند که زعم مجوس آنست که همین کتاب صحف است این
آیات استخراج شده و جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس است در کتاب فرهنگ
الملوک تصریح باین کرده است هرچند که از لغت زند اشاغ مفهوم کس نمیشود و از لغت
سریانی مشکل است اما قدری که ضرور بود از لغت زند و پازند به پهلوی و از پهلوی
بفارسی ترجمه نمود و الله یعلم این است پیام ایزد پیام بنا فریدون رکاکور کوم خاتوا
اکینا ایم تناری تاره نشت و باکو کاکرین و حشور عارجی جادنگی سروب مردتن اریکا
ماکش نندشتان میناشولمن دیوچینوا و درانگا سروب رکو تامنش بهانه شوتوم
سیناجاما متوتن ایخز منزامسن رکس سوراسطرمچه ذابا شور نامندار باره سین
شمسا شوبمک ذابواتتن رزنگی سوره ملکو تاکنجو بره کنبا سلش جکرو زرتش ده ده وس
سارم و قرآن در عرض بیست و سه سال فرقه فرقه و سوره سوره بر انحضرت نازل شد
و بعضی گویند در عرض بیست سال نجما بعد نجم فرود آمده و ترتیب آنرا یعنی نزول
قرآن باین نحو است که مذکور میشود و اکثر مفسرین برآنند و این قرانی که در میانست
باین ترتیب است که اول الحمد و بعد از آن بقره تا آخر قل اعوذ برب الناس جمع
عثمان است که باین ترتیب جمع کرده است روایت کند ابو محمد مهدی بن از الحسینی
القاینی که گفت خبر داد مرا ابو القاسم عبد الله بن عبد الله او گفت حدیث کرد
مرا ابو نصر مفسر او گفت حدیث کرد مرا عم من ابو حامد او گفت حدیث کرد مرا ابو زکی
ابو یوسف یعقوب پسر محمد مقری او گفت حدیث کرد مرا ابو موسی او گفت حدیث کرد
مرا عمر ابن هرون از عثمان بن عطا از پدرش از ابن عباس که گفت انچه نازل شد
بمکه اول اقرأ بود قبل از الحمد پس ن و القلم پس مزمل پس مدثر پس تبت پس اذا الشمس

کورت پس سبح اسم ربک الاعلی پس واللیل اذا یغشی پس والفجر پس والضحی پس
الم نشرح پس والعصر پس والعادیات پس انا اعطینا پس الهیکم التکاثر پس ارأیت
پس کافرون پس الم تر پس قل اعوذ برب الفلق پس قل اعوذ برب الناس
پس قل هو الله پس والنجم پس عبس پس انا انزلنا پس والشمس پس بروج پس والتین
پس لایلاف پس القارعه پس والمرسلات پس ملائکه پس کهیعص پس طه پس واقعه
پس شعرا پس نمل پس قصص پس بنی اسرائیل پس یونس پس هود پس یوسف پس حجر
پس انعام پس صافات پس لقمان پس قمر پس سبا پس زمر پس حم سجده پس حمعسق
پس زخرف پس دخان پس جاثیه پس احقاف پس ذاریات پس غاشیه پس کهف پس
نحل پس نوح پس ابراهیم پس انبیا پس مؤمنون پس الم تنزیل پس طور پس ملک پس حاقه
پس ذو المعارج پس عم پس نازعات پس انفطرت پس انشقت پس روم پس عنکبوت
پس مطففین و این هشتاد و پنج سوره که بمکه نازل شده است و نام مکه معظمه در بعض
سورهای قرآن قدیم بنامهای مختلف نوشته اند و اسامی مکه معظمه این است که اگر
در جای از آنها ببینید نزول آنرا بدانید که بلد الحرام و صلاح و عرش و قادس
و مقدسه و ناسه و الناسه و الباسه و البیت العتیق و ام القری و حاطمه و رأس و بکه
و کوثی اسم بقعه ایست که منزل عبد الدار بوده و آنچه نازل شده بمدینه مشرفه این است
البقره پس انفال پس عمران پس احزاب پس ممتحنه پس نسا پس اذا زلزلت پس حدید
پس محمد پس رعد پس رحمن پس هل اتی پس طلاق پس لم یکن پس حشر پس اذا جاء پس
لم یکن پس نور پس حج پس منافقون پس مجادله پس حجرات پس تحریم پس جمعه پس
تغابن پس صف پس انا فتحنا پس مائده پس توبه و این بیست و هشت سوره است و اسماء
مدینه را سید المرتضی و علم الهدی ذکر فرموده است باین نحو که طیبه و یثرب و طابه و دار
و سکنه و جابره و مجبوره و عذرا و مرحومه و قاصمه و یندد و از این قرآن که در میان است مشهور
آنست که جزو آنرا که در فضیلت امیر المؤمنین ع و اهل بیت رسالت مشهور صلوات الله علیهم در [illegible]

قریش و فضایح ایشان و بعضی در مذمت منافقین بود آنرا عثمان بیرون کرده مثل آیهٔ
لم اتخذ ابا بکر خلیلاً که الحال فلانا خلیلاً هست و مشهور است که اسم ابو بکر بوده است و بعد
ازانکه عثمان از همه ولایات مصاحف را جمع کرد و عاملان آنرا بمدینه فرستادند قریب
بچهل هزار بود همه را گرفت تا سوختند و مصحف قرآن نوشت بترتیب که الحال هست و اهل
سنت آنقرآنرا امام میگویند پس مردمان از روی آن قرآنها نویسانیدند و صاحب جامع الاصول
از زید بن ثابت نقل میکند که بعد ازانکه مصاحف را نوشتیم آیه رجال صدقوا ما عاهدوا علیه الله را
با خزیمة بن ثابت یافتیم و ملحق کردیم و منقولست از حضرت صادق ع که در سورهٔ احزاب
فضایح مردان بسیار از قریش بود و بزرگتر از سوره بود ایشان تحریف دادند و کم کردند و
در احادیث مسطور است که اگر قرآن امیر المؤمنین ع که در نزد ائمه ع است بمؤمنان میدادند
که بخوانند و مصحف جمع عثمان را نخوانند مفاسد عظیم برین مترتب میشد اول آنکه کتاب خدا
دو تا میشد جمعی قبول میکردند و بعضی قبول نمیکردند خلایق بکثیر بکفر اصلی خود برمی گشتند
دویم انکه مخالفان آن قرآن صحیحها میسوختند و بامصار و بلاد میفرستادند چون شوکت در
استیلای خود داشتند سیم اینکه آنحضرت نمیتوانست که قران خود را رواج دهد از
برای آنکه عالم را ظلمت کفر و غلبهٔ معاندان گرفته بود چهارم انکه مؤمنان قبول میکردند
از ترس خلفای ثلثه و انصار و اعوان ایشان اظهار نمیتوانستند نمود و همیشه قرآن مخفی
بود و کمتر کس قبول میکردند این قرآن را برای انکه قران ایشان شهرت کرده بود پنجم
انکه حضرت امیر المؤمنین ع بعد از وفات حضرت رسول ص قرآنرا جمع کرد و در کیسه گذاشت
و سر آنرا مهر کرد و آورد و بنزد ابو بکر لعین قبول نکردند گفتند ما را بقران تو احتیاج
نیست و در صحاح ستهٔ ایشان مسطور است و علی هذا القیاس و از تفسیر کازر و مولانا فتح الله
رحمه الله بعضی از آیات دزدیده را و دو سوره از سورهٔ قرآنی از مصحف عبد الله بن مسعود
نوشته بودند دراین رساله بیان مینماید لسورة النورین بسم الله یا ایها الذین آمنوا آمنوا
بالنورین انزلناهما یتلوان علیکم آیاتی و یحذرانکم عذاب یوم عظیم نوران بعضهما

سورة النورین

من بعض

من بعض وانا لسميع عليم ان الذين يوفون بعهد الله ورسوله لهم جنات النعيم والذين
يكفرون من بعد ما آمنوا بنقض ميثاقهم وما عاهدهم الرسول عليه يقذفون في الجحيم ظلموا
انفسهم وعصوا الوصي اولئك يسقون من الحميم ان الله نور السموات والأرض بما شاء
واصطفى من الملائكة والرسل وجعل من المؤمنين اوليا من خلقه يفعل ما يشاء لا اله الا هو الرحمن
الرحيم قد مكر الذين من قبلهم برسلهم فاخذتهم بمكرهم ان اخذي شديد اليم اهلك عادا وثمود
بما كسبوا وجعلهم لكم تذكرة افلا تتقون وفرعون لما طغى على موسى واخيه هرون اغرقته ومن
تبعه اجمعين ليكون لكم آية وان اكثرهم فاسقون ان الله يجمعهم يوم الحشر فلا يستطيعون الجواب
حين يسئلون ان الجحيم ماويهم والله عليم حكيم يا ايها الرسول بلغ انذاري فسوف يعلمون
قد خسر الذين كانوا عن آياتي وحكمي معرضين مثل الذين يوفون بعهدك اني جزيتهم جنات
النعيم ان الله لذو مغفرة واجر عظيم وان عليا لمن المتقين وانا لنوفينه حقه يوم الدين
وما نحن عن ظلمه بغافلين وكرمناه على اهلك اجمعين فانه وذريته لصابرون وان عدوهم
امام المجرمين قل للذين كفروا بعد ما آمنوا طلبتم زينة الحيوة الدنيا واستعجلتم بها ونسيتم ما
وعدكم الله ورسوله ونقضتم العهود من بعد توكيدها وقد ضربنا لكم الأمثال لعلكم
تهتدون يا ايها الرسول قد انزلنا اليك آيات بينات فيها من يتوفه مؤمنا ومن
يتوله من بعدك يظهرون فاعرض عنهم انهم معرضون وانا لهم محضرون في يوم لا يغني
عنهم شيئا ولا هم يرحمون ان لهم مقاما لا يعدلون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين
ولقد موسى وهرون فبغوا على موسى لما استخلف فصبر جميل فجعلنا منهم القردة والخنازير
ولعناهم الى يوم يبعثون فاصبر فسوف يبصرون ولقد آتينا الحكم والذين من قبلك من
المرسلين وجعلنا لك منهم وصيا لعلهم يرجعون ومن تولى عن امري فاني مرجعه فليتمتع
بكفره قليلا فلا تسئل عن الناكثين يا ايها الرسول قد جعلنا لك في اعناق الذين آمنوا عهد
فخذوه وكن من الشاكرين ان عليا قانتا بالليل ساجدا يحذر الآخرة ويرجو رحمة ربه قل
هل يستوي الذين ظلموا والذين هم يعلمون سنجعل الأغلال في اعناقهم وهم على اعمالهم

نادمون انا بشرناک بذریته الصالحین وانهم لامرنا لا یخلفون فعلیهم منّی صلواة ورحمة
احیاء وامواتا فی یوم یبعثون وعلی الذین یبغون علیهم بعد ذلک غضب الله علیهم انهم
کانوا قوم سوء خاسرین وعلی الذین سلکوا مسلکهم منّی رحمة وهم فی الغرفات آمنون
والحمد لله رب العالمین وان الله ذو فضل علی العالمین سورة الولایة بسم الله
الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالنبی والولی الذین بعثناهما یهدیانکم الی الصراط المستقیم
نبی وولی بعضهما من بعض وانا العلیم الخبیر ان الذین یوفون بعهد الله لهم جنات
النعیم فالذین اذا تلیت علیهم آیاتنا کانوا بآیاتنا مکذبین ان لهم فی جهنم مقام عظیم اذا نودی
لهم یوم القیمة این الضالون المکذبین للمرسلین ما خلفهم المرسلون الا بالحق وما کان الله لیظهرهم
الی اجل قریب وسبح بحمد ربک وعلی من الشاهدین سورة المائده یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک فی شان علی وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک
من الناس فی الرعد انما انت منذر لعباد وعلی لکل قوم هاد فی الشعراء
وسیعلم الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون فی النساء ام یحسدون الناس علی
ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم وآل محمد الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکا عظیما
فی الصافات وقفوهم انهم مسئولون فی ولایة علی بن ابیطالب ما لکم لا تناصرون فی الزمر
فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون بعلی بن ابیطالب فی طه ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات
فی محمد وعلی وفاطمة والحسن والحسین والتسعة المعصومین من ذریة الحسین فنسی فلم نجد له عزما
فی النجم فاوحی الی عبده فی علی لیلة المعراج ما اوحی فی آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم
لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری عالم الغیب
والشهادة هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه فی الاحزاب وکفی الله المؤمنین
القتال بعلی بن ابیطالب وکان الله قویا عزیزا واز این قبیل آیات بسیار است وچون آن کافر
ملعون انحراف آیات قرآن نمود مفسران عامه وعلمای ایشان واکثر فرق اسلام این قرآنی
که درمیان است باز آیات آنرا برای خود تفسیر نموده اند و معینها قرار داده اند و هر یک

فی سورة الولایة

فی المائده

فی الرعد

فی الشعراء

فی النساء

فی الصافات

فی الزمر

فی طه

فی النجم

فی آیة الکرسی

بطریقی خوانده اند و الفاظ و اعراب آنرا تغییر داده اند و بر عالم متدبر ظاهرست که چون قرآن
کردند و معلوم نمیشود که نزول قرآن بقرائت کدام قاری نازل شد و بچه طریق بایست ادا
خوانده اند در ابتداء اسلام و سورهٔ حمد را با فاتحة الکتاب ازآنجمله میشنود که مطبوعی
و حسن بصری امام اهل تصوف که از علمای عامه است چنین خوانده اند و علی هذا القیاس
بپسیند که چه کرده اند الحمد لله رب العالمین مالک یوم الدین هیاک نعبد و یاک نستعان
ارشد نسبیل المستقیم سبیل الذین انعمت علیهم سوی المغضوب علیهم و الا الضالین
در غزوات و جهاد او با کفار بیست و شش غزوه بود اوّل غزوهٔ ابوا دهست
در حوالی مدینهٔ مشرفه دوّیم غزوهٔ بوات سیّم غزوهٔ عشیره چهارم غزوهٔ بدر
اوّل و بدر نام چاهی است در مابین الحرمین پنجم غزوهٔ بدر کبری و این جنگ در
هفدهم شهر رمضان واقع شده و عسکر ظفر اثر آنحضرت سیصد و سیزده نفر بودند
دو شتر و یک اسب داشتند و اکثر پیاده و بعضی پای برهنه بودند و طعام ایشان
سبوس آرد جو و خرمای پوسیده بود و در جنگ هفتاد نفر از صنادید قریش و شیاطین ایشان
کشته شد و مثل ابوجهل و عتبه و شیبه و هفتاد نفر از عظمای آن قوم اسیر شدند مثل عباس بن
عبد المطّلب و عقیل بن ابیطالب و در این جنگ خداوند عالمیان جبرئیل ع را با جمعی از ملائکه عظام
بمدد آنحضرت فرستاد که همه بر اسبان ابلق سوار بودند که اکثر کفار ایشان را میدیدند
ششم غزوهٔ بنی سلیم هفتم غزوهٔ سویق بود هشتم غزوهٔ ذی امر نهم غزوهٔ احد و عسکر
آنحضرت هفتصد نفر بودند و سردار لشکر شقاوت اثر کفار ابوسفیان بود و هند زوجهٔ
خود را همراه خود آورده بود در این حرب رباعیات حضرت رسول ص بضرب سنگ عتبة بن
ابی وقّاص شکسته شد و جناب اسد الله حمزة بن عبد المطلب رضی الله عنهما با هفتاد نفر از
صحابه کرام شهید شدند و لشکر اسلام گریختند و بمدینه رفتند بنحویکه بعد از سه روز ابوبکر و
عمر از خانه بیرون آمدند و حضرت امیر بر سر حضرت محمد ص ایستاده بود و جنگ میکرد و
کفار را میکشت و در آخر ابوسفیان منهزم شد دهم غزوهٔ نجران واقع شد یازدهم

غزوهٔ بنی نضیر دوازدهم غزوهٔ ذات الرقاع سیزدهم غزوهٔ بدر اخیر چهاردهم غزوهٔ دومة
الجندل پانزدهم غزوهٔ خندق که احزاب نیز میگویند واقع شد و تخفیف اکل و شرب
درروزه دراین جنگ نازل شد واز آنجمله زبردستان عرب عمرو بن عبدود کشته شد
ولشکر کفار و یهودان ده هزار نفر بودند و سردار لشکر با صخر بن حرب بود یعنی ابوسفیان
وحسب المشهوره سلمان فارسی رضی الله عنه خندق بر دور مدینه حفر نمودند و ماه مبارک
رمضان بود که خداوند عالمیان او را با لشکرش منهزم گردانید شانزدهم غزوهٔ بنی
قریضه واقع شد دراین جنگ لشکر آنحضرت سه هزار کس بودند و بسیاری از یهود کشته
شدند و بقیة السیف از منازل خود جلاء وطن کردند هفدهم غزوهٔ بنی لحیان بود هجدهم
غزوهٔ بنی قرد بود نوزدهم غزوهٔ بنی مصطلق بیستم غزوهٔ حدیبیه واقع شد وحضرت با
سهیل بن عمرو و سایر مشرکان عرب صلح کرد بیست و یکم غزوهٔ خیبر واقع شد و دراین غزا
لشکر فیض آثار آنحضرت هشت هزار کس بودند و جعفر بن ابیطالب درروز فتح خیبر از حبشه
آمد با بازدگان آنجا از جانب صحمه ملقب بنجاشی پادشاه حبشه و نماز جعفر طیار که
مشهوریست از جملهٔ آنهاست که حضرت رسالت پناه صلعم به او داد و گذاردن آن در
میان سنت شده بیست و دوم غزوهٔ فتح مکهٔ معظمه واقع شد و دراین جهاد عدد لشکران
حضرت بدوازده هزار کس رسیدند و دراین سال بتها را از کعبه بزیر انداختند
و شکستند و هبل را آنحضرت فرمود شکستند و درباب السلام فرمود خاک کردند
و بت پرستی در مکهٔ معظمه بلکه درمیان عرب برطرف شد و کفار فوج فوج بدین اسلام
درآمدند وابوسفیان و هند زوجهٔ آن ملعون از ترس و خوف مسلمان شدند پس بعد از
آن غزوه حنین واقع شد بیست وچهارم غزوهٔ طایف بیست و پنجم غزوهٔ تبوک
و دراین حرب لشکر آنحضرت سی هزار کس بودند و آنحضرت بنفس مبارک خود در بعضی
ازاین غزوات زره پوشیده بودند و حرب میکردند اول بدر کبری بود و آن درروز
جمعه هفدهم ماه مبارک رمضان بود دوم هجرت غزوهٔ دیگر جنگ احد بود در

آن شهر شوال سال ستم هجرت بود و حرب خندق و قریضه در شوال سال چهارم هجرت واقع شد
و جنگ بنی مصطلق و بنی لحیان در شهر شعبان پنجم هجرت واقع شد و جنگ خیبر و فتح مکه معظمه
در شهر رمضان سال هشتم هجرت واقع شد و غزوه دیگر آنحضرت تبوک است و اکثر این
غزوات را حضرت امیر ع سردار بوده و علم را باو داده و تمام این فتوحات را حق تعالی
بر دست او ظاهر کردانید عدد ازواج بغیر از ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد رحمة الله علیها
نه زن نکاحی بعقد دوام داشت ماریه قبطیه ام ولد مادر ابراهیم فرزند آنحضرت ثانی
وی عایشه دختر ابوبکر بود و حضرت او را حمیرا خطاب میکردند برای آنکه نسبت با سایر
زنان وجیه تر بود و بحسب سال کمتر و بعضی از عامه گویند که حمیرا معشوقه آنحضرت بود بنحوی که آنحضرت
او را بدوش مبارک خود بر میداشت و بر بلندی میرفت و او سیر میفرمود و او پا بر دوش
مبارک حضرت میگذاشت و تفرج بیرون میکرد و دیگر حفصه دختر عمر بن الخطاب است و ام
حبیبه دختر ابوسفیان خواهر معاویه و سوده بنت و ام سلمه بنت ابو امیه و این پنج زن
از قریشند و غیر قریش صفیه بنت حیی ابن اخطب خیبری بوده و میمونه بنت حرث هلالیه
و زینب بنت جحش اسدیه و جویریه بنت الحرث المصطلقیه عدد اولاد آنحضرت قاسم از خدیجه
کبری و ابراهیم از ماریه قبطیه کنیز آنحضرت بود و گویند دو پسر دیگر بودند طیب و طاهر لقب
ابراهیم است و صبایای آنحضرت فاطمه زهرا و رقیه و زینب فرزندان ایشان خدیجه
کبری بود و بعضی میگویند رقیه و زینب فرزندان خدیجه اند از شوهران سابق و بعضی میگویند
دختران خواهر خدیجه بودند و مادر ایشان هاله بنت خویلد بود و پدر ایشان هند است که از قبیله
تمیم است و در کتاب تحفة الابرار و کامل السقیفه چنین مسطور است و این اقوال اشهر است و فرزند
خوانده آنحضرت زید ابن حارثه بود که بخطاب فرزندی مشرف شد عدد اسبان آنحضرت
اول سکب است که از اعرابی خریده بودند و اسم این اسب نزد اعرابی ضرس بود دیگر مرتجز برای
این نام را او گذاشته اند که شیهه را خوب می کشید دیگر لزاز است سهل از علمای لغت نقل است
که معنی لزاز آن است که هیچ اسب بر او سبقت نکرد مگر آنکه وا می ماند از رفتار دیگر ظرب و لحیف

عدد ازواج حضرت

عدد اولاد حضرت

عدد اسبان حضرت

بودند که زمین را مثل لحاف در دو ندکی بر هم می پیچیدند دیگر در دست که سیمه داری برای حضرت
هدیه آورده بود و این شش اسب متفق علیه خاصه و عامه است دیگر اسب ابلق بود و ذو
العقال و ذو اللمه و مرتجل و سرطان و یعضوب و بحر و ادهم و ذو الجناح و استر آنحضرت دلدل
بود که نجاشی هدیه فرستاده بود و فضه و سهبا و حمار حضرت یعفور نام داشت و از نتاج
حماری بود که حضرت نوح بکشتی برده بود و ناقهٔ آنحضرت عضبا بود و امرای آنحضرت و وزیر
و وصی و صاحب سر و داماد آنحضرت و معین و یار و صاحب علم و سر مهاجر و انصار و امیر
الامرا علی المقدار حیدر کرار غیر فرار بود و حضرت سید الشهدا حمزه و جعفر بن ابیطالب و عباس بن
عبد المطلب و فضل و عبد الله پسران عباس و عقیل بن ابیطالب و سلمان و مقداد و ابوذر و عمار
یاسر و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و سعد بن معاذ و سعد بن عباده و خزیمة
بن ثابت ذی الشهادتین و جبیر بن مطعم و عثمان بن مظعون و حنظله غسیل الملائکه و حذیفة الیمان
و خالد بن سعید العاص و ابو سعید خدری و ابو ایوب انصاری و ابو دجانه و ابو الهیثم بن
التیهان و سهل بن حنیف و زید بن حارثه و اسامة بن زید سلام الله علیهم اجمعین دیگر ابوبکر
و عثمان و طلحه و عمر و زبیر و سعد بن ابی وقاص و ابی عبیده ابی جراح و سالم مولای حذیفه و مغیرة
بن ابی شعبه و عمرو بن عاص و خالد بن ولید و ابو هریره و معاویه مؤلف قلوب بوده و ابوسفیان
و عبد الرحمن بن عوف بودند و ولایات آنحضرت در ایام نبوت مکهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه
فتح شد مخا و نجد و تهامه و صحاری عمان و قطیف و لحسا و حجاز و تمام بادیه و نجران و خیبر
و قلاع آن با مضافات و همی کل قبایل عرب و ولایت بحرین و توابع آن و بعضی از شام و
طائف و گویند جبل عامل و جزایر موصل داخل است والله اعلم و در سال پنجم هجرت باستسلم
بقول آنحضرت مأمور شد که نامه بملوک اطراف و سلاطین جهان نویسد و ایشان را باسلام
دعوت نماید اول بهرقل قیصر روم نوشت و او مسلمان شده اسلام خود را مخفی میداشت
پسرش زهر داد و کشت دویم نامه بپادشاه شام نوشت و او عذر آورد و اسبی و چند چیزی
فرستاد توفیق اسلام نیافت سیم باصحمه پادشاه حبشه فرستاد که ملقب بنجاشی بود و او مسلمان

صحابه حضرت

فتح ممالک

نامه حضرت بقیصر روم

شد و ستر و لدل را با چیزی چند از تحف و هدایا فرستاد و عذر خواست و در اسلام وفات یافت
در حبشه و جبرئیل ع خبر فوت او را به آنحضرت در مدینه آورد و آنحضرت در مدینه با و نماز گذارد
و باعجاز آنحضرت زمین حبشه مرتفع شد بنحوی که جنازهٔ آن پادشاه را دیدند از این سبب سنیان
نماز جماعت را در کوچها و بازارها می کنند در پشت دیوارها و امام در میان مسجد یا هر جا باشد
و دیوار حایل میان خود و امام نمیدانند هر چند بعید باشد و نامهٔ دیگر بخسرو پرویز پادشاه عجم
فرستاد باین مضمون که بعبد الله حذافه دادند و روانه کردند این بود نامهٔ خسرو
بسم الله الرحمن الرحیم من محمد بن عبد الله الی پرویز بن هرمز فانی احمد الله الذی لا اله الا هو
الحی القیوم الذی بالحق بشیراً و نذیراً الی قوم غلبه الشقوه و سلبت عقولهم من یهدی الله
فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و ان الله بصیر بالعباد اما بعد فان تسلم اسلم و ان ذرت بحرب من
الله و رسوله و لم تعجزهما و آن بدبخت مسلمان نشد و نامهٔ آنحضرت را درید و در آب انداخت
و گویند آن رودی بود که در حوالی بلدهٔ کرمانشاهان است که معروف است بقراسو این
آب بود که نامه را انداخت و در کنار آن جایی که بیستون واقع شده یا کوهی که معروف است
بطاق بستان در دامن آن کوه شهر ارمن جمار بوده و بعضی گویند شهر سمنگان بوده که مقر
سلطنت آن بسعادت بود و بعضی گویند در مداین بود و حرفش این بود که چرا نام خود را مقدم
بر نام من نوشته است و جواب نامه مشت خاکی در کیسه کرده و فرستاد چون قاصد برگشت
و مشت خاک را نزد حضرت نهاد حضرت فرمود که تیمنا چون است که خاک ولایت او بدست
ما می آید و آخر چنین شد که بعد از آن حضرت ولایت شام و روم و هند و توران و ایران
بدست لشکر اسلام مفتوح شد و در کتاب فرنگ مجوس که مصنف آن مرد منصفی بوده
ذکر کرده است که پرویز پادشاه عظیم بوده و مثل او در ملوک عجم نبود و لیکن او
دین گبرا از او آیین ساسانیان را بر باد داد و شوکت فارسیان را برهم شکست و خود
و دیگران را رای و کار بد که متابعت اهرمن کرد و دل او هوش نداشت و راه
دوری بجور و پدر خود هرمز را در بند کرد و دیگر نامه رسول خدا را درید و عربان را در بلا

عجم دست داد و عالم خراب کرده او شد و دولت از عجم بدست عرب افتاد از شومی این دو کار
اُف باد بر دو کار پرویز نامه مرتبه و بختیار مجوس در کتاب لسنبک گوید که دولت از پرویز
برگشت وقتی که شمشیر دولت را بدست بهرام چوبینه داد و او را بر خود مسلط کرد و از او
گریزان شد و بخت بر شوریده و تاج و بخت از او برگشت وقتی که دیو در خشم بر و تاختن آورد
و صحیفهٔ محمد رسول خدا را درید و شیر شترخواران و عربان شترسواران در ایران راه نهادند
و دلیر کرد بر ساسانیان کسانیکه طعام لذیذ ایشان سوسمار بود و تن در نداد و دست
از کیش پدران خود برنداشت و اطاعت مؤید و برگزیدهٔ خدا محمد عربی نکرد و خوار و ذلیل
کرد برای خود قرار داد و چهار هزار سال دولت عجم بر باد رفت و کبران صاحب شوکت
نخواهند شد و نام ایشان کم خواهد شد نامهٔ دیگر بپادشاه یمن فرستاد و او نیز مسلمان
شد و ولایت یمن را بلازمان آنحضرت واگذاشت و نامهٔ دیگر ببحرین و قطیف و لحسا و جبل
عامل فرستاد و ایشان نیز مسلمان شدند و آن ولایت بحضرت واگذاشتند که هر سال

کاتبان آنحضرت

بایمن خراج بدهند اما کاتبان آنحضرت امیر المؤمنین ع و هم کاتب وحی و خازن و ضابط قرآن
بود و علت این بود که شان آنحضرت ارفع از آن بود که خود چیزی نویسد و بعضی
عامه گویند که چون او سواد نداشت و مأمور بخواندن و نوشتن نبود از این جهة
نمینوشت و وقتی از او فوت عثمان بن عفان کاتب وحی بود و معاویه کاتب رسایل
بود و اینکه اهل سنت او را کاتب وحی میدانند غلط است و بعضی میگویند ابی بن کعب و
زید بن ثابت نیز کاتب بودند با عبد الله بن ابی سرح و در آخر عبد الله را معزول ساخت
و او را لعنت کرد و طرید نمود چرا که او انحراف آیات قرآن مینمود و کم و زیاد میکرد مثل
غفور رحیم را غفور حلیم مینوشت و آیات را تبدیل میکرد و چون او را در خاک کردند قبول نکرد

دختران آنحضرت

بیرون انداخت دختران آنحضرت سیدهٔ زنان عالمیان فاطمهٔ زهرا در حبالهٔ زوجیت
امیر المؤمنین ع بود و رقیه در خانهٔ عثمان بود و زینب در خانهٔ ابی العاص بن ربیع بود عثمان
رقیه را شهید کرد و ابو العاص فوت شد باز زینب را خواستگاری نمود و اهل سنت از

اینجهة است که عثمان را ذو النورین میگویند و سبب شهادت رقیة آن بود که رسول خدا
مغیرة بن ابی العاص عم عثمان را طرید نمود و خون اورا هدر کرد و اورا لعنت کرد و فرمود
که هر کس مغیره را نگاه دارد یا آب و توشه و شتر بدهد خدا یا اورا لعنت کن و از
مدینه بیرون کرد قدری راه که رفت شتر او مرد براه افتاد و نعلین او پاره شد و از رفتار
واماند و عاجز شد بحکم خدا در زیر درخت خاری افتاد جبرئیل رسول خدا ص را خبر داد پس آنحضرت
امیر المؤمنین ع و عمار بن یاسر را فرستاد و مغیره را کشتند عثمان چون اعتقاد بوحی
نداشت بهانه کرد و رقیة را بسیار زد و گفت تو پدرت را خبر کردی که فرمود مغیره را
کشتند و باکنیز رقیة زنا کرد و رقیة به پدر بزرگوار خود پیغام کرد که عثمان مرا کشت آن
حضرت امیر المؤمنین ع را گفت که برو دختر عمت را بیاور حضرت امیر المؤمنین ع شمشیر خود را
برهنه کرد و آمد رقیة را بخانه حضرت رسالت آورد و رسول خدا ص هفت مرتبه و بروایتی
نه مرتبه عثمان را لعنت کرد و فرمود عثمان ترا کشت خدا اورا بکشد و لعنت کند و بعد
از سه روز رقیة از آن درد بعالم بقا رحلت فرمود انا لله و انا الیه راجعون و زینب
و رقیة هر دو در مدینه وفات یافتند و در ایام حضرت رسالت پناه ص و حضرت فاطمه
زهرا بعد از وفات آنحضرت از ظلم عمر وفات یافت و قاسم در مکه معظمه پیش از بعثت
وفات یافت و از این جهة آنحضرت مکنی بود بابو القاسم و ابراهیم در مدینه مشرفه
وفات یافت سلام الله علیهم اعمام آنحضرت که ادراک زمان نبوت اورا کردند حمزه و
ابو طالب رضی الله عنه بود که بشرف اسلام مشرف شدند و اسلام خود را پنهان میداشت
از کفار قریش و برادران برای مصلحتی چند چون مؤمن آل فرعون در این امت که او نیز
ایمان خود را از قبطیان فرعون پنهان میداشت و در احادیث وارد شده است که
صدیقان سه نفر بودند یکی حزبیل مؤمن آل فرعون و یکی حبیب نجار مؤمن آل یس و یکی
ابو طالب مؤمن آل محمد ص و مثل ابو طالب مثل اصحاب کهف بود که ایمان خود را پنهان
داشت و کفر را اظهار کرد و هرگز بت نپرستید و کافر نبود و وصی عبد المطلب بود و وصایا

اعمام آنحضرت

و ودایع وکتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیا نزد او بود که در وقت موت تسلیم حضرت رسالت
پناه صلعم کرد و نام او در توریة عمران است و چون ابوطالب بسفر حبشه رفته و مهارت تمام
داشت در لغت حبش مکرر کلمه طتیة میگفت باین سخن که کس نفهمد اسدن المصافی تا لاها یعنی
اشهد مخلصاً لا اله الا الله واکثر کفار این کلام را نمی فهمیدند و رفاعه از آبای خود نقل
میکند که نقش نگین حضرت ابوطالب ع این بود رضیت بالله ربا و بابن اخی نبیا و بابنی وصیاً و
دیگر از ابن اعمام آنحضرت حمزه سید الشهدا است ع او نیز بشرف اسلام در مکه معظمه مشرف
شد و در جنگ احد بضربت وحشی علیه الرحمه شهید شد و قاتل او بعد از او مسلمان شد و از اهل
بهشت شد و اول سبحه که در اسلام بهم رسید از خاک قبر او بود که حضرت فاطمه ع سبحه دو دانه
ساخته و نیچه بود بند او از ریسمان کبود بود و قبر او در احد است و احد کوهیست در حوالی
مدینه مشرفه و قبر ابوطالب در مکه معظمه است و در آن سال که ابوطالب ع فوت شد ام المومنین
خدیجه کبری رضی الله عنها فوت شد و آن سال را عام الحزن نام نهادند و حضرت رسول صلعم بعد از
فوت ابوطالب ع از مکه معظمه بمدینه مشرفه هجرت نمود و تاریخ هجری در اسلام از آن روز
بهم رسید و دیگر از اعمام آنحضرت عباس رضی الله عنه بود و او از طلقای بدر است و قبر او در
بقیع است و جد خلفای عباسیه است و دیگر از اعمام آنحضرت عبد العزی است مکنی بابی لهب
او ایمان نیاورد و با زوجه اش ام جمیل بنت حرب که خداوند عالمیان او را حمالة
الحطب خطاب کرده است و سوره تبت را در کفر این دو کس نازل فرمود و عمه آنحضرت
صفیه بنت عبد المطلب بود مادر زبیر ابن العوام و عاتکه اما ملازمان آنحضرت سلمان
فارسی رحمة الله علیه و اسم شریفش روزبه است و از مردم شیراز است و بعضی
گویند از ولایت جی صفهان است و چون اسلام اختیار نمود حضرت او را ابو عبد الله
کنیت داد و نام او سلمان گذاشت و اینکه قلندران میگویند محبوب بود و آلت نداشت
و تناسل نکرد دروغ میگویند بلکه زن و فرزند داشت و پسری داشت عبد الله نام و حضرت
رسالت صلعم سلمان را آزاد ساخت و از کمال شیعیان و بزرگان است و بعد از امیر المومنین و ائمه

ملازمان آنحضرت

معصومین در میانه صحابه از سلمان کسی فاضلتر نیست و اهل سنت نیز هم بفضیلت او اقرار دارند
و حضرت رسالت ص در شان او فرموده است که السلمان منا اهل البیت و در حدیث السلمان
منی هم فرموده است و از سخنان سلمان است که در روز سقیفه بمعاندین امیرالمؤمنین ع گفت
قال الرافعی القزوینی فی کتاب التدوین و لما حجت الصحابة علی سلمان الفارسی یوم السقیفة
فقالوا یا ابا عبدالله ان لک و سنک و دینک و علمک و صحبتک من رسول الله فقل فی هذا
الامر قولا یخلد عنک فقال بالفارسیة کوید اگر شنودیم ثم عذا علیهم فقالوا ما صنعت یا ابا
عبدالله فقال بالفارسیة گفتم اگر بکار برایدتان و یقول الشاعر ما کنت احسب ان
الامر منصرف عن هاشم ثم منهم عن ابی الحسن الیس اول من صلی القبلة و اعلم
القول بالاحکام و السنن ما کان فیهم من صنوف الفضل یجمعها و لیس فی القوم
ما فیه من الحسن و دیگر از غلامان آنحضرت شقران و ثوبان و رباح و سالم و یسار و
مدعم و کبشه و همه اهل مکه مملوک آنحضرت بودند باعتبار فتح آن بلده شریفه و سایر مواضع
که مفتوح العنوة بودند همه از بندگان آنحضرت خصائص و خوارق عادات آنحضرت
آن بود که هرگز محتلم نشد و آب دهن و بلغم و کثافت دماغ نداشت و خمیازه و نخاش
نمیکرد و سیر و پیاز امیل نمیفرمود و آنچه از آنحضرت دفع میشد از مشک خوشبوتر
بود و نقاضای آنحضرت را هرگز از دوست و دشمن ندید و زمین آنرا می بلعید و پیوسته
نور از جبین انورش ساطع بود و انگشت مبارکش را که بلند میکرد مانند شمع بر در
و دیوار شعاع می انداخت و عرق آنحضرت را بجهة عطر میگرفتند و آنحضرت بحسب و
گردن بلندتر بود و مرغی از بالای سر آنحضرت پرواز نمیکرد و مگس و پشه و غیر آن
بر آنحضرت نمی نشست و هرچه در خواطر ما میگذشت میدانست و هرگز بوی بد بمشامش
نمیرسید و آب دهان بر هر چاهی که می افکند بر میشد و هر صاحب دردی که میمالید به میشد
و هر طعامی که دست مبارک دراز میکرد با برکت میشد چنانچه از بزغاله و یکصاع جو هشتصد
نفر سیر خوردند و همه سخنها را می فهمید و بهمه زبان سخن میگفت و در محاسن مبارکش هفده

خصائص آنحضرت

موی سپید بهم رسیده بود که چون آفتاب بتابید و ناف بریده و ختنه کرده و مهر نبوت
در پشتش نقش کرده بود متولد شد و در وقت ولادت از پا برنیامده اثر سرور در بهر
اسب و چهار پای چوش که سوار میشد هموار میشد و هرگز بر نمیشد و بهر جانب که حرکت
میکرد همه مخلوقات از سنگ و کوه و درخت با آنحضرت تعظیم میکردند و در طفولیت
ماه گهواره آنحضرت را می جنبانید و با آن حسن خلق و بزرگی از مهابت کسی بروی حضرت
نظر نمیتوانست کرد و حرام بود بر مردم که در سخن گفتن صدا را بر آنحضرت بلندتر کنند
و زنان آنحضرت خواه مدخوله و خواه غیر مدخوله اشرف زنان بودند و بر دیگران
حرام بود که بخواهند که هر یک بمنزله مادر مؤمنان بودند و حرام بود که از پشت
درها آنحضرت را ندا کنند و بعضی گفته اند واجب بود که با صحابه مشورت کند و بعضی
بوجوب قایل نیستند و گفته اند برای شرف و عزت و اعتبار صحابه با ایشان مشورت
میفرمود و واجب بود بر آنحضرت که کسی بمیرد و فقیر باشد دینش را ادا کند و چنانچه از
پیش رو میدید از عقب هم میدید خواه در روز خواه در شب و بهر طرف که راه میرفت
یکماه رعب و هراس او در دلها می افتاد و سایه نداشت و همیشه ابری بر بالای سر
آنحضرت ایستاده بود هر وقت که حرکت میکرد آن ابر نیز حرکت و چون بر زمین صلب
و سنگ راه میرفت نقش قدم او می نشست و در زمین نرم و سست که راه میرفت
اثر پای مبارک نداشت و هیچکس از بنی آدم در حرب با آنحضرت مقاومت نمیکرد
و در قوت کسی با او برابری نتوانست کرد و چون بخواب میرفت دل آنحضرت
بیدار بود و هر که سخن میگفت آنحضرت در خواب بود می شنید و هرگز خنده قهقهه نکرد
بلکه تبسم مینمود و در بازارها چیز نمیخورد و سر و پای برهنه راه میرفت و تندخوئی و غلظت
و درشتی نمیکرد و کج خلق و عبوس نبود و تواضع و فروتنی مینمود و اغنیا و فقرا در نزد آن
حضرت یکسان بود و در عایت مالدار را بسبب دنیاداری او نمیکرد و هر چیز که بدست
او می آمد بفقیران میداد و اندکی را برای سد رمق و مؤنت عیال بر میداشت و حرام

بود بر امت که در حین حیات آنحضرت را بنام مبارک یا کنیت یا اسم تنها یاد کنند بلکه
خطاب یا رسول الله و یا نبی الله میکردند و آنحضرت هرگز نعره نزد و صدا بلند نکرد و از
برای دنیا و مال دنیا و جاه او مغموم نبود و طلب دنیا نمیکرد بلکه همیشه در غم و اندوه امت آن
بود و اکثر روزها روزه بود و بسیار اوقات بود که دو روز سه روز گرسنه
بود و همیشه قائم اللیل بود و بسیار بود در بلاها و سختیها و محنتها و آزار دشمنان و دشمنی
منافقان و عصات امت صبر نمود و عذاب قوم خود را از خدا نخواست و قیام
لیل و نماز شب و وتر و ضحیه بر آن حضرت واجب بود برخلاف امت و حرام بود بر
آنحضرت و بنی هاشم صدقه یعنی زکوة واجب و حلال بود بر آنحضرت روزه وصال
و حلال بود بر آنحضرت نه زن بعقد دوام و مجتمعاً بخلاف امت و بعد از حجاب نانی زن بر دان
در زمان او بهم رسید و ظاهراً در امم سابقه نبوده و جایز بود بر آنحضرت که زنان بی شوهر
خود را هبه میکردند با بدون مهر مثل زینب بنت جحش و حلال بود بر آنحضرت که زنان
خود را مخیر سازد اگر سازگاری کنند میان آنکه در خدمت آنحضرت باشند و آزار ندهند
و هرگاه ناسازگار باشند از آنحضرت جدا شوند و پی کار خود روند و حرام بود بر
آنحضرت عقد کنیزان و استبدال نساء بر آنحضرت روا بود و غنایم دار الحرب و جزیه
از اهل ذمه و خمس اموال بنی آدم بر آنحضرت حلال بود دون انبیای سابق و آنحضرت
خاتم پیغمبران بود و افضل از همه ملائکه و انبیای مرسلین و مقربین است و بعد از آنحضرت
ابراهیم افضل پیغمبران است و حرام بود بر آنحضرت خط نوشتن و شعر گفتن و هرگز
شعر نگفته و خط ننوشته و برای مصلحت نمینوشت و میتوانست بنویسد و همه را دیگران
مینوشتند و غالب اوقات دیگران را امر بخواندن نامها میفرمود و از حضرت صادق ع
منقولست که آنحضرت نامه را میخواند و نمینوشت و شخصی از امام محمد تقی ع سؤال کرد که
چرا حضرت را امّی نامیدند حضرت فرمود که سنّیان چه میگویند گفت میگویند زیرا
که نمیتوانست چیزی نوشت گفت دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد والله که آن

حضرت مینوشت و میخواند و به هفتاد و سه زبان بلکه خدا او را امّی نامید برای آنکه از اهل مکه است
و مکه نام ام القری است و بعضی گویند پیغمبر امّی بود یعنی امت او امیان و بیسوادان
و کم عقلان بودند و در میان ایشان کتابی نبود و دیگر آنکه آنحضرت بضیافت میرفت
هر چند راه دور بود و بعیادت بیماران میرفت بلکه هرگاه مؤمنان میمردند داخل قبر
ایشان میشد و ضیافت میکرد هر چند چیزی کم داشت بر دراز گوش بی پالان سوار میشد
و در روی خاک با فقرا و غلامان چیز میخوردند و به بدن فقرا در دستشان میرفت خصوصا
فقرائی که در صفه بودند و باصحاب صفه مشهورند و بوی خوش و عطر میمالید در همه حالت
و شال بطریق عیسویان نمیکرد و دشنام نمیداد و عصات امت را هرگز نفرین نکرد و در
سلام کردن سبقت میگرفت بنحویکه بر اطفال و زنان سلام میکرد و در ایام جاهلیت میان
عرب صباح الخیر و مساء الخیر و امثال در میان بود و در آن زمان عرب متعارف است و بهر راهی
که تشریف میبرد بعد از هفته که کسی از آن راه میرفت میدانست که حضرت از آن
راه رفته است و هر تحفه و هر باده که برای آنحضرت می‌آوردند بصحابه بخشش میداد و هرگز
مربع ننشست و بر دستش بندگان چیزی نمیخوردند و مؤمنان را از برای خدا دوست
میداشت و خدا را بسیار مناجات میکرد و اکثر شبها بقبرستان بقیع و سایر مقابر میرفت
و آمرزش از برای مؤمنین و مؤمنات میخواست و موضع مخصوص مناجات آنحضرت
در جبل فاران بود و غار حرا که قریب بمکه و اشرف جبال دنیاست و هر پیغمبری موضع
مخصوص از برای مناجات داشت در کوهها چنانچه حضرت موسی در جبل حوریث و حضرت
عیسی در جبل ساعیر مناجات با خداوند عالمیان میکرد و در کتب عیسویان فرنگال بر تکال
در همه جا اشاره باو کرده اند که از طرف فاران ماه طلوع میکند و خاتم شرقی در
فاران ظاهر شود و صاحب در فاران نزول ظهور کند و در فاران علم پیدا شود و خاتم الانبیا
اظهار نبوت کند و از کتاب اول بیلسیو که از کتب توریة است در باب امامت میگوید
یازده نفر از فرزندان هرون امام شدند و یازده نفر از دختر زاده خاتم پیغمبران که در جوانی

فاران بدر آید اهانت کنند و از فصل شانزدهم و بیست و ششم کتاب تورات نوشته اند
که بوصی حضرت موسی سه کس از سرکردهای بنی اسرائیل یاغی شده اند و نام ایشان کراه و
راثان و عیران باشد در امت پیغمبری که اقوام او شترسواران باشند و گرداگرد جبل
فاران نشسته باشند و سه کس یاغی شوند بوصی او که ابلیس یکی از آن سه کس نره و دیگر زن
باشد و لعنت بر او کند معجزات آنحضرت بسیار است و آنچه مشهور است از هزار تجاوز
کرده از آنجمله قرآن است که الحال در میان است و شق القمر است بدو انگشت مبارک و
گشتن درختان خرماست برای سلمان و سلام کردن درخت و میوه اوست برای حجت بر ابوجهل
و فرو بردن زمین است پاهای اسب سراقه و ناله کردن چوب درخت خرماست که حضرت
پشت بر او میداد و بعد از آنکه منبر را ساختند و حضرت از منبر زیر آمد و آن ستون را در بغل گرفت
و نوازش کرد و سخن گفتن آهو و سوسمار و شتر و گرگ و بزغاله بریان و حمار آنحضرت و ناقه آنحضرت
در شب عقبه و دلالت نمودن شیر است سفینه مولای آنحضرت و سخن گفتن سنگریزه بدست ا
و آب در میان دو انگشت جاری شدن و سیراب شدن خلق بسیار و از اندک طعام جمع کثیر
خوردن و نزول میوه و مائده های آسمانی از این قبیل بسیار است بدین قدر اکتفا نمود و آنحضرت
در ایام نبوت با امیرالمؤمنین ع و قلیلی از مؤمنان با چندین هزار هزار کس از سرکشان
عرب و عظمای قریش مجادله و مقاتله کرد و بنصرت حضرت رب العزت بر ایشان غالب
آمد و سیصد و شصت بتان قریش که خدایان ایشان بود همه را شکست و دین همه را
برطرف کرد اسامی بتان قریش لات و منات و هبل و عزی و سواع و ود و بعل و
یغوث و یعوق و نسر و طایر و یک و اساف و نسب و نائله و جبت و طاغوت و صنم و وثن
و ایشان بزرگتر میدانستند که نام بردند لات خدای بنی ثقیف بود بعضی گفته اند از قریش
بود و عزی از بنی قطفان و منات از بنی هذیل و خزاعه از بنی فلان بود و ود از بنی کلاب
و سواع از بنی همدان و یغوث از بنی مدحج و یعوق از بنی مراد و نسر از بنی حمیر [illegible] ر از
رب طاوس بود و اعراب یمن داشتند و اساف و نائله صورت زن و مردی بودند

درصفا و مروه وصنم را میگویند از عسل و روغن ساخته بودند و بنی حنیف داشتند در آنوقت
قحط درمیان ایشان پدید آمد آنرا شکستند و خوردند و افلا را مردم موصل و جزیره داشتند
قدری از کفر و زندقه ایشان را بیان مینماید مذهب قریش آن بود که سیصد و شصت بت را
عبادت میکردند و هم عبادت کواکب مثل ستارهٔ شعری و سهیل مینمودند و این بتها را عوام
الناس ایشان خدا میدانستند و عقلا و دانایان ایشان واسطه و شفیع میدانستند میانهٔ خالق
و خلایق و بعضی از ایشان شریک میدانستند در عبادت و بعضی الوهیت و آنچه ظاهر میشود
همه بتان خود را خدا میدانستند و در طواف حرم زن و مرد برهنه طواف میکردند و زنان ایشان
برهنه در روی افتاده بروش چهار پایان با چهار دست و پا شوط میکردند و خوردن حیوانات
مرده را حلال میدانستند و اعتقاد ایشان این بود که ملائکه دختران خدایند و قرآن اساطیر
الاولین است یعنی از کتابهای پیش که سریانی و عبرانی بوده رسول خدا صلعم عربی کرده و
در استخاره عمل بازلام میکردند و برادر که فوت میشد زن او بدون نکاح مال برادر دیگر بود و
این طریق میان یهود نیز متعارف است و اگر چند برادر بودند و هر کدام که بزرگتر بود ندا او را
تصرف میکردند و چند نفر را در قصاص یک کس میکشتند و اگر این پسر صغیر بود صبر میکردند
تا بزرگ میشد و میکشتند و بعضی از ایشان عبادت کواکب سبعه میکردند و خمر و خواهر
و جمع بین الاختین و شراب و ربا و قمار را حلال میدانستند و اعتقاد ایشان آنکه بمعاد
و حشر و نشر و بعضی از اینها ندانستند و نکاح و سفاح را جایز میدانستند و جمع بین الاختین
با امهات درمیان ایشان جایز بود و زن را بظهار حرام ابد میدانستند و مادر زن و دختر
خواهر را بنکاح حلال میدانستند غرض کفر و زندقهٔ ایشان بسیار است بدین کهفا نمود
آنحضرت اینچنین دینی را برطرف کرد دشمنان آنحضرت که در ایام نبوت اصرار بر عناد و
تکذیب و قتل داشتند عتبه و شیبه و صخر ابن حرب و ابو الحکم که ابوجهل است و ولید ابن مغیره
و مغیره بن ابی العاص و عاص بن وایل سهمی و ولید ابن عتبه ابی العاص و عاص بن وایل سهمی
و ولید بن ربیعه خال معاویه و هند بنت عتبه زوجه ابوسفیان و ابولهب عم آنحضرت

واگر مادر خوانده بکسر او درا قوم
عوض ... (ع)

دشمنان آنحضرت

و طالبن

و حکم ابن العاص و حمّالة الحطب زوجهٔ او و عاص ابن سعید بن العاص و طعیمة بن عدی بن نوفل
این جماعت رؤس اهل ضلالت بودند و از شیاطین قریش نوفل بن خویلد بود
و زمعة بن الاسود و حرث بن زمعه و نضر بن حارث بن کلدة بن عبد الدّار و آن
ملعون آن بود که مکرّر میفرستاد بولایت عجم و حکایت ملوک کیان و پهلوانان کرّاراً
مینوشتند و میفرستادند و او میگفت که محمّد صلعم قصّه و حکایات یاران گذشته را بیان
میکند و اما احدث بحدیث رستم و اسفندیار و این را بمردم میخواند و مردم را متفرّق
میکرد و دیگر عقبة ابن ابی معیط و حنظلة بن ابی سفیان و عتبة بن ابی وقّاص و شهاب بن عتبه
و قیس بن فاکهه و از این قسم جماعت بسیار است که بیان کردن او طول در کلام بهم میرسد
و از جمله معاندین آنحضرت اصحاب عقبه اند که در قصد کشتن و برطرف کردن دین آن
حضرت بودند و در برگشتن از حجّة الوداع در تل هرشی دبه ها را انداختند که پر از ریگ
کرده بودند که شتر حضرت صلعم رم کند و آنجناب را بیندازد و آنها چهارده نفر از منافقین
این امّت بودند و از اشرار عرب بودند که همه شدند که آنحضرت را بکشند و بعد فوت نه
نگذارند خلافت بعلی بن ابیطالب ع برسد نه نفر از قریش بودند و پنج نفر از غیر قریش
و تعداد آنها از برای اهل فهم و بصیرت در کار نیست هر که خواهد رجوع به کتب
احادیث نماید دیگر از جمله معاندین که در خرابی دین آنحضرت میکوشیدند و در ایّام
آنحضرت و بعده دعوی نبوّت کردند از آنجمله مسیلمهٔ کذّاب است که رحمن الیمامه میگفتند
و یمامه ناحیه ایست میان حجاز و یمن و بهترین ولایات عرب است از بسیاری محصولات و مسیلمه
در زمان رسول صلعم مدّعی نبوّت بود خلق بسیار بر او گرویدند و از او معجزه طلبیدند قارورهٔ
تنگی آورد و تخم مرغی که در سرکه خیسانیده بود در آن شیشه کرد جمعی از بنی حنیفه بوی ایمان
آوردند و آن ملعون کتابتی برسول نوشت باین مضمون از مسیلمه برسول خدا محمّد صلعم سلام
علیک امّا بعد در امر دنیا با تو شریکم و در پیغمبری نیز ما را نیمهٔ دنیا است و قریش را نیمه
امّا بیحساب بسیار میکنند و خانه ها را غارت میکنند و خلق الله را میکشند بگو به ایشان

بحال خود باشند پس حضرت در جواب نوشت که ملک از خداست بهر کس از عباد که میخواهد میدهد
مسیلمه کبوتری دید که پرش را بریده اند گفت چرا مخلوق خدا را عذاب کرده اید اگر خدا تعالی
از پرنده غیر پریدن خواستی در او پر نیافریدی من بریدن را بر شما حرام گردانیدم بعضی
گفتند از خدای درخواه تا پر او را در دهد گفت اگر خواهم میطلبم اگر پر او بر آید ایمان بمن می آورید
گفتند بلی گفت همراه من بخانه در آیید تا کبوتر را بیرون آورم و به پرواز آید چون با کبوتر
بخلوت رفت پر چند همراه داشت بجای پرهای وی نشانید و پر دل او ورد کبوتر را سر داد کبوتر
پرواز کرد و جمعی بوی ایمان آوردند گویند شبی باد می آمد و هوا تیره بود گفت امشب فرشته
نزد من می آید و بر سر آن فرشته جلاجل است زنهار کسی بیرون نیاید که برق و صاعقه او را
بگیرد پس صورتی از کاغذ که باد و دنبال بود و جلاجل با دست و سر داد باد آنها را بهوا
برد و صدای جلاجل عالم را گرفت مردم آن صورت را دیدند و صدای جلاجل را شنیدند
از ترس صاعقه منزلهای خود گریختند گویند چون سوره والذاریات را شنید گفت بمن
نیز مثل این نازل شده والزارعات زرعا فالحاصدات حصدا فالطاحنات طحنا
فالخابزات خبزا فالاکلات اکلا و سوره فیل را شنید گفت بمن نیز مثل این نازل شده
الفیل و ما الفیل له ذنب وبیل وخرطوم طویل و چون سوره کوثر را شنید گفت بمن نیز
مثل این نازل شده انا اعطیناک الجواهر فصل لربک و هاجر ان شانئک هو الکافر
روزی باو گفتند که پیغمبر برای کوری دعا کرد چشم او روشن شد او هم کسی را طلبید
که یک چشمش کور بود دعا کرد چشم صحیحش هم کور شد باو گفتند محمد آب دهان مبارک
در چاهی کم آب که خشک شده بود انداخت چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آب
آب دهن انداخت خشک شد و این را معجزه کند و بخوانند اما خالد بن ولید
در زمان خلافت ابوبکر مسیلمه کذابه را بهاویه فرستاد و دیگر از مدعی نبوت سجاح
نام زنی بود و اسود کذاب و از سخنان اسود است که مدعی آن بود که از آسمان بمن
نازل شده یا ضفدع یا ضفدع بقی بقی لم تنقین لا الشارب تمنعین ولا الماء تکدرین اعلا

فی الماء و اشغلک فی الطین و چون بنی اسد یمامه را غارت کردند گفت خدا یتعالی این
سوره را و نساء و از عذاب بنی اسد درگذشت والذنب الاطم واجرع الاکرم فابلعت
اسد در عوض والذاریات گفت والذارعات زرعا والذاریات قمحا والناردات ثردا
والاهالة و سمنا ولقد فضلتم اهل الحضر علی کل قوم ما فضلکم اهل الدین ما صفکم فاصفعه ذا المعسر
فارده والباغی فاذوه و سوره قد افلح من تزکی را گفت تتمه اش این آیت
که بر من نازل شده من هیثم فی صلواته واخرج الواجب من زکوته واطعم المسکین من مخلاته
واجتنب الرجس فی فعلاته بفوزک فی تقوره و شانه و در عوض والسماء ذات البروج
گفت والسماء ذات البروج والارض ذات المروج والنساء ذات الفروج والخیل ذات
الفروج ونحن علیها نموج بین اللوی والضلوج و صاحب کتاب کندرال در کتاب
خود در باب معجزات انبیا میگوید فارقلیطا پیغمبر عرب باشد که در مکه شهنیف که از
پیدا شود و معجزات او کتاب او باشد که بدیل شوال کرد و ملتهای متفرقه بسوی
برد و آن پیغمبر بیسواد باشد و در نزد کسی چیزی نخوانده باشد اما خطوط و کتب آسمانی
سابق را همه بداند ولغات متفرقه بنی آدم را بداند و نزول کتابهای آسمانی را
بدون انحراف در خاطر داشته باشد و جمعی بعد از وی دعوی کنند که ما پیغمبرانیم و
کتاب بر ما نازل شده است قسم بروح الله و مادر او و قسم به صلیب مبارک که هر کس
دعوی کند بعد از او دروغگو باشند و کتاب او مثل و شبیه ندارد و قوم او
شبانان و سبع طبیعتان و جنگلیان و بیسوادان و شتر سواران باشند و در
کتاب ارماطیس و نیکاربونیان نوشته است که پیغمبر آخر الزمان بعد از تمام شدن
مذهب روح الله در عرب پیدا شود یعنی وقتی دین او نزدیک باشد که منسوخ شود
نه مطلق دین او باشد و مذهبش تمام شود یعنی روح الله این پیغمبر فیلسوف نباشد
و طبیب نباشد و استاد نداشته باشد و آنچه گوید از لوح محفوظ گوید و روح القدس
برابر او آید و حدیث کند و آفتاب را برگرداند و ماه را شق کند و حیوانات با او سخن

گویند و علامتهای طوفان نوح و ابراهیم را نماید از درون آتش روشن و مرده زنده کردن
مرغان و علامتهای موسی علیه السلام از ید و بیضا و عصا و اژدها را بنماید و معجزات مسیح روح
الله در نزد او بازیها شد و آنچه پیغمبران در مدتها کرده اند در لحظه کند و از خدا سخن گوید و از
جانب خود نگوید و بیشتر پیغمبران باشد در روز قیامت و وصی او چون شمعون کارها کند
و دشمنان او را ذلیل کند و خانه نشین کند و دشمنان او در قیامت از ایمان بی بهره
باشند و هر که بغیر او دعوی نبوت کند شیطان در شکم و دهان او باشد و دروغ
گوید و فریبنده خواهد بود صاحب کتاب بخاور گوید که ناموس آخرالزمان شال
پوشد و با بندگان چیز خورد و کوهها و درختها او را تعظیم کنند و سنگها با و سخن گویند و بهر طرف
رود و او را سایه نباشد و از احوالات آینده خبر دهد و در نزد درام چند بنده را
از او معرفت نباشد و حق با او باشد و دین و امام در مشت او باشد و آنچه بر اهل بیت
او نازل شود دوستان و فرزندان تا بقیامت باز گوید و اصحاب او بسیار کافر
باشند و بعد از آن بدر روند از دین خدا و جمعی دعوی نبوت کنند و جمعی دعوی امامت
و بدعتها نهند و فقیر از حکیم رفائیل پادری فرنگان که کلمه حق بود شنیدم که گفت در ولایت
ایتالیست که حضرت شمعون در آنجا آسوده است و در آنجا پاپ که اعلم علمای
نصاریست میباشد و این پاپ را جانشین و نفس ناطقه روح الله میدانند و کلیسای
عظیم است در آنجا کتابی دیدم بخط فرنگی که قبل از بعثت پیغمبر شما در زمان خالد پیغمبر ع
نوشته بودند و احوالات محمد ص و دوازده امام نوشته بود و خروج کردن بنی امیه
و خلافت بنی عباس و عدد همه ایشان و اسامی و صفت و صورت و خروج کردن خوارج
نهروان و جنگ کردن معاویه بن ابی سفیان و ناکثین در بصره لشکر کشیدن عایشه
و ادعا نمودن نبوت کیجور که نام او مسیلمه کذابه باشد و آنچه اذیت و آزار بمسلمانان
گذشته و میرسد تا روز قیامت در آنجا بود و بعد از مدتی که از فرنگ باصفهان
آمدم و بر دین شما مطلع شدم و مربوط بعربی و فارسی شدم حقیقت دین شما از آن کتاب

برمن ظاهر شد که بعد از پیغمبر شما بهمه عناد منافقین در این امّت کردند من نیز تاملی
دارم در اسلام خود که به هیچ نتیجی میرسد احوال من و اسم آن کتاب که ابو لدیه است
منهم لعنت میکنم منافقان و مرتدان صحابه پیغمبر شما را امّا رنا ئیل توفیق اسلام یافت
بدان کمال که داشت علمای مفسّرین قرآن عبد الله بن عباس بود و ابو سعید
الخدری و حذیفهٔ الیمانی و سهل ساعدی و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و ابن
زبیر و جابر انصاری و ابو ذر غفاری و زید بن ارقم و برا ابن عازب و جابر بن سمره
و سمرة بن جندب و شعبی و مجاهد و مقاتل و عطا و سعید ابن مسیّب و ابو ایوب انصاری
و زید بن ثابت و عمران بن الحصین و انس بن مالک و سعد بن ابی وقاص و عمار بن
یاسر و خزیمة بن ثابت و امّ المؤمنین امّ سلمه و عایشه و ابن عبّاس رئیس ایشان است
و جماعت دیگر بودند باین اکتفا نمود ه‌ام نقبای آنحضرت در بیعت اوّل از انصار که
در شارف مدینهٔ مشرّفه دوازده نفر با آنحضرت بیعت نمودند سعد بن عباده بود که آن
حضرت او را بهدایت اهل مدینه فرستاد و دیگر اسعد بن زراره و سعد بن ربیع و سعد بن
خیثمه و منظر بن عمرو عبد الله بن رواحه و براء بن معرور انچه ابن بابویه گفته است که در
محلّهٔ قبا بود و آتش کد و خورده بود و شکم او روان شده بود و خود را الخبر کرد
با آب ازاله نمود و آیهٔ انّ الله یحب التوّابین و یحبّ المتطهّرین در شان او نازل
شد و در مدینه وفات یافت و چون آنحضرت در مکّه تشریف داشت وصیّت
کرد که روی او را بمکّهٔ معظّمه کنند بجانب آنحضرت و این معنی در امّت جاری شد و
اوّل کسی بود که ثلث مال وصیت کرد خداوند عالمیان این را در امّت جاری و سنت
کرد در آن روز سنت شد لحد کندن در قبر و واجب شد روی میّت را بکعبه کردن دیگر از
نقبا ابو الهیثم بن التیهان است و اسید بن حضین و رافع بن مالک و اسعد کو چکتر از ایشان
بود اول کسی که از انصار با رسول خدا بیعت کرد او بود در شب عقبه و پیش از
واقعهٔ بدر در شهر شوّال سنه احدی من الهجرة وفات یافت و سعد بن عباده با پیغمبر

بیعت نکرد و با انصار و اعوان خود در خلافت عمر بن الخطاب فرار نمود بشام رفت و مغیرة بن
شعبه لعنه نموده عمر آن بیچاره را کشت و تهمت خون او را بجن بستند و از زبان جن شعر بستند و سعد بن
معاذ قبیلهٔ خزرج را رئیس بود در مدینه وفات یافت و او بود که حضرت رسالت پناه صلعم پا
برهنه از جنازهٔ او برفت و ابو الهیثم آن بود که در روز ثقیفه با پانزده نفر دیگر از صحابه از بزرگان
رفیق شدند که ابا بکر را از منبر بزیر آورند و بکشند او نیز در مدینه فوت شد با فقه دیگر ضرور نبود
بیان نمود و اول کسیکه از زنان ایمان آورد خدیجه کبری بود و از مردان جهان اول کسی که ایمان آورد
شاه ولایت پناه علی ع بود و از عمر مبارک آنحضرت در آنوقت ده سال گذشته بود و دوازده
نیز گفته اند و بعد از آن حضرت ابوطالب پدرش ایمان آورد و بعد از آن جعفر طیار برادرش و اولا
جمعی خفیه بوی ایمان آوردند و بعد از آن علانیه ایمان آوردند و اظهار اسلام نمودند و در
مدت بیست و سه سال نبوت آنچه جبرئیل از جانب حق تعالی آورد او بمردم میرسانید و از
تلقای نفس خود چیزی نگفت و در کتاب سفندره مسیحیان و نوشته که خاتم پیغمبران آنچه
میگوید از دهن جبرئیل میگیرد و در بغل خود میگذارد و بهر کس چیزی میدهد و جبرئیل از دهن
میکائیل گرفته و او از دهن او گرفته و میکائیل از عرش برداشت و بروایتی از لوح
محفوظ برداشت و بروایتی از خدا شنیده آنخدائی که تغییر و نقص و زوال در او نیست
فائده جبرئیل و میکائیل این هر دو اسم عجمی اند که معرب کرده اند و جبر در لغت سریانی بمعنی
عبد است و ائیل بمعنی الله و میک بمعنی عبید است پس جبرئیل بمعنی عبدالله و میکائیل
بمعنی عبید الله و همچنین در اسم مبارک جبرئیل شش لغت روایت کرده اند جبرائیل جبریل جبرائیل
جبرئیل جبرال جبرائیل و میکائیل و میکال خوانده اند و در لغت نصاری جبرئیل اکبر ئیل گویند
و در لغت مجوس سروش بمعنی جبرئیل است و بشتر میکائیل و آسمان عزرائیل را میگویند
وفات آنحضرت در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر صفر در سال یازدهم بود عمر شریف
آنحضرت شصت و سه سال بود و آنحضرت قبل از نبوت بتجارت شام رفته بودند و
دیگر بصنعتی و پیشه و حرفتی مشغول نبود و موضع مرقد مطهرش در مدینهٔ مشرفه و علی

ساکنها الف الف الثنا و التحیة واقع شد و مدینه بالادست معروف و از اقلیم دوم است
و نام او سابق بر این یثرب بود و از بنای یثرب بن عامر بن قحطان بن حمیر از اخبار
ذی المنار حمیریست بنام بانی او معروف بود و جای محقر بود و بانی آبادی او اسعد بن
سعود حمیریست که از تبابعه یمن است و از اولاد ذو المنار است که از اعاظم ملوک
یمن است و گویند تبع الاکبر اسعد است و جامه کعبه از ابریشم سیاه از مخترعات اوست که
سابق بر آن از لیف خرما بوده است جامه آن و اسعد سعیده همشیره خود را بمعد بن
عدنان جد حضرت رسول صلعم داد و هفتصد سال قبل از نبوت و ظهور آن حضرت اسعد
بوی ایمان آورد و پادشاه شجاع عادل مهیبی بوده بطریقه حضرت موسی ع میبود و حضرت
رسالت پناه صلعم او را ستوده است و بروایت دیگر آنکه اسعد در خواب دید آن
حضرت را و بوی ایمان آورد بطریق دانایان و بزرگان بازگفتند که این زمین هجرت
گاه حضرت رسالت پناه صلعم خواهد بود بوی ایمان آورد و تعمیر که نمود و بنای آن از بزرگ
نمود بروایت دیگر اسعد بجزائی مکه آمد و چشمهایش بیرون آمد و بعد از آن توبه کرد
خدا او را شفا داد و کعبه را جامه پوشانید و بمدینه آمد و کاغذی نوشت و در آنجا اقرار
به نبوت حضرت کرد و ایمان بوی آورد و بسره زنی طلبید و این کاغذ بوی داد و
وصیت نمود که دست بدست این کاغذ را بآنحضرت برسانید تا آخر آنکاغذ بآنحضرت
داده و آنحضرت او را دعای خیر کرد و برادر گفت و در صحت این اقوال اندک تأملی دارد
بضعف سند و راوی آن و قایع بعد از وفات آنحضرت چون حضرت رسالت پناه
روایت از زهر زن یهودیه که در بزغاله بریان کرده بود در خیبر تناول فرموده بود بروضه
رضوان و دار جنان ارتحال نمود قوم وی مرتد شدند و چهار هزار صحابه از دین
برگردیدند الا قلیلی و چون هر امتی بعد از هر پیغمبری اکثر ایشان از دین برگردیدند الا قلیلی
دکا فرمیشدند این امت نیز متابعت امم سابقه نموده رجع القهقری بکفر اصلی برگشتند
و گوساله پرستی اختیار نمودند همچنانکه ششصد هزار کس از بنی اسرائیل در ربته

که پایان سین باشد در بریهٔ فاران گوساله سیحا که سامری باشد پرستیدند و بطریق یهود گویند
شصت پور باصطلاح ایشان صد هزار کس باشند کرد و هزار کس از سبط لاوی که
گوساله نپرستیدند و عزازیل ملعون قوم موسی را هفتاد و یک فرقه کرد یکی از ایشان
ناجی و باقی هلاک شدند و امت حضرت را هفتاد و سه گروه کرد و هر یک ازین مذاهب
چند شعبه شدند و فرقهٔ ناجیه ازین امت طایفهٔ جلیلهٔ اثنا عشریه کثر الله امثالهم اند
و ایشان را شیعه و امامی میگویند و اهل سنت ایشان را رافضی میگویند و شیعیان
پانزده فرقه شدند و ایشان همه هالک شدند کیسانی و زیدی و جارودی و ناوسی
و اسماعیلی و فطحی و واقفی و سابئیه و نمالطه و در عرف شیعه کسی را میگویند که علی بن ابیطالب
را بلا فاصله خلیفه داند دیگر فرقه اهل سنت اند و ایشان در اصول و مذهب شده اند معتزله
و اشاعره و معتزله نیز دوازده فرقه شده اند حصلیه و هذیلیه و جاحظیه و بشریه و معمریه
و مرداریه و ثمامیه و هشامیه و خیاطیه و جبائیه و بهشمیه نیز گویند و از مشاهیر فضلای ایشان
و مروج این مذهب شدند جاحظ است و ابو الهذیل علاف و ابراهیم نظام و واصل
بن عطا و احمد بن حایط و بشر بن المعتمر و معمر بن عباد السلمی و ابو موسی عیسی الملقب بمردار
که او را راهب معتزله میگویند و ثمامة ابن اشرث و هشام بن عمرو القرطی و ابو الحسین
عمر بن الخیاط استاد الکعبی و ابو علی جبائی استاد ابو الحسن اشعری و پسر خود
ابو هاشم عبد السلام و ابو الحسین بصری و قاضی عبد الجبار و رمانی نحوی و ابو علی فارسی
و قاضی القضات ماوردی شافعی و مذهب معتزله در بعضی از مسائل اصول و فروع با امامیه
موافقت دارند و اشاعره را ملعون میدانند و برعکس اشاعره ایشان را ملعون میدانند
و غالب معتزله حنفی مذهبند و اشاعره شافعی اند و بیشتر مالکیه قدریه اند و بیشتر حنابله حشویه
اند و از بزرگ معتزله صاحب بن عباد است و زمخشری صاحب کشاف و فراء نحوی و
سیرافی و اشاعره نیز در اصول دوازده فرقه شدند مشبهه و مجسمه و قدریه و جبریه و حشویه
و وعیدیه و تناسخیه و ناصبیه و معطله و عوقیه و کرامیه و مرجئیه و ائمهٔ ایشان فخر رازی و

و بیضاوی و ابو اسحق ثعلبی و علی قوشچی و ابن حجر ناصبی و واحدی و رافعی و ابن ماجه قزوینی
است و در فروع اشاعره و زیدیه و جارودیه و ناصبیه و معتزله چهار مذهب شد مذاول
حنفی که منسوبند بابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی که غلام زاده و مجهول و نبی از کابل است
و اهل سنت او را امام اعظم میگویند و او در بغداد مدفونست و دیگر شافعی که منسوبند به
محمد بن ادریس شافعی که از قریش است و سنیان میگویند که شافعی چهار سال در شکم مادر
بود تا حضرت صادق ع از دنیا رفت او متولد شد و قبر او در مصر است و مالکیه منسوبند
بمالک بن انس بن مالک و دیگر حنابله منسوبند بعبد الله بن احمد بن حنبل شیبانی و
طایفه اهل سنت تابع داود بن علی اصفهانی شده اند و این مذهب داودی بهم رسانیدند
و همچنین از مذاهب باطلین ناکثین اند اصحاب طلحه و زبیر و قاسطین اصحاب معاویه و مارقین
که خارج اند و ایشان هفده فرقه شده اند حروریه و ازارقه و اباضیه و نجدات
و نمیریه و عثمانیه و یونسیه و نامیه و مرثیه و علائیه و عجارده و زعفرانیه و برغوثیه و صفریه
و ضحاکیه و بنی شهله و ابزیه و باقی مذاهب مبتدعه زبیریه اند و مفوضه و جهمیه و خاریه و بنانیه
و کاملیه و بیانیه و مغیریه و منصوریه و خطابیه و هشامیه و ابو مسلمیه و صباحیه و ناصریه و باطنیه
و قرامطه و بکیه و مقنعیه و حفصیه و اخفیه و شمراخیه و مبعدیه و میمونه و عالیان بهفت فرقه شدند
و ملحد گردیدند و دیگر از فرق ضلالت کرامیه اند و نجاریه اند و ناسخیه اند و معطله و
عارفیه و عباسیه و محکمه و حلاجیه و صوفیه سی و سه فرقه شده اند و صلیه و حلولیه و اتحادیه
و عشاقیه و نظریه و دوریه و زراقیه و شمراخیه و سلیمانیه و یزیدیه و ابن ابی العوجائیه
غرض مذاهب بسیار است که ذکر آنها باعث طول کلام میشود و هر کس که خواهد باقوال
صاحبان این مذاهب که بسیار است برسد رجوع نماید بکتاب تبصرة العوام سید
مرتضی رازی یا کتاب ملل النحل محمد بن عبد الکریم الأشعری الشهرستانی که تمام کند
مقالات در آنجا ثبت است تتمه چون بیان مذاهب متفرقه این امت کرد قدری که
از امم سابقه مانده است در میان است چون امم سابقه باز امت دعوت حضرت رسالتند

بیان مذاهب صابئین جماعتی اند که عبادت نجوم میکنند و اقرار بصانع و بعضی از پیغمبر دارند
و بعضی گویند دین ایشان میانه مجوس و یهود است و دینی ندارند و بعضی گفته اند که زبور
میخوانند و بعضی گفته اند که دین ایشان شبیه بدین نصاری است و قبله ایشان مهب جنوب است
که گو هست در منتصف النهار بآن طرف می ایستند و بعضی گفته اند که بر دین نوح اند و بعضی گفته
اند که اهل دینی اند در جزیره از جزایر موصل میباشند که لا اله الا الله میگویند و ایمان برسول دارند
و بعضی گفته اند طایفه از اهل کتابند و فقها اجازه داده اند که جزیه از ایشان میتوان گرفت
و نزد فقیر مطلق کوکب پرستان از آفتاب و ماه و شعری و سهیل صابئین اند زنادقه مشهور
آنست که این طایفه متمسک بشریعتی نیستند و بقدم عالم قایلند و در کتاب مجمع گفته اند که زنادقه
قومی از مجوس اند و ثنویین و بعضی گفته اند زندیق ماخوذ از زند است و زند کتاب
پهلوی است از زردشت و بعضی گفته اند که زنادقه قومی اند که در اسلام بهم رسیدند
و از اصحاب عبدالله صبا اند و ابن عبدالله مردم را بطلب خون عثمان برانگیخت و جنگ جمل
ایشان را یعنی شیعیان را گمراه کرد و بخدائی علی قایل شدند و در مفاتیح العلوم گویند
زنادقه طایفه از مانویه مجوس اند و اصمعی در قاموس گفته است که زندیق معرب
از زند این است یهود از امت حضرت موسی اند و این ملاعین مشبهه و مجسمه اند
و فرق ایشان بسیار است قنطیه و سامریه و یهودیه بنی اسرائیل و بلعمیه و عزیریه و داودیه
و جالوتیه و یهود خذلهم الله در باب تجسیم باری تشبیها از توریه می آورند و آیات
چند از توریه وضع نموده اند و قایل نیستند که نزول توریه از آسمان شده بلکه همین
ده آیه طور را آسمانی میدانند و آن اینست آنوخی آدونا الوهیخا اشر هوصیتیخا
ارص مضرایم بیت ادادیم لو یهیه لخا الوهیم احریم الیانای و میگویند باقی توریه را انبیا
که عبارت از پیغمبران باشند آنچه خواستند از اوامر و نواهی و قبایح و محرمات داخل
کرده اند و مدعیانند که بانبیا الهام شده و مینوشتند تا تمام شد مثل حلال بودن
که انبیا بر بنی اسرائیل مباح کردند وقتی که بخت النصر بیت المقدس را خراب کرد و توریه را

یهود

سوخت بنحویکه صد سال توریه را کسی ندید و نامش در میان نبود و با وجودی که قایلند که حق تعالی
شراب را حرام کرده و به بنی اسرائیل خطاب کرده که شراب مخورید که من حرام کرده ام
و شراب در شکم داخل بکل میشود و آیه موضوعه ایشان اینست که در باب حلیت شراب
کرده اند یایین و شعار الشنه اناداوخ یایین تشمخ لووا انوش ولحم لووا الوش معاذ
وگویند استغفر الله حضرت لوط با دخترش زنا کرد و این را نیز داخل توریه کرده اند
و در باب تجسیم باری تعالی استشهاد از توریه می آورند و میگویند موسی ع گفته است
که خالق بنی اسرائیل را دیدم بر صورت مرد زره پوش که خدا نام اوست خالق
بنی اسرائیل در وقتیکه بنی اسرائیل از مصر بیرون رفت و این است ارونی ایش
ملحاما ادونای شموئیل تا به آخر آیه یعنی دیدم مرد زره پوش که خدا نام اوست خالق بنی
اسرائیل را بصورت مسافران و در جای دیگر در توریه میگوید دیدم خدا خوابیده بود
و کف پای او از صفا مثل فیروزه بود با الماس که میشود جای دیگر میگوید که خدا را دیدم حرزنی
بر پیشانی بسته و عصابه بر سر انداخته و بر بازوی وی حرزی بسته بود و در باب ایوب ع میگویند
بوده نهایت آنکه تا دیها این نام را پیدا کرده اند و گفته اند باین عذابها مبتلا شد که
امت در بلاها صبر کنند و بکفر بعضی از انبیا قایلند و حضرت شعیب را کافر میدانند و عزیر
ابن شرخیا را پسر خدا میدانند و گویند یهودا ابن یعقوب با عروس خود جماع کرد و حضرت
یوسف ع بت را سجده کرد و زلیخا در خانه خود بت میپرستید و او میدانست و هیچ میگفت
و هرون باتفاق سامری بنی اسرائیل را گوساله پرست کردند و گویند چون عزرائیل
بقبض روح موسی ع آمد آنحضرت توریه مینوشت و قلم فولاد در دست داشت و بچشم عزرائیل زد
کور کرد و هنوز کور است و یکچشم دارد و حضرت مسیح و مادرش را بزنا متهم دارند و گویند خدای تعالی
دنیا را در شش روز آفرید و روز هفتم هشاد بود یعنی شنبه بود و یعنی در آسمان به پشت خوابیده
بود و پا بر روی پا گذاشته که از کوفت بیرون آید اینست که شنبه کار حرام است و چون
دجال پلید متولد شد او را پیغمبر میدانستند و چون خروج میکند او را خدا میدانند و عدد

انبیا را صد و بیست و چهار هزار میدانند و بعضی از ایشان را پیغمبر میدانند و به نبوت
پیغمبر ما و حضرت عیسی قایل نیستند و نسبت پیغمبر موعود در توریة را بحضرت صاحب ع میدهند
و از کفر و زندقه ایشان بدین چند کلمه اختصار نمود نصاری خذلهم الله اشد کفارند و
منسوبند بناصریه دهی در حوالی بیت المقدس و مراد عیسی باشد جمله نصاری گویند معبود جوهر است
از اقنوم ثلثه یعنی اصل و سبب هر چیزی و عبادت از ظهور باری تعالی است که وجود کل از او است
و آب و ابن روح القدس اشاره باوست و اقنوم و آب مراد وجود است و اقنوم ابن مراد
علم است و اقنوم روح حیوة است و اقنوم آب را قدیم میدانند و ابن را گویند کلمه است و اقنوم
سیم روح القدس است و گویند معلوم است یا جوهر بود یا مرکب و نشاید که حقیقتاً عرض بود
لابد باید که جوهر باشد و گویند نشاید که حقیقتاً عرض بود لازم شود که جوهر باشد بود چگونه
حکمش درست نبود الا وحی ناطق پس واجب باشد که خدا تعالی وحی ناطق بود و عمده طوایف
ایشان سه فرقه اند ملکائیه از ایشان ثالث ثلثه اند یعنی سه خدا قایلند یکی ذات
که باری تعالی است و دو نفس مستقل در خارج که عیسی و مریم باشند و باتحاد و حلول چنین
میدانند و اکثر فرنگان و الیان و ارماد و ماجار و کارملیستان و مصردان و لوزان و دیگر
ان مل و هرومی و کلیس و الامان و پرتکال و بناسه بانظریق رفته اند و طایفه دیگر قطوریه
اند و عیسی را پسر خدا میدانند و بعضی خدا میدانند و بعضی از ایشان میان مذهب ملکائیه
بنزدارند و بعضی گویند روح او خداست بعضی گویند معنی خدا بودن اینست که خلق بوجود
یابند و روح القدس است که زنی باو زنده شود اگر پرسند چرا عبادت عیسی اینست
گویند از بهر آنکه عیسی واسطه است میانه ما و لاهوت و گویند معنی لاهوت آنکه روح خداست
و تن او بشر او نیست و یکذاتست و تشخص مثل عکس شخص در آینه و این مذهب ارامنه
اصفهان و تمامت نصاری ایران و گرجستان و طایفه دیگر زنگیان از حبش و سودان
و سیب و روس و بلغار و حاجی طرخان و سکاب و اهل ولایت لروسکان سواحل رود عادل
و فاطنین معموره جنوب و شهر نو که عبارت از ینگ دنیاست و آن در مغرب ظلمات است

نصاری

دارا

و آنانیکه در حوالی ظلمات میباشند و سکنه کوه بلور و داغستان و طایفه چرکس و از نژاد عیسی
یعقوبیه از ایشان گویند اتحاد بذات بود از ناسوت و لاهوت شده و این قول شنیع
و باطل است زیرا که نزد ایشان لاهوت جوهر بسیط است و ناسوت جسم مرکب است
پس اتحاد صورت نباید که یک ذات و دو تشخص داشته باشد و اگر صورت داشته باشی لازم
بودی که لاهوت مرکب شدی یا ناسوت بسیط و این هر دو بی اصلست و بعضی از ایشان نسطوریه
گویند میان ایشان ممازجت نبود الا آنکه کلمه ناسوت مسیح را هیکل کرد اند پس عیسی دو
جوهر است و دو اقنوم بعضی از یعقوبیه تصدیق این قول نموده اند و بعضی گویند اتحاد آن بود
که کلمه در مسیح تاثیر کند چنانکه صورت در آینه بی آنکه نقل کند و این طریقه مختار عیسویان روم
و بیت المقدس و ارزنة الروم و ساکنان دریای عمان و پرتکال و آنانیکه در بحر منطس و
اقصا بوش ساکنند و بعضی از انگلیس و فرنگ و لنده و فرنگیس و اهل کره و دود ینک
و دیو و دعه و سواحل و سیلان و بعضی از اهل نوبه و حبش و سودان و زنگیان و آنانیکه
در زیر خط استوا و در معموره شام دکت و ماهیه از هند ساکنند و مقالات همه نصاری
آن است که گویند کلمه بر دست مسیح چیزها کرد و آن کلمه ایجاد است مثل از گل خفاش ساختن
و زنده کردن و گویند ایمان داریم بواحدی که پدر است و مالک همه چیزهاست و برب
واحد که مسیح پسر خداست و از خدا پدید آمد و چون ابتدای کاری کنند بسم الله الأب
و الابن و الروح القدس الرحمن الرحیم اله واحد و کتابهای آسمانی را بیست و چهار دانند
که بر بیست و چهار پیغمبر نازل شده و لیس و بهمین عدد از پیغمبران قایلند و بعضی قایلند بدو
پیغمبر حضرت موسی و داود و باقی انبیا را با یوسف رهبانان میدانند و گویند کتاب
انجیل از آسمان فرود نیامده بعد از عروج عیسی بآسمان چهار نفر از حواریین الوقا و
و یوحنا و مرقوس نوشتند بفرموده آنحضرت و آنکه در میان چهار انجیل است و جزوی در
آنجا از حلال و حرام و فرض و سنت و امر و نهی نیست بلکه همین احوالات آنحضرت و مادر او
از ابتدای تولد و شهر بشهر رفتن و بکجا نشستن و چه خوردن تا وقتی که باعتقاد ایشان اورا

کشتند و بچهار میخ کشیدند و بردار زدند و در قبر کذاشتند و در نسب آنحضرت کویند که مریم زن
یوسف نجار شد چون او را بخانه آوردند سه روز یا چهل روز در زمان پادشاهی پیلاطوس
و بعد از آن زنده شد و به آسمان رفت و صلا در آئین شریعتی نیست بلکه شریعت حضرت
موسی و احکام توریه و مسائل عمل میکردند و کویند مسیح نیامد که دین موسی و طریقه یهود را برهم زند
بلکه آمد تا تمام کند نو و کهنه دین موسی ع را و هم چنین نصاری در اقانیم خلاف کنند بعضی کویند
که خواص‌اند با صفات و کویند از جوهر چیزی شریک او باشد و انقلمانای عیسی از احوالات
آن است که اکر پدر داشت اولی تر است از وی تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و اینکه کفتیم
مذهب نصاری ترکستان و فرنکان و قبرس و آچ و چکال و نصاری داد بان و باشی
آجوق و سکاب و قلیاق و نصاری قمق و سکان رود خانه آق و کنز و قراو بحیره و بر تامل
و اهل مغرب و اسکندریه و بیت المقدس و اجداد چنگیز خان کویند این مذهب داشته اند و
بعضی از سلاطین مغول و بعضی کویند بت شکری نامی واضع این مذهب داشته اند و بوده
اند و در ایام سلطنت چنگیز خان بوده بعد از اسلام او را کشت و اعتقاد جمع نصاری آن است
که همه انبیا از برای کفاره پدر خود ابو البشر آدم ع که کندم خورده بود در جهنم بودند عیسی
آمد و لکد زد و جهنم را خراب کرد و ایشان را نجات داد و هنوز جهنم خراب است و غسل
واجبی و مطهرات و نجاسات و استنجا کردن و عبادات مفروضه از صوم و صلوة و اعمال
سنتی در مذهب ایشان نیست و نماز را وجب کفایی میدانند هرگاه که در کلیسا کشوده
شود آنانی که در بیرون اند از ایشان ساقط میشود و بغیر از طلاق همه اعمال توریه عمل میکنند
و در باب میراث و اکثر شرعیات نیز متابعت مذهب ما مینمایند و در باب حضرت رسالت
و این دین چندان کفر و زندقه کفته اند و کتابها بر رد این دین نوشته اند که بیان نتوان
کرد و کشیشان ایشان بهشت را بکز و پیمان میفروشند بهر کس که زر بدهد و هر کس از زن
و مرد کناهی میکند نزد علما و پادریان خود میرود و اظهار کناه خود میکند او را می بخشند
و کوید در عوض کناه پرهیز کن و چند روز حیوانی مخور و اکثر محرمات را حلال میدانند

مثل قمار و شراب سازد غیره و همچنین گویند عیسی شراب خورد و امر بخوردن شراب
کرد و این نعمت خداست و من پسر خدایم و پدرم در آسمان است و گفت استغفر الله
هر کس شراب خورد خون خدا را خورده و با او متحد میشود و کندری در کلیسا میسوزند
و میگویند خدا را میسوزند تعالی الله عن ذلک و کفر و زندقهٔ ایشان بسیار است بدین قدر
اکتفا شد دهریه از ملاحده اند هر چند بعلانیه اظهار دین خود نمی کنند اما گویند صانع عالم نیست
و گویند و ما یهلکنا الا الدهر و آسمان ستونی دارد که ما نمی بینیم آدمی بر او میخورد و میمیرد
و جمله گویند هود و شعیب و صالح و موسی و عیسی و محمد ص انبیا بودند و لیکن هرمس و برادرش
و افلاطون و سقراط و بقراط و ارسطاطالیس پیغمبرانند و این قوم نیز کواکب را عبادت
کنند و گویند دنیا قدیم است دلیل بر آنکه ما بجز این نمی بینیم که جوجه میشود و آدمی را می
بینیم که از منی بهم میرسد و سبب را نمی بینیم زیرا که بعقل ما درست نمی آید و چیزی که عقل ما در
نیابد حکم بوجودش نمیکنیم پس دنیا چنین بوده و چنین خواهد شد و امثال و اجنبی نزد ایشان
واجبست و اما خمر را حلال میدانند و گویند وطی دبر زوجهٔ مردمان بر اجنبی حلال است
زیرا که شوهر صیغه بر فسخ خوانده است و زن مختار است و نزد ایشان حشر و معاد
نیست و جمعی از ایشان به طبیعت و عناصر اربعه قایل شده و در کتابی از آن ملعون دیدم
نوشته لا اله الا الله المرکب المبین همه صفحه این قول نوشته بود و چهار نقطه
گذاشته بود و آتش و باد و خاک و آب و از قرآن استشهاد آورده بود باثبات
طبیعت و عناصر اربعه و تمام آن کتاب کفر و زندقه بود براهمه فرق ایشان بسیار است
و بعضی از ایشان به نبوت حضرت ابراهیم و خضر قایل اند و قلیلی از ایشان از انبیای
عجم قایل اند و برهمن هندی و اتباع او گویند صانع عالم نور است نه چون نورهای
دیگر و قادر و سمیع و بصیر است و اکثر ایشان بلکه همه بتجسیم باری تعالی قایل اند و همه
بتناسخ اعتقاد دارند و گویند اول انبیا آدم ع بود و آخر شیث و بعضی گویند عیسی
نیز بود و اکثر بوجود انبیا قایل نیستند و گویند بعثت انبیا قبیح بود از بهر آنکه اگر انبیا

خیری فرمایند که موافق عقل باشد خود کفایت است و اگر خلاف عقل بود آنهم قبیح پس حسن و ۵
قبح نزد ایشان عقلیست براهمه گویند زعفران بر پیشانی مالیدن علامت ایمان است و چون
ابراهیم را در آتش انداختند زعفران و نرگس را خداوند عالمیان آفرید گاو شیرده
فرستاد تا آنحضرت شیر او را میخورد و اینست که کشتن گاو در نزد ما عظیم است و عبادت
عناصر اربعه و جمادات میکنند و موی خود را میسوزانند که از گناه پاک شوند چون آتش را
نور خدا میدانند بنور خدا او را داخل میکنند و قایل بمعاد روحانی و جسمانی هیچکدام
نیستند الا قلیلی که بمعاد روحانی قایل اند و گویند ارواح معذب میشوند بهر آنکه ببدن
حیوانات دیگر داخل میشوند و هر نفس که بد و بسیار کش است اگر در زیر قطب شمالی بمیرند
بالم سرما گرفتار است و اگر در قطب شمالی ماند متألم بگرما میشود و همه بتناسخ قایلند
و کشتن هیچ حیوانی از حیوانات ناموزیات و کشتنش را خوب نمیدانند و در نزد ایشان
حشر و معاد نیست تناسخی جمله فلاسفه و بیشتر نصاری کل فرق براهمه و گوار و
و سواد و راجپوت و صابئین و طبیعیون از حکما و بعضی از رشتیان و بعضی از فرق مسلمانان
و ملاحده و اسماعیلیه و جهال اهل تصوف و کسانی که بتناسخ قایلند گویند تناسخ چهار نوع است
نسخ و مسخ و فسخ و رسخ پس نسخ در اجسام آدمیان بود و مسخ در بهایم و طیور و
سباع و انواع حیوانات و فسخ در انواع دواب و حشرات الأرض و رسخ
در انواع اشجار و نباتات و گویند انسانرا در اصناف چهارگانه مسخ کنند بقدر مراتب
ایشان و همیشه میگردند از جسد بجسدی دیگر و گویند عالم دوار است و جز این عالم سرائی
نیست و حشر و نشر و قیامت و حساب همه محال است و قیامت را گویند عبارت بود
از بیرون آمدن روح از بدن و رفتن ببدن دیگر و ایشانرا در اجسام دیگر هم راحت بود
و هم مشقت بسبب عمل خیر و شر و هر روح که در اجساد انسان بود در راحت و لذت بود
هر که در دور اول مرد حالا زن است و هر که در آن دور کسی را کشت در این دور کشته میشود
و هر که در آن دور زنا کرد در این دور با او زنا میکنند و مقالات ایشان بسیار است

بانه

باینقدر اکتفا نمود مجوس که از گبران باشند اگرچه خود را نسبت باتّبت حضرت ابراهیم
میدهند و گویند این کتابی که داریم صحف است ایشان را اعتقاد آنست که عالم را دو صانع
هست یزدان و اهرمن یزدان خدا را گویند و اهرمن شیطان را و گویند باری تعالی
چو عالم را آفرید و اندیشه کرد و گفت مبادا مرا ضدی باشد که عدوی من باشد شیطان
از آن اندیشه پدید آمد بعضی گویند یزدان تنها بود و او را وحشتی پدید آمد اهرمن پدید آمد
و اهرمن در بیرون عالم بود از سوراخی نظر کرد یزدان را بدید و بر جاه و منزلت او حسد
برد و شر و فساد ازوی پدید آمد یزدان ملائکه را بیافرید که لشکر وی باشند و خود با
لشکر اهرمن که شیاطین باشند جنگ کرد و جنگ میان ایشان دراز کشید چون یزدان
نتوانست دفع اهرمن کرد با یکدیگر صلح کردند و شمشیر را در پیش قمر گذاشتند و بعضی
گویند پیش ملائکه گذاشتند بشرط آنکه مدت معین اهرمن در عالم باشند و چون مدت
بآخر رسید اهرمن از عالم بیرون رود و خیر محض باشد و گویند یزدان و اهرمن هر دو
جسمند و بعضی گویند یزدان جسم است و اهرمن نه و یزدان مطبوع است بر خیر و شر
نتواند و اهرمن مطبوع است بر شر و خیر نتواند کرد و آفریدن موذیات و حشرات و شر را
از اهرمن میدانند و دلیل گویند چون در عالم خیر و شر هست لازم بود که عالم را دو
خالق بود و مانویه نیز این اعتقاد دارند و گویند خیر و نور را یزدان آفریده و تاریکی
و ظلمت و شر از اهرمن است و بعضی گویند مبدء نور و ظلمت است و بعضی گویند یزدان
و اهرمن هر دو قادرند الا یزدان ابتدا بخیر نمود و قومی از ایشان گویند جسم را دو
خالق است و بعضی گویند نیست جسم را هیچ خالق الا آنکه در خارج دو خالق باشند
خالق خیر و خالق شر و جسم خیر و جسم شر ازو پدید آمد و گویند پدر خلایق کیومرث است
و گویند روباه جمشید است و کشتن گرگ را حج میدانند و کشتن حشرات الارض و
موذیات را ثواب میدانند و وجود اینها را عبث میدانند و گویند نافریده است یعنی
اهرمن آفریده و یزدان نافریده و زردشت را نبی میدانند و چون عقد میکنند

زن و مرد را برهنه میکنند و نزد ملایان که عبارت از قاضیان خود باشد میبرند قاضی دهن را
می بندد و هفت سنگ میگذارد اول عروس میآید و بر روی سنگ می ایستد و شاباش کاد
بر او میپاشند تا هفت سنگ را پا میگذارد و پیش می آید و بعد از آن پشت میکند بر روی
هفت سنگ میرود قاضی باز شاباش میپاشد و داماد هم بدین دستور این عقد
ایشان است و زنان حایض را از خود دور میکنند و در ایام حیض نمیگذارند دست بر
کاسه و کوزه بگذارند و در دالان حوزها ساخته اند زنان دهن می بندند و در ایام حیض
در آنجا می نشینند تا پاک شوند و با آب سرد غسل میکنند و مردهای خود را در دخمه میگذارند
در کوهها میبرند و مرتفع به پشت میخوابانند با جامهای پوشیده و سگ سیاه را همراه میبرند
و دو نان بالای سر و پایین پا می اندازند سگ از روی مرده میجهد و نان را میخورد
و این غسل میت ایشان است بدین چند کلمه اطوار ایشان را بیان نمود اهل ختا
دین ایشان با دین مجوس شبیه است و اعتقاد بطوفان نوح ندارند و بعضی از هندوان
و زیرباد و مجوس نیز بر این رفته اند و دنیا را قدیم میدانند و اکثر ایشان بطریق براهمه
اند و لکن رستم پرستند و در بتخانها صورت رستم را کشیده اند و بطبیعت قایلند و
بتان هم دارند که عبادت میکنند و متمسک بشرایعی نشده اند و حکما در میان ایشان
بسیار است و احکام نجوم و ضابطه آنرا خوب دارند و بحشر و معاد قایل نیستند مانویه
اینطایفه نیز از مجوس اند و اصحاب مانی نقاشند که در زمان شاپور بن اردشیر بهم رسید
و دینی احداث کرد میان مذهب گبران و ترسایان که نه آن بود و نه این و به پیغمبری
بحضرت مسیح قایل بودند و میگفت موسی پیغمبر نیست و اعتقاد او این است که عالم مرکب است
از دو اصل قدیم یکی نور و یکی ظلمت و هر خیر و خوبی را از نور میدانست و هر شر و بدی را
نسبت بظلمت میداد و میگفت موذیات و حشرات ظلمت آفریده است برای آنکه حکمت
خلق اینها را نمیدانست و گمان میکرد که خلق اینها عبث است و در اینها منفعتی نیست و حکیم
نمی باید اینها را خلق کند و عیب کرده موی را که در پشت زهار و زیر بغل میروید و میگویند

که اختلاف الوان و اشکال در پر و بال مرغان از جهت اخلاط بدن است بدون تقدیر مقدر
قدیر و انواع حوادث و بیماریها و بلاها و آفتهای غلّه را وسیله با نکار خالق کرده اند
گویند اگر شکم آدمی بهیأت قبا میبود بهتر بود که هر وقت که میخواهند بگشاینده و دست
در اندرون او کنند و وطی محارم را حلال میدانند و گویند هر درختی که بار آورد آری
بخوردن میوهٔ آن تو اولیتری از دیگران و گویند هر فرزندی که از دختر خود بزیر آید عجب
تر است از عمّه و خاله و نکاح را فایده نیست الّا انکه میداند که از کدام خانه بر می آید
و اگر او را ترتیب کند کفر و زندقه ایشان بسیار است طبیعتون بطبیعت عشور قابلند
و گویند اشیا بخودی خود متکوّن میشوند و الّا در مادّه انسان میگویند چون نطفه در رحم
مادر افتاد مدوّر میشود و طبع مدوّر است از جهت انکه بواسطهٔ حرارتی که در رحم است نضج
می یابد و بدین سبب نطفه چهار طبقه میشود و هر طبقه محیط نامحدود یعنی انچه غلیظ است
رو بمحیط میآورد و در سطح اولی نطفه مقرر میسازد و آنچه در زیر سطح اعلا است و متصل
سطح و آنچه لطیف و کمتر است با مرکز است بدین چهار طبقه میشود و مرکز که در میان
نطفه است سودا میگویند و سودا خشک است و طبع خاک دارد لاجرم بجای خاک افتاد
و طبقهٔ دویم را بلغم گویند و بلغم سرد و تر است و طبیعت آب دارد لاجرم بجای آب
افتاد و طبقهٔ سیم را که محیط است خون میگویند و طبیعت هوا دارد و هوا گرم و تر است
لاجرم بجای باد افتاد چهارم را که محیط است صفرا میگویند و آن گرم و خشک است
و طبیعت آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاد جوهر نطفه چهار عناصر و چهار طبیعت
بهم رسانند و این در یکجا بود بعد از آن موالید سه گانه که معادن و نباتات و حیوانات
باشد پدید آید و تمامت اعضاء اندرونی پیدا شود و اوّل نطفه مدتی علقه است و بعد
از آن مضغه میشود و در میان مضغه عظام و اعصاب و عروق پیدا می آید و در اوّل
چهار ماه که نوبت آفتاب است آغاز صورت میشود و بتدریج حس و حرکت در وی پدید
می آید و ولوج روح گویند همان حرکت خاصه است بعناصر و در ماه نهم که نوبت مشتری شد

بدین عالم آید و اینها را گویند بطبیعت میشود بدون تاثیر خالق کیرد همچنین گویند ابر در آسمان
دود است و شهاب بخار دهنی گویند که بکوه نار میرسد و میسوزد باران حرارت آفتاب است
که منعکس در ابر بسته میشود و باران میشود و چون بکوه زمهریر میرسد در حین نزول برف میشود
و زلزله بخار زمین است که آنرا مضطرب و متحرک میکند که بیرون آید و آب عرق زمین است
که چون جمع شد زمین را منفجر میگرداند و بیرون می آید و قوس و قزح عکس آفتاب است
فلاسفه عالم را قدیم میدانند و نفی صانع مختار میکنند و صانع را بعضی علت اولی خوانند
و گویند عالم معلول علت اولی است و هر دو باهم بودند چنانچه قرص آفتاب و نورش گویند
اول چیزیکه از علت اولی پدید آمد عقل بود و آن بمنزلهٔ دوم است در علت اولی در عدد
نه در قدم و آنرا عقل کل و فعال خوانند و گویند این عقل است که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند
و تاثیر این در نفس همچون تاثیر قلم است در لوح و گویند نفس از لوح است که در قرآن
یاد کرده شد و نفس را سیم خوانند در عدد و گویند عقل جزویست و بدان نیک از بد
و نفع از ضرر بداند و قوتیست از قوتهای نفسانی کل و گویند عقل ساکن و حرکت نمیکند
و نفس در عقل بالا است و همیشه متحرک هست و عقل چون خواهد که علم علت اولی را بداند متحرک
شود و گویند در عالم عقل چون مشتاق علت اولی میشود بواسطهٔ علت عقل بعلت اولی رسد
و گویند علت اولی داند که عقل معلول اول است و جز این هیچ نداند و گویند جاهل است
آنچه بر بالای ویست زیرا که بکمال ویست و همچنین جاهل است آنچه در زیر ویست از
بهر آنکه نفس خود را به از آن شناسد و گویند هرچه در زیر فلک قمر است معلول طبایع و
طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی و بعضی از ایشان گویند زمان
محیط چیزهای زمانی باشد و نفس محیط عقل و علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی که او را
صانع خوانند در گرد جمله موجودات در آمده و بعضی گویند که مبدء عقل عالم اسفل عقل
عاشر است یعنی فلک قمر و عقل فعال و واهب الصور نام اوست اما بیشتر بر آنند که عقل
عالم علوی هر ده فعالند و هر ده مبادی عقول و نفوس عالم سفلی اند از این جهة است که

که عقل

که عقل از عالم علوی و تمامی کواکب و ثوابت و سیارات و کارکنان عالم سفلی اند و تفاوت
میان آدمی را از جهت خاصیت از منه میدانند از سعادت و شقاوت و بلاهت و
زیرکی و همت و خساست و درویشی و توانگری و عزت و خواری و درازی عمر و کوتاهی
و مانند این را از عقول و نفوس عالم علوی و اثر کواکب و ثابتات و سیارات
میشناسند و گویند دانش باری تعالی بذات خود به نفس اوست و گویند عالم و معلوم
و علم هر سه یکذات شد و علت اولی را جز از صانع بودن هیچ صفت نیست و گویند از عقل
مجرد و عقل دوم و فلک نهم پدید آمد و از عقل دوم عقل سیم و فلک ثوابت پدید آمد
و از سیم عقل چهارم و فلک زحل پدید آمد و از چهارم عقل پنجم پدید آمد و از عقل پنجم
عقل ششم و فلک مریخ پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس پدید آمد و از
عقل هفتم عقل هشتم و فلک زهره پدید آمد و از عقل هشتم فلک نهم پدید آمد و فلک
عطارد و از عقل نهم العقل و هم پدید آمد و فلک قمر پس عقول ده باشد و افلاک نه
و گویند اینها بخودی خود بهم رسیده اند نه علت اولی آفریده اهل تحقیق و حکما گویند
افعال خدای تعالی بر دو قسم است ملک و ملکوت ملک عالم محسوساتست و ملکوت عالم
معقولات را عالم غیب و عالم ارواح علوی امر گویند و چون موجودات ملکوتی بر
دو قسمند قسمی آنست که با عالم اجسام بهیچوجه تعلق و تصرف و تدبیر ندارند و ایشان
کروبیان و کروبی بر دو قسم است که از عالم و عالمیان اصلا خبر ندارند و ایشان را
ملائکه مهیمنه گویند و قسم دیگر آنست که ایشان حجاب بارگاه الوهیت اند و محبت
فیض ربوبیت و این طایفه را باصطلاح حکما اهل جبروت گویند و روح القدس در
وصف اول این طایفه است و در ملأ اعلی روحی از آن عظیم تر نیست و بیک اعتبار قلم
و بیک اعتبار عقل گویند و همین عقل است که اقبال کرد و این عقل در وصف این طایفه است
و روح القدس که آنرا جبرئیل خوانند در وصف آخر این طایفه است و قسم دیگر که آن
موجودات ملکوتست که تصرف میکنند و ایشان اهل ملکوت اعلی اند و قسم دیگر اهم

نفوس فلکند و ایشان اهل ملکوت اوّل اند و چندین هزار از ایشان بمعادن و حیوانات
و نباتات موکلند لاجرم بر هر موجودی ملکی موکل میباشد و گویند تا هفت فلک بنا
شد خدای تبارک و تعالی برکه بیافرید در درخت و زبدهٔ ملوک اسفل مرکب است
از دو عالم جسمانی و روحانی و او موکل موجودات است و مقصود همهٔ آفرینش اوست
و ارواح ناری که ایشان را جن نام نهاده اند و شیطان خوانند منقسم اند بهمه ملکوت
اسفل بعضی از ایشان قابل تکلیف و مخاطب وحی الهی اند و در مفهومات و ماهیات
ایشان را خلاف بسیار هست و عالم اجسام بر دو قسمند سماویات و ارضیات
اما سماویات چون عرش و کرسی و ثوابت و سیاره و کواکب سبعه و اما ارضیات
چون بسایط عنصری و آثار علوی چون رعد و برق و ابر و باران و مرکبات چون
معادن و نباتات و حیوانات بحر و بر را که نهایت نیست و گویند اول چیزی که
باری تعالی آفرید جوهری بود که آنرا جوهر عالم کبیر گویند و بی ماده و بی واسطه
بجودی خود آفرید جوهر اول را روح اضافی و عقل اوّل را روح اعظم و روح محمد
گفته اند و بزرگواری جوهر اول را کسی نداند بجز الله تعالی از جهة آنکه بغایت
شریف است و لطیف و دانا و مقرب است و بغایت حاضر و مشتاق و همیشه در استیناس
خدایتعالی میباشند و هرگز یکطرفة العین از آنحضرت غایب نشوند و بواسطه جوهر اوّل
فیض را از مبدأ قبول میکنند و هیچ چیز این تقرب ندارد جوهر اوّل دارد و خدایتعالی
را خطاب و کلام با اوست و او را خطاب با تمامت موجودات و خطاب با این
جوهر آمد که بنویس که مفردات عالم را و مفردات عالم عقول و نفوس و افلاک
و انجم و عناصر و طبایع اند و چون جوهر اول مفردات را بنوشت خطاب آمد که مرکبات
را بنویس و مرکبات عالم حیوانات و نباتات و معادن اند و در مبدأ انکار معاد از این
اقوال ظاهر میشود و تمام شد اقاویل مقالات فلاسفه و متشرعین ایشان و چون طول بسیار در
کلام ایشان مختصر نمود اهل نجوم بقدم عالم قائلند الا قلیلی از مسلمانان و گویند قسمت

تعلق ببروج دارد تا چهار طبایع ببروج برونکرد حیوانات پدید نیاید بدانکه ابتدا
تحمل کنند وگویند دوازده هزار سال شمس قسم حمل بود و بر وی حایل بود زیراکه
حمل برج آتش است و بیک عنصر حیوان حاصل نشود و ده هزار سال نیز قسم ثور بود
و ثور را رخی است و بدان عنصر هیچ حاصل نشود زیراکه یکی گرم و یکی خشک و دیگر سرد است
و هشتهزار سال قسمت جوزا بود و جوزا گرم و تر است و چون سه قسم طبیعت پیدا
شد سرد و خشک گرم و خشک گرم و تر پدید آمد پس قسمت سرطان هفت هزار
سال بود و هفت ستاره در این دور با وی شریک‌اند هزار اول زحل شریکست
با وی هفت سرطان تمام شد سرد و تر است چهار طبیعت تمام شد حیوان پدید
آمد و همچنین تا بقمر رسد و هزار آخر شریکت قمر بود گویند چون این دور تمام
شود و آسمان منطبق شود عالم خراب شود و زمین به آب فرو رود و در
دور سنبله و میزان و اسد هیچ حیوان نباشد و چون دور بعقرب رسد
حیوان پدید آید در قسمت بروج آبی حیوان پدید آید پس بقول ایشان هر سی هزار
سال عالم خراب شود و هشتهزار سال آباد و همیشه باین ترتیب باشد تا آنجا
که باز خراب شود ربع مسکون را آب بگیرد و طوفان شود و چون خواهد
که آباد شود در آن ربع مسکون که آب نقل کرده عمارت پدید آید و مقالات
ایشان بسیار است بدین اکتفا نمود والله یعلم **باب دویم** در احوال
خیر مآل حضرت فاطمهٔ زهرا سیدهٔ نسا آنحضرت صبیهٔ زکیهٔ حضرت خاتم
الأنبیا است و مادر آن معصومه حضرت ام المؤمنین خدیجهٔ کبری بنت خویلد
ابن نوفل ابن عبدالعزی است و القاب آنحضرت بسیار است مثل صدیقه که بمعنی
معصومه است و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و محدثه و زهرا و بتول عذرا و سیدة
نساء العالمین و نام آنحضرت در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه یعنی برندهٔ بابا
از بدیها و برندهٔ شیعیان خویش از آتش دوزخ و در کتاب جاماسب حکیم

بنات نعش

در احوال خیر مآل حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

و کتاب زند شاه زنان و در حدیث تزویج حق تعالی نام او را نور فرموده و در
توریة عابده بوده و در انجیل مخدومه و در کتاب زبور هیود تاج النسا و در کتاب
براهمه شمه کبری و در کتاب یونانیان حبیبة الله و در کتاب کلدین مسطور
است که حدیث میکند ملک با دختر آخر الزمان همچنانکه با مریم مادر مسیح سخن میگوید
و نام او مظلومه است و ستمدیده و دشمنان او در کهنم است خداوند عالمیان دشمنان
و ظالمان او را بداغ مهار کرده بجهنام و مراد از کهنام جهنم است که معرب کرده اند
و نقش نگین آنحضرت من المتوکلون بود بدانکه احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه
متواتر است بر جلالت و فضیلت و عصمت و طهارت او و اینکه سیده زنان عالمیان
بود و اشرف زنان جهان و اهل بهشت است و از آدمیان و حوریان و جنیان و غیر
و بزرگواری او زیاده است بر زنان حضرت رسالت پناه و زنان انبیا و زنان
ائمه معصومین و دختران ایشان و اشرف از ام البشر حوا و اقلیما و عناق بنات آدم ع
و هاجر و ساره زنان حضرت ابرهیم و راحیل و لیا زنان حضرت یعقوب و یوحاوید
مادر موسی و ام کلثوم خواهر هرون و زلیخا زن یوسف و رینا خواهر آنحضرت
و آسیه بنت مزاحم زن فرعون و حسنه بنت فاقود بن قبیله زوجه عمران ابن ماثان
و اشباع زوجه زکریا خواهر حسنه و دختران لوط و استاره دختر ابن یعقوب
و بلقیس بنت شرحیل ابن الهدها زوجه حضرت سلیمان و مریم مادر عیسی ع و ناهید
مادر ذو القرنین بود و او را زهرا بجهة این میگویند که چون در محراب عبادت
می ایستاد تمام مدینه و خانهای آن روشن میشد و در طرف عصر سرخ میشد و بتول
عذرا بجهة این میگویند که آنچه زنان حیض و کثافت میدیدند او نمیدید و همیشه بر
صفت دختران باکره بود و نسبتهٔ حوراطینت بود و ولادت باسعادت او در سال پنجم
بعثت حضرت رسالت پناه ص واقع شد و مرویست که در شب معراج رسول خدا ص
از بهشت رطبی تناول فرمود و بحضرت خدیجهٔ کبری مقاربت نمود و حقتعالی فاطمه را

ولادت و نسبت زهرا بهشته

از آن بیافرید و بعد از حضرت رسالت پناه ص ملائکه با او سخن میگفتند و حدیث میکردند به اسناد
معتبره مرویست که بعد از وفات حضرت سید المرسلین چون آنحضرت مهموم و حزین بود
حقتعالی جبرئیل را فرستاد و قصص اخبار گذشته را تا روز قیامت با آنچه این امت
میکنند و خواهند کرد و آنچه واقع خواهد شد تا آخر شدن دنیا و آنچه منافقین این امت
می کنند و خواهند کرد خلفای جور از بنی امیه و عباسیان و غیره از سلاطین کفر و
اسلام که در تمام جهان خواهند کرد همه را فرمود و حضرت امیرالمؤمنین ع مینوشت و
این طوماریست که مصحف فاطمه میگویند و نزد حضرت صاحب الأمر ع است و مشهور است
که حروفات آن مصحف نورانیه است و مفتتح آن سور قرآنیست و صاحب کشاف
و ثعلبی و فخر رازی و غیر ایشان از علماء عامه در فضایل آن سخنان گفته اند و مجموع این چهارده
حرف است صراط علی حق نمسکه یعنی راه علی حق است و بآن تمسک جسته ایم
و این کتاب نیز مثل جفر جامع است و حروفات مفتتح سور قرآنی است
ص والقرآن الر المر الم طه عم لم یکن یس حم ق والقرآن ن والقلم سبحان
الذی اسری کهیعص طسم مرویست از سلمان فارسی رض که بعد از وفات حضرت
بده روز از خانه بیرون آمدم و در راه حضرت امیرالمؤمنین ع را ملاقات کردم فرمود
که نزد فاطمه تحفه از بهشت برای تو آمده و میخواهد بتو فرماید تعجیل بخدمت او
شتافتم فرمود که دیروز در همین موضع نشسته بودم و غمگین بودم و فکر میکردم
در منقطع شدن وحی الهی و نیامدن ملائکه بسوی ما ناگاه دیدم که در گشوده شد
و سه دختر باندرون آمدند که کسی بحسن و جمال و طراوت و نزاکت و خوشبوئی
ایشان هرگز ندیده است چون ایشان را دیدم برخواستم و سؤال کردم که شما از
مکه اید یا از اهل مدینه جواب دادند ای دختر رسول خدا ما از اهل زمین نیستیم ما را پروردگار
عزت از بهشت جاوید بسوی تو فرستاده و بسیار مشتاق تو بوده ایم از یکی پرسیدم
که چه نام داری گفت مقدوده گفتم بچه سبب ترا مقدوده نام نهاده اند گفت بجهت آنکه از برای

مقداد بن اسود خلق شده ام پس از دیگری پرسیدم که چه نام داری گفت ذره نام دارم از سبب
نام پرسیدم گفت زیراکه از برای ابوذر خلق شده ام حضرت فاطمه گفت پرسید از سیم که تو چه نام
داری گفت سلمی از سبب نام پرسیدم گفت زیراکه از برای سلمان فارسی آزادکرده پدر تو
خلق شده ام حضرت فرمود که از برای من رطبی چند آوردند مانند نانهای گرده های بزرگ
از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر پس سلمان گفت که حضرت فاطمه از آن رطبها بمن
داد فرمود که امشب با این افطار کن و فردا حصّهٔ آنرا از برای من بیاور پس آن رطب را
گرفتم و بهر جمعی که از اصحاب حضرت رسالت پناه صلعم میگذشتم می پرسیدند ای سلمان
گر مشک همراه داری میگفتم بلی پس چون وقت افطار شد تناول کردم هیچ حصّه نداشت
روز دیگر نزد حضرت فاطمه رفتم و عرض کردم که حصّه نداشت فرمود که چون حصّه داشته
باشد و حال آنکه این رطب از درختی هست که حقتعالی در بهشت غرس نموده تعیّش و سلوک
آنحضرت در دنیا آن بود که اکثر روز روزه بود بلکه دو روز و سه روز گرسنه بود یا روزه
بود و شبها بتهجّد برمیخواست و اکثر روزها پشم از یهود میگرفت و میرشت و اجرت آن رشتن
جو بود قناعت میکرد و دست مبارک آن صدّیقه از بسیاری دستاس مجروح شده بود
و پینه و آبله داشت و تسبیح فاطمه زهرا که در میان امت مشهور است متعلق بآنجناب است
حضرت رسول صلعم شفقت فرموده اند که بخواند چون محنت میکشید از خادمان نظر بود شیعه
سی و چهار الله اکبر و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله و عامه برعکس میخوانند که اول
سبحان الله و آخر الله اکبر است و در تفسیر کوکب وارد شده است که از حضرت صلعم پرسیدم
که وصیّ تو کیست فرمود که هرکس ستاره در خانهٔ او فرود آید وصیّ منست و مشهور است که ستاره
زهره بود که چون شب شد از آسمان نزول نمود حضرت فاطمه سی و چهار مرتبه تکبیر فرمود چون بخانه
امیرالمؤمنین ع فرود آمد سی و سه مرتبه الحمد لله فرمود از شکر این نعمت عظمی و چون برگشت سی و سه
مرتبه سبحان الله فرمود صحابه گفتند آنحضرت از جانب محبت که با علی دارد گمراه بود در جواب
حقتعالی سورهٔ والنجم را فرستاد و ما ضلّ صاحبکم و ما غوی رد بر گفتار اصحاب لباس آنحضرت

از پشم خشن بود و چادر از پشم بر سر میکرد و پینه بر چادر میزد و آنچه بدست او
می‌آمد از دنیا بفقرا و همسایگان میداد و هم بایتام و بیوه زنان و ذخیره چیزی
نگاه نمیداشت و در روی پوست گوسفند می‌نشست و میخوابید و نماز میکرد
و فرش او از پوست بود و یا لیف خرما و بالش او نیز از لیف خرما بود و با امیر
المؤمنین ع در زیر یک لحاف میخوابید و باندک قوتی سد رمق میکرد و در ظرف
سفال پر رنگ و کدو و چوب طعام میخورد و در شداید و مصایب دنیا و فقر
و احتیاج آن صبر میفرمود و صلابت بدنیا و لذات دنیا و زینت او مایل نبود روزی
قلاده از نقره و بروایتی از طلا در گردن کرد و پرده در خانه بر در آویخت و قاعده حضرت
رسالت ص آن بود که هر وقت بسفر میرفت او را دیدن میکرد و چون از سفر میآمد
اول بخانه فاطمه تشریف میبرد و او را میدید و بعد از آن بدولتخانه خود تشریف
میبرد در وقتی از سفری برگشت شنید و یا اینکه دید پرده آویخته بدیدن او نرفت
و حضرت فاطمه سبب را دانست فی الفور قلاده و پرده را در راه خدا تصدق کرد
و حضرت رسالت ص از او خوشنود شدند و مدت عمر برضای الهی کاری نکرد و
حضرت امیرالمؤمنین ع را از خود دلگیر نکرد و آنحضرت هرگز از وی در خشم نشد و غضب نکرد
و مربیه آنحضرت ام ایمن بود و اسماء بنت عمیس و یک کنیز داشت فضه نام و خدای
سوره هل اتی را در شان او و شوهرش فرستاد و مخالف و مؤالف در شرف و جلالت
و عصمت او خلافی ندارند و جمیع اهل تسنن نیز سوره هل اتی را در شان او و فرزندان و
شوهرش میدانند عدد اولاد از ذکور حسنین ع بودند و محسن نام که شش ماهه سقط شد
و فرزندان اناث زینب کبری و ام کلثوم کبری بود و عمر شریف آنحضرت هیجده سال و هفتاد
و پنج روز بود و بقولی بعد از وفات حضرت هفتاد و پنج روز و بقولی صد و بیست روز بطریق
مخالف شش ماه در حیوة بود و قاتل آنحضرت خلیفه ثانی بود که در خانه بر شکم او زد و از سوراخ
در کارد بر شکم مبارک آنحضرت زد و قنفذ غلام او تازیانه زد و دست مبارک او بشکست

فدک ع

و در ایام غصب خلافت ابی بکر و بیعت کردن خلایق با ملعون آنمعصومه بجوار رحمت ایزدی
ارتحال نمود و مرقد مطهرش چون آنحضرت از منافقین این امت آزار بسیار و خفت بیشمار
کشیده که از آنجمله فدک را گرفتند و نامه بخشش را دریدند و دشمنان نسبت حرفهای بد
باو دادند و اهل سنت این حکایات را در صحاح ستهٔ خود بطرق متعدده و بچندین طریق
متعدده ایراد نموده اند و آن حضرت ایشانرا احلال نکرد و وصیت کرد که بر جنازهٔ
آنحضرت حاضر نشوند و نماز نکنند و همهٔ این ماجرا را عامه مفصلاً در کتب خود ثبت و ضبط
نموده اند و بطریق متعدده چنین روایت کرده اند از رسول خدا ص که فرمود فاطمه پارهٔ
از من است هر که او را برنجاند و آزار کند خدا را آزار کرده است و خلفای ثلثه
و اتباع ایشان قایل بوده اند که هر که فاطمه را آزار کند خدا را آزار کرده است و فضیلت بزرگوار
او را ابدا نشنیدند و عاقبتا او را آزردند و دشنام دادند و خواستند که او را با اهل بیت
بسوزانند و حق او را غصب کرده او را بسیار بی زاری کشتند و در مرض موت هر دو خلیفه
خواستند که ایشانرا بحل و عفو کند قبول نفرمود و از ایشان آزرده از دنیا رفت و در کتاب
فلانم مسطور است که محمد بن ابی بکر گفت که پدرم ابن ابی قحافه در وقت نزع بمن گفت
در حضور خواهرم عایشه و برادرم عبد الرحمن و خلیفه ثانی که محمد و علی اینجا حاضر شدند و مرا
بدوزخ نوید میدادند و صحیفه در دست محمد است و عهدهای در آنجا ثبت است بر من میخوانند
و میگویند مرجع و مقر تو و عمر و عثمان و معاذ بن جبل و سالم مولای حذیفه و ابو عبیده جراح دوزخ است
عمر گفت انه لیهجر این راز را بکسی مگوئید تا بنوهاشم شماتت نکنند پدرم چشم باز کرد
گفت ای عمر من هذیان نمیگویم من در غار با محمد ص بودم و او گفت در حبشه کشتی جعفر را
می بینم که در دریا جاریست من گفتم یا رسول الله من نیز میخواهم ببینم او دست بچشم
من مالید من نیز بدیدم بعد از آن در مدینه آنحال را بگفتم و گفتی ساحر است چنانچه بخاطر
من گذشته بود اما اکنون بر من روشن شد که بسبب این اعتقاد فاسد بود ظلمی که بر اهل
بیت او کردیم و معذب و معاقب خواهیم بود و بدی عاقبت بر من محقق شد عمر بخندید گفت

هذیان میگوید برخاسته با برادرم عبد الرحمن بیرون رفت پس از رفتن ایشان من گفتم ای
پدر بگو لا اله الا الله گفت بخدا که نگویم و نمیتوانم گفت که دوزخ و تابوت نمیگذارند گفتم چه
تابوت گفت تو نمی بینی تابوتیست در زیر همه طبقات دوزخ دوازده کس در او میباشیم
و جای عمیق است و از شدت حرارت دوزخ ناپیده میشود من گفتم بابا تهذی یعنی
هذیان میگوئی گفت والله ما اهذی بخدا هذیان نمیگویم خدا لعنت کند عمر را که باز داشت
مرا از ذکر بعد از آنکه بما آمده بود یعنی از قرآن و راه نمائی او و مرا محروم ساخت و
رو بر زمین نهاد و زاری میکرد و او یلا و اثبورا میگفت تا بدرک واصل شد پس عمر
و عبد الرحمن آمدند و پرسیدند که بعد از ما چه میگفت من آنچه شنیده بودم گفتم عمر گفت هذیان
گفته است زنهار تو با علی هیچکس مگو که موجب شماتت نشود و ابو عثمان مالک بن
اسمعیل هندی روایت کرده است که محمد بن ابی بکر گفت در وقت نزع پدر را به بدترین
حالی دیدم گفتم ای پدر ترا بدترین حالی می بینم گفت ای پسر کسی را نزد من مظلمه ایست
که اگر حلال کند امید نجات هست گفتم کیست گفت علی بن ابیطالب ع گفتم اگر گوئی
نزد او روم التماس بحلی نمایم گفت برو پس نزد امیر المؤمنین ع رفتم و عرض کردم که پدرم
بدترین حالیست و بدی عاقبت را بجهت ظلمی میداند که بر تو کرده است و حقی که از شما
انتزاع کرده من ضامن شده ام که از حضرت التماس کنم که او را بحل کنی فرمود که کرامة لک
یا محمد به پدرت بگو که نزد تو اعتراف کند که امامت حق او نبود و ناحق انتزاع نمود تا من
او را بحل کنم پس من نزد پدر رفتم و ماجرا را گفتم گفت اگر گویم مردم تا قیامت بر من لعنت
کنند و این آیه را خواند و جائت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید ابن ابی سعید
و گفت کاشکی با فاطمه و خانه او مرا کار نبودی و کاشکی فجاه سلمی را باتش نسوختمی و
کاشکی خواهر خود را باشعث بن قیس نداده بودمی پس ویل و ثبور میکرد تا بجهنم واصل شد
ابن قتیبه که از کشیشان بزرگ ایشان است نقل کرده که ابو بکر در مرض موت میگفت لیتنی
کنت ترکت بیت فاطمة یعنی کاشکی آن روز خانه فاطمه نسوختم و اینک علی تو بحجی متعرض جواب

شده که چون محمد بن ابی بکر شاکرد علی بن ابیطالب بوده از برای خوش آمدن آنحضرت
اسما را در باره پدر خود گفته غرض امیر المؤمنین آنحضرت را بشب دفن کرده و ما بوب در این
امت بود تعلیم اسما بنت عمیس بود که در حبشه دیده بود تابوت از برای آن معصومه ساخته
و در سه موضع علامت قبر برای او کردند اول مابین قبر و منبر و یک علامت روبروی
حضرت رسالت پناه و یکی در بقیع و نزد علمای شیعه نزد قبر و منبر اعتبار بیشتر دارد از برای
آنکه احادیث بسیار دلالت بر این میکند که در آنجا مدفونست و اگر هر سه موضع را زیارت
کنند از برای زیادتی ثواب بهتر است

## باب سیم در احوال حیدر مآل شاه

ولایت پناه امیر المؤمنین کنیت آنحضرت ابو الحسن و ابو الحسنین و ابو تراب و ابو الریحانتین
و ابو محمد و القاب آنحضرت قریب بپانصد میرسد چون فاروق اعظم و صدیق اکبر
و امیر النحل و یعسوب الدین و قائد الغر المحجلین و امیر المؤمنین و لیث و عقور و خاصف النعل و
شحنة النجف و حیدر و قسوره و اسد الله و ضیغم و هزبر و سیف و خلیفة الله و در بعضی
و عدل و حق و ید الله و قدرت و نام مبارک او علی است و در توریة اسم او ایلیا است و
در قرآن ولی صالح المؤمنین و در انجیل اراسته الی و در انجیل فرنکان اریا و شنطیا و در
روس برتا و در کتاب انکلیون ابو العلی و در کتاب هندوان بین و در کتاب زند
مجوسان بیلا و در جاماسب نامه عبد الاحد و در صحف ابراهیم و بروایت دیگر خرسلم بردایا
دیگر بنت حم العین و در کتاب جارله ابو لده یعنی شیر شکار و در کتاب زردشت
بت شکن و در کتاب شعیای نبی صاحب و در کتاب ارژنک حق و در کتاب ننکلوس
لو فاجا ندار و در کتاب براهمه خدا دوست و توانا و در کتاب پاتنکل سر الله و در
کتاب زکریا الی و فرنکان الی را بمعنی ربتون کرفته اند که زیتون نام آنحضرت است و اها
بآیه تکاد زیتها یضیئ و پادریان فرنک تفسیر زیتون را به آنحضرت کرده اند و در کتاب
فرهنگ فتاح است و در زبور هیدر است و بروایت دیگر اوریا و در بعضی از کتب فارسیان
فیروز است و چند جا زردشت آنحضرت را برمن یاد کرده است و از آن حکمة الله و حق شناسا دین

در اسامی حضرت امیر

اذن

بیرون می آید و دشمنان او را ابوتراب میگویند و در صحیفهٔ آسمانی هادی و در کتب یونانیان
هرمس اعظم و کرجیان ارسطا میخوانند و در آسمان اشماطیل و در زمین حمحائیل و بر لوح قیدم
و بر قلم معصوم و بر عرش معین و بعبرانی بلقاطیس و بسریانی سرحیل میگویند و نزد هندوان
کنکر است و رومی بطرالیا و نزد ارمنی فریق و در صقلاب فیروق و در نزد فارسیان
فیروز و در نزد ترکان براح و در حبشه تبرک و در نزد چینیان حنین و فلاسفه یوشع و در نزد
شیاطین صدمر و در نزد مشرکین موت احمر و در زمان تقیه عدد اسم آنحضرت را موافق
لفظ نمک یافته اند که نمک میگفتند و الحال در میان عوام الناس قسم نمک میخورند و منظور
آنحضرتست و ارواح مؤمنان سحاب البیضا میگویند و کبران با وجود دوری از دین میگویند
ماکاردان عجم ایم و در کتابهای آسمانی آنحضرت سعید نام دارد و آنچه مشهورست نهصد
و نود و نه است پدر آنحضرت عبد مناف است کنیتی ابیطالب که طالب سر بزرگتر او بود با بینه
ابیطالب شد و مادرش فاطمه بنت اسد ابن هاشم بن عبد مناف است که جده حضرت رسالت پناه و آنجناب
باشد و آنحضرت مومنه بود و نگین آنحضرت الملک لله الواحد القهار رنگ وجه مبارک آن
حضرت میانه بالا بود و از وجه ره و درشت چشم و از فرق تا رسنگاه موی پیشانی
اصلع و شکم مبارک آنحضرت سمین و دستهای دراز و محاسن مبارک سرخ مو و بناگوش
بود و خنده ان ولادت آنحضرت در روز جمعهٔ سیزدهم رجب بعد از سی سال و بقولی
بیست و هشت سال از زمان ولادت حضرت پیغمبر صلعم در اندرون حرم کعبه در روی خانه
حمرا واقع شده و بروایت دیگر در روز هفتم شعبان که یکشنبه بود متولد شد و هیچکس
از انبیا و اوصیا در پیش از آن حضرت و بعد از آن حضرت باین رتبه بلند مرتبهٔ ارجمند
سرافراز نشده که در حرم کعبه متولد شد و مخالف و مؤالف در این اتفاق دارند از
آنجمله ابن معاذلی در اسناد خود نقل نموده از ام عماره بنت مالک بن عجلان ساعدی
روزی در مسجد الحرام با جمعی از قریش نشسته بودیم که ابوطالب غمناک بود پرسیدم
که چرا غمگین هستی گفت فاطمه بنت اسد بدرد وضع حمل گرفتار است و بعد از آن محمد رسید

دازاد همین سؤال کرد همان جواب شنید و بعد از لمحه فاطمه رسید و ابوطالب دست او را گرفته
بدرون خانه برد و بعد از آن ما همه حاضر بودیم که از درون خانه برآمد و فاطمه طفلی در دست
داشت و ابوطالب گفت او را علی نام کردم محمد او را برداشته بخانه ابوطالب رفتند
و صاحب کشف الغمه نقل کرده که در کتاب بشایر المصطفی مسطور است که یزید بن قعنب
گفت با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برابر خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد
آمده طواف خانه نمود و بر اثر وضع حمل بر او ظاهر شده مجال بیرون رفتن از مسجد
نیافت روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده گفت یا صاحب خانه و معبود یگانه من ایمان آورده‌ام
بتو و بنبوت رسولان تو و در عقاید دینیه تابع جد خود ابراهیم خلیلم بحق این خانه و بحرمت
بانی خانه و بحرمت فرزندی که در شکم دارم امانت از تو که این ولادت را بر من آسان کن
یزید گفت چون دعای فاطمه تمام شد دیدم فی الفور پشت خانه کعبه منشق شد فاطمه بدرون
خانه رفت از نظر غایب شد و دیوار بحال اول برگشت بمرتبه که شکاف نمود و بعد از ملاحظه
این امر غریب حضار داعیه نمودند که در خانه بگشایند هر چند سعی کردند فتح الباب نشد دانستند
که رمزیست و از حکمتی خالی نه در روز چهارم دیدیم که فاطمه بیرون آمد علی را بر سر دست
داشت و فخر میکرد و میگفت من از جمله جمیع زنان سابق افضلم چرا که خدا مرا در خانه خود در آورد
و مرا از طعام و میوه های جنت روزی کرد چون فرزندم متولد شد از هاتف غیبی ندای لاریبی
شنیدم که گفت این را علی نام کن که رفیع القدر است و من نام او را از نام خود
منشق کردم و غامض علم خود را باو کرامت کردم او در این جا ها کسر اصنام خواهد کرد و اذان
خواهد گفت البته یزید گفت رسول خدا بغایت مسرور گشته مهد او را نزد فراش خود گذاشتی
و در خواب جنبانیدی و سخنانی که اطفال را بخواب کنند گفتی و فرمودی این برادر و ولی
و ناصر و صفی و پشت و پناه و وصی و خلیفه و زوج کریمه من است و او را بر دوش مبارک نشانده
در کوچها و کوهها مکه گردانیدی صلوات الله علی الحامل والمحمول و گویند تولد آنحضرت در شب
یکشنبه بیست و سیم شهر رجب بود و آنحضرت و برادرانش اول هاشمی بودند که پدر و مادر ایشان

هاشمی بودند و تولد آنحضرت بعد از آن بود که هشت سال از سلطنت پرویز گذشته بود و در
ده سالگی و دوازده سالگی نیز گفته اند که ایمان بحضرت رسالتمآب آورد و سی سال در حجر
تربیت سید ابرار بود و بعضی سی و سه گفته اند و در هجده هم شهر ذیحجه سنه خمس ثلاثین هجری
که روز چهارشنبه و نوروز عجم بود بخلافت نشست برادران آنحضرت که طالب بود بزرگتر از
همه و در حدیث معراج از جابر مرویست که حضرت رسالت در شب معراج چهار نور دید در زیر عرش
گفت الهی این نورها چیست ندا رسید که یکی عبدالمطلب است و یکی ابوطالب و یکی عبدالله و
یکی طالب و دیگران برادرانش جعفر طیار و عقیل رضی الله عنهما بودند و جعفر بعد از آنحضرت
ایمان آورد و عقیل از طلقای بدر است و در آخر مسلمان شد و هر یک از این برادرها
کا ده سال از یکدیگر بزرگتر بودند و خواهر آنحضرت ام هانی است و حضرت رسالت از
طفولیت آنجناب را تربیت کرد و بشرف مصاهرت خود اختصاص داد و در خدمت
آنحضرت کسب آداب حسنه و اعمال نیک می نمود و آنچه نازل میشد از آسمان از علوم و احکام
الهی و اوامر و نواهی جمیع را تعلیم او مینمود و از آنجمله صندوقی است از پوست که نزد آنحضرت بوده
که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آنجا مضبوط است و آنرا جفر ابیض میگویند و آنچه
از حضرت رسالت پناه صلعم یاد گرفته یاد گرفته با وصیا خود سپس تفویض نمود و بعد از حضرت
رسول صلعم علم او و سایر ائمه معصومین چند نوع بود گاهی صدای ملک می شنیدند و گاهی
روح که خلقیست عظیم از همه ملائکه و از جبرئیل و میکائیل و سایر ائمه با او القا میکرد و گاهی
بالهام حق تعالی در دل آنحضرت و سایر ائمه نقش میشد و گاهی صدای ملک بگوش ایشان مانند
صدای زنجیری که بر طشت فرود آید میرسید و دیگر از علوم که حضرت رسالت صلعم با و عطا فرمود
جفر جامع است که علمای خاصه و عامه قایلند که با آن حضرت است و آنچه الحال در میان است
بیست و هشت جزو است و هر جزو بیست و هشت صفحه است و هر صفحه بیست و هشت خانه در طول
و موافق او در عرض و در هر خانه چهار حرف از حروف تهجی است و آنرا بغیر از اولاد ایشان کسی
دیگر نمیدانند مگر آنرا از ائمه معصومین تعلیم نموده باشند و دیگر کتاب علی است که از املای پیغمبر

بود و علی نوشته بود و زراره بن مسلم و جمعی دیگر از معتمدین آنرا در نزد صادق دیده بودند و
طول هفتاد ذرع است و در عرض پوست گوسفند و چون پیچیده میشود بضخامت ران شتر است
و این کتاب مسمی است بجامعه و در آنجا مسطور است هر حلال و حرامی حتی ارش خراش
بدن و ذباب دیگر روایت دیگر جفر ابیض چهارده جزء است و هر جزء چهارده خانه طول و عرض
و در هر خانه چهار حرف است برموز و عامهٔ این علم را نسبت بابایزید و ابراهیم ادهم و حسن
بصری و معروف کرخی میدانند و در کتاب ناموس است که آسمانی است و در صحیح
بخاری و غیر آن مسطور است که حضرت امیرالمؤمنین ع در روزی که کسوف شمس واقع شد
بعد از نماز فرمودند که الیوم بر من منکشف شد همه چیزی حتی اهل بهشت و اهل دوزخ و در همه
عالم شدم بعلم حضوری و جمیع کبراء از آن کتاب اسم بخود را یافتند و در آنجا اسامی شیعیان
و موالیان خود مفصلا الی یوم القیمه نوشته شده است دیگر مصحف حضرت فاطمه و در احادیث
بسیار واقع شده که حقتعالی اسم اعظم خود را بیست و چند تعلیم آدم نمود و نوح هفت اسم
میدانست و حضرت ابراهیم شش اسم میدانست و جناب موسی چهار و حضرت عیسی ع دو
و صحف بر خیالیک در رسول خدا اسم هفتاد و دو اسم میدانست اسامی را تعلیم بر آنحضرت
نمود و مرتبه و جلالت او مرتبه و جائی رسید در نزد حضرت رسالت پناه که بغیر از نبوت
در همه کمال به آنحضرت مساوی شد تا آنکه بخطاب لحمک لحمی و دمک دمی و انا و علی من نور
واحد مخاطب گردید و انا مدینة العلم و علی بابها در شان او فرموده و در کتاب تورات
پیغمبر مسطور است که پرده چون بنشیند در دیوان علم که مراد علم نام مبارک حضرت
رسالت پناه پر شود و آسمانها و زمینها از ادانی او و در زبور نوشته میگوید که ای محمد پس از
چون جانشین شود دل او از دانائی و حق بینی از دریاهای دنیا بزرگتر باشد و از نشان
که مراد ملائکه باشد دربان او باشند و دانائی را تحسین کند و خدا کلام او را بشنود و آنچه
خواهد بدهد و عاقبت آنچه درباره مسیح گفته اند درباره او گویند و دشمنان او را خوار
و دوستان او را عزیز کنند و او پروا نکند از طعن دشمنان و در دریای علم و حلم شناور

باشند

باشند که ان دریا کنارهای آنها آسمانها باشد و پایان نداشته باشد و پیشانیان و مقدونیان
بر خاک مالد که مراد نصارای روم باشند و اهل ناصریه را و بیت المقدس را در بدر اندازد که
مراد یهودان باشند و شهر بشهر خوار کند و حسن مال آدمیان بر اولاد او که دانا و شمار آنند
حلال باشد دوازده نفر از اولاد او مثل اولاد هرون باشند امامان راه یافته حق گوینده
و دلالت کننده و غمخوار است و در کتاب زکیال پیغمبر مسطور است که چهار هزار علم
الهی که در جهان است که بعضی پیغمبر دانسته اند و بعضی با دربان و بعضی را حکیمان
همه در شست داماد پیغمبر آخر الزمان باشد و چون لشم درهم بمالد و خضر نبی علم از او فرا گیرد
و دشمنان او را چون مسیح دشنام دهند و عاقبت ایشان در صعود باشد فرزندان او
حجت خدا باشند بر بندگان خدا اتمام شده است اخبار آسمانی بر ایشان و چیزی
نمانده است که نیامده باشد و در کتاب ذوهر مسطور است که علوم الهی و و ا خدا
که از آسمان بموسی رب علا و شالون آمد یعنی بموسی و از او بهرون رسید و از هرون
بفرزندان او تا رسید بایلیا وصی نمود و نادی خدا یعنی محمد پیغمبر و دیگر بنی اسرائیل
صاحب علم نخواهند بود تا آنکه قیامت برپا شود از شومت ابر سخا و بر و شالم خراب شود
دار السلم پس قناعت و سخاوت و شجاعت و مروت و فتوت و عفت و تقوی و پرهیز
کاری و علم و کمال و هنر و استعداد در خدا شناسی که لازم رکاب هدایت انتساب
آنحضرت گردیده مخالف و مؤالف و مؤمن و کافر و دوست و دشمن و موافق و منافق
افزا الفضیلت و بزرگواری او نمودند و دشمنان با وجود عداوت زیاده بر دوستان
کتابها در مدح او نوشته اند و قدمای منافقین و دشمنان خدا و رسول خدا و علمای فرق
مسلمانان از آشنایان و بیگانگان و جمهور ملوک اسلامیان و بنی امیه و عباسیان و شعبانیان
آنها و فضلای سنیان چون حنیفه و شاگردان او و ابراهیم النظام و شافعیان و حنبلیان
و مالکیان و اشاعره و معتزله و مجسمه و حشویان و سلاطین روم و عربستان و عظمای آل عثمان
و لوندان ایشان و حکام و ولایات عربستان و رای اعظم هندوان و طالبقون و خواتین

ترکستان و طرای و قاین خانی تورانیان و رئیسان و دهاقین و اربابان ایشان و ازبان
الوس و احشامات و قپچاقیان و فرمان فرمایان مصر و شام و مرزبانان و پادشاهان ایران
و خراسان و مکران و کرمان و ملکان نیمروز و زابلستان و خدیوان کیلیل و سیستان و تبابعه
یمن و حمیران و نجاشی حبش و زنگیان و حکام اطراف جهان از چنگیز خانیان و مغولان و اتابکان
و خواتین خطا و چین و ماچین و شاهان غرلغز و بدخشان و سالاران بدان و گردان عشایر و دودمان
و صاحب ملک خوارزم و مرو و شاه جهان و امیر غزنویان و سامانیان و تا آن تورانیان
و اعیان و اشراف آل بویه و سربداران و بزرگان گیلان و کیان و زندران و کردستان
صفاریه و سلجوقیان و فاطمیه ملوک ترکانان و تیموریان و سکنه البرز و دشت هامان
و اهالی سد ذی القرنین و سبع طبستان از کشیان و اغره خوارزمشاهان و خسروان زیرباد
سرانديب و هندوستان و وجوه صنادید و اشراف و دانایان و عقلا و بزرگان جهان
و کدخدایان دهات و کلانتران جزایر و جنگلها و کوه پایه و بوادی جهان و مالکان ولایات
عرب و عجم و ترک و دیلم و صحرانشینان بلخ و بخارا و سمرقند و سغدیان و قاطنین ولایات
جزیره عرب و موصل و بغدادیان و ساکنان ولایت قسطنطنیه و روم و تاتارخان و کوتوالان
قلاع شام و اسکندریه و سند آرایان ممالک مغرب زمین و بیت المقدس و بنی اسرائیلیان
و بلکه فرنگان ارماد و ماجار و الامان و نصاری و پرتکال و مصریان و حبشیان حبش و نوبه
و سودان و جمهور انام و عوام الناس از صالحان و فاسدان و عالمان و جاهلان هر صنف
از بنی نوع انسان من المشرق و المغرب در هر زمان از قدیم الایام الی الان عامه ائمه
اهل سنن مثل محمد ابن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و محمد بن عیسی ترمذی و ابی داود
سلیمان بن اشعث السجستانی و احمد بن شعیب النسائی و محمد بن ادریس الشافعی و احمد بن حنبل
و مالک بن انس و ابو حنیفه کوفی و متابعان آن و مفتیان ایشان و قاضیان مسلمانان و اهل احادیث
و خارجیان و سروران ایشان چون شیخ خوارزمی و بیهقی و خرگوشی و نیشابوری و سمعانی
خطابی و ابن ... و اصفهانی و ابن عساکر و ابن مردویه و ابن زعفرانی و ابن ماجه و خطیب صدر

الائمه و بلاذری و ابو اسحق ثعلبی و واحدی و واقدی و رافعی و سیری و ابو المظفر سبط جوزی
و یافعی و قزوینی و محی الدین حنبلی و ابن شاهین و سیوطی و اقضی القضات ماوردی و زمخشری
و ناصر الدین بیضاوی و احمد کبیر و شهرستانی و ابن ابی الحدید معتزلی و قاضی عیاض و غزالی و
ابن حجر ماضی و ابن عمر زاهد عثمانی و مردانی و علی قوشجی که اصرار دارد در اثبات شیخین باز بعض
سعد الدین تفتازانی و ابن حجر و ابن عقله و خطیب دمشقی و حافظ ابو نعیم دیلمی و ابن مغازلی و ابن
اثیر طبری و طبرانی و حموی و مسلم و ابن صباغ مالکی ابو بکر خطیب و اسکندرانی و باقلانی و فخر
رازی و قاطبه اهل تسنن و ائمه زیدی و اسمعیلی و غلات خوارج و مجسمه و ملاحده و مشبهه
تصدیق فضیلت و بزرگواری و عدالت او نموده و همه مفسران و قراء سبعه و محدثین عامه و دانشمندان
ایشان و اهل سیر و تواریخ و معاندین صحابه و تابعین چون عمرو عاص و براء بن عازب و انس
بن مالک و معاذ بن جبل و عایشه و ابی بن کعب و سعد بن ابی وقاص و ابو هریره و سمرة بن جندب
و زید بن ارقم و معاویه هم قایل بکمالات و مستفید از آنجناب بوده و دیگر مشایخ فضلای
اهل تصوف و بزرگان ایشان چون سفیان ثوری و حسن بصری و مولانا جلال الدین محمد
رومی و شاه شمس الدین تبریزی و فرید الدین شیخ عطار نیشابوری و بایزید بسطامی و معروف
کرخی و جنید بغدادی و غیره و علمای ایشان و طالبان علوم صرف و نحو و اهل نجوم و حکمت و استدلالات
عقلیه و همه سالکان و درویشان از هر طریق از نعمة اللهی و جلالیان و مولویان و نقشبندیان
و قادریان و شال پوشان و سیفی خانان و صاحبان ذکر و فکر و اوراد و همه صوفیان و عباد
و زهاد و شب خیزان و دیگران مثل ابن ضلاله ملحدان و دهریان و طبیعیون و علمای اهل عبادت
و ستاره شناسان بلکه رمالان و کاهنان و ساحریان و اعدادیان و عزیمت خوانان و
و افسون خوانان و چله نشینان اقرار بعلو شان و سمو مکان و جاه و جلال آن مخدوم جهان مطاع
زمین و آسمان نموده اند بلکه اکثر شاهان کفر و ربع مسکون خصوصا فرنگ و روم صورت شمشیر
آنحضرت در معابد و کنایس کشیده اند و سلاطین ایران سلطنت قبضهای شمشیر خود را بنام
او منقش کرده اند و قاطبه ملوک دیلم صورت آنحضرت را در شمشیرهای خود بواسطه فتح و ظفر

ودشمن کشیده اند ودر شمشیر الب ارسلان وشمشیر ملکشاه پسرش صورت آنحضرت بوده است
فلاسفه با اینکه معاندند بادین ما واهل ما با آنکه منکر نبوت اند همه آنحضرت بجهة شجاعت ودولت
داشته وهر طایفه از فرزندان از سیاه وسفید وبنده وآزاد وخواص وعوام آنحضرت را دنام
او را میدانند ودر شدت بلا وسختی پناه باو میبرند وعلمای هر ملت باو ملجا میشوند وفضلای
هر مذهب در مشکلات خود باو رجوع مینمایند وشجاعان وزبردستان زورگار باو مینازند
وزایران تقرب بقبر او میجویند وصالحان وصدیقان باو پناه میبرند وبیماران دوا از او
میطلبند وبیچارگان ودرماندگان از او چاره میجویند وقلندریان در وصف ثنای او ایواالله
دارند وغالیان او را خدا میدانند وشیعیان او را عبد الله ویدالله وسر الله وقدرت الله
واسد الله وخلیفة الله میگویند وهمه مسلمانان او را بنده مقرب آله میدانند وخلایق در دنیا از مؤمنان
وکافر ومؤمنان هرکس معرفت بحال او دارند وآنچه علمای در فضیلت آنجناب از اهل سنت جمع
کرده اند از صد هزار حدیث مسند ومرسل متجاوز است وآنچه دشمنان ضبط نموده اند زیاده از
دوستان است وآنچه بیگانگان ثبت نموده اند زیاده از دوستان است فرد کتاب
فضل ترا آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت وصفحه بشماری وآنچه از کتب که معتمد علیه
اهل سنت وجماعت است وهر یکرا بمنزله قرآن میدانند واز غیر مسلمانان بنظر رسیده که در آنجا از
احادیث احمد مختار است در باب فضیلت حیدر کرار فرموده اند بعضی از اسامی آنها اشاره میشود
از آنجمله کتاب تفسیر فخر رازی وکتاب تفسیر ثعلبی وکتاب تفسیر واحدی وکتاب تفسیر کشاف
وکتاب تفسیر نیشاپوری وکتاب تفسیر در سیوطی وکتاب تفسیر قاضی بیضاوی وکتاب مدارک
نسفی حنفی کتاب تفسیر واقدی وکتاب تفسیر سدی وکتاب انوار التفسیر زبدة الائمه
زندی کتاب مجمع البحرین عبد الله بن یزید الدمشقی الاسمعیلی کتاب فعلم فلاتهم کتاب تحفة الابرار
کتاب ستی المطالب فی مناقب آل ابیطالب ابن جوزی شافعی کتاب منهاج البیضاوی کتاب
مختصر ابن حاجب کتاب شرح عقاید سعد الدین کتاب اعتماد حنابله کتاب معراج السالکین
کتاب ذخیره حسن بن یوسف المردانی غسان بن ناصر مرشد الملعون النعمانی السکندری البخاری

کتاب زاد المسافرین خطب ابن الاسد الطاطری الاسمعیلی کتاب قلزم زخار ابن معاوی ساکر
کتاب انساب الصحابه طاطر بن عبد الرحمن الاسکندرانی الغالی کتاب بیة المومنین
سعد بن وہب الغالی الہزارہ کتاب الکندرانی الکرمانی کتاب اسباب النزول واحدی
کتاب استیعاب عبد البر ابو عمرو یوسف بن عبد اللہ بن محمد عبد البرکہ کتاب خصایص نطنزی
کتاب محاضرات رغب اصفہانی کتاب شرف النبی خرکوش کتاب درر النظم سیوطی
کتاب مناقب حافظ ابو بکر احمد ابن موسی بن مردویہ کتاب عینیۃ عبد القادر جیلانی کتاب
فضایل الصحابہ ابو المظفر سمعانی کتاب تحفۃ الغرایب ابو العباس فضل بن یزید الباقلانی
کتاب صحیح بخاری کتاب سنن ابی داود سجستانی کتاب صحیح ترمذی کتاب سنن نسائی کتاب
موطای مالک کتاب صحیح مسلم کتاب جواہر القرآن محمد بن ادریس شافعی المشہور کتاب احیاء
العلوم غزالی کتاب ربیع الابرار ابو القاسم محمود بن عمر الزمخشری کتاب شرح نہج البلاغہ
احمد بن ابی الحدید کتاب ملل و نحل محمد بن عبد الکریم الاشعر الشہرستانی کتاب وسیلہ ابراہیم
ابن ماجد العدنی الترمذی کتاب فردوس الاخبار ابن شیرویہ دیلمی کتاب جامع الاصول
ابن اثیر کتاب صحیح الانوار ابو یوسف الاردبیلی الشافعی کتاب صواعق محرقہ ابن حجر مکی
کتاب ما نزل من القرآن فی علی حافظ ابو نعیم کتاب طعن الروافض ابن عجلانی مالکی الحلبی
کتاب غرائب القرآن سجانی کتاب نہایۃ العقول فخر رازی کتاب مقتل امام اسمعیل البخاری
کتاب شواہد التنزیل ابو القاسم الحسکانی کتاب جمال ابو بکر الحساوی کتاب اربعین فخر رازی
کتاب تفسیر کبیر فخر رازی مناقب ابی الحسن علی بن معاذلی الشافعی الفقیہ الواسطی کتاب حدائق
الحقایق کتاب صفین نصر بن مزاحم کتاب مقالید السماء ابن ابی الزواب القاضی البغدادی
العباسی کتاب مناقب موسی بن سعید الساباطی کتاب مفاتیح العلوم نجم الدین حسن بن علوان
الجارود البصری کتاب در المنقط الصنعانی کتاب احکام قرآن ابو بکر رازی کتاب کشف الغمہ
فی احادیث اہل السنۃ علی بن عیسی الاربلی الردایر الشعبی کتاب کشف الاسرار نجم الائمۃ الرضی
الجزری کتاب روض الاشہاد سعد بن عبد اللہ بن کمال الدین ابن طلحۃ الشافعی کتاب مقالات

یحیی بن عیسی کتاب بستر العالمین غزالی کتاب اربعین موفق ابن احمد بن مکی معروف عندهم بصدر
الائمه خطب خطبا خوارزم کتاب کاشف الحقایق عثمان بن مرشد بن شعیر البحر قوصی البخاری کتاب
دریه الطاهره محمد بن احمد حمادی الانصاری المعروف بالدولابی کتاب کفایه الطالب محمد بن
یوسف بن محمد الکنجی الشافعی لا بد من المعرفه ابن یوندی کتاب شرف الدین باهی القزوینی کتاب عین
الیقین حمد الله المستوفی القزوینی کتاب انساب الصحابه بلاذری کتاب شرح السنه ابو محمد ابن
الحسین بن مسعود البغوی کتاب مناقب ابو حنیفه زیودی کتاب صراط المستقیم ابو حفص عمر بن زید
البغدادی کتاب بدیعة الرافضه عبد قوشچی کتاب حجه زکریا قاضی الاصفهانی کتاب فضایل
الاصحاب ابو الفضل جعفر بن مروان بن محمود المشرقی الاهوازی کتاب البوبیات ابی عمرو الزاهد
العثمانی المردانی کتاب الآل ابن خالویه کتاب المسترشد کتاب بشایر المصطفی کتاب روضه
الصفا کتاب تاریخ محمد بن جریر الطبری کتاب مشکوة الانوار کتاب مصباح الغمی کتاب مجمع ابن
جابر البجابدی الطوسی کتاب مقتضب کتاب مناقب ابو المؤید خوارزمی کتاب غرر سبطین هروی
کتاب مستدرک یحیی بن حسن المذکور کتاب نهایه ابن اثیر کتاب معاذی محمد بن اسحق کتاب
احمد بن حسین بیهقی کتاب [illegible] المازندرانی کتاب درایه مسعود بن
ناصر سجستانی در باب احادیث غدیر از صد و بیست نفر صحابه روایت کرده و آن کتاب
هفده جزو است کتاب الولایة ابن عقده حافظ احادیث غدیر بصد و پنج طریق روایت کرده
کتاب الرد علی الحرقوصیه محمد بن جریر الطبری احادیث غدیر به هفتاد و پنج طریق روایت کرده
کتاب المنثور والطی کتاب فتح الباری ابن حجر در شرح بخاری کتاب کنز العرفان خوارزمی
کتاب المنقذ من الضلال غزالی در لعن یزید شیعه کتاب مطالع الانوار سعد الدین تفتازانی
کتاب معرفه ابراهیم بن مسعود الثقفی مقبول الطرفین است کتاب مسند ابو العلاء موصلی کتاب
مسند ابو حمل شیبانی کتاب فضل بن شاذان لطریق مخالفان کتاب بلاغات النساء احمد بن
ابی طاهر کتاب اساس البلاغه زمخشری کتاب رجال نجم الدین زکریا ابن علی الحلبی کتاب
مروج الذهب مسعودی شافعی الصباحی کتاب فضایل احمد بن خلیل کتاب اعلام الدین دیلمی کتاب

ارشاد القلوب دیلمی کتاب نجات الهالکین زید بن سعید کوپائی اشافعی کتاب تاریخ علی بن
عبدالکریم المعروف بابن اثیر کتاب اصابه ابن حجر ناصبی عسقلانی کتاب خصایص علویه کتاب
معالم العترة النبویة عبدالعزیز بن الاخضر جنابذی الحنبلی کتاب معجم البلدان یاقوت بن عبدالله
الحموی کتاب موالید اهل البیت ابن خشاب کتاب صفات الائمة الرضویة ابن مردویه کتاب
فصول مهمه فی اوصاف الائمه نورالدین علی محمد بن احمد المالکی کتاب رجال علامه کتاب فضایل ابو العباس
عبدالله بن جعفر الحمیری کتاب نصاب الائمه کمال الدین ابن طلحه کتاب حیوة الحیوان دمیری
کتاب کشف الجواهر کتاب محاسن نور و برهان ابوالقاسم ابن صباغ مالکی و کتب سیر و تواریخ
و لغات بسیار از عربی و فارسی و ترکی و کتب مشایخ تصوف که بعضی از ایشان سنی بودند و منظومات
شعرا محققین از عرب و عجم بسیار است که نوشتن آن باعث طول کلام میشود و تمثیل عجب دارم
از علا قوشچی و تفتیش ملا سعدالدین که میگویند امیرالمؤمنین را افضل و ازهد و اسخی و اعلم
و اشجع و افقه و اورع و اصلح و اشرف و اتقی از کل خلق میدانیم بعد از رسول خدا اما اجماع
صحابه بر فضیلت ابوبکر و عمر شده و ایضا سعدالدین میگوید و ذکر کرده است لعن بر یزید و اصحاب
او و لعن بر کسی که با اهل بیت رسول الله بد کرده اند و بعد از آن گفته است که پس چرا
بعضی از علما منع کرده اند لعن را از ظالمان اهل بیت تا تعدی نکنند باعلی اما ملا میگوید چون
پیشوایان و علمای ما براهی رفته اند ما را لازم است که پیروی ایشان نموده از عقب ایشان برویم اما شجاعت
آنحضرت از آفتاب روشن تر است در جهاد با کفار که ملائکه عظام تعجب مینمودند از ثبات قدم
او در معرکه و انداختن خود را در مهالک چه در غزای بدر که داهیه عظمی گویند و اول حربی که مسلمانان
بآن مبتلا شدند چون نوفل بن خویلد بمیدان آمد حضرت رسالت صلعم او را دید فرمود
که اللهم اکفنی نوفلا یعنی خدایا شر نوفل را از من باز دار و چون حضرت او را بقتل رسانید
باز فرمود الحمدلله الذی اجاب دعوتی و در روز احد ملائکه میگفتند لا سیف الا ذوالفقار
لا فتی الا علی و اکثر اهل سنن چون خوارزمی و دارقطنی و ابن حجر و ابن ابی الحدید در کتب خود
نقل نموده اند و شعرای عرب هم بنظم در آورده اند در روز احد حرفی ندارند اما در روز بدر بعضی

از اهل خلاف نگارش نموده اند و گفته اند ذوالفقار نام شمشیر عنبه بن حجاج بوده و او در روز بدر با مسلمان
جنگ کرد تا کشته شد و شمشیر او بدست رسول خدا ص آمد چون میشود که هنوز در دست او باشد
ملائکه ندا کنند لا سیف الا ذوالفقار لا فتی الا علی یعنی نیست شمشیری بغیر از ذوالفقار و نیست در جهان مردی الا
علی جواب آن است که خوارزمی در مناقب بسند خود از جابر بن عبد الله نقل کرده که در روز بدر از رسول خدا
شنیدم که میفرمود که هذا رضوان ملک من ملائکة الله ینادی لا سیف الا ذوالفقار ندا میکند و اصح است
که ذوالفقار را از آسمان آورده حرب آنحضرت در روز خندق با عمرو بن عبد ود مشهور است که چون
او را بخاک هلاکت انداخت و سر او را نزد پیغمبر ص آورد فرمود که ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة
الثقلین یعنی ضربت شمشیری که علی بر عمرو زد در حرب خندق ثواب و فضیلت او زیادتی دارد بر عبادت
بندگی پریان و آدمیان و بروایتی بکر الی یوم القیامه و مرویست که ربیعه سعدی نزد حذیفه یمانی رفت
گفت یا ابا عبد الله اگر از علی چیزی نقل میکنیم اهل بصره میگویند شما در باب علی افراط میکنید هیچ حدیثی در خاطر
هست که من او را نقل کنم تا زبان او کوتاه شود حذیفه گفت به آن خدائی که جان من در دست اوست
که اگر عمل تمام امت محمد ص در سر ترازو بگذارند و عمل روز خندق علی را در سر دیگر البته عمل علی زیادتی
خواهد کرد پس ربیعه گفت این را از ما که میشنود حذیفه گفت چون نشنوند و حال آنکه من و عمر و ابی بکر و جمیع اصحاب
پیغمبر ص حاضر بودیم که عمرو مبارز طلبید همه سرها بزیر افکندند و قدرت جواب نداشتیم بغیر از علی که در برابر
او رفت و او را بدوزخ فرستاد والله که عمل او زیاده است بر عمل اصحاب پیغمبر ص تا روز قیامت و
عمرو بن عبد ود را در حرب با سه هزار سوار برابر میگرفتند بلکه زیاده تر بود از خلیفه ثانی نقل میکنند
که گفت من در راه شام با عمرو بن عبد ود رفیق بودم و بتجارت میرفتیم و در بعضی از منازل هزار نفر
از دزدان بر ما تاختند و ما جمع کثیری بودیم همه گریختیم و دست از مال و جان برداشته بودیم
ناگاه عمرو دوید و شتر بچه را گرفت بر سر دست سپر کرد و شمشیر کشید و بر آن جماعت تاخت و جمعی را
کشت و باقی را گریزاند قافله بسلامت گذشتند گویند که شتر خوابیده را عمرو چنان شمشیری زد که از
کوهان او گذشت و دستهای او را قلم زد و بخاک نشست و از جمله شجاعت و جان فشانیهای آن
حضرت است که در لیلة الغار در فراش رسول مختار خوابیده و آن شبی بود که جمیع صنادید عرب

و بزرگان قریش و همه قبایل عازم قتل حضرت رسول ص شدند خدا تعالی شب آنرا که بیت
کرده با جبرئیل و میکائیل مباهات نمود که ببینید علی چگونه جان خود را فدای رسول من
گردانید و جبرئیل بالای سر حضرت ایستاد و میکائیل در پایین پای و حضرت رسالت ص
چون متوجه بغار ثور شد ابوبکر خود را رسانید آنحضرت را بغار برد و اهل سنت بردن ابابکر را بغار
از جمله فضایل بزرگ او میدانند و محمد بن جریر طبری شافعی در تاریخ نقل کرده است که ابابکر
بخدمت علی ع آمد و از حال رسول خبر گرفت علی فرمود که اگر با او کاری هست خود را برسان
که متوجه غار ثور شد و ابوبکر بسرعت راهی شد چون شب تاریک بود حضرت رسول ص از
دویدن او گمان کرد که مگر یکی از کفار است خواست که تندتر راه رود و نعلینش پاره شد انگشت
پای مبارکش بسنگی آمده بشکافت و خون بسیار رفت ابوبکر باو رسید از خوف آنکه اظهار بکند
بهمراهیش راضی شد چنانکه مثلی گفته است یستصحب الانسان من لا یلایم یعنی گاه هست که بضرورت
صحبت با کسی که ملایم طبع نیست اتفاق می افتد تا آنکه بغار رسیدند یکی از اکابر گفته است
که اول دم سفکت من رسول الله بعد الهجرة من ابی بکر و ابو القاسم ابن صباح مالکی در کتاب نور
و برهان از محمد بن اسحق روایت کرده است که گفت رفتم بمره دیدم جمعی از اصحاب رسول خدا ص
دیدم که باهم گفتگو میکردند از آنجمله یکی حسان بن ثابت بود که این عبارت را بگوش خود از
زبان او شنیدم قام رسول الله ص علیا فنام فراشه وخشی من ابن ابی قحافه ان یدلهم فاخذه
معه ومضی الی الغار یعنی امر کرد رسول ص علی را که بجای خود بخوابد و ترسید از پسر ابو قحافه که مبادا
نشان دهد او را بکفار بگوید که محمد بکجا رفت همراهش برد و متوجه شد و آنچه در غار کرد از
بیتابی و گریه و بهانه ظاهر است و دیگر از شجاعت آنحضرت آنکه چنانکه ضربتی بر جبله شامی زد که
از تنگ مرکب او بدر رفت و بزمین رسید جبرئیل را فرمان رسید که شهپر در دم تیغ او نه که مبادا
ضربت گاو ماهی را بدرد از آن ضربت جبرئیل بزانو در آمد از تعجب سر بالا کرده و گفت سبحان الله
دید که میکائیل زیر بغل او را دارد که اگر میکائیل نگاه نمیداشت معلوم بود که ذوالفقار تا کجا میرفت
و آنچه در خیبر کرده است عقول اولو الالباب از آن در تعجب اند دری که چهل مرد از شجاعان

می بستند و میکشودند گویند بوزن سی و شش هزار من بود و قدر من شخص هیئت بود و انگشت مبارک حلقهٔ در را
گرفت و کند آن در را و چهل ذرع از پشت سر با نظرف خندق انداخت و جمعاً دلیران از زبردستان
مثل عمرو و خالد و ولید و غیره آمدند که آنرا حرکت دهند نتوانستند و در آن جنگ هر سه خلیفه سردار
شدند و علم را گرفتند و تاب مقاومت نیاورده برگشتند و حضرت امیر آنچه در کارزار بدر و حد کرد
عبرت عالمیان است که از زبردستان عرب و گردنکشان قریش و اقوام و عشیره خود را چه قدر کشت عدد
قتلی بدر متفق علیه خاصه و عامه است که از زبردستان قریش و شجاعان عرب در بدر سی و شش
کس را کشت که هر یک رستم وقت بوده اند ولید بن عتبة ابن ربیعه خالوی معاویه و عاص بن
سعید بن عاص بن امیه و طعیمة بن عدی بن نوفل سر دفتر ضلالت و نوفل بن خویلد ابن اسد
که از شیاطین قریش بوده او ابا طلحة بن عبید الله گرفت و بر هم بست و با بی بکر سپرد و زمعة
بن الاسود و حرث بن زمعه و نضر بن حارث ابن کلده ابن عبد الدار و عمیر بن عثمان بن کعب
بن تیم عم طلحة بن عبید الله و عثمان و مالک پسران عبید الله برادر طلحة و مسعود بن امیة بن
مغیره و قیس بن فاکهه بوده و مغیره و حذیفه و ابو قیس بن ولید بن مغیره و حنظلة بن ابی سفیان
برادر معویه و عمرو بن مخزوم و ابو المنذر ابن فاکه و منبع الحجاج السهمی و عاص بن عتبه و علقمة بن
کلده و ابو العاص بن قیس بن عدی و معویة بن مغیرة بن ابی العاص و لوذان بن مغیره و عبد الله
بن ابی المنذر بن مغیره و حاجب بن سایب بن عویم و عوس بن مغیرة بن لوذان و زید بن
ملیص و عاصم بن ابی عوف و سعد بن وهب حلیف بنی عامر و معویة بن عامر بن عبد القیس و عبد الله
بن جمیل و سایب بن مالک ابو الحکم بن الاخنس که ابو جهل است و هشام بن امیه و اوس الجمحی
عدد قتلی احد طلحة بن ابی طلحة بن عبد العزی و عبد الله بن جمیل و ابو الحکم بن اخنس و ابو
صباغ ابن عبد العزی و ابو امیة بن مغیره و ابا سعد طلحه و صواب حبشی مولوی بنی عبد الدار
و غیره و آنچه در جمل و صفین و نهروان با ناکثین و مارقین و قاسطین کرد پوشیده نیست و در بر
الامم از سلاطین و زبردستان عفاریت و شجاعان اهرمن خلق نسبار هی را کشت چون
رعد بن مرزبان و کعب بن میمون و نوطاس و سراج و طیغور و مهر جابنگر و طیور و عفریت

سپه سالار و عمرو بن احیل بن قبس بن ابلیس که از بقیهٔ قوم عاد بود و طوایف بسیار از جن چون بنی مسعود
و بنی ملیح و بنی رشد و بنی هبکل را مسلمان کرد و ایمان آوردند عرفطه بن شراح و بجاج بن جلاجل
ابن ابی العضب ابن سعد بن سنح ابن علاق ابن دبل بن صعب که او نیز از بقیهٔ قوم عاد بود که
ایمان آورد با قبیلهٔ خود و آنحضرت شادرموز و عبد الرحمن را پادشاه کرد و بروایت صحیح آنحضرت
در منبر بود مسائل پرسید و هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس ملعون که از اعاظم مومنان جن بود و پیش
کشته شدن هابیل در صغر سن بود و بخدمت همه انبیا رسیده بود و دین و علوم و کتاب از همهٔ
ایشان آموخته بود و بخدمت حضرت رسالت ص آمده بود و تعلیم قرآن از آنحضرت ع گرفته
بود و در شب لیلة الجن در خدمت آنحضرت ص با لشکر همراه و به جهاد کرد تا شهید ع حضرت او را
با مامت و هدایت جن مقرر کرد و این مسلم است نزد مخالف و مؤالف که بنای اسلام و ارتفاع
لوای ایمان و اظهار کلمتین شهادتین از ضرب ذو الفقار حیدر کرار غیر فرار علی عالی القدر ع
بعدد قطرات البحار است از ابو بکر انباری مرویست که او در کتاب خود آورده که روزی
خلیفهٔ ثانی در مسجد نشسته بود که جمعی بر او گرد آمده حرف علی ع بمیان آمد یکی از آن میان
بخروش آمد عمر گفت علی بخود مغرور است و معجب عمر او را منع کرد و گفت علی را کسی بآن
صفتها نسبت نکرده والله که اگر شمشیر او نبود عمود اسلام استحکام نمی یافت او حاکم ترین
امت است و در دین سبقت او راست و صاحب شرف و بزرگی در داد است چون آن شخص
اینها را از عمر شنید گفت پس چرا او را مقدم نداشتند گفت یکی بجهة کمی سن و دیگر آنکه بنی
عبد المطلب را دوست میداشت دیگر آنکه آنحضرت سابق بود در اسلام از مهاجر و انصار
بهفت سال بروایتی سه سال پیش از آنکه اسلام بهم رسد آنحضرت نماز میکرد و در این مراتب
نزد خلافت میان امت و دیگر حلم و فضل آنحضرت بمرتبهٔ بود که چون بر عایشه روز جمل دست
یافت و مروان بن حکم و عبد المطلب بن مروان که آنحضرت او را ابو الاکبش اربعه گفته بود و عبد الله
زبیر و سایر اعادی که اسیر کرد ایشان را مواخذه نفرمود و چون بر سریر خلافت تمکن کرد به
بر جماعتی که بر او غلبه کردند و حق خلافت را گرفته بودند جزای عمل ایشان را نداد و بعد از

اگر غالب شد و فدک بدست او آمد متصرف نشد و خوارج و مارقین علانیه آنحضرت را لعنت
کردند و دشنام میدادند بهم بر نیامد و درزبرش نکرد و اصلا از سخنان ایشان تغیر در احوال او
بهم نرسید و زهد آنحضرت بمرتبه بود که سه نوبت دنیا را طلاق داد و از عمر و ابن عبد العزیز مرویست
که گفت ما علمنا احدا کان فی هذه الامة بعد النبی ازهد من علی بن ابیطالب ع یعنی نمیدانیم و نمی‌شناسیم
در این امت بعد از رسول الله کسی را که زاهدتر باشد از علی بن ابیطالب و مشهور است که
شخصی سوید بن غفله نام داشت که بخدمت امیر المومنین ع آمده بود دید که کاسه از دوغ
ترش که تغیر در رنگ و طعم و بوی آن بهم رسیده بود با قرص جوی که آرد آنرا نه بیخته بودند و پوستهای
او بر روی نان ظاهر بود خشک شده نزد آنحضرت و بزحمت تمام آنرا میشکند و با آن دوغ
تناول مینماید سوید گوید دیدم مرا تکلیف نمود گفتم روزه ام فرمود که از رسول خدا شنیدم
که گفت اگر کسی بطعامی میل داشته باشد و روزه او را از خوردن باز دارد و مانع آید
بر حقتعالی لازم است که او را از شراب و طعام بهشت بخوراند و بیاشاماند پس کنیز آنحضرت فضه
نام که آنجا حاضر بود گفتم ای فضه از خدا نمیترسی که این آرد را پاک ننموده و نخاله و سبوس او را
جدا نکرده و نان پخته گفت پدر و مادرم فدای او باد او مرا امر کرده که با آن نخاله نان بپزم و از
پاک کردن نهی فرموده و در حدیث دیگر وارد شده که هرگز از نان جو سه روز پی در پی سیر
نخورد تا بجوار رحمت ایزدی پیوست و علی قوشجی در شرح تجرید از عبد الله بن رافع روایت
کرده که روزی بخدمت آنحضرت رفتم دیدم که در وقت افطار کیسه سر بمهر حاضر کردند در آنجا
آرد جو بود و با آن افطار نمود گفتم یا امیر المومنین چرا کیسه را سر بمهر حاضر کرده اید فرمود که حسنین
میترسیم از فرط محبتی که بمن دارند روغن یا شیرینی داخل کنند باین سبب مهر میکنم و نعلینش از
لیف خرما بود و جامه را گاهی پوست و گاهی به لیف خرما پینه میزد و جامه را بچهار درهم
میخرید یکی را به قنبر میداد و دیگری را خود میپوشید و اگر احیانا آستین جامه دراز بود از دست بکارد
تیشه آنرا جدا میکرد و مخفی نماند این زیادتی نگارد دیگر می آید و اکثر روزها کتابت قرآن میفرمود
و از اجرت قریب بسه هزار بنده آزاد کرد و بدستش می آمد بمستحقین و ایتام و بیوه زنان میداد

و اکثر ایام بنفس مبارک خود را اجیر میساخت و آب می‌کشید نه از دلوهای بزرگ و اجرت آنرا میگرفت
و بفقرا میداد و دست مبارک او از بسیاری بیل زدن و آب کشیدن پینه کرده بود و مجروح بود و هرگز
از طعام سیر نخورده و در مدت عمر دو نان خورش باهم نخورد منقول است که روزی در ایام خلافت
مردی طبق حلوای خرما از برای آنحضرت بهدیه آورد آنحضرت از خوردن ابا کرد و فرمود من امیر
المؤمنینم دهن خود را باین آلوده نمیکنم و حال آنکه میدانم جمعی در همسایگی من از اهل حجاز بیشام خوابیده
اند و بیشام میخوابند این از مروت دور است و من نمیخورم از این خرما و همیشه کفش پینه دار میپوشید
عبدالله عباس گوید روزی داخل شدم بخدمت آنحضرت و او کفش خود را پینه میزد بمن گفت ای پسر
عباس چند می ارزد گفتم یا امیرالمؤمنین از بس پینه بروی هم داده‌اید من خجالت میکشم که این را در پا کنید
فرمود ای پسر عباس والله که این کفش را بیشتر دوست دارم از این امارتی که من دارم و با خلافت شما من داده‌ام
مکرم لیکن به آن خورسندم که در این شغلی که هستم بنحوی کنم که حق را از باطل جدا کنم و داد مظلومی
از ظالم بستانم و در عمر خود خشتی در بالای خشتی ننهاد و آجری در بالای آجری نگذاشت و عقیل
برادر آنحضرت تاب سلوک و زهد و قناعت آنحضرت را نیاورد و زیرا که حضرت روزی دو نان جیره
برای او مقرر ساخت او باین نساخت و خشم کرده نزد معاویه رفت بشام مدتی در آنجا بود و عاقبت
پشیمان شده برگشت بنزد آنحضرت آمد و حضرت جمیع مفاصل او را تفقد کرد و خونهائی که
از طعامهای معاویه در عروق او جمع شده بود کشید و هرگز ذخیره از برای خود و عیال ننهاد و خزاین
و بیت المال را تصرف نکرد و خراج زیاده از رعایا نگرفت و کیالی و راهداری و تمغا و عشاری
و غیر بدعتها که بعد از پیغمبر و قبل از او احداث کرده بودند برطرف کرد و رسم و طریقه جور سلاطین
را بر انداخت و بدعتی در دین و ملک احداث نکرد و مال کسی را بزور نگرفت و خانه کسی را تالان نکرد و
عمال خود را مثل عمر جریمه نکرد و کسی را بناحق نکشت و حاجب و دربان نداشت مثل معاویه و نشست و
با اکابر و جباران ننمود و هرکس در هر وقت رجوع باو داشت حتی اطفال و بیوه زنان بی مانعی بخدمت
او می آمدند و همیشه لباسهای خشن و کفشهای درشت و شال میپوشید و لباس ملوک و فراعنه نمیپوشید
مثلی عجب دارم از اهل تسنن که میگویند رافضیان مدعی آنند که ذوالفقار را از آسمان آمده در زمان

که آهن پیدا شد امّا میگویند در روزیکه ابو بکر شال پوشید ملائکه در آسمانها شالی پوشیدند بلی
در جائی که پشم باشد آهن نیز میباشد و طعام آنحضرت نان خالی بود بی نان خورش با نان جو
و سرکه با نمک درشت و گاهی خرما تناول میفرمود و گاهی شیر و دوغ تنها کفایت مینمود و گوشت گاه
گاهی بود و بلا و محنت او زیاده از اوصیای پیغمبران بود و آنچه عرب با ولاد او کرده اند معلوم است
که هیچکس از بنی آدم این قسم ستم واقع نشده شعر جن و انس و هم ملک هم اهل قاف جمله دارند
بر کمالش اعتراف علم آنحضرت ثابت است نزد خاصه و عامه و همه فرق مسلمان و جمهور امت بلکه
نزد اهل کتاب و کفار قریش و مشایخ ثلثه و جمیع صحابه و تابعین میگویند جمیع علوم بآنحضرت منتهی میشود چه
معتزله که اهل توحید و عدل و فکر و ارباب نظرند و همه مردمان از ایشان یاد گرفته اند شاگرد واصل بن
عطا اند و او شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم شاگرد محمد حنفیه و او از پدر بزرگوار یاد گرفته امّا اشعریه
با ابو الحسن اشعری میرسند و او شاگرد ابو علی جبائیست و او یکی از معتزلیان است و معلّم معتزله آن
حضرت است و امّا امامیه و زیدیه خود ظاهر است که علمشان بحضرت ائمه میرسد و اصحاب ابو حنیفه و شافعی
از محمد بن حسین و او نیز از ابو حنیفه و احمد بن حنبل از شافعی آنهم با بو حنیفه بر میگردد و ابو حنیفه از امام بحق
ناطق جعفر بن محمد صادق ع و علم آنحضرت بآنجناب منتهی است و از صحابه از ابن عباس فقیه تر نبود
و آنهم شاگرد آنحضرت بود و علم تفسیر قرآن را هم از هر راه که میروند با بن عباس میرسد و او از حضرت
امیر المؤمنین ع شنیده بود و کسی با بن عباس گفت که نسبت علم تو با پسر عمّت یعنی علی ع در چه مرتبه است
در جواب گفت همچون قطره ببحر محیط و علم طریقت و حقیقت خود ظاهر است که منبعش آنحضرت است
چه شبلی و بایزید بسطامی و سری سقطی و معروف کرخی و سفیان ثوری و حسن بصری همه شاگردان و خادمان
او و سایر ائمه بوده اند و فرقهٔ صوفیان تا امروز در هر طایفه و صاحب جانقاهی و پیر و مرشدی که بود
بآنحضرت میرسد و امّا علم نحو و عربیه همه علما متفق اند و میدانند که از ارشادات اوست و ابو الاسود دوئلی
که جامع آنست که آنحضرت باو فرموده که تدوین نحو باین مضمون بکن و آن از آنحضرت مجملی شنیده که کل فاعل
مرفوع و کل مفعول منصوب و کل مضاف الیه مجرور و تفصیل او داد و زیاد شد و امّا علم کلام همه از وست
و امّا قرآن و سایر کتب انبیا حروفات آن مفرده بوده مثل الحمد را چنین مینوشتند ا ل ح م د تا آخر

آنحضرت مرکب گردانید و از ابن عباس روایتست که شبی در خدمت آنحضرت بودم از اول شب
تا طلوع صبح در باب بسم الله سخن میفرمود و تمام نشد و در علم فصاحت و بلاغت جمیع فصحا و بلغا کلام
او را تحت کلام خالق و فوق کلام مخلوق میدانند و خط کوفی آنحضرت تعلیم ابن مقله استاد یاقوت
مستعصمی نمود و بخط نسخ که الحال در میان مسلمانان مشهور است قرار داد و در صحیح مسلم مسطور است
که فرمود سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق الارض یعنی سؤال کنید از من راهها و کوچهای
آسمانرا بدرستیکه آنها را داناترم از راههای زمین و اعتقاد فرقهٔ ناجیهٔ امامیه و اکثری از مسلمانان آنست
که آنحضرت اعلم و افضل بود از آدم و هابیل و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و یوسف و شعیب و موسی و هارون و یوشع بن نون و کالوب بن یوفنا و حزقیل و ذوالکفل و
الیسع ابن خطوب و ارمیا و دانیال و عزیر و ایوب و خرمیل و یونس بن متی و شعیا و اشموئیل و میشا و اسمعیل صادق
الوعد و خضر و الیاس و داود و سلیمان و زکریا و یحیی و تورخ و متی و عیسی و صفوان و شمعون و لقمان
و حیقوق و خالد و حنظله و جرجیس و ذوالقرنین و سایر انبیاء عظام و در ابراهیم و آدم بعضی توقف کرده اند
برای مرتبهٔ نبوت و همچنین اعلم بود از پیغمبران عجم مثل جی افرام و جاماسب صاحب کتاب گوشت و مه آباد
صاحب کتاب ساتیر و اردین و برف و ازدهشنگ و دستانی کلبو و یاسان و سولان و ارژی
و زکیال و سفینا که نصاری و عجم ایشانرا نبی میدانند و حیاس و شامول و شموئیل و برصیا و بخرفل و صینی
و سیسنا و سیجاو و تول و زخربا و حقوق و ناذی که یهود ایشانرا نبی میدانند اما در میان اهل اسلام اسامی
ایشان غیر مشهور است و اعلم بود از همه اوصیای پیغمبران و نقبای بنی اسرائیل و حواریین امام سریانیان
و از جمیع متکلمین و عقلا و حکمای یونانیان و دانایان جهان از قبطی و رومی و حلوانی و ماقدونی و عجمی و شامی
و عربی و یونانی و هندی و خواه بر باطل و خواه بر حق و اعلم بود از آصف برخیا و بهلول و ارسطاطالیس
و فیلقوس ماقدونی و فیثاغورث و بلعم بن باعور و بلیناس و افلاطوس و درانیوس و بقراط زاهد و سقراط
و بقراطیس و سیمرغ حکیم مرتی ستان سام و طالیس ملطی و انکسانس ملطی و اقلیدس و ذی مقراطیس
و افلاطون الهی و بقراطیس و جالینوس و سیاق و بطلیموس صاحب کتاب نماسطی که مجسطی میگویند و انوذر
و داهر هند و هرمس و اسقلیپوس و ذلوجانس کلبی و بالینوس و پسر سینا ابوعلی فارابی و علم آینده و حال تا روز

تا روز قیامت با او بود و علم قضایا و بلایا و منایا و آجال و ارزاق و اعمار خلایق و احکام شریعت بر
ملت از امم سابقه و علم ملکوت آسمانها و زمینها و ما تحت العرش و ما تحت الثری و علم حیات و ممات
خلایق و علم خداشناسی و مبدء و معاد و احوالات برزخ و بهشتیان و دوزخیان و سعید و شقی و علم حکمت
و هندسه و ریاضی و هیئات و طب و طول و عرض دنیا و مسافت آسمانها و زمین و عدد ریگ بیابانها
و قطرات باران و کیل و وزن و مثقال آب دریاها و صحراها و کوهها و معادن و بستانها و
خراب و آباد اینها و عدد قصاب و بلاد و معموره و مطموره دنیا طولا و عرضا جنوبا و شمالا
و شرقا و غربا و تحتا و فوقا و علم اصول دین و فروع دین و معانی و بیان و کلام الله و ترجمه و تفسیر
بطون قرآن و علم صحف و توریه و زبور و انجیل آسمانی و احکام آن و علم فصاحت و بلاغت و
رمل و کیمیا و سیمیا و علوم غریبه و طی الأرض و طی انسان و طی السمعه و بصر و اعداد و طلسمات و
هیاکل و تماثیل و مناظر و سحر و فنون و نیرنگات و علم حرفت و صنعت و تفأل و عاقبت و مستقبل احوال
و جفر ابیض و جامعه و جفر احمر و جامعه و مصحف فاطمه و احکام شرایع و کتابها و صحفهای انبیا
همه نزد او بود و علم قرآن و معانی آن کما هو حقه از قراءت و القاب و اعراب و غوامض مشکلات
و حل معانی و جهات آن و تفسیر بطون آن و سبب نزول و اخبار و قصص و آثار و حدود و احکام
و حلال و حرام و فروع و اصول و معقول و منقول و مسموع و وعد و وعید و امر و نهی و مثل و زجر و محکم
و متشابه و ترغیب و ترهیب و بشارت و انذار و ناسخ و منسوخ و مفصل و رجا و خوف و مطلق و مقید
و خاص و عام آنرا میدانست و علم شناختن مومن و کافر و منافق و فاسق و فاجر و عیار و طرار
و صالح و طالح و اهل اعراب و بوادی با او بود و علم صرف و نحو و تجوید و حدیث و سنت و تعبیر
رؤیا و فراست و کیاست و قیافه و فقه و حدود و قصاص و دیات و سیاست و معالجه
و جراحات و ارث و طلاق و نکاح را تمام میدانست و علم زهد و سلوک و تصوف و درویشی
و اوراد و تعقیب و تعویذ و مجاهدات خاصه جهاد نفس و تهذیب اخلاق و ریاضت همه با او
بود و اینها کلا از تفضلات نامتناهی الهی بود که با نحضرت عطا فرموده ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و هیچکس از بنی آدم را بعد از وفات حضرت

رسول

رسول اکرم اینهمه بزرگواری و جاه و جلال نیست و در آنچه گفتیم هیچکس از امت ثانی بدانشمندی آنحضرت
و آنحضرت مهارت تمام داشت در احکام قضا با وسوانح و حوادث و مسائل بدیهه و از آنجمله
دو مسئله را بیان مینماید اول مسئله دیناریه و در کتابه نیز میگویند و شرح آن اینست که زنی
بخدمت آنحضرت آمد در وقتی که پای مبارک در رکاب میگذاشت و گفت یا امیرالمومنین
بدرستیکه برادر من فوت شده و ششصد اشرفی از او مانده از ارث او یک اشرفی بمن داده اند
پس باید دادم را بستانی فوراً حضرت فرمود که از برادر تو دو دختر مانده است آنزن گفت
بلی پس فرمود که مادر برادرت مانده است زن گفت بلی حضرت فرمود رسد دو دختر دو ثلث
مال است که چهارصد اشرفی است و رسد مادر او سدس مال است که صد اشرفی است
پس فرمود که زوجه برادرت مانده است گفت بلی فرمود رسد زوجه ثمن است که هفتاد و
پنج اشرفیست پس فرمود که دوازده برادر با تو هست گفت بلی حضرت فرمود که رسد
هر یک از برادران دو اشرفی است و رسد تو یکی حق خود را فرا گیر و برو عورت برگشت
آنجناب سوار شد دوم مسئله منبریه میگویند که حضرت در منبر کوفه بود مردی برپا ایستاده
گفت یا امیرالمومنین بدرستیکه داماد من مرده است و رسد دختر من از متروکات ثمن است
تسع باو داده اند پس سؤال میکنم از تو انصاف آنحضرت فرمود که پدر و مادر و دو دختر
از داماد تو مانده است گفت بلی فرمود نصیب او تسع است پس سؤال آنطلب
ارث مکن مؤلف گوید که این دو مسئله اگرچه در بدیهه اعجاز فرموده لکن محمول بر تقیه است
و تقسیم این دو میراث بطریق سنیان که شریح قاضی در کوفه کرده بود و آنحضرت او را
معزول نمود از قضا هفتاد و پنج روز از عزل او گذشته اهل کوفه باجتماع و هجوم عام آمدند
و گفتند واعمراه ما شریح را میخواهیم که قاضی باشد زیرا که او را عمر منصوب کرده و عزل او
تعصب را او قرار داده است ما سنت او را بر هم نمیزنیم آنحضرت دید که فتنه برپا میشود باز
تعیین فرمود دیگر آنحضرت لغات بنی آدم را از هند و شام و روم و فرس و فرنگ
و عجم و حبش و ترک و دیلم و زنگ و دوستان را میدانست مرویست که روزی شهربانو

بنت یزدجرد شهریار را با سایر عجم آوردند بمدینه در خلافت عمر او شهربانو را بمجلس طلبید و
کمک صحابه را بر روی کرسی می‌نشاند و شهربانو را عرض میکرد که هرکس را خواهد او ببرد
غنیمت صحابه بگذارد و شهربانو این را منافی عصمت خود دانست که او را بمجلس بردن
طلبیده اند مردم را بر او عرض میکنند لعنت مجوسی خسرو پرویز را که جد او بود نفرین کرد که چرا
نامه پیغمبر را پاره کرد و مسلمان نشدی که سبب بندگی ما شد و ما را ذلیل کردی و مضمون
کلام او این بود که رو برسه فاغذش پاره که وا به وا به بندگی کفتن یعنی روی پرویز
سیاه شود که نامه پیغمبر را پاره کرد و من به بندگی افتادم عمر گمان کرد که او را دشنام
داد گفت او را بزنند جناب امیرالمؤمنین ع فرمود که ترا دشنام نداد بلکه نفرین بجد خود کرد
پس غضب خود را فرو خورد حضرت بلغت پهلوی پرسید که چه نام داری گفت شاه زنان
حضرت فرمود بل شهربانویه و او را عقد به امام حسین ع نمود دیگر شیخ بزرگوار عبدالله
قطب الدین راوندی در کتاب خرایج و جرایح نقل میکند از عبدالله بن مسعود که مردی از
اهل اصفهان بخدمت امیرالمؤمنین ع آمد بعد از مقالات چند آنحضرت فرمود که اهل اصفهان
پنج خصلت نمیباشد سخاوت و شجاعت و امانت و غیرت و دوستی اهل بیت گفت یا
امیرالمؤمنین زیاده از این لغت بافزائید آنحضرت بزبان او فرمود که اروت این وس
یعنی امروز این بس است ترا و طایفه زط که هنود باشند هفتاد نفر در بصره آمدند و بزبان
هندی بعد از مکالمات بسیار فرمود شی کنا یعنی نه چنین است که شما میگوئید من
بنده خدایم و احادیث که بلغات متفرقه تکلم کرد بسیار است و خلفای ثلثه مکرر در
مهالک و ورطها پناه بآنحضرت میبردند و مشکلات مسایل ایشان را حل میفرمود تا آنکه عمر
هفتاد مرتبه گفت لولا علی لهلک عمر چون بیان همه اقوال طول دارد بیک سئوال اکتفا مینمائیم
روزی سه نفر آمدند نزد عمر گفتند ما سه نفر شریکیم و هفده شتر خریده ایم یکنفر نصف شتر را
میبرد و دیگری ثلث و دیگری تسع و حال آنکه میخواهیم حصه کنیم نباید یک شتر پاره شود تو حکم کن
میان ما عمر چون این سخن را شنید در جواب عاجز ماند بصحابه نگاه کرد آنها هم [illegible]

بحکم

برخواسته بخدمت جناب امیرالمؤمنین ع آمده گفت یا ابا الحسن بفریادم برس و حل این مسئله
بکن پس نقل ماضی حال شد فرمودند این سهل است فی الحال شتری از بیت المال آوردند و در
آن شتران کرد و سدس آن شتران سه نفر بود بیک شریک داد یازده نفر ماندند ثلث
آن شش نفر بود بیک شریک داد ده نفر ماندند نصف هجده نفر نه نفر بود بیک شریک دادند
و یکی ماند آنرا به بیت المال فرستاد همه حضار تکبیر گفتند عمر گفت یا علی روزی که در میان ما
نباشی مباد که بتو زندگی کنم عبادت آنحضرت بر همه مسلمانان و شیعیان ظاهر است
که سابق بود در اسلام از مهاجر و انصار و خدا را بکمال خضوع و خشوع عبادت مینمود
و هرگز برای طمع بهشت و خوف جهنم عبادت نکرد بلکه محضا لوجه الله بود و هیچ واجبی
از واجبات خدا را ترک نکرد و اکثر روزها بروزه و شبها بتهجد بود و هر وقت که پای مبارک
در رکاب میگذاشت تا سوار میشد یک ختم قرآن میکرد چون متوجه نماز میشد از خوف و خشیت
الهی از خود بیخبر بود منقول است که روزی در غزوه خندق تیری بر پای مبارکش آمد پیکان
در استخوان نشست جراح نتوانست او را بیرون آورد بحضرت رسالت ص عرض کردند فرمود
که چون بنماز می ایستد او را بیرون آورید هرگز نماز تهجد و سایر نوافل را ترک نکرد که از او
فوت شود حارث گوید که در لیلة الهریر حضرت سوار بغله شهبا بود و زره پوشیده بود و
من در عقب سر آنحضرت سوار بودم و میشمردم که پانصد و هشتاد و پنج تکبیر میگفت و هر یک که
ذو الفقار بکار میبرد دو سه نفر را میکشت و هزار رکعت نماز میکرد یعنی نماز مقرری
خود را و بر آنحضرت شبی و روزی خلل نشد که حق الله و حق الناس را از خمس و
زکوة و سایر حقوق در ذمه او باشد که او را ادا نموده باشد حضا بعض خوارق عادت
و کشف کرامات او از حد و حصر بیرون است و مناقب و فضایلش از حد و حساب افزون
و هر صفتی و خوارق عادتی که با حضرت رسالت ص بود با او بود و اسباب و اثاثه رسول خدا
از عمامه و انگشتر و ردا و زره داود و طیلسان و ناقه غضبا و اسب ذو الجناح و بغله شهبا
و حمار آنحضرت که یعفور نام داشت و خود و شمشیر و قرآن و صحیفهای آسمانی و عصا و

دو اسم اعظم با همه علوم آنحضرت بود و علاوه بر اینها نیز عطا میفرمود عصای آدم و ترکه شیث و مجموعه جود
و صحیفهای شیث و سفر آدم و ید و بیضا و آیات و عصای موسی و سنگ آنحضرت و الواح توریة و انگشتر
و تاج سلیمان و تابوت سکینه و صندوق شهادت و زره داود و پیراهن و کمان اسمعیل و مصحف و توریة
و زبور و انجیل و کتابهای آسمانی و دیگر لحن داود و میراث جمیع انبیا صاع حضرت یوسف و ترازو
و کیل شعیب و صفات حمیده آنحضرت است که هرگز بت نپرستید و سجده بت نکرده و عامه براین
اتفاق دارند بلکه همه فرق مسلمانان و از اینجهت است که اهل سنت در تعریف آنحضرت میگویند
کرم الله وجهه هر جا که نام آنحضرت مینویسند یا مذکور میشود و آنچه در جاهلیت اکثر یاران پیغمبر کرده
کرده بودند او نکرده و متصف بود بسخاوت و کرم و بذل و جود و عطا و بخشش و انعام و رحمت و مروت
و انصاف و عفت و شجاعت و ادب و مهربانی و بشاشت و تقوی و ورع و زهد و صلاح و سداد و حیا
و عدالت و امانت و دیانت و راستی و وفا بوعده و وقار و سکینه و شأن و بزرگی و همواری و نرمی و
خوشخوئی و دادرسی و حلم و بردباری و شفقت و رعیت پروری و حسن خلق و مهابت و جلالت و ایثار
کردن و مواسات با فقرا و اخلاق ذمیمه خاصه و عامه دشمن نقل کرده اند که او متصف بوده بآن صفات
بوده باشد از اول عمر تا آخر از خفت و حسد و کینه و دشنام دادن و بازی کردن و خنده و قهقهه و نعره زدن
و غیبت کردن و برجستن بعنف و سستی و شیطنت و شرارت و قساوت قلب و کذب و دروغ گفتن و بهتان زدن
و ترس و جبن و بد دلی و از دشمن گریختن و دزدی و خیانت و سوگند دروغ و حرص و طمع و زنا کردن و خوردن
ربا و گوشت خوک و غل و غش و فریب دادن مردمان و اغلام و لواطه و قمار و طنبور و نوحه زنان
و خوانندگی و خوردن شراب و دست بازی کردن و بخل و اسراف و تبذیر و عجب و ریا و سمعت و شک
و نفاق و ریب و شقاق و کفر و الحاد و مردم آزاری و فحش و عیب جوئی و تندخوئی و جنگجوئی و مفسده و فتنه
انگیزی و سفاکی و بیرحمی و خاسر و ظالم و غدار و شریر و بدچشم و کج خلق و بدطینت و کره رو و عیب از او بود
صلوات الله علیه و علی اولاده المعصومین الطاهرین و دیگر از کمالات آنحضرت آنکه استاد جبرئیل است
و اکثر ملائکه عظام شاگردان او بوده اند و سلطان الحکما خواجه نصیر الدین محمد الطوسی ره در کتاب بیان
الکرام فرموده که روزی جبرئیل آنحضرت را دید بر خواست و شرایط تعظیم بجا آورد پس حضرت رسالت پناه ص

فرمودند یا جبرئیل تو از برای این جوان تعظیم میکنی گفت چون نکنم که او را بر من حق تعلیم است پرسید که
چگونه تعلیم تو فرموده گفت در وقتی که خالق بیچون مرا خلق کرد از من پرسید که تو کیستی و من کیستم و نام
تو چه و نام من چیست من در جواب متحیر و ساکت بودم مدتی در مقام تحیر که این جوان حاضر شد در
عالم نور و مرا تعلیم نمود گفت بگو تو پروردگار جلیلی و نام تو جمیل است و من بنده ذلیلم و نام من
جبرئیل لهذا چون او را دیدم تعظیم او نمودم پس از او پرسید که مدت عمر تو چند باشد گفت یا
رسول الله ستاره ایست که هر سی هزار سال یکبار طلوع میکند من او را سی هزار بار دیده ام و از غرایب
حالات آنحضرت مرویست که حضرت رسالت پناه فرمود که روزی در مسجد نشسته بودیم که مرد بلندی
چون نخل خرما داخل مسجد شد من گفتم این شخص باید از اولاد آدم نباشد اصحاب گفتند یا رسول الله
بغیر از اولاد آدم کسی میباشد فرمود بلی این یکی از آنها است پس نزدیک آمده سلام کرد و جواب شنید
پس رسول خدا فرمود تو کیستی گفت یا رسول الله هام بن نوح بن هیم بن لاقیس بن ابلیسم فرمود میان
تو و میان ابلیس دو واسطه است گفت بلی در زمانی که هابیل بن آدم برادر خود قابیل را قتل نمود
من طفل بودم و در حرب کرده کافر اضل بودم تا اینکه در دست حضرت نوح مسلمان شدم و بعد
از آن بخدمت هود رسیدم و با او نماز کردم و از او تعلیم صحف نمودم بعد ادریس نبی را
یافتم و بخدمت بعد تو ابراهیم رسیدم و مرا تعلیم صحف نمود و در آتش با ایشان بودم و بعد از آن
بخدمت اسحق و اسمعیل و یعقوب رسیدم و در چاه و زندان مونس یوسف بودم و بعد بخدمت
برادرت موسی رسیدم و توریه آموختم و یوشع بن نون و داود نبی را خدمت کردم و در جنگ جالوت
اعانت او کردم و بصحبت سلیمان و آصف بن برخیا مشغول گشتم و برادرت عیسی را خدمت کردم
و جمیع پیغمبران خصوصا عیسی ترا اسلام میرسانید پس آنحضرت فرمود که بر جمیع انبیا و رسل و برادرم
عیسی رحمت و برکات الهی باد مادامیکه زمین و آسمان باشند و بر تو که حفظ وصیت ایشان نمودی
اگر حاجتی داری بخواه هام گفت حاجت من آنست که امت خود را امر فرمائید بطاعت و فرمانبرداری وصی
خود و نهی نمائید از مخالفت او که من هلاک امم ماضیه را در نافرمانی اوصیا دیدم پس آنحضرت گفت ای
هام تو وصی مرا میشناسی گفت یا رسول الله چنانچه در کتب الهی خواندم و از انبیا شنیدم اگر او را ببینم خواهم شناخت

فرمود که از حضار مجلس ملاحظه نما که در این میان هست یا نه پس امام نظر باطراف و جوانب کرد گفت یا ۹۱
رسول الله در این مجلس نیست حضرت رسالت پناه امر فرمود که یا سلمان علی را الطلب نزاد و پرسید
یا امام بگو وصی آدم که بود گفت وصی او شیث و وصی شیث انوش و انوش را قینان و او را مهلائیل و او را
عدد و او را ابنی مرسل ادریس و او را متوشلخ داد و را لمک بود و بعد از او دراز ترین انبیا و رسل در عمر
و بیشترین انبیا در شکر و عظیم ترین همه در اجر پدر تو نوح بود و وصی او سام و وصی او ارفخشد و عابر را
و عابر و شالخ داد و قالع و پسران او شروع و ارعو و باخوذ و تارخ ترتیب وصی بودند و از
او ابراهیم خلیل الرحمن بوجود آمد و بعد از آن حضرت اسمعیل و قیدار و نبت و اسحق و یعقوب و یوسف
و یوشع و داود و سلیمان و آصف ترتیب انبیا و اوصیا بودند تا بعیسی و یک یک را آنحضرت
می‌پرسید وصی او که بود می‌گفت فلان تا اینجا رسید پس فرمود نام وصی مرا هیچ در کتاب آسمانی
دیده گفت بلی با آنخدائی که ترا براستی بخلق فرستاده که نام تو در توریه مید مید و نام وصی تو
ایلیا و در انجیل نام تو حمیاطا و وصی تو فارقلیط است و معنی مید مید طیب طیب است و معنی حمیاطا
مصطفی و معنی صدیق اکبر و معنی فارقلیط یعنی حبیب در دگاه و از زبور نام تو ماح ماح یعنی ایلیا
محو کننده کفر و شرک و نام وصی تو هید هید است یعنی فاروق اعظم فرمود که وصی مرا بچه شناسی
گفت صفت او معتدل القامه گرد روی پهن سینه بزرگ چشم و سطبر ران و باریک ساق و عظیم البطن
سوی المنکبین چون صفت آنحضرت را با تمام رسانید آنحضرت از برابر پیدا شد گفت بابی انت
و امی هذا هو یا رسول الله هذا وصیک پدر و مادرم فدای تو باد انت بخدا وصی توهی
وصیت کن امت خود را که مخالفت او نکنند و اگر نه هلاک خواهند شد چنانچه امتهای گذشته را
بمخالفت اوصیا بهلاکت رسیدند فرمود که من مکرر امت خود را وصیت نموده ام و آنچه باید گفت
گفته ام اگر حاجت دیگر داری بخواه گفت یا رسول الله دوست دارم که از قرآن جزوی بمن تعلیم
نمائید و از دین و شریعت خود و مسایل ضروریه بمن یاد دهید تا از نماز و عبادت شما بهره مند
باشم پس برخواست تعظیم و تکریم حضرت ولی الله را بجا آورد پس حضرت مصطفی علی مرتضی را فرمود
که آنچه لازم است یاد او ده آنحضرت سوره فاتحه و توحید و معوذتین و آیه الکرسی و بعضی

آیات از سورهٔ آل عمران و اعراف و انعام و بعضی از سورهای کوچک یاد داده و از رسول الله
رخصت یافته امیرالمؤمنین ع را گفت در کتاب دیده ام که سبز شما جمیع است حضرت میثم را
یاد نمود فرمود بلی پس آنحضرت را نیز وداع کرده رفت و در لیلة الحریر بخدمت آنحضرت آمده
تا صبح در خدمت او جهاد نمود و غایب شد اصبغ بن نباته گوید بعد از زندگی احوال او را پرسیدم
حضرت فرمود هم کشته شد و او را دعا فرمود و بسند صحیح از حضرت امام حسن عسکری ع مرویست
که آنحضرت از آبای خود و از حسین بن علی ع روایت نموده که در صفا در راهی آمده بحضرت امیر
المؤمنین ع سلام کرد و گفت یا علی چهارصد سال است که در این مکان به تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر
حق تعالی مشغولم و عبادت او میکنم پدرم یاد فرمود که در این مکان طعام و شراب نیست
در این مدت چون زندگانی کرده جواب داد ای مولای من بحق آن خدائی که ابن عم ترا براستی
بخلق فرستاده و ترا وصی او کرده که هرگاه گرسنه شوم شیعیان ترا دعا کنم و هرگاه تشنه شوم
دشمنان ترا نفرین کنم رفع گرسنگی و تشنگی من شود پس این دو بیت خواند ایها السائل
عما دونه النجم العلی ان ما استخبرت عنه واضح الارجلی حیدر خلق الله من بعد النبیین العلی و به
فاد الموالی و به ضل الغوی و دیگر عزرائیل ع بفرمان او قبض روح میکند و تا حاضر نشود فرزند
متولد نشود و ساقی حوض کوثر و قسیم بهشت و دوزخ است و معروف است مؤذن اعراف است
و ای صمد در روز قیامت در دست مؤمن و کافر را او به بهشت میفرستند و خدا او را امیرالمؤمنین
نام نهاده از پیشینیان و پسینیان کسی موسوم باین اسم نبوده حتی از مقربان درگاه احدیت فرد
هست تهمت بر علی چون بر زبان نام خدا بر کسی غیر از تو اطلاق امیرالمؤمنین و معجزات
وی از حد و حصر بیرون است از انجمله مقتول مبنی را زنده کرد و در خدمت آنحضرت بود تا در صفین
شهید شد و بر گردانیدن آفتاب است دو مرتبه و سنگ حضرت موسی است که در حین بر آوردن
آب از او جوشید تا لشکر او سیراب شدند و اخبار از مغیبات آینده داده بود و احوالات میثم
تمار و رشید هجری و قنبر را و از این قسم بسیار است و مخالفین بر همه اینها اتفاق دارند
بلکه زیاده از شیعیان فضیلت آنحضرت را نقل کنند فضیلت آنحضرت از آیات و احادیث بسیار

که خداوند عالمیان در شان او فرستاده است و عامه اتفاق دارند که در شان آنحضرت نازل شده
و قریب بصد آیه است چند آیه که بعضا بیاید آیه انما ولیکم الله آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک آیه مباهله آیه انما انت منذر و
آیه وقفوهم انهم مسئولون آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی آیه آمنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین آیه واعتصموا بحبل الله آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء آیه وکفی الله
المؤمنین القتال آیه فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون آیه ام حسب الذین اجترحوا السیئات
آیه والسابقون السابقون آیه یا ایها الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا آیه من
المؤمنین رجال صدقوا آیه اهدنا الصراط المستقیم آیه وارکعوا مع الراکعین آیه الذین ینفقون اموالهم
باللیل والنهار آیه واسئل من ارسلنا آیه یا ایها النبی حسبک الله آیه کفی بالله شهیدا آیه هذان
خصمان آیه ان الذین لا یؤمنون عن الصراط لناکبون آیه افمن کان مؤمنا آیه والذین آمنوا
بالله ورسله اولئک هم الصدیقون آیه فان الله هو مولیه وجبریل آیه یوم لا یخزی الله النبی آیه
اولئک هم خیر البریة آیه وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر آیه فاستوی علی سوقه آیه الم احسب
الناس آیه ویشاقق الرسول من بعد ما تبین آیه ویؤت کل ذی فضل فضله آیه افمن یعلم
انما انزل الیک آیه فانقلبوا بنعمة من الله وفضل آیه فی بیوت اذن الله آیه لا تحرموا
طیبات ما احل الله آیه واجعل لی لسان صدق علیا آیه والعصر ان الانسان آیه ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی آیه ولتعرفنهم فی لحن القول آیه من جاء بالحسنة آیه فاذن مؤذن
آیه فی مقعد صدق آیه ولما ضرب ابن مریم آیه یقولون آمنا بالله وبالرسول آیه هو الذی
خلق من الماء بشرا آیه واولوا الارحام بعضهم آیه الیوم اکملت لکم دینکم آیه واذان من الله
آیه طوبی لهم وحسن مآب آیه فاما نذهبن بک آیه بینهما برزخ آیه ونادی اصحاب الاعراف
آیه ونزعنا ما فی صدورهم من غل آیه اجعلتم سقایة الحاج آیه انما یرید الله لیذهب عنکم
الرجس آیه هل اتی علی الانسان آیه واقام الصلوة وایتاء الزکوة والموفون بعهدهم آیه ومن
یطع الله والرسول آیه لیس البر بان تأتوا البیوت آیه جزاؤهم عند ربهم جنات عدن

آیه

آیه اشفقتم ان تقدموا آیه قل هذه سبیلی ادعوا آیه فاذکروا نعمة الله علیکم آیه قل ما یکون لی
ان ابدله آیه سأل سائل آیه الیوم یئس الذین کفروا آیه ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه آیه و علم
الذین ظلموا آیه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله آیه ولقد عهدنا الی آدم آیه فاوحی الی
عبده ما اوحی آیه والنجم اذا هوی و احادیث که متفق علیه عامه است و جمیع مسلمانان از همه
فرقه با غلاة و خوارج بنام الحدیث اکتفا مینمایند از برای سهولت تا حجت باشد والله تعلیم
الحدیث ح غدیر خم ح خیبر ح مودت ح منزلت ح طایر ح جابت ح سد الابواب
ح البحوث ح البرازخ ح الافتخار ح الفضل ح للبعیر ح المواخاة ح حب الاربعین ح فضائل
ح اولانه ح رسوخ الایمان فی قلبه ح خاصف النعل ح لحمک لحمی ح انا و علی من نور واحد
ح المدینة العلم ح انا دار الحکمة ح انه اقرب الناس الی رسول الله ح استفسار عمر فی امر الخلافة
ح الاعانة ح الرئیس ح المولی ح الاخوة ح النور ح السلم ح الشجرة ح المواخاة المخاطبة یا
امیر المؤمنین فی عهد رسول الله ح بیعة الرضوان ح المارقین ح المباهلة ح القاسطین الناکثین
ح اشتیاق الجنة ح المعراج ح خطاب الله تعالی فی لسان علی ح الاحزاب ضربة عمرو بن عبدود
ح بدر ح احد ح مکتوب علی العرش ح التزویج حدیث رد الشمس ح الکساء ح انه مع الحق ح
قتل عمار ح اکمال الدین ح و تمام النعمة ح وصف الشیعة ح خضب ح العمود ح قسیم الجنة
والنار ح سقایة الکوثر ح درفوک ح مواخاة الملائکة ح اعلم الناس ح الیمنی ح لوم انس
ح بیان حب علی ح بیان بغضه ح بیان اول من آمن ح خروج عائشة و کلاب حوأب
ح انه افضل الاوصیاء ح اول من صلی القبلة ح المخاطبة بامیر المؤمنین ع فی عهد رسول الله
ح سبقته اسلامه ح فتحه بابا قوت ح مولوده ح انه افضل الانبیاء ح خلافة الائمة ح المهدی من
ولده ح التراب ح الاعانة ح امانة ح نقص الکواکب ح رسوخ الایمان فی قلب شیعته ح انه سید
المرسلین ح شیعته هم الفائزون ح انه لقرآن مع علی ح انه افضل الاصحاب ح انه خیر البریة
ح علی خیر البشر ح لا یدخلون الجنة مبغضه ح ولد الزنا مبغضه ح الزبیر فی معرکة ح یوم
وفات النبی و مخاطبه بالتخلیل ح حجة یوم الشوری ح قاضی دینی و وصی ح کسر اصنام ح

لتعلیم جبرئیل ع یوم النوح ع هام بن هیم ع غرقه الجنی ع حربه مع الجن و در کتاب کشی مسطور است
که جابر بن عبد الله انصاری در اواخر عمر عصائی بدست گرفته بود و در کوچهای مدینه میگشت
و میگفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر معاشر الانصار ادبوا اولادکم علی حب علی بن ابیطالب
فمن ابی فلینظر الی شان امه علی امیرالمؤمنین حیدر بعد از حضرت پیغمبر ص از سایر مردمان بهتر است
و هر کس از این معنی ابا کند کافر است و همچنین خطاب بگروه انصار نموده میگفت ایجماعت انصار
اولاد و فرزندان خود را بمحبت امیرالمؤمنین ع پرورش دهید و بزیور دوستی او زینت بیارائید
هر کدام از اولاد که از محبت آنحضرت سر باز زند تحقیق حال مادرش باید نمود که آن قصور
از آنجاست یعنی ولد الزنا است و احادیث بسیار که از حد تواتر درین باب گذشته وارد شده
که حرامزاده دشمن آنحضرت است و دشمنی آنحضرت علامت کفر و نفاق است و مبغض او اگر با
عمل هزار پیغمبر باشد البته بجهنم میرود و هر که آنحضرت را با اهل بیت او و شیعیان ایشان دوست
ندارد البته مادرش بخانه خاله رفته در باب سیر نقل کرده اند که ابودلف عجلی که از امرا
نامدار است و غلو او مرتبه ای بود در تشیع که روزی در مجلس میگفت که هر که در تشیع غلو ندارد ولد
الزنا است و پسرش با مصاحبان خود میگفت که من در تشیع غلو ندارم چون این حرف باو
رسید گفت البته اگر راست میگوید منکه مادر او را خریدم استبرا نموده ام و با او مباشرت
کردم حرامزادگی او از آن است فرد امام حق کسی داند علی را که اندر مادرش داند
خطا نیست و فاجران بلخ و تورانیان و حرامزادگان ماوراء النهر با وجودیکه خود را از
سنیان روم و هند و عرب بهتر میدانند و تعزیه جناب امام حسین ع میدارند و در ایام عاشورا
تبرا بر یزید و ابن زیاد و عمر سعد میگویند بغض ایشان با امیرالمؤمنین ع نسبت بسایر عامه بیشتر است
و تعصب ایشان شدیدتر مشهور است که در زمان سلطنت صاحبقران امیر تیمور گورکان
متعصبان ماوراء النهر با وجودیکه خود را از سنیان روم و هند والله محضری کرده بودند که بر هر مسلمانی
واجب است که بغض علی را اگر چه بمقدار دانه جوی در دل داشته باشد چرا که فتوی بقتل عثمان بن
داده بود از امیر تیمور توقع داشتند که فرمان داده در ممالکش رواج بدهد و مهر کند امیر تیمور

بود

چون معتقد شیخ زین الدین تایبادی بود فرمود تا بر این کاغذ خط نهند من بحکم این امیر
فرمان نخواهم داد پس آن محضر را بخدمت آن پیر ربانی فرستادند در حالتیکه دست در بغل
داشت و بتعمیر حالتها مشغول بود بی آنکه دست را بشوید بخاک دست مبارک را پاک
نمود و پشت محضر را نوشت که وای بر عثمان که مرتضی علی فتوی بقتل او داده است
امیر تیمور متنبه شد و آن متعصبان را تنبیه بلیغ نموده آن صحبت بهمین گذشت گویند این
بیت را هم شیخ بر پشت محضر نوشت  گر نگذریم من خدایت یا امیرالمؤمنین  پس چگونم
در نیابت یا امیرالمؤمنین  درکتاب توریة یهود و قبالا مسطور است که ایلیا وصی او
و داود بتان را از کعبه بیندازد و دست دراز کرده قرص آفتاب بدست او آید و دیگر بت
پرستی و بت فروشی را در میان مردم برطرف کند و هر که او را دوست دارد هرون را
دوست داشته است و در کتب یهود مسطور است و در کتاب دهر بلغت ترکوم نوشته است
وکنبوباهی عمو سابعنی در آن کتاب قسم از آن نوشته است که خمس مال او را بر هرون حق
تعالی حلال کرد و همچنین بر پیغمبر آخر الزمان و اهل بیتش و داماد وی شفر که نا بینین ذاتان و عمیران
و کراه که بد بختان امت موسی باشند خمس را از ایلیا و فرزندانش ببرند و دشمنی او و اولاد
را در دل گیرند و محبت او را بیرون کنند دشمنی ایلیا را بهم کنند در میان مردمان تا روز
قیامت خدای موسی و هرون بر دشمنان او لعنت کند و در کتاب پرلیپومنو نوشته است
که هر کس نطفه او در حیض بسته است دشمن ایلیا طلیبن و اولاد اوست و دشمنی ایشان در دنیا عار را
و در آخرت خار و عذاب نار و ذلت و خواری بر ایشان است و از فضایل آنحضرت آنستکه بتان را
از کعبه انداخت و پای بر کتف حضرت رسالت ص نهاد و اینحکایت در روز فتح مکه بود چون
حضرت رسول ص از طواف خانه فارغ شد متوجه شکستن بتان شد که در نواحی خانه چیده
بودند و قدمهای آن اشکال را در زمین محکم کرده بودند و چوبی در دست داشت بقدر نصف
نیزه بر زمین می انداخت و میگفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آن بتان را
با آنکه بقلع و سرب و گچ بر زمین محکم چسبانیده بودند باشاره آنحضرت بقفا می افتادند و اشاره

واشاره از قفای هر کدام که میکرد بر رو می افتادند و بروایتی سر نیزه را الحشم بتان بمخلانید تا کفار
بدانند که از آنها نفع و ضرر متصور نیست چون بعضی بتان را بلند نصب کرده بنا که دست کسی
بآنها نمیرسید امیر المومنین ع بعرض رسانید که پای مبارک بر کتف من گذارده آنها را فرو افکنید
آنحضرت فرمود یا علی ترا طاقت ثقل نبوت نیست تو پا بر کتف من نه و از این ثواب بهره مند
شو امیر المومنین ع امتثالاً للامر پا بر دوش آنحضرت نهاده بتها را بر زمین انداخت در این حال
از او پرسید که یا علی خود را چگونه می یابی گفت یا رسول الله چنان می بینم که حجابها
مکشوف شده و گویا سرم بساق عرش رسیده و بهر چه دست دراز کنم بدست در آید فرمود که یا
علی خوشا بحال تو که کار خدا میکنی و خوشا بحال من که بار حق میکشم و بروایتی گفت یا علی رسیدی
بآنچه میخواستی گفت بلی بخدائی که ترا براستی بخلق فرستاده که اگر خواهم دست بآسمان توانم
رسانید پس چون همه را بر زمین انداخت در نزدیکی میزاب از جهة شفقت برسول الله و رعایت
ادب خود را چنان از جای بلند بر زمین انداختم دالمی بمن نرسید و حضرت فرمودند چگونه الم
بتو رسد و حال آنکه محمد ترا برداشته بود و جبرئیل فرود آورده محققان بیان نموده اند که
شب معراج میان محب و محبوب ملاقات معنوی تحقق یافت و در منزل قاب قوسین
او ادنی باختصاص مکالمه و ادای راز و نیاز مخصوص گشت هستی و هیبتی زیاد در وی
داد حرارتی بی اندازه حادث شد که اگر دست رحمت الهی بر کتف آنحضرت نرسیدی
شدت آن حرارت را طاقت نیاوردی چون محل اثر بدید قدرت انحرافات از قدرت
کامله یزدانی میل برودت نمود بحسب اتفاق حضرت ایلیا پای مبارک در کتف حضرت رسالت ص بر آن اثر
نهاد که رحمت الهی مس کرده بود و حسان بن ثابت با آنکه صفحه اعتقادش مرقوم رقم نفاق و شقاوت
در زمره آن جماعت است که با معاویه حشر خواهد شد آن قسم جوهری را در رشته سخن کشیده والحق این کرامتی
عظیم که حق تعالی آن مهر سپهر ولایت را باین شرف کبری اختصاص بخشیده و تا حضرت رسالت ص
از جانب الله مأمور بآن نشده باشد مرتکب کشف آن نگردیده والله یعلم و بزرگواری و فضیلت
آنحضرت را ملائکه و پریان و آدمیان از احصای آن عاجزند و شاید هفتاد هزار حدیث صحیح مسند مشهور در

ارباب

در میان امت خصوصا در نزد اهل سنت باشد و در بیان صفات حمیدهٔ آنحضرت این رباعی را شافعی
از فقهای ایشان گفته است شعر لو ان المرتضی ابدی محله لاضحی الناس طرا سجدا له وکفی فی فضل
مولانا علی وقوع الشک فیه انه الله ومات الشافعی لیس یدری علی ربه ام ربه الله
حاصل این نظم است که شافعی میگوید نمیدانم که علی پروردگار منست یا الله تعالی علی حبه جنه
قسیم النار والجنه وصی المصطفی حقا امام الانس والجنه وگفتن این بیت در جنب بزرگواری او
هجو است اسامی جماعتی که امراء آنحضرت بودند صاحبان سر و از جمله مریدان کامل و بندهٔ آستانهٔ
شاه ولایت نشان بودند باصطلاح قلندران هفده کمر بسته میگویند اما ایشان نه آن کسانی
اند که ایشان میگویند سلمان فارسی رضی الله عنه ابوذر غفاری مقداد بن اسود الکندی عمار بن یاسر
جابر بن عبد الله انصاری حذیفة بن الیمان ابو ایوب انصاری قیس بن سعد مالک اشتر
وسلیم تمار نوف بکالی کمیل بن زیاد نخعی عمرو خزاعی حارث همدانی خزیمه با ثابت قیس هلالی
محمد بن ابی بکر رضوان الله علیه و بطریق دیگر هجری سعد بن حنیف حجر بن عدی طرماح بن عدی
داخل اند و بروایت دیگر سلمان فارسی ابوذر غفاری مقداد بن اسود الکندی جابر بن عبد الله
انصاری مالک ابن اشتر النخعی اویس القرنی محمد بن ابی بکر التیمی حجر بن عدی الکندی عدی بن
حاتم الکندی الطائی عمرو بن حمق الخزاعی عروه المرادی عمار بن یاسر العنسی صعصعه بن صوحان
العبدی عمرو بن وحمله الکسائی احنف بن قیس تمامی حارث بن قدامه سعدی خالد بن معمر السدوسی
خلق دنیا در وجود شریف آنحضرت چهار طایفه شده اند اول افراط نموده اند و در محبت او
غلو نمودند و او را خدا دانستند و طایفهٔ دیگر تفریط نموده اند و تقصیر در حق او کردند و او را
ناسزا گفتند و طایفهٔ دیگر از راه عناد او را خفت دادند و در مرتبهٔ چهارم امامت دانستند و طایفهٔ
جلیله شیعه اثنی عشریه او را بلا فاصله بعد از پیغمبر امام دانستند و آنها که خدا دانستند اول مفوضه
میگویند که الله تعالی واگذاشت کارها را بعلی مثل قسمت کردن ارزاق خلایق و حاضر شدن در نزد
تولد وغیره امور آنچه میخواهد میکند و ایجاد میکند و خدا را در آن مدخلی نیست ساثیه اصحاب عبد الله بن
سبا اند از نصیریان روزی عبد الله با آنحضرت گفت انت انت یعنی توئی آنکه آنحضرت خواست

حکم کرد که بحث و سابا ط مدینه رفت حضرت امیر لشکری فرستاد و برخی از اصحاب او را گرفتند
و آوردند آنحضرت فرمودند تا گودالها کندند و در آنجا آتشی کردند و بسوزانیدند و چون ایشان را
در آتش می‌انداختند میگفتند یقین ما زیاده شد که تو خدائی که ما را با آتش میسوزانی و چون آن
حضرت را شهید کردند گفتند او نمرده است بلکه زنده است و در ابر است و رعد آواز اوست
و برق تازیانه اوست بزیر خواهد آمد که دشمنان را بکشد گویند این و آنرا اکثر بلکه شیطان را
بصورت علی کردید و کشته شد غرابیه از غالی گویند خدا جبرئیل را بعلی بن ابیطالب فرستاد و او غلط
کرده بمحمد رفته از آنکه محمد بعلی مانند بود در مثل غراب که بغراب شبیه است استغفر الله لعنت کنند صاحب
دل را که جبرئیل است که وحی رسالت از علی بمحمد فرو برد و بعضی گویند او خداست شریعیه از غالیان
گویند که خدا بر نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین فرود آمد و ایشان خدایند غیریه گویند که خدا در علی تنها فرود
آمده و او خداست و گویند او افضل بود از رسول خدا و این کفر صریح است در زندقه و طایفه هزاره
و عربان متشیع این اعتقاد دارند و طایفه از ایشان بمخمسه قایلند که مراد از سلمان و مقداد و عمار و
ابوذر و عمرو بن امیه ظهری باشند و گویند این پنجنفر موکلند بر مصالح عالم از جانب علی که او خداست
و اول اینمقدمه در بصره واقع شد که هفتاد نفر از طایفه زط گویند که هود باشند آمدند و گفتند بزبان هندی
که تو خدائی حضرت فرمود من خدا نیستم من بنده خدایم ایشان قبول نکردند و اصرار بر اینمعنی داشتند
حضرت مالک اشتر را فرمود که چاهی کندند و ایشان را در آنچاه کردند و کشتند از دود و در کتاب
بجنبار هندوان مسطور است که کنکر خداست و ما او را خدا میدانیم زیرا که او زنده میکند و میمیراند
و آنچه مسلمانان میگویند خدا نیست و غلط میگویند بمعرفت او راه نیافته و آنچه عوام الناس
و قلندران و حشرات الارض و درویشان میگویند که آنحضرت هفتاد مرتبه نصیر را زنده کرد اند
و کشت و او میگفت تو خدائی بعد از آن ندا از جانب خدا رسید که یا علی کل دنیا بنده منند کو
این بنده تو باشد محض کفر و زندقه است و افترا و دروغ است بر خدا و هر کس این را باور میکند
یا اعتقاد باین دارد کافر است و ابد الآباد در جهنم خواهد بود خدا غنی است از آنکه شریک
در خدائی و عبادت داشته باشد تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً و آنچه قنبر برأی العین

از غالیان دیدم در رسوخ اعتقاد ایشان است که در راه بغداد بمنزل هارون آباد رسیدیم و در
میان جنگل فرود آمدیم که غلیان و قهوه صرف کنیم رفقا درخت عظیمی آتش زده بودند و در
کنار آن نشستیم فقیر گاهی اصلاح آتش میکردم و هیمه بر آتش میزدم ناگاه دستم سوخت مردی
همراه بود مردم قند هار گفت ترسیدی از آتش گفتم کار آتش سوزانیدن است آن مرد
گفت شما دعوی تشیع میکنید و آتش شیعیان را نمیسوزاند میخواهی بتو بنمایم که شما شیعیان
دروغ میگوئید و علی را دوست نمیدارید ناگاهی کشیده و این را خواند بارها گفته ام بخلوت دل
علی الله و غیره باطل و سخنهای آتش بسیار برداشت و در گریبان و سینه خود انداخت و دست
در درون آتش و زیر آن فرو میکرد یا علی یا علی میگفت تا مدت طولی که آتش در سینه و بغل او بود
خاموش شد و اصلا متضرر نشد و جزو ترشش نکرد گویا دست او در میان آب بود بعد از آن
رو بما کرد گفت دانستید که شما شیعه نیستید فقیر گفتم مگر تو علی اللهی هستی گفت بلی من چه پروا دارم
از کسی ناگاه خنجری در میان داشت کشید ما ترسیدیم که بر ما زند بضرب هر چه تمامتر بشکم و سینه
خود زد بنحویکه سر خنجر خم شد و جراحتی در بدن او بهم نرسید و رو بما کرد گفت شما نور علی را
حاضر و ناظر نمیدانید و میگوئید که در قالب مثال است یا آنکه در قالب اصلی و موافق اعتقاد
شما زیاده از سه روز در قبر نمیماند پس بهمان جسد اصلی یا قالب مثال در حضار بندگان و تولد
ایشان حاضر میشود پس بکجا میرود و از قبر چه میخواهد که او در قبر بماند این قدر راه چرا میروید
این رکعت و برخواست با جمعی بادگان روانه شد و ما را وداع کرد و رفت عدد ازواج
آنحضرت فاطمه زهرا بود چون آن سیده زنان عالمیان بود تا در حیات بود حرام بود بر
حضرت امیر المؤمنین که زن دیگر کرد بر سر آنحضرت شرفا و جلالاً لها و این از جمله خصایص آنحضرت
داکر علی نبود حضرت فاطمه کفو و همسری نبداشت که در دنیا شوهری کند و بعد از فوت آنحضرت
امامه بنت ابی العاص بن ربیع که دختر زینب بنت رسول الله گرفت و دیگر از ازواج او لیلی بنت
مسعود دمیمه بود و اسماء بنت عمیس خثعمیه و ام البنین کلابیه و ام سعید بنت عروه و حنیفه که نام
او خوله بنت جعفر بن قیس حنیفه که چون ابو بکر لشکر بجنگ مسیلمه کذاب فرستاد و او را اسیر کرد حنفیه را

عدد ازواج حضرت

باسیری آوردند حضرت او در اسلام نمود و آزاد ساخت و بعقد خود در آورد و چهار نفر ایشان از
جزا بزند حنفیه یازده نفر ام ولد بودند عدد اولاد الحسن والحسین بودند و محمد الاکبر و عبد الله و ابوبکر
و عمر و عثمان و جعفر و عبد الله و محمد الاصغر و یحیی و عباس و عون و محمد الاوسط است اناث زینب
الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و رمله الکبری و ام هانی و میمونه و زینب الصغری و ام کلثوم الصغری
و رقیه و فاطمه و امامه و ام الکرام و ام سلمه و ام جعفر و جمانه و نفیسه که در صغر سن فوت شد و محسن و
شقیق که سقط شدند پس حسن و حسین و زینب کبری و ام کلثوم کبری از بتول طاهره اند و محمد اکبر
از حنفیه و عبد الله و ابوبکر از لیلی بنت مسعود است و عباس و عثمان از اسما بنت عمیس است
که اول زن جعفر طیار بود و بعد از شهادت جعفر در موته او را ابوبکر خواست و محمد بهم رسید پس
ابوبکر او را طلاق داد و آنحضرت او را گرفت و محمد اوسط مادر او امامه بنت ابی العاص است
و ام الحسن و رمله کبری مادر ایشان ام سعید بنت عروه است ایشان را که نام بردیم از زنان نکاحی
اند و باقی ایشان از اولاد و مادر ام ولد است و ام کلثوم و زینب را به پسرهای جعفر طیار داد
و آنچه مشهور است عمر بن خطاب ام کلثوم را به نکاح خود در آورده بود ابن راوندی و یکی از
مشاهیر فضلای شیعه است انکار این حال نموده و منع صحت این خبر نموده و بروایت ابی بصیر
از ابی عبد الله محمد بن مسعود از محمد بن حمجه بن اسمعیل از ابی عبد الله الزینبی از عمر بن اذینه که او
فرمود که از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کردند و گفتند ای مقتدای و پیشوای اهل سنت
ما را الزام و اسکات مینمایند در تزویج امیر المؤمنین ع دختر خود ام کلثوم را بعمر بن الخطاب و
میگویند که اگر عمر مرضی امیر المؤمنین نمیبود پس چرا دختر خود را با او میداد و بنکاح او رضی میشد
و در حالتی که این سؤال آنحضرت تکیه کرده بود راست نشست و فرمود آیا جماعتی هستند
که میگویند که اینحال از امیر المؤمنین ع واقع شده بود و دختر خود را بعمر داده گفتند بلی بعضی را
اعتقاد بصحت این واقعه هست حضرت فرمود که آن گروه که ایشانرا اعتقاد اینست از حقیقت
آگاه نیست از مسلک خود دور افتاده اند و از هدایت کامله محفوظ نگشته اند دروغ میگویند
و اینحالت از امیر المؤمنین واقع نشده و این خبر دروغ است و از جمله افترا و بهتان است اما

امیر المؤمنین ع قادر نبوده که دختر خود را که میداد بوجهی از وجوه خلاص کند از عمر و یا فرزند خود را
بعمر ندهد بدانکه فرمود من این قصه را برای شما بیان کنم بدانند که چون عمر بر سریر خلافت سوار
شد کسی نزد امیر المؤمنین ع فرستاد ام کلثوم را خطبه کرد شاه اولیا از آن کار ابا کرد پس
عمر بعباس که عم حضرت امیر المؤمنین ع بود گفت ای عباس اگر شما ام کلثوم را بمن تزویج نکنید
من ترا از منصب تو عزل کنم و به دیگری خواهم داد عباس چون این حکایت بشنید بترسید و این
حال را با امیر المؤمنین ع عرض کرد شاه اولیا از گفتار او امتناع نمود چنانچه عباس معلوم کرد
که حال تزویج ام کلثوم بعمر بهم نمیرسد چون شاه اولیا معلوم فرمود که این صورت واقع نمیشود
و عزل عباس را خواهد کرد کسی بطلب جنیّه فرستاد از اهل نجران و نام جنیه سحیفه بنت جریره بود
پس چون آنحضرت جنیه را طلب کرد آن جنیه بخدمت شاه اولیا رسید فرمود که بشکل ام
کلثوم درآمد و بعد از آن او را بخانه عمر فرستاد و هرگاه عمر میخواست که با او مقاربت کند
ممکن نمیشد و در این حالت حیران بود و میگفت ما في الارض من اهل بيت اسحر من بني هاشم یعنی
در روی زمین ساحرتر و مکارتر از بنی هاشم اهل بیتی نیست و میخواست که حال خود را با ایشان
اظهار کند که دست غیب شکم او را پاره کرد و بعد از قتل او سحیفه آنچه میراث باو میرسید
جمع کرده متوجه نجران شد و بعد از آن حضرت ام کلثوم را ظاهر گردانید و بروایت دیگر
عباس گفت روز جمعه حاضر شدم که عمر بعد از خطبه گفت ایها الناس هنا رجلا من اصحاب
رسول الله ص قد زنی و هو محصن و قد اطلع امير المؤمنين وحده فما انتم قائلون یعنی ای مردمان
بدرستیکه مردی از اصحاب رسول خدا ص زنا کرده بزنی شوهردار و امیر المؤمنین عمر به تنهائی
بر آن اطلاع یافته شما هرچه میگوئید بگوئید از چهار جانب آواز برآمد که عمر را بگواه احتیاج
نیست اگر میفرماید آن زانی را بکشیم پس از منبر بزیر آمد و با عباس گفت اگر علی دختر
خود را بمن ندهد آنچه گفتم بکنم عباس بخدمت امیر المؤمنین ع آمد و مقدمه مذکوره را نقل کرد حضرت
فرمود من پیش از گفته شما دانستم ولیکن من این کار نکنم عباس گفت ای مرد صاحب ستیزه است
اگر تو نکنی من بضرورت بکنم اگر تو خواهی رفع خصومت بشود چنان خیال کن که این دختر

بود پس عباس بعمر گفت که اگر علی این کار نکند من میکنم و مردمان را حاضر کرد عمر گفت عباس عم
علی است بوکالت او دختر را بمن بده و عباس ام کلثوم را بعمر خطبه کرد در روایت دیگر ام کلثوم
چهار ساله داشت عمر چهار هزار دینار مهر او را فرستاد و او را بخانه برد و چون بر دامن خود
نشانید ریش عمر را گرفت و سیلی بر عمر زد عمر او را بر زمین نهاد و گفت این جهت از بنی هاشم است
فاضل هندی در کتاب خود چنین ایراد کرده که جنیه هر شب بفرموده امیر المؤمنین ع در پهلوی
عمر میخوابید و بعضه این حکایت مثل حکایت آسیه زن فرعون است ولایات آنحضرت
مکه معظمه مدینه مشرفه و نجد و تهامه و حجاز و کوفه و سواد ان و بصره و جزایر و موصل و حلب و اعراب
و نطاب و نجران و یمن و طایف و مصر و مداین و ساباط و تکریت و جبل عامل و اهواز و شوشتر
و حویزه و فارس و بنادر و جهرم و اردشیر و جنیر و اصفهان و قم و کاشان و یزد و دیلم و طالقان
و قزوین و ساوه و استرآباد و خوارزم و تمام خراسان و بلخ و کرمان و مکران و سیستان و زابلستان
و غزنین و سمرج و فرح و مازندران و گیلان و آذربایجان و مراغه و ولایت لران و کردان
و اردبیل و مردم بادیه و ری و شهریار و طوس و همدان و دماوند و نهاوند و ابهر و فرس و روم و
تاتارخان و ارناوت و کرکوک و اسکندریه و دیار بکر و سکان دریای فارس و عمان و مخا
و سعدیه و مسکد و لحسا و قطیف و بحرین و صحار و صنعا و زبید و عدن و جده و قادسیه و نهروان
و مدین و کنعان بغیر از شام و بیت المقدس و اریحا و یزد و شالایم و اردن و انطاکیه و عسقلان
و آنچه که بعنوان غصب در تصرف معویه بود باقی ولایات مفتوحه فی الاسلام در تصرف آنحضرت
بود سلوک آنحضرت با رعایا چون زمان خلافت در قبضه اقتدار فرمانفرمائی آنحضرت سپهر امامت
و ولایت رسید بعد از آنکه بیست و پنجسال و سه ماه از خلافت خلفای ثلثه گذشته بود و تمام
عمال عثمان را از ولایات معزول گردانید مثل سعید بن عاص از کوفه عبد الله عامر را از عراق و عبد الله
بن ابی سرح را از مصر و معویه را از شام و ولید بن عقبه را از مداین و بروایتی دیگر قیس مکنی با بو
موسی اشعری عامل کوفه بود و او را معزول کرد از کوفه و قثم بن عباس را والی مکه گردانید
و سهل بن حنیف را والی مدینه گردانید و عثمان بن حنیف را والی بصره گردانید و بعد از عزل

ولایات آنحضرت

او بروابن عباس را به بصره فرستاد و خلیفه او زیاد بن امیه بود و اشعث بن قیس کندی که عثمان
اورا والی آذربایجان کرده بود تا حدود دربای طبرستان و حلب و طرف عرب و همه حدود
مراغه اورا معزول نمود و مالک بن حارث نخعی را امیر جیش نمود یعنی سپه سالار و چون
محمد بن ابی بکر را فجار مصر شهید کردند باز مالک را حاکم مصر گردانید و عمر بن سلمة بن عبد
الاسد مخزومی عامل بحرین بود اورا معزول نمود و نعمان بن عجلان زرقی را حاکم بحرین نمود
و مصقلة ابن هبیره شیبانی را از اردشیر معزول و باز بمالک داد و مداین را بسلمان
فارسی داد و پادشاه یمن را معزول نمود و اکثر روزها در بازارها میگردید تازیانه
خود را بر دوش مبارک گذاشته و مردم را نصیحت میکرد و از عذاب الهی میترسانید
و ترازو و کیل و گز مردم را در بازارها درست میکرد و حدود الله را جاری میساخت
و خود بنفس مبارک گوشت و سایر مایحتاج خود را میخرید و بر دوش بر میداشت قنبر و
سایر موالیان میگفتند یا امیرالمؤمنین بده ما برداریم در جواب میفرمود ابو العیال
احق بهذا الحمل روزی غلام سیاهی در نزد آنحضرت اقرار دزدی کرد حضرت فرمود
تا دست آن سیاه را ببریدند سیاه دست خود را برداشته از دار الاماره بیرون آمد
و گریه میکرد و آنحضرت را مدح مینمود و میگفت مرا از عذاب الهی نجات داد کسی که امام بود مرا
از عذاب نجات داد کسیکه پیشرو سپید پیشانیان بود یکی از اصحاب این را شنید آمد و بخدمت
آنحضرت عرض کرد که آن سیاه شما را مدح میکرد با وجودیکه دست او را بریده بودید آن
حضرت سیاه را طلبید و دست بریده را بجای خود گذاشت و دعا کرد دست او بحال اول
معاودت نمود جهاد آنحضرت بعد از حضرت رسالت پناه ص اتفاقیست در آنست که در ایام
خلافت خلفای ثلثه از مدینه مشرفه حرکت نکرد در ایام سلطنت وی حرب اول آنحضرت جنگ
جمل است که آنرا قتال ناکثین میگویند برای آنکه طلحه و زبیر برای امارت بصره و کوفه با آنحضرت
بیعت کردند و چون آنحضرت نفاق ایشان ظاهر بود حکومت این دو بلاد را بایشان نداد پس
طلحه و زبیر نکث عهد کردند و بیعت آنحضرت را شکستند و بهانه عمره از مدینه بیرون آمده عایشه

وپیشانی سپیدان

در مکه بود او را بر یافتند و رو در بصره نهادند چون بحوآب رسیدند سگان آنجا بفریاد آمده عایشه
پرسید این چه آبست یکی گفت آب حوآب عایشه پشیمان شد زیرا که از حضرت رسالت شنیده
بود که یکی از زنان او بعزم قتال ظلم بیرون رود و از مدینه و با آب حوآب رسد سگان آنجا بر او
او حمله آورند و صدا کنند طلحه و زبیر فی الحال پنجاه کس یافته آمدند و شهادت دادند که این
آب حوآب نیست و این اول شهادت زور بود که در ایام اسلام دادند و عایشه را راضی کرده
برداشتند و به بصره بردند و عامل آنحضرت را بیرون کردند بصره را بتصرف در آوردند و میان
آنحضرت و ایشان حرب واقع شد و آنحضرت از مدینه منوره بیرون آمده به بصره رسید و هودج
عایشه را بر شتر لوک که عرب آنرا جمل گویند بسته شد و سوار شد و نام آن جمل عسکر بود عایشه
چون نام شتر را شنید باز پشیمان شد زیرا که از حضرت رسول شنیده بود که یکی از زنان
من بعزم قتال پسر عم من در بصره بر شتری عسکر نام سوار شود طلحه و زبیر باز شهادت دادند
و شاهد جعل کردند که این شتر عسکر نام نیست پس عایشه در معرکه ایستاد و اصحاب آنحضرت هفتاد
مرتبه شتر عایشه را پی کردند و اهل بصره چون باز شتر آوردند عایشه سوار شد و در کتب یهود
از کتاب تلمود فرنگان مسطور است که صفورا بنت شعیب زوجه موسی بعد از وفات آنحضرت
با یوشع بن نون وصی او شتر سوار با لشکر عظیم جنگ کرد و صورت کتابت امیرالمؤمنین علیه السلام
بسوی عایشه اما بعد بدرستی که تو بیرون آمدی از خانه خود در حالتی که عاصی شده بخدا و رسول
خدا و طلب میکنی امری را که آن جهاد است و خدا جهاد را از تو و زنان دیگر ساقط کرده بنده
و گمان تو اینست که میخواهی اصلاح کنی میان مردمان پس خبر ده مرا که کی زنان لشکرکشی کرده اند
و سردار سپاه شده اند و گمان تو این است که طلب کننده خون عثمانی و عثمان مردیست
از بنی امیه و تو زنی از بنی تیم ابن مره و قسم میخورم بجان و عمر خودم که عارض ساختی بلا را
و بر دوش خود کردی معصیت را و آنچه تو مرتکب شدی گناه او بزرگتر است از گناه
کشندگان عثمان و خشم در نیامدم تا آنکه مرا بخشم در آوردی و بجوش در نیامدم تا آنکه
مرا بجوش در آوردی و حال آنکه تو در پیش کشندگان عثمان بودی و میگفتی اقتلوا

نعلا

نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید این ریش پهن را خدا بکشد این ریش پهن را و تو اولی بدادن
دیت و چون عثمان بودی خدا نهی کرده بهشت زنان پیغمبر را که در خانه بنشینند و بیرون نیایند
و طلب امری که از ایشان نباشد نکنند زنان را لشکرکشی چه کار این غش و فریبی که از تو
صادر شده اسلام را هلاک کردی و فرزندان خود را کشتی ای عایشه از خدا بترس و بمنزل
خود رفته بنشین جواب نامه ای پسر ابوطالب کار از عتاب گذشت دیگر اطاعت و فرمان
برداری تو داخل نمیشوم پس هر چه میخواهی بکن و آنچه از دستت بر آید تقصیر مکن پس آنحضرت
محمد ابابکر را فرستاد و گفت برو و بگو که از این فریبی که از تو صادر شد اسلام را خراب
کردی دست بردار و اگر نه ترا طلاق میدهم محمد که آمد فایده نکرد و برگشت و جنگ در
گرفت حضرت محمد حنفیه را فرستاد که برو شتر عایشه را پی کن محمد آمد جنبه سر راه گرفتند
و او نتوانست که بر شتر عایشه دست یابد برگشت حضرت امام حسن را فرستاد آنحضرت آمد
و شتر عایشه را پی کرد و دولت او را سرنگون کرد و او را گرفت چون برگشت و بخدمت پدر
بزرگوار آمد محمد حنفیه خجل شد فرمود حضرت ای فرزند دلگیر مباش از اینکه بر عایشه دست نیافتی
که تو فرزند منی و حسن فرزند رسول خداست و در این باب روایت بسیار است و اهل سنت
میگویند عایشه از این عمل پشیمان شد و چندان گریست که کور شد و توبه کرد حضرت توبه او را
قبول کرد و توبه عایشه نزد شیعیان اصلی ندارد اقرار عایشه بتقصیر خود زمخشری در ربیع
الابرار از جمیع ابن عمیر نقل میکند که داخل شدم بر عایشه پس با وی گفتم کی دوست ترین مردمان
برسول خدا و کی عزیزترین مردمان و گرامی تر بود گفت فاطمه جمیع گفت سؤال من از زنان
نبود بلکه از مردان است عایشه گفت شوهر فاطمه و چه منع میکند مرا و باز میدارد که نگویم
بحق خدا که اگر روزه باشم همین است که گفتم جمیع گفت پس چه بر من داشت ترا که با او
کارزار کردی پس عایشه رو پاک را از سر کشید و بر رخهای خود فرود آورد و گریست و گفت
آن امری بود که جاری شد بر من که جنگ تمام شد سی هزار کس از لشکر عایشه کشته
شده بودند و بروایتی دیگر سی هزار کس از طرفین کشته شده بود و چون عایشه را گرفتند

شاه جهان پناه فرمود داخل بصره گردند پس عمار یاسر و مالک اشتر رفتند نزد عایشه شماتت
عایشه گفت یا ابا الیقظان این کیست که همراه تست گفت مالک اشتر گفت تو بودی که این
کارزار کردی در معرکه با عبد الله زبیر و او را بر خاک انداختی و میخواستی بکشی مالک گفت بلی
و اگر نه این بود که عبد الله زبیر مرد بزرگ بود هر آینه او را میکشتم و راحت میدادم مسلمانانرا
از دست او عایشه گفت مگر نشنیدی قول پیغمبر ص که فرمود که نمیتوان کشت مسلمانانرا مگر اینکه
بعد از ایمان آوردن کافر شود یا زنا کند بعد از آنکه محصن باشد و یا کسی را بناحق کشته باشد
مالک گفت یا ام المؤمنین یکی از این سه چیز میکشتم یعنی مرتد شده بود و عبد الله پسر
خواهر عایشه بود پس مالک این شعر را انشا کرد اعایش لولا اننی کنت طاویا ثلاثا
لالفیت ابن اختک هالکا عشیة یدعوا والرجال تحوزه باضعف صوت اقتلونی و مالکا
فلم یعرفوه اذ دعاهم وغمه خدبّ علیه بالعجاجة بارکا فنجاه منی اکله وشبابه
وانی شیخ لم اکن متماسکا مقالات امیر المؤمنین ع در معرکه با زبیر چون صفوف قتال آراسته
شد زبیر بمعرکه آمد مبارز طلبید امیر المؤمنین ع بمعرکه رفت زبیر پرسید یا امیر المؤمنین از شمشیر
تو ایمنم حضرت فرمود بلی و بعد از آن گفت یا ابا عبد الله چه بر این داشت ترا که این کار کردی
گفت از برای خون عثمان آنحضرت فرمود که عثمان را تو و اصحاب تو کشتند پس واجبست بر تو که قود
خون عثمان را بدهی ولکن قسم میدهم ترا بخدائی که نیست بجز او که فرستاده است قرآن را به پیغمبر
خود محمد ص آیا یادت می آید از روزیکه رسول خدا میگفت بتو آیا علی را دوست میداری تو گفتی
که چه چیز باز میدارد مرا دوست داشتن جز او را دوست ندارم و او پسر خالوی منست رسول
خدا فرمود اما تو زود بیرون خواهی آمد بروی خروج کردنی و تو ستم کننده بروی خواهی
بود پس زبیر گفت خداوندا چنین است که تو میگوئی لکن از خاطرم رفته بود آن حضرت باز قسم او را داده
فرمود که آیا یادت میاید که رسول خدا از بنی عبد عوف میآمد و تو با او بودی دست ترا گرفته
و من استقبال کردم آنحضرت را و سلام کردم بر او آنحضرت بروی من خندید و من بروی او خندیدم
پس گفت ای زبیر واگذار پسر ابو طالب را هرگز روزی باشد که تو بیرون آئی بر او بازیکه ستم

کشنده باشی براو زبیر گفت بلی خداوندا چنین است که تو میگوئی لکن از خاطر من رفته است
اگر این را زودتر بخاطر من میاوردی بر تو بیرون نمی آمدم پس زبیر از معرکه برگشت
عایشه گفت یا ابا عبدالله ترا چه بر این داشت که برگشتی چه دیدی زبیر گفت این را دیدم که
خود را در موقفی که شرک می بینم و اسلام نمی بینم و من در کار خود بینایم و شک در امر خود بهم رسانیدم
پس صف را شکافت و از میان لشکر بیرون رفت فرود آمد بر گروهی از بنی تمیم در وادی السباع
شب او را ضیافت کردند و عمرو بن جرموز مجاشعی از عقب او روانه شد و او در خواب بود
سر او را برید و برای آنحضرت آورد چشم جایزه داشت آنحضرت فرمود که از رسول خدا
شنیده ام که فرمود بشر قاتل ابن صفیه بالنار ابن جرموز خود را از غصه کشت و بروایتی در
خوارج نهروان داخل شد و در آنجا بجهنم رفت و ابن جرموز با لشکر عایشه بود چون دید
که لشکر شکست خورد باز بقتل زبیر اقدام نمود نه آنکه در کشتن زبیر گمان ثوابی داشته باشد
و بروایتی چون سر زبیر را آورد آنحضرت فرمود که کی بود گفت زبیر را الجبتی را آن ملعون
گفت تو بد امیری بوده حضرت فرمود تا گردن او را زدند و زبیر با قاتلش بجهنم رفته و بتا
ریخ بخاری احوالات زبیر را از ابن عبدالبر با اینجا گفته و بعد از آن گفته که مروان بغلامش
گفت بخدا که هیچکس بکشتن عثمان حریص تر از طلحه نبود پس غلام اسیر خود ساخت تیر زهر آلودی
بطلحه انداخت و تیر بطلحه برخورده بیهوش شد چون بهوش آمد دید که خون از او روانست و کارش
سخت شده بغلامش گفت مرا بجائی برسان غلام گفت نمیدانم ترا بکجا رسانم گفت سبحان الله
چون هیچ قرشی را ضایع تر از خون خود گمان نمیبرم که این تیریست که از جانب الله بمن رسیده است
و بروایتی تیری بمقتل او آمد بزبیر ملحق شد معلوم نبود که آن تیر از که بود مرویست که روزی در حضر
زبیر میخواست که حجتی ظاهر کند گفت یا علی نه من از جمله عشره مبشره هستم و اینها از اهل بهشتند
حضرت امیر از او پرسید که آن ده کس کیانند پس شروع کرد و نه کس را شمرد و آنحضرت را نام نبرد
حضرت فرمود تو ده گفتی و نه شمردی بار دیگر شمرد و حضرت را داخل کرد پس حضرت فرمود باو
که من داخلم گفت بلی فرمود تو گواهی دهی که من از آنهایم گفت بلی فرمود که گواهی میدهی که من

از اهل بهشتم گفت بلی آنحضرت فرمود بخدا قسم و خدا را گواه میگیرم که من از پیغمبر خدا شنیدم که تو از
اهل دوزخی و در صحیح بخاری مسطور است که یکی از اهل جمل گفته بود که ابو بکره نام گفته در آن روز که
دیدم جمع کثیر دور هودج عایشه را گرفته بودند و او زن رسول الله در خاطرم تردد بهم رسید
چون بیادم آمد که روزی در خدمت رسول الله مذکور شد که بر اهل فارس زنی حاکم است آنحضرت
فرمود لن یفلح الله قوما ولوا امرهم امرئة یعنی هرگز فلاح و رستگاری مباد جماعتی را که زنی متولی
امور ایشان باشد از آن تردد خلاص شدم و این کلمه نفع و عجب بهم رسانند و جهاد دیگر با
قاسطین است که لشکر معاویه اند و اهل سنت او را در این جنگ مثاب میدانند و میگویند
معاویه درین جنگ مجتهد بود حافظ ابو نعیم شافعی در تاریخ خود گفته عجب تر آنکه مسلمانان
او را مجتهد میدانند این مقاتله نه از روی اجتهاد بود بلکه از روی مبارکه و عناد بود و این
جنگ در صفین که موضعی است در میان کوفه و شام واقع شد بسبب آنکه امیر المؤمنین ع او را
از امارت شام عزل نمود و او قبول نکرد گفت مرا پسر عم عثمان والی شام گردانیده و عثمان
خلیفه مقتول بظلم است و بعد از او امیر المؤمنین و خلیفه منم در امت او و بیک روایت هفتصد
هزار کس و بروایتی چهارصد هزار کس و بعضی کمتر هم گفته اند که لشکر از بلاد و امصار و قبایل اعراب جمع کرد
و پیراهن خون آلود عثمان را بهمه جا میگردانید و بهانه طلب خون او میکرد الغرض لشکر را آورد تا صفین
و در آنجا لشکر فرود آورد و بعد از رسل و رسایل بین جانبین هفتاد و دو صف بست و لشکر آن
حضرت پنجاه و سه هزار کس بروایتی نود هزار کس بودند اکثر ایشان چهارده ساله و کمتر همراه بود
چون پای مبارک بر رکاب گذاشت برگشت و رو بلشکر کرده خطاب بمردگان و زندگان
کرده فرمود که کجا رفتند آنانی که میگفتند پسر ابو طالب شجاع نیست والله که من از همه فرزندان
آدم شجاع ترم اگر پدران ایشان را می کشتم ایشان بهم نمیرسیدند و آیه یخرج الحی من المیت را خواندند
و این جنگ در شب واقع شد و آن شب را لیلة الهریر میگفتند بدین سبب که هریر جمع هره است
و هره گربه را گویند و سگ نیز گاهی استعمال میکنند که از کثرت لشکر تفاوت از صدا و غلغله ها بلند
آسمانها و زمینها را گرفته بود و درین جنگ مالک اشتر میر جیش بود یعنی سپهسالار و هاشم بن عتبه

ابن ابی وقاص علمدار بوده او را مرقال میگفتند برای آنکه بسیار تند و تیز بود در کارزار و در این جنگ
نمود که با اویس القرنی زره پوشیدند و با لشکر معاویه حرب نمود و خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین
نیز زره پوشید و با لشکر معاویه حرب عظیم نمود اما در جنگ جمل زره نپوشید و شمشیر دیگر
میان نه بست و در پشت سر آنحضرت نماز نکرد و متردد بود که آیا حق با امیرالمؤمنین است
یا با آن طایفه چون عمار یاسر شهید شد دانست که با آنحضرت است زیرا که از حضرت رسول
شنیده بود که مکرر میفرمود بعمار ویح یا عمار تقتلک الفئة الباغیة پس خزیمه آنقدر جنگ کرد
تا شهید شد **احوالات عمار یاسر** نود و چهار سال داشت یا دو زیاد که زره پوشید و بمیدان
رفت و قریب سیصد و چهل نفر را بجهنم فرستاد تا آنحضرت ابو غادیه مری از اسب در افتاد
و سر او را ابن جوی سکسکی برید و برداشت و با ابو غادیه نزاع میکرد او میگفت من کشتم او میگفت
من عمرو بن عاص گفت این دو نفر مخاصمه میکنند بر سر آتش [illegible] معاویه رسید بعمرو بن عاص
اعتراض کرد و گفت چه میکنی جا شخصی که جان خود را فدای تو میکنند در جنگ میگوئی هر دو بجهنم میروند
عمرو بن عاص گفت من میدانم که چه میگویم کاش پیش از این جنگ به بیست سال مرده بودم
و دیگر حضرت رسالت فرموده بود که آخر طعام عمار جامی از شیر خواهد بود در دنیا و هم
چنین شد در معرکه جامی شیر خورد تا بدرجه شهادت رسید و احمد بن بیهقی از صحیح بخاری
نقل میکند که عبدالله پسر عمرو بن عاص به پدرش گفت که کشتند عمار را و بتحقیق که رسول
خدا فرموده بود که عمار را میکشند فئة باغیه عمرو عاص معاویه گفت آیا میشنوی که عبدالله
چه میگوید او گفت همراه هر کس که آمده بود هر کس که آورده کشته است عمار را و اهل
شام نیز چنین گفتند الشنیع لعلی رسید پس فرمود اذا بقرار رسول خدا قاتل حمزه است
که حمزه با او آمده بود و این سخن را نسبت با بن عباس میدهند که او پیغام چنین فرستاد
و احمد بن حنبل این را در مسند خود ذکر کرده است و در این جنگ از لشکر معویه سیصد و
بیست و سه هزار کس کشته شدند و عدد کمتر از این هم گفته اند و در این جنگ از امرای آنحضرت
مالک اشتر و خزیمه و عمار و اویس القرنی و هاشم مرقال بشرف شهادت مشرف شدند

گویند که چون مالک را آنحضرت دفن کرد در آنحالت که گریه میکرد شنیدم فرمود از سبب رسیدند نزد فرود
که منکر و نکیر از مالک سؤال کردند از خدا و رسول گفت چون با امام رسید سنگی از لحد کشید و با ایشان آمد حجت
که حجت بر من میگیرید امام من بالای سر من ایستاده خداوند عالمیان ملکی دیگر فرستادند منکر و نکیر
که برگردید که مالک حجت خود را میداند و این قول نزد فقیر ضعیف است و اما آنچه از اخبار دیگر ظاهر
میشود آنحضرت مالک را بپادشاهی مصر فرستاد و در آنجا فوت شد والله یعلم غزای دیگر چون
آنحضرت از ماجرای صفین فارغ شد و مقدمات حکمین واقع شد چنین که شنیده دوازده هزار کس
از لشکر آنحضرت در عابدترین و فاضلترین و قاریترین اصحاب آنحضرت بودند از دین بدر رفتند
مانند تیری که از کمان بجهد و آنحضرت را امو جهه و علانیه هنرا گفتند که تو کافر شدی و حرب
کردن با تو بر ما واجب است و چرا اسم خود را از امارت مؤمنان اخراج کردی در نوشتن کاغذ
و از لشکر آنحضرت جدا شدند و بطرف کوفه رفتند و اکثر دهات را خراب کردند و جمعی کثیر را
کشتند حضرت با چهار هزار کس بسر ایشان رفتند و عبدالله عباس را نزد ایشان فرستاد
و حرف زد ایشان گفتند علی بیاید تا با او سخن گوئیم پس ابن عباس برگشت و آنحضرت بمعرکه آمد
و عبدالله بن کوا که سردار ایشان بود بمعرکه آمد و از آنحضرت امان گرفت و ده نفر از ایشان
او نیز آمدند حضرت فرمود که چرا از من رنجیده اید و سبب دلگیری شما چیست عبدالله نقل
کرد جنگ کردن معویه را و مصحفها را بر سر نیزه کردن و فریب خوردن ابو موسی اشعری
در حکم آنحضرت فرمود که یا ابن کوا من نبود و شما نگفتم که اهل شام با شما مکر میکنند میباید عبدالله
عباس برود و شما گفتید نه ابو موسی برود در اینجا من تقصیری ندارم گناه شما را باشد ابن کوا
گفت راست گفتی یا امیرالمؤمنین و با ده نفر از اصحاب خود از دین خوارج رجوع میشود و تا
لشکر متفرق شدند و عبدالله وهب راسبی و حرقوص بن زهیر بجلی را معروف بذی الثدیه بیعت کردند
و آمدند با لشکر در نهروان نزول کردند و نهروان موضعیست حوالی بغداد و بعضی گمانشان
و در آنجا نیز آنحضرت ایشانرا موعظه کرد و هشت هزار کس از ایشان برگشتند و گفتند التوبه
التوبه یا امیرالمؤمنین و از شمشیر آنحضرت ایمن شدند و بکنار رفتند و بقیه چهار هزار کس ماندند

کم در زیاد و بحرب ایستادند و عبدالله وهب و حرقوص گفتند ما در این حرب که با تو میکنیم میخواهیم
که وجه الله در روز قیامت یعنی از برای خدا با تو جنگ میکنیم پس علی این را تلاوت کرد
قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا پس
آتش حرب بلند شد و از چهار هزار لشکر آنحضرت نه نفر شهید شدند و از لشکر خوارج یککس
بدر رفتند و بعضی گویند عدد لشکر خوارج هیجده هزار کس بودند و این حرب را قتال مارقین گویند
و از آن نه نفر دو نفر گریختند بسیستان رفتند و در آنجا وطن کردند و در آنجا نسل ایشان
بسیار شد باباضیه و خوارج عمان را اباضی میگویند و دو نفر گریختند و به بلاد جزیره رفتند
در موضع سن و دو نفر گریختند و به بلاد عمان رفتند و نسل ایشان بسیار شد و قلاع و
شهرها ساختند مثل مسکد و جلفار و نزده و بهله و هنوز بقیه خوارج در آنجا هستند و قوت بسیار
دارند و یکنفر دیگر گریخت و نبلمودن رفت دیگر آنحضرت حرب عظیمی با کسی نکرد تا از دنیا
رحلت فرمود ذکر مذاهب خوارج ایشان هفده فرقه شدند احروریه و ازارقه و اباضیه
و نجدات و غسانیه و یونسیه و ناعنیه و مرثیه و عیلانیه و عجارده و صفریه و زعفرانیه و عونیه
و ضحاکیه و بنی ثعلبه و ابتریه و اصل ایشان چهار فرقه بودند ازارقه و عجارده و نجدات و صفریه
و اباضیه همه اینها گویند امامت بشوری بود و مختار رعیت است و سب آنحضرت امیر
المؤمنین و طلحه و زبیر و عایشه و عثمان میکنند و دوتای دیگر را دوست میدارند که عبارت
از شیخین باشد و مدح میکنند ابن ملجم مرادی را و خوارج گویند اصحاب کبایر از مسلمانان
مشرک اند و اصحاب صغایر فاسق اند و همچنین کودکان اصحاب کبایر نیز مشرک اند و مباح
بودن خون ایشان را از یحیین و اباضیه گویند که برخلاف ایشان بود از اهل قبله اموال
و سلاح هرچه در حرب حاضر کرده باشند همه حلال است و غنیمت بود جز از فرزندان ایشان
و گویند در مخالف ایشان دار اسلام است الا لشکرگاه سلطان و گواهی مخالف خود را تا
اهل دهر که برخلاف ایشان باشد با کودکان خود در جهنم اند و گویند که مسلمانی در دار کفر
باشد اگر اسلام ایشان ظاهر نباشد کشتن ایشان و نکاح ایشان و میراث ایشان

مباح بود و در جهاد ایشان نتوان توقف کرد و هر که توقف کنند کافر شوند و گویند کودکان
مشرکان با پدران در جهنم باشند ابدا و گویند قتل زانی حاضر البلد واجب و رجم نباید کرد
و گویند خیانت در امانت کسی که خلاف ایشان است حلال است لازم در ردش نبود و گویند
نصاب در سرقه معتبر نیست و در اندک و بسیار قطع واجب و قضای نماز حیض را واجب دانند
و تنباکو و قهوه را حرام میدانند و زنای غریب و غریب را جایز میدانند والیوم افندی کوه زرادخت
میدانند و این مذهب ازارقه است آنچه گفتیم و ازارقه اصحاب نافع بن ازرق الحنفی باشند وقت
و با عبدالله بن عباس بسیار مناظره کرد و از شقی عمان خوارج است و آمد بصره و از انجا ر
و با مهلب حرب کرد و مهلب او را از بصره بیرون کرده با هواز رفت و از آنجا بیرون
کردند بفارس شد و از فارس بکرمان صفرانیه از خوارج گویند اولاد مشرک را با
پدران در جهنم باشند اما بیرون آیند و گویند از مخالفین دار کفر است هر که در آنجا اقامت
کند کافر بود و من الناس من یعجبک یا آخر در شان دشمن علی میدانند و گویند اولاد
مسلمانان و کافران و مشرکان نه ولایت هست نه برائت از ایشان تا آنوقت که بالغ باشند
و ایشان را باسلام خوانیم اگر اقرار کنند ولایت ایشان را لازم بود و گویند تارک نماز کافر است
از جهل و از علم کافر است و گویند حلال است وطی غلام که در دار الحرب اسیر کنی یا وطی در
دبر یهود و مجوس و نصاری عجارده گویند امامت از زن درست است و چون قیام بامر آن
کند و مردان اقتدا بتوانند کرد باو هر گاه از زن تواند با مخالف خود حرب کردن واجب است
زکوة نزد او بردن و گویند غزاله بنت شبانه امام بود نجدات از اولاد نجده بن عامر بن عبدالله
الحنفی اند و او در رؤسای خوارج است در مکه امامت کرد و در مقابل عبدالله زبیر طلب امامت کرد
نجده و نافع بن ازرق بعبدالله گرویدند و در آخر برگشتند و با یکدیگر خلافه کردند نجده بتهامه
رفت و نافع ببصره و سبب خلاف آن بود که نافع گفت تقیه نشاید کرد و از جهاد توقف نتوان
کرد که کفر بود نجده گفت تقیه روا بود نجدات گویند معرفت خدا و رسول خدا و خون و مال
مسلمانان را حلال میدانند و بجزم و غضب اقرار کردن بدانچه حقتعالی فرستاده است واجب

و غیر آنچه گفتیم که از شرع متلقی شد دانستن آن واجب نیست و گویند هرچه و هر که باجتهاد خود
چیزی حلال کند و حرام بود روا است و هر که بگوید این مجتهد مخطی است و مستوجب عقاب باشد
و یا گوید که جایز بود مجتهد را عذاب کنند کافر بود و زعفرانیه از حفصیه خارجند و گویند میان شرک
و ایمان یک خصلت است و آن معرفت است و هر که معرفت خدا و دیگر چیزها از معرفت رسول و آنچه تعلق دارد
و از احوال قیامت و ثواب و عقاب جاهل بود و مرتکب شدن بعبادات بدون معرفت کافر بود اما
نه کافری که معذب بود و یزیدیه از خوارج گویند خدا رسولی از عجم مبعوث کند و از آسمان کتابی بوی فرستند
که هرچه باید در آنجا باشد و شریعت حضرت رسالت منسوخ گردد و گویند هر که گواهی دهد از اهل کتاب برسالت
حضرت رسالت هرچند که مسلمان نشود بهشت او را واجب شود و گویند هیچ حجت نیست خدا را بر خلق
در توحید الا خبر باشارت که قایم مقام خبر باشد اگرچه او را وقوف در شریعت نباشد و قومی گویند
خدا را روا بود فرستادن رسولان اگرچه ایشان را معجزه نباشد و قومی گویند هر که چیزی بوی
رسد که بر سر که حرام است قبله گردانیدن واجب نیست باید که قبول کند و اعتقاد نماید و قومی گویند خدا
واجب نیست رفتن بنماز جمعه بلکه جماعت و حج کردن و هیچ بهانه طاعت الا عین طاعات که معرفت
حق است و گویند اگر کسی به بیت المقدس نماز کند درست است زیرا که آن قبله است و جمهور ایشان گویند
جمله عالم فانی شود زیرا که عالم را از بهر خلق آفریدند چون خلق عالم نماند همه عالم نماند و عود آن
محال است صحاکیه و واقفیه گویند روا بود که مسلمان کنیز بکافر بفروشد چون در دار تقیه باشد
نکاح زن مسلمان با کافر درست بود و بر عکس هم بنی شهله گویند دار دو است دار ایمان و دار کفر
و دار ایمان گویند از خوارج است و گویند هر کس کبیره از وی صادر شود پیش از آنکه او را بر دار برند
که حد زنند کافر نگوئیم او را و بعد از حد کافر گوئیم و گویند که چون امام کافر شود رعیت در گناه
برنشر نکنند و کافر شوند و هر شرابی که اصل او حلال بود چون کسی خورد و مست شود و ترک
نماز کند یا خدا یا یکی از اینها را دشنام دهد در آن مستی کافر نشود و بر او هیچ ننویسند جنبیه از
خوارج جزیره اند دختر مسلمان را بکافری دهند و بگیرند و عوفیه از ایشان گویند که مسکری که ترک نماز
با آن یا ارتکاب کبائر کفر بود و شمراخیه گویند خون صوفیه در ستر حرام است و در آشکار حلال و خون

مخالفان ایشان را در دار حرب حلال دانند و حجر و شجر گویند جمله رضای الهی است و هر زن که اعتقاد
ایشان نکاح او را حرام دانند و سیار ابن سلمه رئیس خوارج گویند که خدا تعالی نخلق نماند در اعضای
جوارح و رشد به از خوارج میگویند که آن زرع که از آب آسمان خورد در آن ده یک زکوة ثابت
که واجب و آن کسانی که در اطراف مسلمانان باشند و شریعت ندانند معذورند و هیچ
بر ایشان واجب نبود تتمة المذاهب عمر شریف و مقدس حضرت آنچه مشهور است شصت و سه
سال است و شهادت با سعادتش در شب جمعه ماه مبارک رمضان سال چهلم هجرت واقع شد
بضرب عبد الرحمن بن ملجم مرادی بمعاونت وردان بن مجالد و شبث بن بجره و اشعث بن قیس
کندی و قطامه بنت اخضر و بعضی شصت و پنج سال عمر آنحضرت را نقل کرده اند در مکه بیست و سه
سال ماند و ده سال از عمر مبارکش گذشته بود که حضرت رسالت مبعوث شد و چون شروع
کرد بجهاد پس چون نوزده ساله شد شجاعان عرب را کشت و مدت دو سال و چهار ماه قبل از آن
حضرت ابوبکر خلافت کرد و یازده سال عمر و دوازده سال عثمان و در کتاب فرحة الغری از
حضرت صادق فاین شصت و پنج سال عمر آنحضرت را نقل کرده اند چون حضرت رسول مبعوث
شد آنحضرت دوازده سال داشت و سیزده سال در مکه ماند و ده سال در مدینه و بعد از وفات
حضرت رسالت سی سال در حیات بود و مزار کثیر الانوارش در ظهر کوفه در محل غری واقع شد
که الحال موسوم است بنجف اشرف اما سنیان ترکستان خاصه بلخ و بخارا قایل هستند
که آنحضرت ساکن است آنجا و در ترکستان مزاری قرار داده اند بسیار با زینت و بزرگی و
خادمان بسیار بگویند آنحضرت در آنجا مدفون است و شتر جنازه آنحضرت را بآنجا آورده
و اعتقاد بزیارت آنحضرت ندارند و اکثر عامه میگویند که هنوز جنازه آنحضرت بر شتر بار است
در بیابان کوفه میگردد و غالیان میگویند که آنحضرت نمرده است و آن که عبد الرحمن بن ملجم
او را کشت شیطانی بود که بصورت آنحضرت برآمد وقایع بعد از شهادت آنحضرت چون
آنجناب بریاض قدس ارتحال نمود بنیان اسلام در هم شکست و بنای ایمان از هم گسیخت
و اساس صلاح و تقوی و خداشناسی از پای در افتاده شیعیان و مؤمنان خوار و ضعیف

شدند

شدند و اعلام کفر و شقاوت و الویهٔ ظلم و عداوت نسبت به اهل بیت رسالت صلعم بلند شد و
خلایق از جادهٔ متابعت و محبت خاندان نبوت و ولایت به بیابان تیه و گمراهی و غوایت
درآمدند و جمهور امت و عامهٔ ناس و خلایق از خاص و عام و وضیع و شریف و اکابر صحابهٔ عظام
و صحابه و تابعین و رعیت و سپاهی بلاد و امصار از عرب و عجم رو به درگاه معویه نهادند و تقرب
به او جستند و آل زیاد و مروان و پسر ابوسفیان را به امامت و پیشوائی برداشتند و بنی امیه را
خدایان خود دانستند و عبادت ایشان را اختیار کردند و ابوسفیان را جد مومنان خواندند
و هند زوجهٔ او را جدهٔ مومنان و معاویه را خال مومنان و ابن زیاد را نایب و وکیل خدای جهان
خواندند و ایشان را امیرالمؤمنین و خلیفة الله و خلیفة الرسول گفتند و اطاعت ایشان را با اطاعت
خدا و رسول برابر دانستند و به دوستی و محبت ایشان فخر و مباهات کردند و خلایق همه به معاویه
گرویدند و او را پرستیدند و چون معاویه بر خلق جهان استیلا یافت و غلبه بهم رسانید و بی مانعی
پادشاه شد مردمان صحابه و تابعین را امر نمود که احادیث در مدح خلفاء ثلثه وضع نمایند و
ستایش کنند بنی امیه را در فضیلت و بزرگواری برای او قرار دهند و بر زبانها جاری سازند
پس بعد از آن امر نمود که امیرالمؤمنین و اهل بیت او را لعنت کنند و افترا ببندند و دشنام
دهند و تهمت بر ایشان ببندند لاجرم از عرب و عجم و ترک و دیلم این را قبول کردند و اوامر
و نواهی او را مطیع و منقاد شدند و وجوه عرب و اعیان عجم و رئیسان بلاد و امصار را بضرب
شمشیر آبدار و خروار درهم و دینار ذلیل و خوار و مطیع و منقاد کرده بودند و بر روس منابر
و مساجد و منارها و ابوابها را ورد و اذکار را هر صبح و شام و سحر سب و شتم آنحضرت و اهل بیت
او کنند و هر کس متهم به دوستی ایشان باشد بکشند و هر کس دشمنی ایشان را ظاهر کند و عداوت
نسبت به اهل بیت رسالت نماید او را معزز و مکرم دارند و صله و انعام و وظیفه و جایزه و عطا
با و بدهند و هر کس هجوی در اهل بیت یا مدحی در بنی امیه بگوید دهن او را پر از زر کنند و هر لفظی و حبهٔ
هزار دینار انعام بدهند و خلق دنیا بدین افعال زشت قیام نمودند و تقرب به درگاه خدایان خود
جستند و زر و زیور یافتند و تهمت رفض و تشیع مومنان را زدند تا هفتصد هزار کس در ولایات عرب

و عجم و ترک و دیلم کشته شدند و بسیار خلق جلاء وطن نموده دربدر افتادند و خلقی زیاده از حساب و شمار
از زنان و اطفال و ضعفا پایمال ستم ستوران لشکر او گشتند و بسیار خانها و قریها و ولایتها را خراب
کردند و بر آنها آتش زدند و شدت تقیه بجائی رسید که اگر هم علی را کسی خواستی بر زبان آورد بعد از
آنکه با شخصی ده سال آشنا و دوست بوده او را بیدانسته بخانه او می‌آمدند و در زیر زمین
میرفتند و او را قسمهای مغلظه میدادند و قرآن در میان مینهادند که سر او را فاش نکنند و سر در گوش
او میگذاشتند و نام مبارک آنحضرت را میبردند و علی هذا القیاس ببینید که حال مردمان در آن
زمان بچه طریق بوده و این بدعت شنیع مدت هزار کم پنجاه ماه در میان مردم ماند و مشهور است
که در زمان بنی امیه مردم خوارزم که ارگنج و آن ولایت باشند و اهل ری هر روز هر یک ازین دو
ولایت هزار دینار بعمال خود داده لعن میکردند و اهل اصفهان و اسفراین و خراسان هزار ماه
تمام ناسزا گفتند و از سلاطین بنی امیه عمر بن عبد العزیز ناسزا گفتن مردمان را منع کرد از تبری
امیر المؤمنین از سر منبرها و فدک را بحضرت امام محمد باقر ع رد کرد و تا او در حیات بود آنحضرت و
و سایر اقارب و سادات علوی معزز و مکرم بودند و خمس غنایم و خزاین و اموال خود را بسادات
میداد و هر ساله مبلغهای خطیر برای آنحضرت میفرستاد و گویند قصه حمزه که در میان حر شیعیان
مشهور است بلکه در ولایت هند و روم و اوزبک شهرت عظیم دارد که در قهوه خانها و سایر مجالس
میخوانند در زمان بنی امیه ملا حسین و ملا علی نام دو حکیم بودند با جمعی دیگر از دانایان از کتب
سیر و تواریخ وضع و جمع کردند و کتابی ساختند و بر مردمان خواندند و عوام الناس چون
این افسانها را شنیدند رغبت کردند و قدری از ذکر و فکر و تبرا از اهل بیت افتادند و بنی امیه
دولت را از آل محمد ص غصب کردند و دست بدست بزرگان و خلق را بضلالت و گمراهی بدر انداختند
تا روز قیامت این امت سه مرتبه بخدا کافر شدند اول در وقتی که غصب خلافت از امام بحق کردند
دویم در ایام معویه که خلایق او را پرستیدند برای نخود طلائی که در طعام میکرد سیم وقتی که حرمت
کردند و قتل امام حسین را اختیار نمودند و باعث این شد که بنی امیه خلافت را از میان بردند
و این است که هنوز میرود ذکر سلطنت امویان چون فرزند هند متقلد امور حکومت شد چند کلمه از احوال

آنرا بیان میکند که متفق علیه است در میان امت گویند. او اول کسی بود که سر حجر بن عدی و سایر
مسلمانان را بر سر نیزه کرد و اول کسی بود که سبّ و شتم امیرالمؤمنین را حلال دانست و اول کسی
بود که حضرت فاطمه را نسبت به بدی میداد و اول کسی بود که لشکر بر سر مسلمانان فرستاد مثل
ضحاک بن قیس را با سه هزار کس و زیاد بن امیه را با صد و پنجاه هزار کس و بسر بن ارطاة را با چهل
هزار کس باطراف عالم پهن کرد تا هر کس که شیعه باشد بکشند و اول کسی بود که سعی صفا و مروه
را سواره کرد و اول کسی بود که میل بخوردن گل کرد و آنرا حلال دانست و اول کسی بود که
بنده و پرده مکرکن بت نوشت و اول کسی بود که تشبّه باکاسره و فرعون نمود و [illegible] قهرمانان
باز داشت و اول کسی بود که بت فروخت و بت فروشی را تجارت نام نهاد و منفور نمود تا
بتان میساختند و بهند و سایر بلاد میبردند و میفروختند و در عوض متاعها می آوردند و اول
کسی بود از سلاطین اسلام که زندان ساخت و در مساجد مقصوره ها قرار داد و اول
کسی بود که خواجه سرایان باز داشت و اول کسی بود که ریش بتراشید و شارب را گذاشت
بنحوی که الآن رومیان تراشش میزنند و گویند چلتو که تراشیدن را او احداث نموده و بعضی
گویند چلتو را رستم گذاشته و ریش دو شاخی که داشته [illegible] از آن است و آنچه در
این زمان طایفه جلیله قزلباش میگذارند اگر چه تراشیدن را پسندیدی و غدغه است و
قولی که رستم چلتو را گذاشته معتبر است و احداث آن از معویه اصلی ندارد بلکه تراشش تمام
ریش را او وضع کرده و اول کسی بود که دفتر را وضع کرده و قاعده مفرده و من ذلک را قرار
داد و اول کسی بود که خطبه را نشسته خواند بجهة ثمن و عظم شکم و اول کسی بود که استلحاق
بیگانه بخود نمود و زیاد ابیه را برادر خواند و اول کسی بود که مسجد پیغمبر را کنده و از آنچه اول
بزرگتر کرد و از آجر ساخت و منبر را بزرگ کرد و اول کسی بود که شتر جمل را در عوض ناقه داد
و اول کسی بود که مثل سمره بن جندب را و ابوهریره و انس و براء بن عازب و زید بن ارقم و عایشه
و غیرهم که احادیث در مذمت امیرالمؤمنین و مدح خودش وضع کنند. مشهور است که روزی فرستاد
نزد ابوهریره یعنی پدر گربه که حدیثی وضع کن از برای من تا اهل شام مرا اعتبار کنند ابوهریره بر منبر

بالا رفت و گفت شنیدم از رسول خدا که فرمود معویه خالوی مؤمنان است از این حدیث
که گذشت ابو هریره ملکی در طایف داشت با مردی شریک سبزی کشته بود و ببازار می آورده بود
که بفروشد بازار کساد بود کسی نمیخرید ابو هریره بمسجد رفت و گفت رسول خدا در وقتی که فتح مکه
معظمه نمود این سبزی را تعریف کرد و گفت هر کس بخرد یا بخورد این سبزی را در او شفا
و برکت است مردم که این را شنیدند آن سبزیها را بقیمت علی خریدند و درم و دینار زیاده از حساب
و شمار دادند و ابو هریره رسد بشریک خود نداد و همه را متصرف شد این خبر بمعویه رسید پیغام
باو فرستاد که خدا پیغمبر ترا بر خاک بمالد ای ملحد دروغ گو رسول خدا کجا و کی تعریف این سبزی را
کرده گفت دو است جواب فرستاد روزی که گفت معویه خالوی مؤمنان است و بعضی
گویند پنج بود بهر تقدیر معویه اول کسی بود که انحراف آیات قران نمود و آیه که در مذمت
ابن ملجم مرادی نازل شده بود تغییر داد و آیه مذمت را در شان آنحضرت و آیه مدح را در شان
آن ملعون قرار داد و روایت کرده است سید مصطفی در حاشیه کتاب رجال از عبد الحمید بن
ابی الحدید در شرح نهج البلاغه که معویه صد هزار درهم فرستاد از برای سمرة بن جندب که
آیه که در مذمت ابن ملجم نازل شده در شان حضرت امیر بگوید و بعضی مفسرین گفته اند که این
آیه در باب مذمت معویه نازل شده و من الناس من یعجبک فی الحیوة الدنیا و یشهد الله
علی ما فی قلبه و هو الد الخصام و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل
والله لا یحب الفساد و این آیه را در شان ابن ملجم بگوید و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات
الله والله رؤف بالعباد سمره قبول نکرد معویه دویست هزار درهم فرستاد سمره قبول نکرد
سیصد هزار درهم فرستاد قبول نکرد چهار صد هزار درهم فرستاد قبول کرد و آیات را چنین
نقل کرد و صاحب کشاف و زمخشری در ربیع الابرار معاویه را بچهار پدر نسبت داده که هر چهار
ادعا میکنند که از ماست و پدران او عمر بن مسافر و عمارة بن الولید و ابو سفیان و صباح
بن معز و مادرش گفته شعر ابوک ابوسفیان لا شک قد بدت لنا فیک منه بینات الشمائل
و چون هر چهار ادعا میکردند بابوسفیان ملحق ساخت و گفته است صاحب کشاف که اگر

حرامزاده بنمود لعنت بر امیر المومنین میکرد و اول کسی بود که اسلام را غارت کرد و معویه چون از زنا
بهم رسیده بود لهذا هر زنا کرد با ذات العقلاء زوجه زیاد زیرا که زیاد او را طلاق داده بود هنوز در عدّه
بود که معویه بنکاح خود در آورد و به پدرش صخر بن حرب نوشت که چرا مسلمان شدی و دست از زبان
بر داشتی و در احادیث وارد شده است که اسلام معویه پنجاه پیش از وفات حضرت رسالت
بود و در اوّل مؤلف قلوب بود و در آخر حضرت رسالت صلعم خون او را هدر کرد و از ترس آمد
مسلمان شد عبد الله عمر روایت کرده که روزی در خدمت حضرت رسالت بودم فرمود یطلع
علیکم رجل یموت علی غیر سنتی یعنی مردی پیدا شود که بمیرد بر غیر طریقه سنت من ناگاه معویه پیدا شد
در روزی که آنحضرت وعظ میگفت معویه برخواست و دست پسرش یزید را در دست داشت
و بیرون رفت پیغمبر فرمود لعن الله القاعد والمقود ای یوم یکون لهذه الامة من معویه یعنی خدا لعنت
کند معویه و پسرش را روزی که در این امت معویه والی شود و ایضا از طرق عامه مرویست که حضرت
رسالت فرمود معویه که اذا رایتم معویه علی منبری فاقتلوه یعنی هر وقت به بینید معویه را که بر منبر
من رفته است پس بکشید او را و او از قتل عثمان هفده سال امارت شام را کرد و سلطنت او
منفرد ابراسه نوزده سال و سه ماه بود و بیست سال هم گفته اند و در سنه شصت هجری شراب
در شکم و بت در گردن از دنیا رفت و احوالات فوت او را آنحضرت رسالت چنین فرموده بود
که بر غیر ملت من خواهد مرد و مراد این بود تصدیق نمودن معویه بحقیقت حضرت امیر المومنین ع ابن
مردویه در مناقب از عبد الله بن عبد الله کندی روایت میکند که معویه حج کرد و آمد بمدینه
و اصحاب حضرت رسالت بر دور او حلقه زدند و ابن عباس و عبد الله عمر نیز حاضر بودند پس
معویه دست بر ران عبد الله عباس زد و گفت آیا احق و اولی هستم با مر خلافت از پسر عم تو ابن
عباس گفت چرا گفت از برای آنکه عم مرا عثمان بناحق کشتند و میراث امامت بمن رسید عبد الله
عباس گفت نه عمر هم خلیفه مقتول بظلم است اگر چنین است پسر عمر از تو اولی است در خلافت برای آنکه
پدر این پیش از پسر عم تو کشته شده است از ابن عباس دلگیر شد رو کرد بسعد بن ابی وقاص گفت ای
سعد تو نیز آنکسی که نشناسی حق ما را از باطل با ما باش نه بر ما و چرا ابو تراب را دشنام میدهی سعد

گفت سه چیز با وهست که از رسول خدا شنیده ام که هرگز او را لعن نکنم و دشنام ندهم که آن سه چیز
بهتر است از شتران سرخ موی زاغ چشم نزد من یکی آنکه روز خیبر رایت را بدست او داد بعد از
آنکه ما همه گریزان بودیم دویم آنکه در بارهٔ او فرمود که تو بمنزلهٔ هرونی نزد من از موسی و حال آنکه بعد از
من پیغمبری پیدا نشود و آن روزی بود که خلیفه کرد او را بر اهل و عیال خود آنانی که در مدینه بودند سیم آنکه
گفت علی با حق است تا دامیکه آسیای فلک بگردد و بدرستی که من دیدم ظلمت و تاریکی را که فرو گرفت
روی مرا چون شنیده بودم از آنحضرت که فرمود بعلی تو بر حقی و حق با تست چون دیدم که حق بر طرف
شد لابد ساکت شدم معویه گفت کس دیگر غیر تو این را شنیده گفت ام سلمه معویه برخواست و مردم برخواستند
و آمدند داخل شدند بخانه ام سلمه پس ابتدا معویه بسخن کرد و گفت یا ام المؤمنین بدرستیکه دروغگویان بسیار
شدند بر رسول خدا بعد از او همیشه میگویند که پیغمبر چنین گفته سعد میگوید حدیثی و گمانش اینست که شنیده
و میگوید که رسول خدا بعلی ع گفت که تو با حقی و حق با تست ام سلمه گفت راست میگوید در خانهٔ من
این را گفت پس معویه بسعد گفت امروز ملامت میکنم خود را که تو بودی آن روز من بیشتر و اگر این
را می شنیدم از رسول خدا همیشه خادم او بودم تا اینکه میمردم و دست از خلافت بر میداشتم
خدا رحمت کند او را انتهی و چون معویه از دنیا رفت از بعد او یزید سه سال کمتر حکومت کرد و بعد
از او معویة ابن یزید بقولی چهل روز و بعد از او مروان حکم در سن شصت و یک سالگی بحکومت نشست و
ده ماه سلطنت کرد بعد از او عبد الملک بن مروان است بیست و یکسال حکومت کرد و بعد از او ولید بن
عبد الملک نه سال و شش ماه حکومت کرد در سن چهل و نه سال و کسری بود در ایام او بلاد ما وراء
النهر تا غزنه و کابل و ملتان مفتوح شد و بعد از او سلیمان بن عبد الملک دو سال و هشت ماه
حکومت کرد بعد از او عمر بن عبد العزیز دو سال و پنجماه حکومت کرد مادر او ام عاصم بنت عمر بن الخطاب
علمای شیعه بر او لعنت جایز نمیدانند و بعد از او یزید بن عبد الملک بن مروان چهار سال و کسری
حکومت کرد و بعد از او هشام بن عبد الملک بن مروان در سن چهل و نه سالگی بحکومت نشست و مدت
تسلط او نوزده سال و نه ماه و ده روز بود گویند او بغایت پرخوار و شکم پرور بود که آلات و [illegible]
شصت بره را قلیه میکردند و او زهرمار میکرد و بعد از او یزید بن ولید بن عبد الملک یکسال و سه ماه

حکومت کرد و بعد از او ابراهیم بن ولید بن عبد الملک بن مروان اندک روزی حکومت کرد و بعد از
مروان بن مروان بن محمد معروف به مروان حمار پنج سال و سه ماه حکومت کرد و عرب سر سال صد را
از هجرت نبوی حمار میگفتند از اینجهة او ملقب بحمار است و دولت بنی امیه تا باینجا بود که
سرنگون شد و بیک بول کردن مروان از اسب بزیر آمد دولت او رفت و این مثل شد
درمیان عرب که ذهب الدولة ببولة از پادشاهی معویه تا انقراض دولت ایشان نود و یکسال
کم بود و استیلا و غلبهٔ ایشان هزار ماه بود که هشتاد و سه سال و کسری باشد مثالب بنی امیه
در زمان جاهلیت کافر و مشرک و بت پرست و شراب خوار و زانی و سود خوار بودند
و صخر بن حرب که ابو سفیان باشد رئیس ایشان بود چند مرتبه لشکر بر سر حضرت رسالت
آورد و آنحضرت را هجو کرد و عاشق بود بر هند زانیه بنت عتبة بن ولید و شب و روز در خدمت
او و باصطلاح رندان دنبک دار بود و هند هر وقت ارادهٔ جماع داشت که مردمان یاد
کنند علم در بام خانه خود برپا میکرد و خلایق بخانه او میآمدند و کار او را میساختند و بعضی
گویند علم همیشه در بام خانه او بود و روزی مصافحه کرد چهل مرد از خود راضی کرد العهدة علی
الراوی و ابو سفیان چون مسلمان شد منافق بود و منافق مرد همیشه خمار بود و در جاهلیت بیطار
بود و هم عیار و هم غدار و عتبة بن ابی وقاص از بنی امیه بود که رباعیات رسول خدا صلعم را
در روز احد شکست و صاحب علم بود در بدر و حکم پدر مروان طرید حضرت رسالت صلعم بود
و هفتاد بیت آنحضرت را هجو کرد و آنحضرت حکم و ابو سفیان را در مواضع بسیار لعن کرده
و حضرت رسالت صلعم مروان را وزغ نام نهاد وقتی که متولد شد و عایشه او را وزغ خواند
و همچنین حضرت رسالت صلعم معویه را در مواطن بسیار لعن کرده و در کتب عامه اکثر جا بیان
این شده و در صحاح ستة بچند نوع از ابن عمر و غیر او روایت کرده اند معویه از جمله اصحاب
عقبه است و در اول حال مؤلفة قلوب بود و شجرهٔ ملعونه در قرآن که خداوند عالمیان فرموده
بنی امیه اند و زیاد بنی امیه است که ولد الزنا است و پدرش معلوم نیست و او را زیاد بن ابیه
میگویند و ابو سفیان با سمیه مادر زیاد زنا کرد و معویه زیاد را به نسب خود ملحق ساخت و لعنه الله

عقبه که حاکم مدینه بود از قبل معویه در مستی نماز صبح را چهار رکعت گذارد و گفت امروز نشاط
دارم در نماز زیاد کردم اگر خواهید زیادتر کنم و آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا
یستوون در باب ولید نازل شده و مسلم بن عقبه از بنی امیه بود که کعبه را خراب کرد و استار
کعبه را سوخت و برداشت تا سه روز در مدینه قتل عام کرد و ام جمیل بنت حرب که خدا او را حمالة
الحطب نام نهاد خواهر ابوسفیان است که سورهٔ تبت در شان او نازل شده و عمرو بن عاص
نیز از یاران بنی امیه است و صاحب کشاف در ربیع الابرار ذکر کرده است که نابغه مادر عمرو بن
عاص کنیزکی از عربان بود عبد الله بن جدعان بوساطت ابو بکر او را خرید دید بکاره است او را
آزاد کرد و ابولهب و امیه و هشام بن مغیره و ابوسفیان و عاص بن وائل همه در یک طهر با او
وارد شدند و در آن میان نطفهٔ عمرو متکون شد و طلحه نیز از ما در بنی امیه و یاوران ایشان
بود و او نیز حرام زاده است هشام بن محمد بن سایب کلبی از علمای انساب گفته که مادر طلحه از
جمله فواحش بود و در نسب طلحه میان عبد الله بن عثمان تیمی و ابوسفیان نزاع شده صفیه
مادرش طلحه را بعبد الله ملحق ساخت از سبب آن پرسیدند گفت ابوسفیان بخیل است
و او کریم نخواستم که به بخیلی منسوب شود و مادر یزید با غلامی از غلامان معویه در ساخت و
او بهم رسید و عمر بن سعد که از انصار بنی امیه و از حزب ایشان است پسر سعد نیست و نسب او
به بنی عذره است و سعد وقاص هم وقتی که معویه گفت من سزاوارترم از تو بخلافت گفت
اگر بنی عذره از تو این دعوی را قبول کند شیخ محمد حافظ ابوسعید اسمعیل ابن علی سمان
که از مشاهیر اهل سنت است در کتاب مثالب بنی امیه آورده اند که هند مادر معویه با
مسافر بن عمرو در ساخت و چند سال با او زنا میکرد و او را وعده میداد که ترا زن خواهم کرد
و فرزندی آورد و مشابه شد مسافر از ترس فضیحت و خصومت گریخت و بحیره رفت نزد
نعمان بن منذر و هند را با بوسفیان دادند و بعد از سه ماه معویه متولد شد و سعد بن ابی
وقاص در نسب او خلاف دارد و ابو المنذر هشام بن محمد النساب در کتاب مثالب گفته که
چهار کس در معویه دعوی داشتند که از ماست یکی عماره بن عبد الولید مخزومی و مسافر بن

عمرو یکی ابو سفیان نخعی کرد و هند از صحبت سیاهان محظوظ تر بود با عبار قوت ایشان
و چند بار فرزند سیاه آورد و با در هند را علمی بود در ذرایجا نه علم را در بام خانه میزد هر بار ابو
زنان فواحش را از علم نشان میشناختند و بنی امیه در اصل از قریش نبودند مشهور است که امیه غلامی
از عبد الشمس بود و او رومی بود و بسیار زیرک و دانا و عبد الشمس او را آزاد ساخت و
بفرزندی برداشت و بعضی از محققین گفته اند که چون بنی امیه رومی اند مراد از الم غلبت
الروم ایشانند که در مدت ملک ایشان اهل دین و صلاح مغلوب بودند و ایشان غالب
و مراد بغلبه روم ایشانند و حقتعالی چون صفت شجره خبیثه ما لها من قرار فرمود و بعضی ملک
ایشان قراری نداشت و هزار ماه زیاده نیست و عبد الله بن اوس که صحابی رسول
خداست که انحراف آیات قرآن نموده و ضحاک او را قبول کرد و حبیب او را بیرون انداخت
و مغیره بن ابی العاص عم عثمان است که آنحضرت او را طرد نموده و عثمان از بنی امیه
است که چهل هزار مصحف را سوخت و خزانه و بیت المال را به بنی العاص قسمت نمود
و عبد الله بن مسعود در گذشت و ابوذر را از مدینه اخراج نمود و بربذه فرستاد و عمار بن
یاسر را آنقدر زد که علت فتق بهمرسانید و خراج بر صحرا و دنیا با بنا تعیین کرد و دیوان
ظلم را بنیاد کرد و حجاج بن یوسف از بنی امیه است که در ایام حکومت خود چه ظلمها و جبرها
که بشیعیان میکرد که هیچکس چنان ظلم با دندارد و او بود که رشید هجری و میثم تمار و
قنبر را بخواری تمام کشت و از بنی امیه بودند که بعد از سنگ منجنیق بکعبه زدند و خانه خدا را
خراب کردند و سوختند و نجاسات ریختند و زنان ایشان قاطبه بزنا و شهوت بودند
و نه جز خواهش و شهوت با زنان ایشان بود و یکجز با مردان ایشان از اخبار چنین
معلوم میشود آنجماعتی بودند که اولاد حضرت رسالت را کشتند و ذریه او را اسیر کردند و شهر
بشهر گردانیدند و سب امیر المؤمنین و فاطمه مینمودند بدین چند کلمه احوال ایشان را بیان نمود و سلطنت
از ایشان بعباسیان و ایشان با اهل بیت رسالت آنچه خواستند کردند از عداوت و قتل و غارت
و ائمه معصومین را شهید کردند و اولاد ایشان را در بدر انداختند و اکثر ایشان را کشتند گویند معصومی

ملعون در وقتی که حصار بغداد را می‌کشید هشتاد هزار علوی را عوض سنگ در بین دیوار حصار گذاشت
و دیوار بر آن بنا کرد و حجاج ملعون آنقدر سادات را کشت در یکروز که آسیا از خون ایشان گردانیدند
و سه من گندم آرد کرد با وجودیکه منصور و هرون شیعه بودند و اقرار بامامت ثلثه نداشتند
اما از کافر و بت پرست بدتر بودند بعد از مأمون خلفا سنی شدند و مذهب مالکی را اختیار
کردند والله اعلم ذکر سلطنت بنی عباس ایشان سی و هفت تن بودند و خروج ایشان از زمان
زوال دولت مروان حمار بود تا ظهور دولت امیر هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان
و ملک ایشان پانصد و بیست و دو سال و سه ماه بود و اول عباسیان ابو العباس سفاح بن
عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بود چهار ماه سلطنت نمود و بعد از او ابو جعفر
منصور دوانقی است که دو سال سلطنت کرد و بغداد بنای اوست و وجه تسمیه به دوانقی
آنست که چون طاق کسری مداین را خراب کرد و بغداد را آخر کرد برای اخراجات بهر نفری
از رعایای بلاد خود دو دانگی نقره خواهش کرد و از اینجهت موسوم شد بابی الدوانیق زیرا که دوانیق
جمع دانق است و دانق دانگ را گویند و بعد از او مهدی بن منصور که او را نیز هادی گفتند سلطنت
پانزده سال و چند روز حکومت کرد بعد از او موسی بن مهدی یکسال و سه ماه سلطنت کرد
و معاصر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بود و دعای جوشن صغیر که در میان شیعه مشهور است آنحضرت
از برای دفع این ملعون خوانده و خدا او را کشت و بعد از او الامین بالله هرون حکومت او
بیست و سه سال بود و بعد از او الرشید بالله محمد بن هرون چهار سال و هشت ماه
سلطنت کرد و بسیار حریص بود بلهو و لعب و لواطه و شراب در او زنیده لباس مردان
بر دختران میپوشانید و در بغل او میگرد که شاید ترک پسران نماید چون مست میشد فریاد میکرد
و غلامیات المأمون بالله عبدالله بن هرون الرشید بیست و پنجسال و پنجماه و یکروز سلطنت
کرد و حضرت امام رضا را ولیعهد خود گردانید و آخر پشیمان شد و آنحضرت را زهر داد در انگور
و بروایتی در شربت انار و او را شهید کرد المعتصم بالله اسحق بن هرون الرشید شهر سرّ من رأی
که سامره است از بنای اوست چون بغداد تنگ بود از برای عسکر او در ساخت و سامره

ذکر سلطنت بنی عباس

عسکر را

در قبرستان بقیع نزد عم بزرگوارش عباس قرار یافت سلام الله علی الحسن المجتبی و ابیه علی المرتضی و امه
فاطمة الزهراء و اخیه الحسین الشهید بکربلا باب پنجم در احوال خیر مآل حضرت سید الشهداء
و امام السعداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام کنیت آنحضرت ابو علی است و ابو عبدالله مشهورست و القاب
آنحضرت رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط و نور و سعید و رشید و شهید و مظلوم
است و نام مبارک او حسین است بنام پسر حضرت هرون و در توریة قبل (؟) است و در کتاب
زبور هیشا ها و بلغهٔ عبری شبیر است که معرب از شپیر است و در انجیل فرنگان هوشنگ و در
هندوان اعظم تارا و در کتاب براهمه لندکش و در کتاب ژند بنجت و در کتاب انکلیون فراز برا
و در کتاب بانکل مسعود و در کتاب زمزم از تصنیفات زردشت حبیب و در صحیفهٔ آسمانی
آمر و بروایت دیگر ناصر و در کتاب اقلیدس اقیا و در کتاب طرقم سعادت یار اسم
قاتل آنحضرت در توریة در سفر مخمدنست با اولاد پیغمبر آخر الزمان که نازل شده بشدید بمعنی
یزید است و شمور شمر حرامزاده است و بن زاد ابن زیاد و بروایت دیگر بدبخت از قریش آن
که در پیشانی او اثر جراحت و در کتاب لاهیا و سایر کتب فرنگان مسطور است که حق تعالی برگزید
بنی اسرائیل را از میان خلایق و شرف داد بر همه مردمان و ایشان را ساکن گردانید در زمین
مقدس خلیل و ناصره از بسکه ایشان فساد در زمین کردند و پیغمبران را کشتند و تهمت زدند بنوع
ناصری و مادر او مریم خدا ایشان را ذلیل گردانید و ارض مقدسه را بر ایشان حرام گردانید
و بعد از ایشان عرب را در میان خلق برگزید و از میان عرب قریش را و ایشان بدبختی را زایل
و اید را اختیار کردند تا فرزند پیغمبر خود حسین را کشتند و بدبختی ایشان زایل نمیشود تا روز قیامت
و در کتاب نزول نوشته است که خار شدند و خاری ایشان برطرف نمیشود و آن کسانی که
حسین فرزند موبد بزرگ خورد که از فرزندان و زنان بزرگ است می کشند بر ذان لباس لعنت ابد
بر ایشان پوشانند که هرگز کهنه نخواهد شد و ایشان را خلاصی از دوزخ نخواهد شد در جاماسب
نامه نوشته است که آنچه بنی اسرائیل با یحیی پیغمبر کردند امت محمد عربی الابطحی با فرزندان او خواهند کرد
و بدبخت فرزندان او را در زمین ماریه بانواع عذاب بکشند و عیال او را اسیر برند و ...

در احوال حضرت سید الشهداء

او را حقه کنند خدا بخت النصر دیگر را بر اینقوم بگمارد تا دمار از ایشان برآورد و امان از ایشان
قبول نکند و کشندگان ایشان را به بدترین پاداش بسزا برساند مؤلف گوید که بخت النصر در اینجا
مختار است زیرا که در سایر کتب دیگران معلوم میشود که از قوم ایشان یزدان شخصی را بگمارد بر ایشان
که ذره رحم در دل او نباشد و چون بخت النصر باشد در سطوت و انتقام از ایشان بکشد ولادت
آنحضرت در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان و بعضی روز سه شنبه گفته اند و در توقیع حضرت صاحب الامر
که بقاسم بن علاء همدانی نوشته پنجشنبه سیم ماه واقع شد و در آخر ماه ربیع الاول سال سیم هجرت نیز
گفته اند و اینقول متروکست و نقش نگین آنحضرت ان الله بالغ امره و بروایت دیگر الحمد لله
و بروایت دیگر عدت للقاء الله بوده و دوست و دشمن اتفاق دارند بفضیلت و بزرگواری آن
حضرت از کثرت عبادت و زهد و تقوی و طهارت و عفت و حیا و ادب و ورع و سخاوت و
عدالت و شجاعت و علم و کمال و استعداد و از شجاعت آنحضرت آنچه در کربلا کرده در حالت تشنگی
کرده کسی نکرده و هزار و هشتصد نفر و بروایت دیگر از مسعودی هزار و نهصد و پنجاه نفر را بدار
البوار رساند عترت آنحضرت بمرتبه بود که با هفتاد و دو نفر آنچه مشهور است از انصار و موالیان
با بیست و دو هزار سواره و پیاده از فاجران اهل قبله جهاد کردند و بروایت دیگر سی هزار کس و بروایت
دیگر از اعثم بن کوفی و ابو مخنف لوط بن یحیی ازدی جامع حکایت خروج مختار بن ابی عبیده ثقفی صد و
بیست و دو هزار پیاده بودند و در اینقول توقف بسیار میرود باعتبار صحت خبر اما چنین گفته اند
و از ایشان نترسیدند و پروا نکردند و تن را بخواری نداد و گردن را باطاعت پسر مرجانه لعین ننهاد
تا بدرجه شهادت سرافراز شد عدد اصحاب و اسامی عسکر سعادت اثر او را بعضی از علما زیاده
از هفتاد و دو نفر ذکر کرده اند اما آنچه مشهور است اینست که پنجاه نفر از موالیان و پانزده نفر از
برادران و عمزادگان و هفت نفر از غلامان بودند سوای حر بن یزید ریاحی و علی پسرش که هفتاد
و چهار باشند بیان اسامی بترتیب حرب اول حر بود و پسرش بعد از آن زهیر بن حسان
اسدی و عروه غلام حر و عبدالله بن عمر و کلبی و بریر بن حصین همدانی و وهب بن عبدالله
مذحجی و بریح ابن عبدالله هلالی و حر برآزاد کرده ابوذر غفاری و عابر بن عابس و حجاج بن مسروق

مؤذن امام و حارث بن سریع و مالک بن عبد الله و مسلم بن عوسجه رحمة الله و پسر او هلال رافع بجلی و
عبد الرحمن عبد الله زنی و یحیی بن سلیم مازنی و عبد الرحمن بن عروه غفاری و مالک بن انس کاهلی و زیاد
ابن مهاجر کندی و هلال بن حجاج و نافع بن هلال بن مالک و عمرو بن مطاع جعفی و قیس بن عتبه و
حبیب بن مظاهر رحمه الله و هاشم بن عتبه ابی وقاص و معقل غلام امام زین العابدین و حنظله بن سعد
عجلی شامی و یزید بن زیاد شعشعی و زهیر بن قین البجلی و سعید بن عبد الله حنفی و جناده بن حارث و عمرو بن
قرظه و ابو ثمامه صیداوی و عطیة بن دحاد و محمد بن انس و فیروزان غلام عبد الله بن امام حسن و شوذب
غلام عابس و عبد الله بن عروه غفاری و زیاد شعثا و سیف بن حارث و ابو عمرو نهشلی اقارب و برادران
آنحضرت فضل بن علی و عبد الله بن مسلم بن عقیل و محمد بن مسلم بن عقیل و جعفر و عبد الرحمن بن عقیل و محمد بن
عقیل و عبد الله بن عقیل و محمد بن عبد الله بن جعفر طیار و عون بن جعفر طیار و عبد الله بن حسن ع و
اسعد بن ابی دجانه و قاسم بن حسن و ابو بکر و عمر و عثمان و جعفر و عباس و علی اکبر سلام الله علیهم اجمعین عدد
شهدا و اهل بیت در آن معرکه مختلف است اکثر بیست و هشت نفر گفته اند هفت نفر از اولاد عقیل بن
ابیطالب اول مسلم در کوفه شهید شد و جعفر بن عقیل با عبد الله برادرش و محمد و عبد الله پسران مسلم
و جعفر بن محمد بن عقیل و محمد پسران سعد بن عقیل و بعضی عون و محمد پسران عقیل را زیاد کرده اند و سه
نفر از فرزندان جعفر طیار و نه نفر از فرزندان امیر المؤمنین ع را نقل کرده اند حضرت سید
الشهدا و عباس و پسر او محمد و عمر و عثمان و جعفر و ابراهیم و عبد الله اصغر و در ابو بکر خلافی کرده اند و بجای او
فضل را نقل کرده اند و چهار نفر از فرزندان امام حسن ابو بکر و قاسم و عبد الله و بشر و بجای بشر
عمر نیز گفته اند و از فرزندان امام حسین ع آنچه مشهور است علی اکبر و عبد الله که در کنار پدر شهید شدند
و مردم او را علی اصغر را میخوانند و بعضی ابراهیم و محمد و حمزه و علی دیگر و جعفر و عمر و زید گفته اند ابو
الفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبین گفته که آنچه معلوم است شهادت ایشان در آن معرکه از فرزندان
ابوطالب بیست و دو نفر بودند و ابن نما از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که هفده نفر از فرزندان
فاطمه بنت اسد در آنصحرا شهید شدند و از زیارتی که از ناحیه مقدسه بیرون آمده از فرزندان امام
حسین ع علی و عبد الله مذکور است و از فرزندان امیر المؤمنین ع عبد الله و عباس و جعفر و عثمان و عون

ونیز

و محمد و از فرزندان امام حسن ع ابوبکر و عبدالله و قاسم از فرزندان عبدالله جعفر عون و محمد از
فرزندان عقیل جعفر و عبدالرحمن از فرزندان مسلم عبدالله و ابو عبدالله و محمد بن سعید بن
عقیل و ایشان هیجده نفر میشوند و شصت و چهار نفر از شهدا دیگر و این زیارت باسم مذکورند
و مسلم در روضة الشهدا مذکور است ابراهیم و محمد که حارث بن عروه کوفی در کنار فرات شهید
کرد بنحوی که شنیده احادیث آن بنظر نرسید و ظاهرا اصلی نداشته باشد اما در کتب مخالفان
است و حکایت دامادی قاسم نیز ظاهرا تحقیق نشود و در کربلا روز حرب سال داشته و بالغ نموده است
کارزار کرد تا شهید شد اما در طرق مخالفین حکایت دامادی قاسم هست آن معصوم بکربلای
ربلا چند کلمه جهت اختصار مینماید کفره فجره اهل قبله یعنی شامیان و کوفیان و مشرکان عرب در
آن روز که آنحضرت را محاصره نمودند هزار و نهصد زخم بر بدن زدند و همه در پیش روی آنحضرت
بود و جراحات نمایان او هشتاد و دو زخم بود و زخم نیزه سی و سه زخم بود و زخم شمشیر
سی و نه و بقیه زخم تیر و سنگ بود چون کار آنحضرت تمام کردند از آن کافران ده نفر
عازم قتل او شدند محمد و اسحق پسران اشعث ابن قیس دیگر قیس و اشعث بودند و محمد اصل
نیست بلکه در کربلا بدعای آنحضرت در همان روز بعذاب الهی واصل شد و دیگر شبث بن
ربعی و خولی بن یزید اصبحی و سنان بن انس و ابو الحنوق و حرمله بن کاهل اسدی و ذی
الجوشن شمر لعین و ابو الاشرس والی خراسان و حکیم بن طفیل ابو الحنوق ملعون تیری
بر پیشانی آنحضرت زده ابو ایوب غنوی تیری بر حلقوم آنحضرت زد و زرعة بن شریک
ضربتی بر دست چپ آنحضرت زد و حصین بن نمیر سکونی تیری بر دهان معجز بیان آنحضرت
زد و حرمله بن کاهل اسدی شمشیری بر بازوی آنحضرت زد و او را بر و در انداخت و
شرحبیل بن ذی الکلاع اسب بر بدن مبارک آنحضرت دوانید و ابن اشقی و عبدالله بن
شداد جشمی و صایب بن مالک اشعری و بشر بن سوط همدانی و عبدالله بن اسید سلمی جهنی
و یحیی بن کعب و عروه بن قیس احمصی و قره برادرش و یزید بن رکاب و قثم با پیادگان بر
بازان کردند بکرته چهار هزار تیر بر بدن مبارک او دوانیدند لعنة الله علیهم و چون آنحضرت را

اند چه شد سنان ملعون خواست پیش دستی کند که شمر حرامزاده کرد آنچه کرد و بدوازده ضربه سر
آنحضرت را جدا کرد و آنچه کرد اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین ع و شایعت و بایعت علی قتله
اللهم العنهم جمیعا کافرانی که اسباب آنحضرترا غارت کردند مالک بن هشیم کندی بود که کلاه
آنحضرت را برداشت و عبدالله اسد جهنی شمشیر امام را برداشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر را
و جمیل بن مالک محاربی نیزه امام را برداشت و فرادربن مالک و عمرو بن خالد سپر امام را
برداشت و باهم منازعه کردند بحیر بن عوس ملعون عمامه آنحضرت را برداشت و عبدالرحمن
بن ابی یحیی شال امام را برداشت و عبدالله بن قیس خولانی ردای آنحضرت را برداشت و عمر بن
منیع صیداوی انگشتر او را برداشت و زاهد بن رفاد و بجدل بن سلیم موزهای امام را برداشت
و قیس بن سعد لجام اسب امام را برداشت و قیس بن اشعث رکاب امام را برید و برداشت
ملاعینی که سنگ بر بدن مطهر آنحضرت زدند اسحق بن حولط بود و اخنس بن و حکیم و عامر پسران
طفیل و بکر بن عامر و بکر بن وایل و عمر بن منیع صیداوی بود و سالم بن جسینه و منقذ و ناعم
پسران مره عبدی و هانی بن ثبیت قاتل علی اصغر و سعد بن حجر الاحجار و نوفل بن ارزق
و طعیمة بن عدی و طلحه بن ارقم و اسید بن مالک و یزید نهشلی و دربد مولای پسر سعد علیهم
اللعنة والعذاب شهادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه عاشورای محرم سال شصت و
یکم هجرت واقع شد و عمر شریفش در آنوقت پنجاه و هشت سال بود و اثر خضاب سیاهی در
محاسن مبارک آنحضرت بود و چون آن ملاعینان رفتند اهل غاضریه آمدند و بر آنحضرت
و جسدهای مکرم و بدنهای مطهر نماز کردند و جسد سید الشهدا را در همکان شریف که الحال
هست دفن کردند و علی بن الحسین یعنی علی اکبر را در پائین پای آنحضرت و سایر شهدا را در پائین
پای او در یک موضع دفن کردند و بحسب ظاهر چنین بود اما باعجاز حضرت امام زین العابدین ع
آمد و جسد مطهر آنحضرت را بلکه سایر شهدا را دفن کردند و اهل غاضریه گفتند که چون رفتیم که
ایشانرا دفن کنیم قبرهای ایشانرا کنده و ساخته دیدیم و مرغان سفید خیده نزد ایشان را دفن
که بر داشته کردند و در سر مبارک آنحضرت خلافست آنچه مشهور است این است که سید

است جدین آورد و بدن شریف پدر بزرگوارش ملحق ساخت و در روایتی در شام دفن
کردند الحال آن موضع مشهور است بمشهد الرأس و زیارت میکنند و بقولی آنکه آنملعون سر را به
خانه خود هند بنت ابی عبد الله عامر که سابقا زوجه آنحضرت بود غضب کرد و در شب ناپیدا
شد و حضرت جبرئیل برد و این قول بسیار قوی نیست و رفتن اهل بیت بشام و برگشتن و
آمدن بکوفه چهل روز مشهور است و بقولی شش ماه آنچه فقیر اعتقاد دارد شاید که از چهل
روز زیاده باشد زیرا که رفتن اهل بیت بکوفه و شام و ماندن در شام و سایر منازل
و برگشتن میشود و الله یعلم عدد لشکر کفار موافق ضبط ابو مخنف و بعضی از تواریخ صد و
بیست و دو هزار سواره و پیاده بودند که باین حرب مامور شدند و متعاقب هم می آمدند
اگرچه در صحت این خبر ضعفی دارد و لیکن بیان کردن اولی است عدد لشکر کفار شقاوت
اثر هشتاد هزار سواره و چهل هزار بودند از پیاده از ملازمان دار الاماره بیست و دو
هزار سواره بودند و پیاده و امیر ایشان شمر ذی الجوشن و قنم و شبث بن ربعی و رکاب و پسر اشعث
و ابو الاشرس و ضحاک بن قیس و سعد بن عبد الله بن ابی عمیر و راهب و قیس بن حبیب
بن حجاز صاحب رایت ضلالت معویه و قیس بن فاکهه بن نوفل و اسعد بن مغیره بن عاص
و سعید بن هرطاه و تماشائیان و معادیان ایشان و توشه برداران تخمین هشت هزار
سواره میرسیدند در بستان دهات و محلات و استادان و اصناف با ایشان بودند
اکثر اهل حرفه مثل نجار و آهنگر و کفش دوز و نعل بند و خباز بودند و کدخدایان محلات
کوفه از شاکریه و کندیه و خزیمه و مسجد بنی زهره و سوق اللیل و سوق الساعه و سوق البراذین
چون اشعث موصلی طباخ و شریق خباز و طرماح بن یزید صیرفی و یزید بن درهم خزیمی و ابن عوجه
و حنظله بن زید و قیس بن جرهم و ابو الخنس سردار بکاریان همراه بود و سی و سه هزار نفر از
مردم بوادی و قبایل اعراب بودند از عباده و ربیعه و حمیر و کنده و مطون و مدحج و بربوع
و خزاعه و سنبط و کلب و ارندابن و بصره هفت هزار کس بودند و سرکرده ایشان زید بن فحم
و اسعد بن جریح و قمیر بن قیس و علوان بن دران و داود بن شاب و بشیر بن سعدان و حماد بن

عثمان و نمیر بن فهد و ابن ابی آب خور و از مردم شام سی هزار کس بودند و سرکرده ایشان ربیعة بن
سودان بن حرث و قیس بن زعر و صخر بن طعیم و از خوارج دو هزار کس بودند و سردار ایشان
عثمان بن ثابت و حمل بن نافع بن ازرق و حکم بن ابی ورقه و زیاد بن حرقوص بجلی بود و ده
هزار کس از موصل و تکریت و رباط بودند و عمر بن سعد ولد الزنا امیر جیش بود یعنی سپه سالار
و حفص پسرش وزیر بود و سردار ساقه لشکر ابو الحتوف بود و سردار مقدمه لشکر ابو الاشرس
بود و حویه ابن حربه جاسوس بود و ابو ایوب غنوی سرکرده ایشان از جماعت پیلداران
بود و شمر لعین نقیب لشکر بود و سرکرده چهار هزار سوار و یزید بن کاب سرکرده دو هزار
پیاده بود و شبث بن ربعی سرکرده چهار هزار سوار بود و قثم سرکرده دو هزار پیاده بود و زید
غلام عمر ملعون سردار کل پیادگان بود و اسحق بن اشعث ضابط غنیمت بود و عروة بن قیس
احمصی سردار دو هزار پیاده بود و حمدان بن مالک سردار دو هزار کس بود و عامر بن
طفیل سردار دو هزار پیاده بود و سمعان لشکر نویس بود و ابو خلیق شاعر مشرف دار الحرب
بود و زیاد بن قادر و شبل بن یزید جاوش بودند و خولی بن یزید علمدار بود و حرملة بن
کاهل علمدار پیادگان بود و منقذ بن مرة عبدی و یزید بن ورقا قاصد فتح بودند و حجر بن
الأحجار و رافع بن مالک کذابان آب فرات بودند و ابن حوشب ملعون سردار تیراندازان
بود و عمرو بن ... صیداوی سردار سنگ اندازان بود و محمد بن اشعث امیر الامرای لشکر بود
و قیس برادرش سردار دو هزار سوار لعن الله علیهم عدد اولاد امجاد آنحضرت شیخ مفید ره
گوید که عدد اولاد امام حسین ع و زنان او باین ترتیب است علی اکبر که کنیت او ابو محمد است
مادر او اسلامه شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار است آخرین ملوک عجم و علی بن الحسین الاوسط
که او سید العابدین است و علی اصغر شهید مادر او شهربانو است و بعضی گویند که علی اصغر نام
او عبد الله است مادر وی لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفیه است و جعفر بن الحسین اولاد
از او نمانده و شهید شده با عبد الله مذکور در دامن پدرش به تیرهای ابن نعیث که بر گوش او رسید
و زینب و سکینه و عبد الله را میگویند مادر ایشان رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبیه است

و فاطمه

و فاطمه مادر او ام اسحق بنت طلحة بن عبید الله تیمی است و محمد بن حسین با مادرش شهید شد
و آنچه از احادیث ظاهر میشود شهربانو در کربلا نبوده بلکه در واقعهٔ کربلا در حیات نبوده اما
از افواه و السنه ظاهر میشود که در حوالی طهران کوهیست شهربانو نام دارد شهربانو در آنجا
مدفون است چون آنحضرت را شهید کردند بفرمودهٔ آنحضرت شهربانو بر اسب ذو الجناح سوار و
بطی الارض باین ولایت آمد و در این کوه غایب شد و میگویند زنی که حامله به پسر باشد در آنجا
که شهربانو آسوده است داخل نمیتواند شد اما حکایت سواری شهربانو بر ذو الجناح
بطریق مخالفان است و آنچه مظنون حقیر است علی بن الحسین الاکبر سید الساجدین
در آنروز در کربلا بیست و دو ساله بود و آنکه شهید شد علی اوسط است و حضرت امام محمد
باقر پنجساله بود و در کربلا حاضر بود سلام الله علی الحسین و اصحابه ذکر وقایع بعد از شهادت
آنحضرت چون آن سعادت پناه ببال شهادت پرواز نمود در همانروز آفتاب کسوف
کرد و دنیا سیاه شد باد هولناک وزیدن گرفت که خلق بسیار از هیبت آن باد ترسیدند
و بمردند و در آنروز در آسمان شفق بهم رسید و چهل روز آسمان خاک سرخ و خون بارید
و در بیت المقدس و حوالی آن تا یکسال هر سنگ و کلوخی را که برمیداشتند در زیر او خون
تازه بود و ملائکه و جنیان و آسمانهای هفتگانه و زمین برای آنحضرت گریستند و وحوش و
سباع از بیابانها رمیدند و سر از چرا باز داشتند و طیور و مرغان از آشیانها افتادند
و از آنروز جغد از آدمیان شد و در ویرانها جا گرفت و دریاها بتلاطم و امواج در آمدند
و ماهیان از دریاها بساحل افتادند و کوهها ناله برداشتند و بتزلزل و اضطراب در آمدند و
و عرش عظیم الهی بلرزید و حاملان عرش و ملائکه روحانیان ملأ اعلی و کروبیان عالم بالا و
فرشتگان صافان و رضوان جنان و مالک نیران و جبرئیل امین و روح القدس و کرام الکاتبین
همه بر این ماجرا گریستند و زمین بطپیدن در آمد و حقتعالی بر این امت غضب کرد و قیام
قائم آل محمد و ظهور آنحضرت را موقوف کرد به غیبت طویل و فرشتگان و پریزادان از
بنی آدم ترسیدند که چنین کاری کردند و ستارها بحرکت در آمدند و ارکان اسلام درهم شکست

واهل کوفه و شام بخدا و رسول کافر شدند و دریای غضب الهی بجوش آمد و جهنم بخروش آمد و
نعره زد و شیاطین از آدمیان گریزان شدند و بجهة این عمل شنیع شیطان در انزوا روزی صد
هزار مرتبه لعنت کرد بر دشمنان خانواده نبوت و خداوند جبار و قهار مختار بن ابی عبید ثقفی
و ابراهیم بن مالک را بر این فاجران گماشت تا دمار از ایشان بر آورد و به بدترین قصاص بعض
هر یک را بسزای خود رسانیدند و سیصد و هشتاد و سه هزار کس را از اعوان و انصار بنی
امیه بدار البوار رسانیده و حقتعالی پشتهای مردان و رحمهای زنان ایشان را عقیم گردانید
و بعد از آن کار و زار دیگر زنان ایشان از آن ملاعین حامله نشدند و شیطان در
میان ایشان زنا بهم رسانید و شب و روز در بازارها و کوچها مست شدند و مردم را بخود میخواندند
و اکثر با یهود و نصاری در ساختند و بسیاری از ایشان در آنسال بعلت بلاهای مبرم
ناگهان گرفتار شدند و خداوند عالم علت حوزه و خدام بر یزید ولد الزنا گماشت و عقربی در
شکم او بهم رسید که از حلق او بهم بیرون آمد در اندک زمانی بعذاب الهی واصل شد و او را در میان
مزبله انداختند و هند زن یزید دختر عبد الله بن ابی عباس و الی خراسان و حوزه در فرج او
بهم رسید و بعد از یزید پلید آنچه داشت با طبا داد و علاج وی نشد و عاقبت محتاج لطب شد
و در گدائی بمرد و در ران ابن زیاد علیه اللعنة ناسوری بهم رسید که از بوی گند او خلایق نفرت
میکردند و هر چند دوا کرد حاذق نشد و روز بروز بزرگ شد و کاوک کرد تا ابراهیم او را کشت و از
زندگی فارغ کرد و شرحبیل بن ذی الکلاع بدن او کر شد و روز بروز پوست می انداخت و کورها
و پا و نابان شد و مسلم ضبابی دستهای او خشک شد بنوعی که آب و نان بر دهن او میگذاشتند
و بحر بن ربیعه خروسی داشت روزی گرفت که دانه بروی دهد آنخروس منقار زد و چشم او را کند
و از آن آزار بهاویه رفت و مالک بن هیثم کندی بعلت اسهال دم مبتلا شد تا بسقر رفت و عمر
سعد از دعای آنحضرت گندم ری را نخورد بلکه نان گندم نیز نتوانست خورد از جوز هر مار میگرید بسبب
آزاری که بهم رسانیده بود و عاقبت مختار او را بسرای جهنم نزد رفقای او همنشین کرد و هر کس که در شام
بآنحضرت داده بود پامال شد و هر کس بی ادبی ببدن آنحضرت کرده بود یا سنگ انداخته بود شل

۲

شد و هر کس بدن مبارک آنحضرت را دیده بود کور شد و جمع کثیری خناق کردند چون آب
دهان حجس خود را بر آنحضرت انداختند و زید بن ارطاه بچاه افتاد و هر کس بوهای خوش آنحضرت را
غارت کرده بود همه خون شد و بردارنده آن بعلت جرب گرفتار شد و هر کس عطرهای آنحضرت را
بر خود مالید پیس شد و هر خانه که اموال آنحضرت داخل شده بود عاقبت مختار آنخانه را خراب
کرد و صاحبانش را بردار زد و عبد الله بن قیس خولانی بعلت جرب گرفتار شد و چون سگ نالیدن
میکرد تا مرد و هر کس اسب بدن مبارک آنحضرت دوانیده بود باسهال الدم و بول الدم مبتلا شدند
و بعضی مبطون شدند و در میان نجاسات خود غلطیدند تا مردند و در کربلا آب از مخالفان
آنحضرت طلبید عبد الله بن حصین الازدی ندا کرد که یا حسین بقطره آب نخواهی چشید تا آنکه
بمیری با تحکم ما در آئی پس آنحضرت او را نفرین کرد که خداوندا او را از تشنگی بکش و هرگز
او را میامرز پس آن ملعون بمرض العطش مبتلا گشت و سیراب نمیشد تا آنکه شکم او ترکید و بجهنم رفت
و ابجر بن کعب دستهای او مانند دو چوب خشک شد و در زمستان خون از دو میرفت
عماره بن الولید بعلت آتشک گرفتار شد و مرد و عمر بن یاسر مخزومی کارد بخود زد و خود را
کشت و اشعث خولانی از بام خانه بیفتاد و مرد و صخر بن زیاد دیوانه شد و خود را بچاه افکند و عبد الله
بن طلحه زمانی در مزبله افتاد و مرد و فهد بن حارث سکونی در بیت الخلا افتاد و بفجأه مرد و فهد بن جابر
در اندرون خلا که افتاد مدفون شد او را بیرون آوردند و جابر بن یزید عمامه آنحضرت را در سر بست
دیوانه شد و از بام خانه در مزبله افتاد و مرد و عمرو بن مسافر از بام خانه افتاد و مرد و جمل بن مالک
محاربی قریب بهزار سوراخ در بدن او بهم رسید و بمرد و طلحه بن یزید در رختخواب سر او را
بریدند و صباح بن قرطه کرم در بدن او افتاد و مرد و جعونة بن حربه جامه آنحضرت را پوشیده
همان دم بمرض مبتلا شد و در برگشتن از کربلا نیز بمقتل پسر ابو الخنوق آمده و مرد و بحر بن عمر جامه
آنحضرت را پوشید زمینگیر و در نجاست خود میغلطید تا مرد و مرد دیگر غلام عمر بخش با صلاح میان
دو کس آمد کارد بر شکم او آمد و کشته شد و شخصی از بنی دارم در کربلا تیری بحنک آنحضرت زد
و حضرت آن خون را میگرفت بجانب آسمان میریخت مبتلا شد بگرما در سرما شد و از تشنگی آتش

شعله می کشید وتنش از سر تا پا میلرزید در پیشش بخاری روشن کردند ودر پیش رو باد میزدند
ویخ بر شکم می بست تا آنکه در بادیه با معاویه ملاقات کرد ومرد زعفرانی از آنحضرت غارت
کرده بود چون کارد بروی نهاد که پاره کند آتش از آن شعله میکشید وچون او را پاره کردند
آتش در پاره های او مشتعل بود وچون در دیگ افکندند از آن دیگ بیرون می آمد وچون خواستند
بخورند از حبه دار تلختر بود ودر کربلا اسود بن زید داری ناسزا بآنحضرت گفت از آسمان تیر
شهاب بر دو دیده های او آمد وکور شد یعقوب بن سلیمان گوید در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم
وبه بلائی گرفتار شدم این رکعت که در آنوقت نور چراغ کم شد آنملعون دست دراز کرد که
اصلاح کند آتش در دستش افتاد خواست خاموش کند بر ریش نحس او افتاد وبدن او
در گرفت وخود را بآب فرو کرد آتش در روی آب ایستاد هر وقت که سر از میان آب بیرون
می آورد آتش او را میگرفت واو باز سر فرو میبرد تا بدین نوع از راه آب بآتش افتاد وخباطی
نیز این گفتگو را کرد وچنین سوخت وزید بن خولی اصبحی در خانه وی آتش افتاد وبسوخت با
آنچه داشت وشخصی تماشای سرها آمد وگفت خدا خوب مکافات اینها را داد واز آسمان
سنگی بر دهان او آمد بجهنم شد وچون سرهای کافران از مختار بمدینه مشرفه نزد امام زین
العابدین ع فرستاد ناگاه ماری پیدا شد ودر میان سرهای کافران میگردید تا سر ابن
زیاد را پیدا کرد ودر سوراخ بینی او رفت واز سوراخ دیگر بیرون آمد وپیوسته چنین میگرد
وعبدالله عروه خثعمی را بعلت خوره مبتلا کرد وطبیب آمد که دهن او را باز کند حنک
او در کف او جدا شد وشریق بن زیاد عجمی از کربلا برگشت باکسی حرف نزد وچیزی نخورد
ونخوابید بروز سیم بجهنم رفت بحیر بن هرون دیوانه شد وسر بصحرا نهاد ودر کنار
آب خزینه شیری او را طعمه خود ساخت عمرو بن صبیح صیداوی تیش در بدن او گرد
ودر چشمهای او افتاد واز آنجا جوشید وبیرون آمد ودر اندک زمانی او را کشت وسلامه
بن قلامه با زنش خوابیده از خواب جست سوزن سر آن زن بر گردن او رفت وسوراخ
کرد وخون رفت تا مرد وسعد بن حرلیص دیوانه شد وکارد بر خود زد وخود را کشت عبیدالله

رباح قاضی گوید از نابینائی سؤال کردم از علت کوری او گفت من با نه نفر رفیق بودم در
کربلا شبی در خواب دیدم که حضرت رسول ص در صحرائی نشسته است غمگین و محزون و جامها
از دستهای خود بالا زده و حربه بدست مبارک خود داشت و نطعی در پیش آنحضرت افکنده
مرا کشان کشان نزد آنحضرت بردند و ملکی در بالای سر او ایستاده و شمشیری از آتش در دست
داشت و آن نه نفر رفیق مرا بقتل رسانید و آن شمشیر را که بر آن نه نفر زد آتش در آنها افتاد و
میسوختند و باز زنده میشدند چون آنحالت را دیدم بدو زانو در آمدم و گفتم السلام علیک یا
رسول الله جواب سلام را نداد ساعتی سر بزیر افکندم فرمود ای دشمن خدا هتک حرمت من کردی
و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیری نزدم و نیزه بکار نبردم و تیری
نینداختم حضرت فرمود راست گفتی ولیکن در میان لشکر آنها بودی و سیاهی لشکر آنها را زیاد
کردی نزدیک بیا چون نزدیک رفتم طشتی پر از خون در پیش آنحضرت گذاشته بود پس فرمود
این خون فرزند من حسین است و از آن خون دو میل در چشم من کشید چون بیدار شدم
نابینا بودم غلامی از ابن زیاد در مسجد الحرام فخر و مباهات میکرد بشهادت امام حسین ع چون
بیرون آمد سنگی از آسمان بسر او آمد و بجهنم رفت مسلم گچکار گوید از عقب ابن زیاد داخل
قصر دار الاماره شدم چون داخل شدم آتشی در روی مشتعل شد و مضطرب گردید و رو بسوی
من کرد و گفت دیدی گفتم بلی گفت بدیگری مگو و این حکایت در روزی بود که سرهای مبارک را
آوردند غلامی از آن ملعون در آنروز خنده میکرد و خوشحالی مینمود دیواری بر سر او
فرود آمد بجهنم رفت غلامی دیگر باز میخندید عقربی در بول کردن ذکر او را گزید مرد غلام دیگر
بچاه افتاد مرد شخصی دو دست او را بریده بودند و روی او سیاه بود با ستار کعبه چسبیده
بود و میگفت خدایا بیامرز مرا امیدانم که نمی آمرزی مرا از سبب نومیدی پرسیدم گفت من
جمال آنحضرت بودم و مهربانی بسیار بمن میفرمود در کربلا خواستم که بند زیر جامه آنحضرت را
بربایم چون همت کلی داشت و هیچیک از نیکیهای آنحضرت را بیاد نیاوردم و بند را ربودم
خواب دیدم که رسول خدا با امام حسین است و آنحضرت شکوه مرا بحضرت رسالت میکند

حضرت دستهای او بریده و چون بیدار شدم دستهای من قطع شده بود و رویم سیاه بود و بروایت
دیگر هر دو چشم او کور بود و ابتدا کوری در استار کعبه چسبیده بود و میگفت خدایا بیامرز مرا و حال
میدانم که نمی آمرزی مرا چون بیرون آمد سنگی بر سر او آمد و بجهنم رفت و در کربلا قریب
پانصد نفر در آن روز زهره ایشان قصور کرده و مردند و هر کس گذارش بحر بکار افتاد خنده
دردی گرفت که علاج نداشت و هر کس که بعنوان سیر آمد چون برگشت در اندک زمانی
روده و آلات و احشای او از اندرونش بیرون آمد و مرد و بعضی بجای مردند و هر کس اسباب
سر زیاد کرده بود با اسلحه یا آذوقه زنان و پسران و دختران ایشان در اندک روزی
بزنا و لواطه گرفتار شدند بنحوی که نژاد ایشان گم شدند و بعضی در نزد زنان و فاسقان ماندند
و علانیه زنا میکردند و ترک خانه‌های خود کردند و هر کس در کربلا شراب خورد به علت اسهال
الدم گرفتار و هلاک شد و جگرش از حلق او بر آمد و هر کس کف زده بود و خنده کرده بود
مفلوج شد و بعضی زمین گیر شدند و در نجاست خود میغلطیدند تا بجهنم واصل شدند و اکثر سنگ
اندازان دستهای ایشان شل شد و هر کس ناسزا گفته بود حوزه بر دهان او افتاد و هر کس
آنحضرت را هجو کرده بود لال شد بشر بن سوط همدانی خاری بپای او رفت و کاوک
کرد تا مرد و چهارده نفر از جمال ابن زیاد در راه باز ور شتر لگد زد و کشت و سیف بن
زیان اسب سر او را بر دهن گرفت و کند و هانی بن ثبیت در برگشتن از کربلا خون از
حلق او آمد تا مرد و اکثر که با ایشان آب فرات بند کرده بودند و زیاد عطش و تشنگی میزدند
و شکمهای ایشان باد کرد و بمردند ملعونی آب دهان بر آنحضرت انداخته بود با برص مبتلا شد و
افتاد جگرش از حلق برآمد نجاری با لشکر همراه بود تیشه بر پای خود زد و پای خود را قطع کرد
و نجاری اصلاح خیمه منذر بن حصین میکرد و ستون خیمه بر سر او خورد و مرد و صد آدمی
نیز همراه بود ضعف بدن او خشک شد و یک چشم او کور شد و اکثر تیر اندازان کور شدند و دو
بجدل بن سلیم از اسب افتاد و مرد و بیست و سه کس دیگر در کناره کوفه از اسب افتادند و مردند و
حرقوس بن سعد را مار زد و مرد و مرار بن حکیم را نیز مار زد و مرد در بیابانه و عامر نهشلی را عقرب

میدید که او را ایمرد بجاه افتاد و مرد و حفص بن یزید کندی زنش باردار بود دراینجا زن برد
و در همان شب و در همانشب که از کربلا برگشت او را به بدترین احوال کشت مؤلف گوید که از
آن ملاعین قریب بچهار هزار کس بچنین حالات مختلفه بجهنم رفتند

## باب ششم

در احوال خیر مآل حضرت سید الساجدین کنیت آنحضرت مشهور ابو محمد است و دیگر اکنند
مشهور ابو الحسن بعضی گویند که کنیت آنحضرت ندارد و غالبا او را باسم یا بصفت یاد می
و القاب آنحضرت سید الساجدین و زکی و سجاد و عباد و ذو الثفنات و زین العابدین
و در کشف الغمه مسطور است که وجه شهرت آنحضرت زین العابدین آن بود که شبی آن
حضرت در محراب خود بتهجد مشغول بود شیطان بصورت اژدهائی بر وی ظاهر شد که
از عبادتش باز دارد دید پروائی نکرد آمد و انگشت پای مبارکش را بدندان گرفت
والم بآنحضرت رسانید چون آن نیز باعث قطع نماز نشد خایب و خاسر شد و چون
آنحضرت از نماز فارغ شد دانست که او شیطان است فرمود که اخسأ یا ملعون و شیطان را
از خود راند پس آوازی برآمد که گوینده میگفت انت زین العابدین ثلاثه بار این لفظ را
شنید دیگر اثر ندید و در احادیث بسیار وارد است که روز قیامت منادی ندا کند از جانب
حق تعالی آنحضرت را که کجاست زین العابدین و نام مبارک او علی است و در صحیفه آسمانی
فارط است و بروایتی بکر خاشع الله است و در توریه عراد ملبث و در انجیل عابد و در کتاب
زند خوشنود زاده و در کتاب هندوان حراکه و در کتاب بابل عالی و در کتاب یونانیان
امین و در کتاب کلوبین سید القوم و در صحف هرمس النقش یعنی اصلح و در کتاب [illegible]
و نقش نگین آنحضرت الحمد لله العلی بود و بروایت امام محمد باقر العزة لله بود و بروایت
حضرت امام رضا خزی و شقی قاتل الحسین بن علی و بروایت زید فرزند آنحضرت حسبی الله
لکل غم بوده و بروایت دیگر ما توفیقی الا بالله پدر بزرگوارش حضرت امام حسین بود
مادرش شهربانو بنت یزدجرد شهریار و آنحضرت شاهزاده عرب و عجم بود و در بعضی تواریخ
مسطور است که شهربانو دختر شیرویه بن پرویز است و این قول ضعیف است و در کتاب

داد نکب هرمز حکیم میگوید که دولت عجم تمام شده به یزدجرد و دختر او شاه زنان به بندگی
عربان در آید و او را اسیر کردند اما شرف دو جهان باو دارد در حالتی که پلپلا یعنی امیر
المؤمنین ع او را به پسر خود داد و دولت مرده فارسیان باو زنده شود از فرزندان
او بهرام خواهد بود یعنی مهدی ع که ظهور کند و دولت عجم باز گردد همچنانکه در اول دنیا
دولت با ایشان بود لیکن این امام خلایق باشد و فرشتگان با او باشند و بفرمان او
و در همه جا گردند و همه مجوس اتفاق دارند که حضرت مهدی ع از جانب مادرش منتهی
میشود بشهربانو ولادت با سعادت آنحضرت در روز جمعه بقولی روز پنجشنبه پانزدهم
شهر جمادی الثانی و بعضی هم نهم شهر شعبان گفته اند و بعضی روز یکشنبه پنجم ماه مبارک رمضان
در سال سی و هفتم هجرت بعضی گفته اند سی و هشتم شیخ شهید روز پنجم شهر شعبان گفته پس از
شهادت امیر المؤمنین ع بدو سال و بعضی گویند با امیر المؤمنین ع دو سال بود و با امام حسن ع
ده سال و بعد از آنجناب با پدر بزرگوارش ده سال بود و امامت آنحضرت سی و پنج سال
بود و در این مدت از وضوی ظهر نماز صبح را ادا میکرد که شب بیدار بود هر وقت که طعام
نزد آنحضرت حاضر کردند واقعه کربلا را بخاطر آورده چندان میگریست که آب دیدهای
آنجناب طعام را مخلوط با آب میگردانید یکی از آزاد کردهای آنحضرت عرض کرد فدای تو شوم
یا ابن رسول الله میترسم که خود را هلاک کنی و گناه کار شوی حضرت فرمود که انما اشکوا بثی و
حزنی الی الله واعلم ما لا تعلمون یعنی شکایت میکنم درد و اندوه خود را بخدا و من میدانم
آنچه شما نمیدانید پس فرمود که هیچوقت بخاطر نمی آورم کشته شدن فرزندان فاطمه را مگر
آنکه گریه در گلوی من میگیرد و گریه کنندگان دیگر یعنی از آنحضرت شش نفر دیگر بودند حضرت
آدم از برای ترک اولی و فراق بهشت سیصد سال گریست و بعضی دویست سال گفته اند
و حضرت نوح از جفای امت و تمرد کردن ایشان مدتهای مدید گریست و حضرت یعقوب
و یوسف مدت چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و حضرت یحیی از ترس جهنم میگریست
و حضرت فاطمه از فراق پدر بزرگوار و جفای امت چندان گریست که اهل مدینه تنگ آمدند

و آنحضرت را ذوی الثفنات بجهة این گفته‌اند که پیشانی مبارک آنحضرت و زانوهایش از کثرت سجده
و عبادت مثل کف پای شتر پینه کرده بود و گاه بود که پوست پیشانی او که بسیار بلند میشد
دو مرتبه میکرد و بمقراض میبریدند سخاوت آنحضرت مشهور است که چون حضرت باقر ع او را
غسل میداد پشت مبارک او مثل پای شتر پینه کرده بود از بسکه در شبها آرد و گندم و زر
و جامه بدوش برداشته بود بخانهٔ فقیران و اهل مدینه میبرد و شبی که آنحضرت را دفن میکردند اکثر
اهل مدینه و بقولی هفتصد نفر و بقولی چهار هزار نفر ایتام خوابیدند که ما محتاج ایشانیم ازان
حضرت می آورده و در آن شب دانستند که آنحضرت برای ایشان طعام می آورده‌اند و حلم او
بمرتبه بود که خادمی کاسهٔ آش گرمی بر سر آنحضرت ریخت و او را در معرض عتاب و مؤاخذه
در نیاورد و آزاد ساخت و علوم الهی و میراث انبیا و منصب جلیل القدر امامت با وی بود
عدد اولاد آنحضرت یازده فرزند داشت و محمد مکنی بابی جعفر و هو باقر علوم الاولین والآخرین
و الانبیاء و المرسلین مادر او ام عبدالله بنت حسن بن علی ع و زید صاحب خروج و برادر ایشان
ام ولد است اما احوالات زید بدانکه اهل کوفه جمله منافق بودند و دعوی تشیع میکردند و با
حضرت امیرالمؤمنین ع و حسین آن ماجرا کردند که شنیده اید و این ملاعین دشمن بنی امیه نیز
بودند هر چند خواستند که ایشان خروج کنند نتوانستند و رئیسی نداشتند آخر تلبیس کردند و پیش
یکیک از شیعیان رفتند و گفتند که شما میدانید که امر بمعروف واجبست و این ظلم که بنی
امیه کرده اند و ما را از خلق بر آوردند و این فرض عین است که بر ایشان خروج کنیم و اگر
خروج نکنیم کافر باشیم قومی از شیعه فریب رؤسای خود خوردند و غرض ایشان آن بود که
بقیهٔ اهل بیت رسالت را برطرف کنند جمله رفتند پیش زید چندان الحاح کردند که زید رغبت
کرد و زید از برادران دیگر افقه و اورع و اشجع بود و همیشه در فکر انتقام جدش بود که از
دشمنان بکشد و از اینجهة بعضی را توهم آن شده که او امامت را دعوی میکند و این ظن از آن
جمع غلط بود چه مرتبه برادر خود را میدانست که مستحق خلافت حقیقی امام محمد باقر است روزی
خبر آوردند بهشام بن عبدالملک که زید میآید اکنون اهل مجلس خود را گفت تا پهلوی هم نشستند

چون زید بیاید جای خود را نبیند چون زید آمد آنرا فهمید و گفت از خدا بپرهیز که هیچ چیز از
تقوی بهتر نیست هشام گفت تو خود را مستحق خلافت میدانی و آرزوی آن داری و آن
بتو نمیرسد که مادر تو کنیز بود زید گفت اسمعیل پیغمبر خدا بود و مادرش کنیز بود و مرتبه نبوت از
مرتبه خلافت بزرگتر است و کسیکه جدّش رسول الله و پدرش علی بن ابیطالب است کنیز بودن
مادر او باو نقصانی نمیرساند هشام از مجلس برخواست و حکم کرد که زید در مجلس شهر او نباشد
او دل آزرده بیرون آمد با خود گفت هر که از تیزی شمشیر بترسد ذلیلش باید گردد چون بکوفه
رسید جمع کثیری بر او بیعت کردند و در حبیب السیر مسطور است که عدد اهل بیعت بچهل هزار کس
رسیده بودند و از زید بن علی مرویست که گفت من اراد الجهاد فالیّ ومن اراد العلم فالی ابن اخی
جعفر هر که اراده قتال دارد نزد من بیاید و هر کس علم میخواهد نزد پسر برادرم جعفر رود و
زیدیه از آنجهة میگویند که امام باید بشمشیر خروج کند چون حضرت صادق بخانه نشست و خروج نکرد
امام نیست و حضرت صادق ع فرمود که رحم الله عمّی زید لو ظفر لوفی یعنی خدا رحم کند بر عم من زید
که اگر بر دشمن ظفر می یافت حق را بحق دار میرسانید و چون خبر کدورت اثر زید بحضرت رسید
بسیار گریست ابو خالد واسطی روایت نموده که آنحضرت مبلغ هزار دینار بمن تسلیم نموده که آنرا
بعیال و اطفال آنجمع دهم که ثابت قدم ورزیدند و با زید کشته شدند من آن مبلغ را رسانیدم
و در سبب جدا شدن از زید وجوه مختلفه مذکور است صاحب حبیب السیر گفته که ظن شیعیان کوفه
آن بود که خروج زید باجازهٔ امام جعفر است بر او جمع شدند و چون دیدند و شنیدند که امام
او را از خروج منع نموده از او برگردیدند زید فرمود رفضونا یعنی ترک ما کردند آنجمع هوا
گذاشته شدند و آنها که با زید بودند ناقضان عهد را رافضه نام نهادند و بعضی گفته اند که چون
آنقوم با او بیعت کردند روزی با او گفتند که ما ترا رفض کردیم یعنی ترک متابعت و معاونت
تو نمودیم زید گفت بروید که شما رافضه اید تمام رافضه شدند و نام شیعهٔ او زیدیه در بعضی از کتب
مذکور است که سائلی از او پرسید در حق ب دع چه میگوئی او در جواب ساکت شد و چون در
وقت جنگ تیر بر پیشانی مبارکش زدند گفت این سائلی عرب دع هما فانی هذا المقام و د هل

سخن

ست کلام زید را چنین فهمیده اند یعنی کجاست آنکه میرسید نابدانند من بدع برادر دوست
سید اشتم کار من اینجا رسید که شیعه ترک من کردند و رفض من نمودند و شیعه میگویند که کلام زید
همان اشاره است بمعنی اول و بروایت دیگر آنکه حضرت صادق مکرر باو گفته بود که عبا داخود
کسی که میدانم کاری نمیسازی و ترا میکشند و بخانهٔ کوفه بر داری کشند و کوفیان با تو یاری
نخواهند کرد و این کار تمام نمیشود و از ما نیست تا آنکه قائم ما ظهور کند و از اولاد عباس است
صاحب رایات صفر یعنی زرد و اشاره بمنصور دوانقی نموده بود در حین خروج محمد و ابراهیم
پسران عبدالله بن الحسن پسران مروان زید را نکشته اند و او را امر این داشتند پس بیست
هزار کس از آن مردان سواره و پیاده با وی قسم خوردند و چون زید خروج کرد و با لشکر بدر مسجد
جامع کوفه رسید جمله زید را بگذاشتند و گریختند مگر قلیلی یکی از آن جمع پرسید که چرا نقض عهد
کرده بگفتند امام جعفر امام است و او اذن نداد بزید این را می‌شنید قوم را مخاطب ساخته
گفت با قوم رفضمونی حکایت سایل در باب ب دع در اینجا واقع یکی از اکابر گفته که حسین بن
علی را در سقیفه بنی ساعده شهید کردند که روزی که ع ب راخ کردند زید این کنایه را گفته که کشته
شدن من نیز از آثار مرتبهٔ آن خ است بهر تقدیر زید در اول ماه صفر سنه اثنی و عشرین و مائه
خروج کرد و بعضی از شیعیان که عدد ایشان به پانصد میرسید با مخالفان که در غایت
کثرت بودند پای ثبات فشرده با شصت و هفت نفر شربت شهادت چشیده و موالیان در
خفیه دفنش نمودند و بعد از چندی در سبعی بسیار از قبرش خبر یافتند و جسدش را از خاک بدر
آوردند و سر مبارکش را نزد هشام فرستادند و جثه اش بر دار کردند و چون برهنه بود از قرب
و منزلتی که داشت در درگاه الهی عنکبوت آمده در طرفة العین تارها در پیش و پس او
تنید تا عورتش از نظر مردم مستور گردید و حضرت صادق ع در هنگامیکه او مصلوب بود
در کناسه و عاقبت او را سوختند و خاکسترش را بباد دادند و بعد از و یحیی بن زید در ایام
حکومت ولید بن یزید بجانب خراسان رفته با هفتصد نفر خروج کرد و بعز شهادت سرافراز
شد و او نیز بجمله فضل و علم و سخاوت و شجاعت اتصاف داشت و بعد از یحیی محمد و ابراهیم

پسران عبدالله بن امام حسن ع را با امامت برداشتند و ایشان نیز مقتول و مصلوب شدند و بعد از ایشان
محمد نام که صاحب طالقان بود رسید و او را در ایام معتصم عباسی اسیر کرده در حبس وفات
یافت و دیگر کسی از زیدیه خروج نکرد الا در یمن و سایر فرقهای زیدیه امامت را مخصوص
فرزندان فاطمه میدانند بشرط آنکه فرزند عالم و زاهد و شجاع باشد و خروج بسیف
کند و سایر فرقهای که زیدیه اند در اصول اشاعره اند و در فروع بعضی شافعی و بعضی حنفی اند
خواه از اولاد حسین خواه از حسن باشد و بعضی از ایشان ثلثه را خلیفه میدانند و بعضی
از ایشان عثمان را طرح میکنند و او را خلیفه نمیدانند و بعضی سب ثلثه میکنند و ایشان این
چند فرقه اند جارودیه و ایشان را سرحوبیه نیز میگویند و ابوالجارود زیاد بن منذر رئیس
ایشان است و از اصحاب حضرت باقر و از راویان حدیث است و در نزد آنحضرت خبر میخواند
و احادیث می‌شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیار است و در آخر مرتد شد
و کور هم بود و حضرت باقر ع او را سرحوب خواندی و سرحوب نام شیطان است و مسکن او
در دریا است و ابوالجارود و اصحابش میگویند رسول خدا نص خلافت کرد بعلی بصفت نه
بتسمیه و این نص خفی بود نه جلی یعنی روشن نبود و بعد رسول امام علی بود و کافر بودند خلق
که دیگری را نصب کردند و قومی از ایشان گویند رسول خدا چنانچه بر علی نص کرد بر امام حسن و امام حسین
نص کرد و فضیل رسان و ابوالجلد واسطی گویند هر که بر علی تقدم کرد کافر شد و هر که علم از
حسین یاد گرفت علم رسول بود و قومی از ایشان گویند که علم مشترک میان ایشان و میان
عوام شاید که در میان عوام قومی باشند که علمشان زیاده از اولاد علی باشد و گویند امامت
بنص از علی بحسن رسید و از و بنص بحسین ع و او هر که از اولاد ایشان بسیف خروج کند امام است
و خلفای ثلثه را لعنت میکنند جریریه زیدیه اند و ایشان را سلیمانیه نیز گویند ایشان نیز اعتقاد دارند
که امامت شوری بود هر کس را که مسلمانان اختیار کنند منعقد شود و امامت مفضول بر فاضل
درست بود و شیخین بامامت مخطی بودند و گویند عثمان کافر شد به بدعتهای خود و چون جارودیه
شیخین را تبرا میکنند و قلیلی از ایشان تولا میکنند و در اصول معتزله اند بتریه از زیدیه اند

وایشانرا صالحیه نیز خوانند و از اتباع کثیر بن الابتر نه گویند علی بعد از رسول خدا فاضلترین
خلق بود و امامت حق وی بود اما او چون ترک کرد امامت بر شیخین درست شد و صحابه
مخطی بودند که او را واگذاشتند و تولای شیخین دارند و عثمان را دوست ندارند اما بدهم نمیگویند
و گویند اموات را رجعت بود پیش از قیامت و در اصول معتزله اند و در فروع با ابوحنیفه
متفق اند و نزد ایشان قیاس و استحسان دلیل شرعی باشد و استغفر الله و جمیع ائمه ما را
گمراه دانند و گویند هر که زید را امام نداند کافر باشد و جهاد را واجب ندانند و عصمت را
شرط ندانند در امامت و امامت فاسق و فاجر را درست دانند انتهی دیگر از فرزندان
آنحضرت عبدالله است متولی صدقات رسول بود و او مرد فقیه فاضل محدث و صاحب
تقوی و ورع بود و عمر که نام برده شد متولی صدقات امیرالمؤمنین ع بود با سخاوت
و ورع و عظیم الشان بود و از سخنان اوست المفرط فی حبنا کالمفرط فی بغضنا و باید که
مردمان حق خویشی و قرابت ما را به رسول الله رعایت نمایند و مرتبه و مقام که ما راست
از برای ما نکنند که حق تعالی ما را انجا [illegible] میکرد و بتفضل و رحمت خود ما را مینوازد و حسین بن
علی مرد خدا ترس گوشه گیر و متقی و مستجاب الدعوه بود و در کشف الغمة از و روایت
کرده اند که گفت ابراهیم بن هشام مخزومی را والی مدینه کرده بودند و او هر جمعه مردم را
در مسجد رسول الله جمع میکرد و بر منبر میرفت و امیرالمؤمنین را از هر چه که بخودش لایق بود
از سب و شتم یاد میکرد روزی در اثنای آنکه بشغل خود مشغول بود من بمنبر رسول رسیدم
و بخدای تعالی نالیدم از آنکه تاب شنیدن آنچه آن ملعون میگفت نداشتم دیدم منبر رسول
الله شکافته شد و مرد سفید پوش نورانی بر آمده گفت یا ابا عبدالله میشنوی که این سگ
چه میگوید گفتم بلی میشنوم و از او در رنجم گفت چشم بگشا و قدرت الهی را ببین چون نگاه
کردم دیدم که ابراهیم از منبر جدا شده بلند شد و چنان نقش بر زمین بست که فریاد از
آنها بر خواست و با هزار ساله ها برابر شد و من شکر الهی را بجا آورده شادمانه بخانه رفتم
و حسن بن علی فاضل جلیل القدر بود در کتاب خود نصوص بسند صحیح نقل شده که گفت در

در حضور من مردی از پدرم پرسید که عدد ائمه و اوصیا چند است او فرمود که دوازده است
و دست مبارک بر دوش برادرم نهاد و گفت سبعة من صلب هذا کفت هفت نفر از پشت
این پدید خواهد آمد و حسین اصغر و عبد الرحمن و سلیمان مادر ایشان ام ولد است فاطمه و
علیه و ام کلثوم مادر ایشان نیز ام ولد است و علی که کوچکترین فرزندان حضرت است
و خدیجه مادر او ام ولد است وفات آنحضرت در هفدهم ماه محرم سال نود و چهارم هجری
واقع شد و شیخ طوسی بیست و پنجم محرم این سال گفته است و بعضی سال نود و پنج گفته اند
و کفعمی بیست و دوم محرم این سال گفته که بدار بقا رحلت کرده بزهر ولید بن عبد الملک و ابن
بابویه و جمعی این اعتقاد دارند و بعضی نیز هشام بن عبد الملک را گفته اند و عمر شریفش را پنجاه و
هفت و هشت و نه گفته اند و مزار کثیر الانوارش در بقیع نزد عم بزرگوارش عباس بن
عبد المطلب قرار یافت **باب هشتم** در احوال خیر مآل حضرت باقر ع کنیت آنحضرت
ابو جعفر است و القاب شاکر و باقر و هادی و نام او محمد است و نام مبارک آنحضرت
در صحیفه آسمانی ناشر است و بروایت دیگر قانت لله و ساجد لله و بروایت دیگر شاکر
و در توریة الغفور و در انجیل فرنکان باکر بکاف عجمی و در کتاب یزدان ایزدوان و در انجیل
ارامنه دردر و در کتاب هنددان ساخب و در کتاب انکلیون وارث و در کتاب
کندرال هلاذ و در کتاب تومرزه بما و در کتاب بربیومیو عادل و در کتاب هیاکل نور
الله و در کتاب بلیناس العالم بستر الله و در کتاب ترقم افضل رنگ روی مبارکش
گندم گون قامت نغز برش معتدل و بسیار مرطوب بنحویکه در حرکت کردن دست
بدوش غلامان میانداخت و راه میرفت شاعرش کمیت و دربانش جابر جعفی بود و
معاصرینش از بنی امیه عمر بن عبد العزیز و ولید و زید و ابراهیم و نقش نگین آنحضرت
بروایت حمیری لا تذرنی فردا بروایت دیگر العزة لله و بروایت دیگر العزة لله جمیعا
بود و ثعلبی که از معتبرین عظیم ایشان عامه است نقش نگین آنحضرت را گفته است ظنی بالله
حسن و بالنبی المؤتمن و بالوصی ذو المنن و بالحسین الحسن و در کتب علیویان حبش و زنگ مذکور است

که خلیفه پنجم از فرزندان پیغمبر یک دریای علم است و علمهای نهانی پیغمبران و احوالات پیغمبران و حوادث
آینده دورا از خدا باو سپرده است مسیح و مادر او وصیت کرده اند که هرگاه زمان او را
دریابید سلام مرا باو برسانید و بگویید گوارا باد بر تو دریاهای آب حیات علم را که از گذشته
و آینده بتو داده اند و آنچه خواهید از غوامض مشکلات از او پرسید و در همان کتاب
مسطور است که کتابی از پادریان و رهبانان شام بما رسیده است که از امام پنجم مسلمانان
سرکین راهب بن عبدالیشوع بن نافوذ بن فاهث سی هزار مسئله از او پرسیده از
مشکلات مسائل توریة و انجیل و صحف و همه را جواب شافی شنیده است و گفته است که بعضی
این مسائل را کسی نمیداند بغیر پیغمبران یا اوصیای ایشان بحق مسیح و حواریین قسم که چنین است
ولادت با سعادت در روز جمعه یا سه شنبه پنجم ماه مبارک رجب و بعضی گویند روز
دوشنبه ماه صفر سال پنجاه و هفتم هجرت در مدینه مشرفه واقع شد و آنحضرت اول علوی بود
که از دو علوی بهم رسیده و متفق علیه خاصه و عامه است که جابر بن عبدالله انصاری رضی الله
عنه از آخرین صحابه بخدمت آنحضرت رسید و سلام و پیغام حضرت رسالت ص را بآنحضرت
رساند و اهل سنت بر این اتفاق دارند که حضرت پیغمبر فرمود که یا جابر بخدمت فرزندم محمد تا
خواهی رسید سلام مرا باو برسان پدر بزرگوارش حضرت سید الساجدین است و مادرش
فاطمه مکنی بام عبدالله بنت امام حسن است معجزات و خوارق عادات او بسیار است آنچه از
علوم و کمالات با امیرالمؤمنین و پدران بزرگوارش بود همه با وی بود با منصب جلیل القدر
امامت و علمای اهل سنت و سایر ملل و نحل و تصدیق بزرگواری او نموده اند و در اکثر کتب
مخالفین فضیلت و بزرگواری آنحضرت را نوشته اند که هنوز در میان است عدد اولاد
ر پسر داشت و یکدختر پسر حضرت امام جعفر و عبدالله و ابراهیم و دختر ام سلمه ثعلبی در تفسیر
خود گوید که اولاد امجادش هفت نفر بودند ابوعبدالله جعفر مادر ایشان ام فروه بنت
قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم و عبدالله مادر ایشان ام حکیم بنت سعد بن مغیره
ثقفیه است و علی و زینب و ام سلمه مادر ایشان ام ولد است وفات آنحضرت و سبب آن

در احادیث معتبره مذکور است که زید بن حسن بن علی بن ابیطالب با او واقف میراث رسول خدا
با او نزاع و مجادله میکرد و میگفت فرزند حسن اولیست و بزرگتر است از اولاد امام حسین و زید
گریبان آنحضرت را گرفت و کارد براو کشید و میخواست آنحضرت را بکشد و کارد همراه برداشت
و حضرت را بخانه قاضی برد برای میراث داد عای او و قاف بعد از آنکه زید داوری کرد
با آنحضرت جواب شافی شنید از قاضی رفت بشام نزد هشام بن عبدالملک مروان و دروغ
چند و تهمت بسیار بر آنحضرت زد و فتنه بسیار کرد تا آن ملعون را مترصد قتل آنحضرت کرد
بر سر اسباب و میراث رسول الله و قدری زر فرستاد بوالی مدینه که این زر را بآنحضرت بده
و میراث حضرت رسالت را از او بگیر و بفرست والی زر را برای آنحضرت فرستاد و اسباب
چند شتر بمیراث رسول را تعیین نموده بوالی داده والی برای هشام فرستاد زید که خبرها را
دید بیاد تشیطن کرد و بهشام گفت که اینها میراث رسول خدا نیست هشام بوالی نوشت
که زرهای مرا استدی و اینها را فرستادی که نه آن بود که من میخواستم والی گفت که آنچه
دیده ام فرستادم باز زید فتنه انگیزی کرد و آن ملعون تدبیری کرده و زیدرا زینی داد و زهر
در آن تعبیه کرد برای آنحضرت فرستاد و آنحضرت سوار شد و زهر در بدن مبارکش نفوذ
کرد و بسبب آن زهر از این جهان بیرون شد و بعد از چند روز زید را دردی عارض شد
و مخبط گردید و هذیان میگفت و نماز نمیکرد تا بعذاب الهی واصل شد و وقعهٔ هایله شهادت
در روز دوشنبه هفتم ماه ذیحجة الحرام سال صد و چهارده هجری واقع شد و عمر شریفش پنجاه
و هفت سال بود در بقیع نزد جد بزرگوارش در مقبره عباس مدفون است و اهل سنت هم بقبر
مبارک او قسم میخورند و چون آنحضرت مرطوب بود قبرش را شق کردند و لحد نساختند و آنحضرت را
دفن کردند باب هشتم در احوال خیر مآل حضرت امام المغارب و المشارق و نجی ناطق
جعفر بن محمد الصادق آنحضرت میانه بالا افروخته رو و سفید بدن و کشیده بینی و موهای او
سیاه بود و مجعد و بر خد رویش خال سیاهی بود شاعرش سید حمیری بود دربانش مفضل
بن عمر کنیت آنحضرت ابو عبدالله است و القاب صابر و فاضل و صادق و طاهر و نام

مبارک آنحضرت جعفر است و در صحیفه آسمانی صادق است و بروایت دیگر صادق و بروایت
دیگر ناطق عن الله و بروایت دیگر نفاع و در توریة سموعا و در انجیل همه فرق نصاری صادق
و در کتاب زند و پازند استم و در کتاب انکلیون صدیق و در کتاب باشکل راهبر تحق
و در کتاب هوا بنال حق کو و در کتاب ذهراست و در کتاب والیس ربان و در کتاب
ازی سیمبر عالم و در کتاب مارفین رسنکو و در کتاب سفنا پیغمبر بحر الحقایق و نقش نگین آن
حضرت بروایت اما مرضاء الله ولیی وعصمنی من النار و بروایت دیگر رب عصمنی من
خلقه بود و معاصر نیش از عباسیان ابو جعفر منصور دوانقی بود و معاخر علیه السلام صاحب
فصول مهمه که از اکابر مخالفین است گفته است کلما دعوت عنده مجاب تجری الوعیها
فهم السفط والکاتب یعنی خواننده و نویسنده از عهده مذکار و بعد از آن بر نمی آید و در
آن حیران می شوند ولادت با سعادتش بموافق مشهور در روز جمعه و بعضی دوشنبه هفدهم
ربیع الاول بعد از آنکه هشتاد و سه سال از هجرت گذشته بود در مدینه مشرفه واقع شد
و بعضی هشتادم و هشتاد و ششم نیز گفته اند در ماه رجب و پدر بزرگوارش حضرت امام محمد
باقر ع و مادرش ام فروه دختر قاسم بن نقیه پسر محمد نجیب ابی بکر است و مذهب شیعه جعفریه
منسوب بآنحضرت است و اختلاف مذاهب و امامان چهار مذهب اهل سنت در زمان آنحضرت
و اندک زمانی بعد از او بهم رسید و در ایام منصور دوانقی خلیفه دوم از عباسیان نعمان
بن ثابت دوطانی کابلی که از بنی تمیم بود ملقب بابی حنیفه که سنیان او را امام اعظم میدانند
از تلامذه آنحضرت بود و آب وضوی آنحضرت را داشت و هر بیماری که میداد شفا می
یافت و منصور او را فریفته کرد بمال و جاه و اعتبار و آن بدبخت بعداوت با آنحضرت
ادعای قیاس و رای و اجتهاد و استحسان عقلی نموده فساد بسیار آن بدبخت در دین داده
که خلق بسیاری را پیرو خود کرده و مذهب اهل سنت را بسط عظیمی داده از اصول و فروع
و خودش زیدی مذهب بود و پنهان فتوی میداد که او ~~خروج کند~~ و واجب است بنصرت زید
و او را امام میدانست و میگفت باید مال نزد او بردن و پنهان فتوی میداد که او خروج کند

و واجبست خروج بر این دزد متغلب که نام امامت و خلافت را بر خود بسته است یعنی دوانیقی
و امثال آن از بنی امیه و مشهور است که زنی پیش ابو حنیفه آمد که تو فتوی دادی که پسرم
خروج کند بجنگ با محمد و ابراهیم پسران عبد الله ابن الحسن بر منصور خروج نمودند و پسرم کشته
شد ابو حنیفه گفت کاش من بجای پسر تو بودم و همیشه ابو حنیفه در باب منصور و امثال آن
از بنی امیه و بنی عباس میگفت اگر اینها مسجدی بسازند و مرا امر کنند که آجر آنرا بشمارم هر آینه
نشمارم زیرا که ایشان فاسقند و فاسق اهلیت امامت ندارد و عاقبت منصور او را بجهة این
سخنان از نظر اعتبار انداخت و در زندان محبوس ماند تا از دنیا رفت و همین باعث اعتبار
او شد نقل بجان نوای علی قوشچی و بعلم آخوند سعد اقسم که کشاف در تفسیر آیه کریمه لاینال عهدی
الظالمین گفته اند که این دلیل است که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه صلاحیت امامت
داشته کسی که اگر قاضی باشد و فاسق حکمش باطل است و اگر فاسق گواهی دهد گواهیش رد است
و اطاعت او واجب نیست و خبرش مقبول نیست و پشت سرش نماز نمیتوان کرد و از ابن عیینه منقول است
که او میگفت حق تعالی هرگز ظالم را دوست نمیدارد و امام نمیکند و چگونه جایز است که ظالم را امام
کند و حال آنکه امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هرگاه ظالم النفس کند ظلم بر ناصب بر
میگردد و بیضاوی در تفسیرش ازانصاف رعی داشته و ذکر کرده است که هر که بنوعی ظالم
باشد صلاحیت امامت و نبوت ندارد و این آیه دلالت میکند بر آنکه پیغمبران باید
معصوم باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت و امامان نیز میباید معصوم باشند پیش از
امامت و بحث کرده اند که دلالت یکی است هرچه در نبوت است در امامت همان است
پس بگواهی سه عادل باعتقاد شما زمخشری و بیضاوی و ابن عیینه و ابو حنیفه شاهد اصل
که مفتی دین شماست ثابت شد که فاسق صلاحیت امامت ندارد پس شیخین شما مستحق
خلافت نباشند و اهلیت آن ندارند پس در روز قیامت چه جواب خواهید داد اما چند
کلمه از فتاوی ابو حنیفه را بیان مینماید اول آنکه وطی محارم مثل مادر و خواهر و دختر و غیرها را
جایز میداند در حین ضرورت هرگاه حایلی از حریر بر ذکر بپیچد و این مذهب مانی نقاش

[illegible]

وستوبان است و مغصوب را مباح کرده و رد آنرا جایز نمیدانند هر گاه از حالی گذشته باشد مثل اینکه شخصی گندم دزدید و آرد کرد یا شراب دزدید و سرکه کرد یا جامه دزدید و رنگ کرد و القاب لاطی را موجب حد نمیدانند و شر و خیر را از جانب خدا میدانند و رضای او در آن است و این طریقهٔ مجوس است و بهلول در رد این مذاهب ساخته گویند روزی ابوحنیفه گفت که اگر امام جعفر صادق این سه چیز را اعتقاد نداشت من بقول او کار میکردم اول آنکه میگوید خیر از جانب خدا است و شر از افعال بنده و من میگویم بنده را اختیاری نیست خیر و شر از خدا است دوم آنکه میگوید شیطان در قیامت در آتش است و من میگویم آتش او را نمیسوزاند چرا که جنس از جنس متأذی نمیشود که او مخلوق از آتش است سیم آنکه میگوید خدا در دنیا و آخرت نتوان دید و من میگویم کسی که وجود داشته باشد چون نتوان دید اگر در دنیا نه بینند در آخرت به بینند بهلول حاضر بود این را شنیده کلوخی برداشت و بر سر او زد گفت هر سه مسئلات باطل شد و گریخت ابوحنیفه شکوه او را بخلیفه کرد خلیفه بهلول را احضار کرد گفت چرا سنگ بر ابوحنیفه زدی گفت من نزدم ابوحنیفه گفت تو زدی بهلول گفت من نزدم خدا زد باز گفت تو زدی بهلول گفت تو میگوئی شر از جانب خدا است و بنده را اختیاری نیست پس از من چه میخواهی و میگوئی جنس از جنس متأذی نمیشود پس تو از خاکی و این کلوخ که بر تو زدم خاک بود پس چرا خاک ترا متأذی کرد و میگوئی خدا را میتوان دید چرا که موجود است پس این دردی که در سر تو موجود است بمن بنما تو میگوئی که درد میکند کو دردی که موجود است هر گاه درد را نتوان دید خدا را هم نتوان دید

و دیگر گفته پوست سگ از دباغت پاک میشود و بسم الله در نماز گفتن حرام است و این مذهب قلماق و اروس و گرجیان است و دیگر گفته استنجا باب جایز نیست و بر سرگین سگ سجده کردن جایز است در نماز و این ملت یهودان است و دیگر گفته نبیذ و نوره حلال است و این از سنتهای براهمهٔ هندوان است و دیگر گفته بجای حمد و سوره دو برگ سبز میتوان گفت و عمدا اگر باد در نماز رها کند نماز باطل نمیشود و این کیش نسطوریون

مسیحیان است دیگر گفته اگر زیر انگشت در بغل او بخوابی و بعد از آن بسفر روی چون بعد از
مدتی مراجعت نمائی آن زن چندین فرزند بهم رساند همه فرزندان تو اند زیراکه ملائکه تعالی آب
پشت ترا آورده در شکم آن زن ریخته و آبستن شده و این مذهب ملحدان و دهریان است
دیگر گفته هر که دلو نزد عصائی دارد و پیاده تواند رفتن واجب الحج است این مذهب قلندران است
دیگر علم خدا را باعث علت میدانند و او را قادر بالذات نمیدانند و این مذهب فلاسفه
یونانست دیگر گفته زن از مرد حجاب نکند و این برای زردشت و گبران است و از این قبیل
مسائل بسیار گفته شافعی گفته است که شراب بحرارت آتش حلال میشود و منی را گفته
پاکست و گفته یزید ملعون نیست و گفته چون قطرات بول از زمین برخیزد و بر ریش و جامه
بچکد استحاله است و پاک است و این مذهب عیسویان است دیگر گفته وطی غلام زرخرید
حلال است زیراکه بمنزله ملک میشود و این مذهب لوطیان است و جایز دانسته که
اگر کسی دختری از زنا داشته باشد و بخواهد محارمی که کافر باشند از مادر و خواهر و غیره وطی
ایشان را حلال دانسته هرگاه ایشان را اسیر کنند یا بخرند زیراکه بمنزله ملک یمین میشود و این
مذهب زنادقه و مجوس است و مالکی گفته صید بری حتی مار و موش و سوسمار همه حلال است و این
مذهب فرنگان است و حنبلی خوبتر گفته و درست در عالم بالا زده حنبلی گفتا خدا جسم
است و جان می نشیند بر فراز آسمان صورت امرد پسر باشد خدا تو گوئی جا
نبودگفتش بپا هر شب جمعه زچرخ چارمین پس فرود آید نشیند بر زمین بر خری باشد
سوار آنشهر باز لیک تنها گاه بر اشتر سوار ایضاً بیت شافعی گفته که شطرنج مباح آ
مدام کج بنا زند که جز راست نفرموده امام بوحنیفه به از آن گفته در باب شراب
که زجوشیده بخور تا بود بر تو حرام حنبلی گفت که گر زانکه بغم در مانی بسته بنگ
تناول کن و سرخوش بخرام گر کنی پردی معشی چارم مالک او ز بهر تو کند جایز بر وطی
غلام بنگ و می میخورد آن مسکین و میباز قمار که مسلمانی از این چار امام است تمام
پس خلایق از مشرق و مغرب عالم رو بدرگاه دوانقی و باقی ملوک آل بنی عباس نهادند و

دگر

بر سر فقهای اربعه نهادند و کار بجائی رسید که هر کس نزد ابوحنیفه میرفت و یک مسئله
میپرسید از سرکار منصور یک اشرفی باو میدادند و هر کس از حضرت صادق ع اگر شیعه
بود و سؤال میکرد یک اشرفی میگرفتند و خلایق فتاوی این چهار هر کس که قریب
بهفتاد هزار مسئله میرسید حق دانستند و امراء و سلاطین خلق را انحصار نمودند بر دین
نزد فقهای اربعه و از برای صحت شیخین دلایل چند بهم رسانیدند و خلفای عوام الناس
را راغب بشیخین نمودند و از قیاس و رای و اجتهاد گو استدلال چند نمودند بر حقیقت
آنچه خلفای ثلثه و اصحاب سقیفه بنی ساعده کردند و همچنان گفتند حق کرده است آنچه معویه
با امیرالمؤمنین ع واقع ساخته در صفین و عمرو عاص مانع از لعن کردن و جنگ کردن و غارت
کردن شیعیان و هزار کم پنجاه ماه تا سر انگشت امویان بر حضرت امیر و اهل بیت او و اهانت
زدن بر حضرت فاطمه و نسبت بزنا دادن آنحضرت را و حلال دانستن کشتن امام حسین ع
و امام حسن را بزهر الماس و اذیت رسانیدن و بردن اموال ورا بغارت و اسیر کردن
زنان و فرزندان او را و شهر بشهر گردانیدن و روز شهادت او را بمیمون مبارک
گرفتن و عید کردن و خضاب کردن و سازها زدن و به یکدیگر رفتن و حق دانستن
آنچه اهل ظلم با اهل بیت نبوت کردن و حلال دانستن و جنگ کردن در حرم خدا و سوختن
کعبه و استار آنرا و خراب کردن و نجاسات ریختن در حرم و قتل عام در مدینه نمودن
در روز و مسلم بن عقبه مسجد آنحضرت را کندن و از اساس اول بزرگتر کردن و تغییر
دادن حجرالاسود را از مکان خود و حق دانستن آنچه کردند از اسمعیلیه و بنی امیه و آل
زبیر و بنی عباس و زیدیه و هر کس بعد از امیرالمؤمنین حق دانستن و همه فاجران بنی امیه
و سلاطین ایشانرا مؤمن و عادل دانستن و هر فرقه از مسلمانان را بغیر از شیعه از خوارج
و غلاة و مشبهه و مجسمه و ناسخیه از اهل بهشت دانستن و شیعیان اهل بیت رسالت را
کافر و رافضی خواندن و واجب القتل دانستن این چه حالتست که پیشه کرده اند خدا حکم کند
و بنی عباس از حضرت صادق ع تا امام حسن عسکری ع شهید کردند عدد اولاد امجاد آنحضرت

ده نفر بودند اسمعیل و عبد الله و امّ فروه و مادر ایشان فاطمه بنت حسن بن علیّ بن ابیطالب بود
و دیگر عبد الله صغر که او را از شیر باز کرده بودند آزاده کرده آنحضرت مربی او بوده
انملعون خنجری بر شکم آنطفل زد و او را کشت و حضرت با فرط تقیه بر آنطفل نماز کرد و این
قول از زراره مرویست دیگر حضرت با بلال هواسی است و اسحق و محمد مادر ایشان ام
ولد است و عباس و علی و فاطمه از مادران متفرقند اما اسمعیل فرزند بزرگتر آنحضرت است و
مکنی بود بابو محمد و الملقب باعرج و آنحضرت او را بسیار دوست داشت و او را میبوسید
پیش از آنکه سرد شود و بعد از غسل هم میبوسید و او را بمردم عرض میکرد که او مرده است از
برای جماعتی که منکر شدند مردن او را و آنحضرت بر کفن او نوشت که اسمعیل یشهد ان
لا اله الا الله و هر شب دو رکعت نماز هدیه برای او میکرد و در رکعت اول انا انزلناه ده مرتبه
و در رکعت اول نیز انا اعطینا یکمرتبه و گروهی از شیعه اسمعیل را امام میدانند بقیاس آنکه
آنحضرت محبت بسیار باو داشت گفتند البته او امام است و اسمعیل بسیار وجیه و صاحب
جمال بود و سمعیلیه دو طایفه شدند طایفهٔ امامت باسمعیل ختم کردند و طایفهٔ دیگر بامامت
محمد قایلند باطنیه گویند و حمدان قرامطه رئیس ایشان است او گوید که امام هفت است
علی و حسن و حسین و عابد و باقر و صادق و اسمعیل مذکور و باطنیه گویند اسمعیل زنده است و در
آخر الزمان باز آید و مهدی اوست بدانکه عبد الله بن میمون قداح واضع این مذهبست
و ملازم حضرت صادق ع بود و خدمت اسمعیل نیز کردی و چون دو الفقی حضرت صادق ع
١۶ را زهر داد مرزبان بن عبد الله میمون محمد بن اسمعیل را برداشت و بمصر رفت و چون محمد بن
اسمعیل بمصر رفت وفات یافت او را کنیزی بود حامله آن کنیز را بجست و کنیز خود را
بجای او نشاند و چون کنیزک پسری بزائید او را از زندقه بیاموخت و گفت این پسر محمد بن
اسمعیل است چون بزرگ شد گفت این امام است و قومی از ملوک عجم تابع وی شدند و خلق
بسیار بضلالت افتادند و از نسل این پسر ملوک مصر و اسکندریه شدند و مغرب زمین را گرفتند
و اولاد او در عالم پراکنده شدند و هر یک از سلاطین ملقب بخطابی بودند مثل مهدی و راغب

و قایم و فایز و حاکم و عالم بدین ترتیب تا زمان مستنصر عباسی خلفای عباسیه را ایشان دست
یافتند و کمتر لشکر فرستادند و شکست خوردند تا آنکه حسن صباح قصد ملازمت او کرد و اما
از اولاد اسمعیل و حسن نیز این مذهب را اختیار کردند و بعد از حسن نسل ملوک مصر منقطع شد
و عقب اسمعیل از او دو پسر بود محمد و علی و از اسمعیل ثانی است و جعفر شاعر و علی بن احمد
اولاد او در دمشق و عراق عرب بسیار شدند و نسل اسمعیل عاقبت در آن ولایت منقرض
شد اما در ایران سادات انکوان از اولاد اسمعیل اند که بعضی از مردم حیدرآباد
من اعمال سند و بعضی از دکن و جماعتی از سندیان که در اصفهان عطارند و پیله‌ور و بعضی
ایشان را امام میدانند و خمس مال را سال بسال از حیدرآباد و سایر بلاد ایران بانکوان نزد
ایشان میبرند مذهب اسمعیلیه ایشان ملحد شدند و از دین بدر رفتند و چندین فرقه شدند قرامطه
و خرمیه و سبعیه و بابکیه و محمره و صباحیه و باطنیه گویند که هر چیز را از احادیث و قرآن ظاهری
و باطنی هست ظاهر بمنزله پوست و باطن بمنزله مغز و این آیه را دلیل سازند که باطنه فیه الرحمه
و ظاهره من قبله العذاب و گویند خدا نه موجود است و نه معدوم و نه قادر و نه عاجز و نه جاهل
و نه متکلم و نه کور و نه شنوا و نه کر و در جمیع صفات معانی او را چنین کنند بدین طریقه که
یاد کردیم گویند عیسی را پدر نبود یعنی از پدر تعلیم نیافت که علم را از او فرا گرفته باشد و او
علم از نقیبان اموخته بود که در زمان وی بودند و از معلم صادق و آنچه گفته اند که عیسی
مرده را زنده میکرد یعنی دلهای مردم را بعلم زنده میکرد و خلق را براه راست میخواند و گویند
هیچ تکالیف ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارتست از آن که مولی خود را خوانند
و یاد کنند و زکوة آن بود که هر چه از مؤنت عیال زیاده باشد بدرویشان رسانی و روزه
عبارتست از آنکه صمت اختیار کنی و حرف نزنی و اذان و اقامت نماز آن بود که خلق را
بطاعت مقتدا خوانی و بعضی از ایشان گویند که روزه اشاره است بآنکه هر چه مقتدا کند
خاموشی و طلب مقتدا المطلق و هر چه او کند از خواص و زنند فه آنرا حق دانی و گویند حج
عبارتست از قصد کردن امام خود و هر که را قدرت آن باشد در رفتن لازم است که برود

وگویند محرمات عبارتست از قومی که بسیار از دشمن باید داشت واز ایشان بیزار باید بود و لعنت
بر ایشان باید کرد وگویند فرایض وطاعات عبارتست از قومی بود که ولا ودوستی ایشان
واجب بود وگویند خدا آنچه در قران گفت اذ قال للانسان اکفر دشمن علی را میخواهد و
گویند خدا یکی از ملوک اسمعیلیه را برسالت فرستاد نزد ایشان پیش از بعثت وظهور اسلام
ونام وی شروی بن داود است واو بهتر از انبیا بود وگویند وضو عبارتست از برائت
دین که ایشان نهاده اند ونماز عبارت بود از ناطق فصیحی که حرف زند وگویند آنچه
گفت خدا که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر بدین صلواة ناطقی را میخواهد که خلق را نهی
کند او برای آنکه صلوة ظاهر فعل بود ونهی انما هو فعل صورت بندد وگویند قیامت وحشر ونشر
وسؤال برزخ وبهشت ودوزخ نیست وگویند حال آدمی مثل گیاه باشد که خشک گردد وبرزد
ودیگر سبز نشود وگویند صفات باری تعالی ومعرفتش معلم صادق حاصل شود چون عقل
کفایت باشد در معرفت امام نباشد از این قسم زندقه بسیار گفته اند اما بعد از فوت اسمعیل
عبد الله که برادر بزرگتر بود از فرزندان آنحضرت اما در نزد پدر قدر ومنزلت نداشت برابر
اسمعیل وبخلاف آنحضرت در اکثر جز اصول داشت وپاهای بزرگ داشت واو را افطح میگفتند
وفطحیه از شیعه منسوب باو یند ودر ایام حیات آنحضرت محشور میشد با طایفه حشویه ومیل
میکرد بمذهب مرجئه ودعوی امامت میکرد بعد از آنحضرت وحجت بر این گرفت که من پسر
بزرگترم وجماعتی از جهال شیعه متابعت وی کردند واسحق بن جعفر ملقب بود بمؤتمن از
اهل فضل وصلاح بود وبامامت برادرش امام موسی کاظم قائل بود واز پدرش چندین نص
بر امامت برادرش روایت نموده ومحمد بن جعفر ملقب بود بمامون که او را از غایت حسن
وجمال محمد دیباج میگفتند سخی وشجاع بود ودر مدت عمر یکروز صائم بود ویکروز افطار میکرد و
میگویند رای زیدیه داشت در خروج کردن بشمشیر وبر مامون خروج کرد وبسیاری از زیدیه
وجارودیه بر وی گرد آمدند ومامون عیسی جلودی را با لشکری بجنگ او فرستاد وبعد از
کوشش بسیار گرفتار شد وچون بنظر مامونش بردند از او عفو نمود وجهان ومحبت بسیار

خدا جسم

با و نموده و او با مامون تکبر میکرد و درشتی مینمود مامون از و گذرانید و بدین او رفت تا آنکه
در خراسان برحمت حق رفت و علی بن جعفر که او را علی عارضی میگویند و نسب او بعریضی است و
ثقه و عظیم الشأن است و از کودکی از پدر مانده و از برادر خود موسی بن جعفر علم آموخته بود
و متابعت برادر خود مینمود و احادیث بسیار از علمای شیعه از و نقل شده و کتب او از اصول
اربعماه است عقب آن حضرت از پنج پسر است امام موسی کاظم و علی عریضی و محمد مامون و اسمعیل
و اسحق مؤتمن و این اسحق در صورت و هیئات با حضرت رسالت ص اشباهت تمام داشت و
نشر حدیث میکرد و او را سه پسر بود محمد و حسن و حسین و اولاد او منقرض شده اند و
بسیارند محمد دیباج عقب او از سه پسر بود یکی حسین و اولاد او منقرض شده اند دوم قاسم
و بنو الشیه از اولاد اویند و بنی الطباره بمصر و بنو العروس و بنو الجوازه هم از اولاد قاسم اند
و علی عارضی اولاد او را عریضیون گویند و عقب او از چهار پسر است محمد و احمد و حسن و ... ناووسیه
طایفه اند از واقفیه و تا بامام جعفر قائلند و بامامت باقی ائمه قائل نیستند و وجه تسمیه ایشان
آنست که ایشان اتباع مردی اند که او را ناووس میگویند و بعضی میگویند نام قریه ... ناووس
ناووس الجزو جبص نیز استعمال میکنند و ناووسی بعضی بالوهیت آنحضرت قائلند و بعضی
گویند آنحضرت نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود و ظاهر گرداند حق را و او قائم آل محمد است ابو حامد
دو زنی است از ناووسی گوید که امیر المؤمنین مرد در زمین از برای او شکافته شد که برگردد که پر از
عدل و داد کند وفات آنحضرت سال صد و چهل و هشت هجری مشهور است در ماه شوال و گفته
و بعضی گویند دوشنبه پانزدهم رجب در مدینه مشرفه و عمر شریف آنحضرت شصت و هشت
سال بوده است و بعضی هفت گفته اند در کشف الغمه شصت و یکسال گفته اند تا جد خود علی
بن الحسین بیست و یکسال و چند روز بود و در روایت دیگر پانزده سال بود با پدر بزرگوار خود نوزده
سال بود و بعد از آنحضرت سی و چهار سال ماند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق
در هنگام وفات که سال صد و چهل و هشت هجری بود شصت و پنجسال داشت و ایام امامت آنحضرت
بعد از پدر سی و چهار سال بود در بقیه ملک هشام بن عبد الملک و ولید بن یزید بن عبد الملک ملک

ابراهیم بن ولید و ملک مروان حمار پس ابو مسلم مروزی در خراسان خروج کرد در سال صد و سی و دو
عبد الله سفاح از بنی عباس خلیفه شد و چهار سال و هشت ماه ایام خلافت او بود و بعد از و منصور
دوانقی بیست و یکسال و یازده ماه پادشاهی کرد و در سال و هم پادشاهی در روایت دیگر سال
دوم خلافت آن ملعون با انگور زهر آلود آنحضرت را شهید کرده با آبای کرام خود ملحق گردیده از
همه ائمه عمر شریف آنحضرت درازتر بود و مدفن شریف او در بقیع است **باب نهم**
در احوال خیر مآل حضرت کاظم ع کنیت آنحضرت ابو الحسن است و ابو ابراهیم مشهور است و غیر
مشهور ابو ابراهیم و ابو علی است و عبد صالح ملقب هم خطاب میکنند و القاب مشهوره آن
حضرت کاظم است و صالح و صابر و امین و نام مبارکش موسی است و موسی در لغت عبرانی آب
و مرکب است از دو حرف مو بمعنی آب است و سا بمعنی درخت و در توریه اسم او مود است و در صحف
آسمانی واثق بالله و محبب فی الله است و بروایت دیگر محصی المحبین و المبغضین و قامع المنافقین
و بروایت دیگر امین و در کتاب ذره هر موسی و در انجیل همه نصاری کاظم و در کتاب ندیسانح
شبانان و در کتاب جاماسب نامه ثالسنه و در کتاب انگلیون ملک و در کتاب بانجیل صدیق
و در کتاب لابنیاما جد و در کتاب یونانیان ناصح پدر آنحضرت صادق ال محمد است و مادرش
حمیده بربریه و نقش نگین آنحضرت در ابوا قریه است در حوالی مدینه مشرفه و اقع شد در روز دوشنبه
هفدهم شهر صفر و بعضی در بیست و پنجم ماه مذکور گفته اند در سال صد و بیست و هشت هجری و بعضی
بیست و نه گفته اند اولاد امجادش جابدی از علمای انساب میگوید که عدد اولاد آنحضرت
این است علی الرضا و زید و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبد الله و اسمعیل و عبیدة الله و عمر و
۴ احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و عبد الرحمن و حمزه و قاسم و جعفر کوچک بجای عمر میگوید و
ابی بکر و محمد میگوید در نسخه دیگر دیدم دختران خدیجه و ام فرده و علیه و ام عبد الله و زینب صغری
و ام القاسم و حکیمه و اسما صغری و محموده و امامه و میمونه و فاطمه و رقیه و کلثم و عایشه و زینب و دوازده
پسر و هیجده دختر ند و میگویند مادر آنحضرت حمیده آلبیه است نه بربریه است و شیخ مفید علیه الرحمه
گفته است که عدد اولاد آنحضرت سی و هفت پسر و دختر علی الرضا و ابراهیم از قبل مامون ملعون

١٦٤ مدّتی حکومت یمن کرد و قادر ابن موسی از ایشان جدا بند و اسمعیل و جعفر و هرون و حسن و مادر
ایشان امّ ولد بود و احمد بن اسحق هزار بنده آزاد کرد و محمّد کثیر الصّوم و الصّلوة بود و خواب شبها
کمتر میکرد و اکثر اوقات بنماز و تضرّع بود و حمزه را در ایشان نیز امّ ولد بود و عبد الله و اسحق
و عبید الله و زید در بصره خروج کرد و دعوی خلافت کرد و خانه بسیار از عبّاسیان را بوزنا
سوخت و غارت کرد و حسن و فضل و فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه صغری و کلثم و امّ جعفر
و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و حسنه و بریهه و عایشه و امّ سلمه و میمونه و امّ کلثم و بروایت
دیگر آنحضرت را شصت فرزند بود و سی و هفت دختر و بیست و سه پسر و فرزندان وی بعضی
عقب دارند و بعضی عقب ندارند و امّا آنچه عقب آنحضرت از سیزده پسر است عبّاس و هرون
و اسحق و اسمعیل و حسن و عبد الرّحمن و عبید الله و حمزه و امام علی الرّضا و ابراهیم مرتضی و محمّد
عابد و جعفر امام جعفر را جواری گویند و اولاد او را جواریان و شجریون نیز خوانند و عقب جعفر
از دو پسر موسی و حسن است امّا محمّد عقب او از ابراهیم مجال است و ابراهیم از سه پسر عقب بوده
محمّد جابری و احمد قطری و علی امّا ابراهیم اصغر ملقّب است بمرتضی عقب او از دو پسر است
موسی و جعفر و امّا حمزه بن موسی را ابو القاسم گفتندی و در بلاد عجم عقب وی بسیار است
و عقب او از قاسم و حمزه اصغر است و عبید الله را عقب از سه پسر است ابو جعفر و ابراهیم و
ابو القاسم که در شیراز عضد الدوله دیلمی از نسل اوست و عبد الله بن موسی را عقب از
محمّد است و موسی بن عبد الله و امام حسن بن موسی یک پسر داشت جعفر نام و حقیقت عقب او
معلوم نیست و بعضی گویند جعفر بن حسن را سه پسر بوده او لا دعلی فرمی در حینی که مأمون در
مرو بود و اسحق ملوس پسر اوست و هرون بن موسی را گویند عقب نماند و ابن طباطبا
آورده که عقب او هرون است و عبّاس بن موسی عقب او در نهایت قلّت اند و عقب او
از قاسم بوده سبب شهادت آنحضرت آنچه از احادیث ظاهر میشود علی بن اسمعیل بن جعفر و
بعضی گویند برادرش محمّد که برادرزادهٔ آنحضرت است و احسان باو نموده بود در روزی هرون
الرّشید از یحیی بن خالد برمکی وزیر خود پرسید که آیا میشناسی از آل ابیطالب کسی را که طلب نمایم

[illegible] رسول الله

وبعضی از احوالات موسی بن جعفر را برسم آن ملعون گفت علی بن اسمعیل هست و او پریشان است
پس هارون خلیفه نامه باو نوشت و اورا طلبید چون حضرت بران امر مطلع شد اورا طلبید و فرمود
که اراده کجا داری گفت بغداد حضرت فرمود که چرا میروی گفت پریشان شده‌ام و
قرض بسیار دارم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم در خون من شریک نشوی و اولاد مرا
یتیم نگردانی باز گفت مرا وصیتی کن باز حضرت این وصیت را فرمود تا آنکه سه مرتبه شد پس آنحضرت
سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم نقره باو عطا کرد او برخواست و زر را گرفت و رفت
حضرت بحاضران خود فرمود که بخدا سوگند که در خون من سعی خواهد کرد و فرزندان مرا یتیمی
خواهد انداخت گفتند یابن رسول الله با آنکه میدانید که او چنین کاری خواهد کرد نسبت باو
احسان مینمائید و این مال جزیل را باو می‌بخشید حضرت فرمود بلی زیرا که پدران من روایت
کرده اند از رسول خدا که چون کسی با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند و این کس قطع
احسان خود را از او نکند حقتعالی قطع رحم خود از او میکند و از او را بعقوبت گرفتار میکند
چون علی بن اسمعیل ببغداد رسید یحیی بن برمکی ملعون اورا بآنجا نبرد و با او مواضعه کرد که
چون بمجلس هارون رود امری چند نسبت بعم خود بگوید که هارون بخشم آید پس او را نزد هارون
برد و چون بر او داخل شد و سلام کرد گفت هرگز ندیده بودم که دو خلیفه در عصری بوده
باشند تو در مشهد خلیفه و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است و مردم از اطراف عالم برای او خراج
می آورند و خزانه بهم رسانیده است و سر نام دهی را بمبلغ سی هزار دینار بخرد و زر را حاضر کرده
بود صاحب ده گفت این زر را نمیخواهم از زر فلان موضع میخواهم فی الحال آن زر را بنزد او فرستاد
و از همان زر که او طلبید سی هزار دینار را آورده باو داد پس هارون امر کرد که دویست
هزار دینار باو بدهند چون آن بدبخت بخانه برگشت دردی بحلقش بهم رسید و در همان شب
بعذاب الهی واصل شد و از آن زرها منتفع نشد بروایت دیگر بعد از چند روز او را زحیری عارض
شد و جمیع احشاء و امعای او بزیر آمده و آن زر را بدهی حواله کرده بودند چون آن زر را برای
او آوردند در حالت نزع بود گفت چکنم مالی را که میگذارم و میمیرم و شتر لاغر رب کالعقارب را

بظهور رسانند و این جهاز او و لمع کرده مرد و زنها را بخانه خلیفه برگردانیدند و خبر آن
دنیا و آخرت را برای خود مهیا کرد و در همان سال که هرون ملعون که صد و هشتاد و نه
هجری بود برای استحکام خلافت اولاد خود عبد الله الملقب بمامون و قاسم مؤتمن و محمد
امین بگرفتن حضرت امام موسی علیه السلام اراده حج کرد و بهمه اشراف و علمای بزرگان و سالاران
نوشت در کل ممالک که همه حاضر شوید برای بیعت خلافت فرزندانش پس بمدینه آمد و آن
حضرت در روضهٔ جد خود بود او را فرمود گرفتند و ببصره فرستاد و در حین گرفتاری امام
آن ملعون میگفت یا رسول الله میدانم که این کیست و رتبهٔ او را میدانم اما چکنم که ملک عقیم است
خانه آنحضرت را که دیدند حصیری بود و شمشیری و یک طبلی زرد اشت و آنحضرت یکسال
در بصره در حبس بود عیسی بن جعفر بن منصور دوانیقی برادرزادهٔ آن ملعون بود او فرستاد
که من از این مرد که عزیز نیکی دیگر چیزی نمی بینم او را الطلب یا رها کن و الا من دست از و
بر میدارم هرون آنحضرت را طلبید به بغداد و در حبس سندی بن شاهک لعنه الله
که داروغه بود مقید ساخت و مدت سیزده سال و بعضی سه سال گفته اند و بعد آنحضرت
را در حبس و زندان زهر دادند وفات آنحضرت در اواخر ماه رجب سال صد و هشتاد و شش
گفته اند واقع شد و بروایت دیگر صد و نود در بغداد عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنجسال بود و لقب
خلافت منصور متعرض وی نشده بعد از آن ده سال دیگر در خلافت مهدی بود آن
حضرت را آن ملعون بعراق طلبید و حبس کرد بسبب مشاهده معجزات ترسید آنحضرت را از حبس
گرد بمدینه فرستاد چون نوبت بهرون رسید در سال پنجم خلافت ناحق خود بوسوسه یحیی بن برمکی
وزیر خود آنحضرت را زهر داد و مزار کثیر الانوارش در مقابر قریش است در کنار شط بغداد
که الحال بتعزیهٔ کاظمیه مشهور است و موسوم و آنچه قلندران میگویند که آنحضرت را در سرب بخشیدند
بفتوای شیخ عبد القادر گیلانی و در آب شط انداختند و چوپانی آمد و آنحضرت را بدر آورد
دفن کرد و قبر چوپان نیز در پهلوی آنحضرت است غلط است و اصلی ندارد و جهال شیعه در این زمانها
جمعی غلو کردند و از غایت محبت بالوهیت آنحضرت قایل شدند و فرقه از شیعه با آنحضرت

در احوال حضرت امام رضا علیه السلام

قایل اند و ائمه بعد را قایل نیستند والله اعلم باب دوم هم در احوال خیر مآل حضرت امام
رضا علیه السلام کنیت آنحضرت ابو الحسن است و القاب رضا و صابر و فاضل و رضی و وفی و قرة
العین مؤمنین و غیظ الملحدین و سلطان الجن و الانس و سلطان خراسان و حقتعالی
او را برضا موسوم ساخته و آنکه اهل سنت میگویند مأمون آنحضرترا مخاطب برضا ساخته
اصلی ندارد و نام مبارک او علی است و در توریة منیر است و در انجیل راضی و در کتاب سفنا
بلند مرتبه و در کتاب زندیون کیارند و در کتاب براهمه خوشنود و در کتاب انگلیون برگزیده
و در کتاب یونانیان بطرالیس شیاهم و در کتاب قنطره مقدی و در کتاب نوم فروق و در
کتاب کندرال بزبکت و در صحیفه اسمانی الراضی بالله و الداعی الی الله و بروایتی دیگر
زین المؤمنین و بروایت دیگر حسبی الله بود و بروایتی نقش نگین او ما شاء الله لا حول و لا قوة
الا بالله بود و بروایت دیگر ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله بود و بروایتی دیگر حسبی الله بود
پدر بزرگوارش موسی بن جعفر بود و مادر او ام ولد و ام البنین نام دارد و بروایت دیگر نجمه دارد و
و حمیده نیز میگویند و بروایتی خیزران مرسیه و بعضی سکینه نوبیه میدانند که از روی تعبیر است
رنگ آنحضرت گندم گون و قامت معتدل و شاعرش دعبل خزاعی و خادمش ابو الصلت
هروی بود و دربانش محمد بن الفرات معاصرینش امین و مأمون بودند ولادت باسعادتش
در مدینه مشرفه روز پنجشنبه یازدهم ماه ربیع الاول سال صد و پنجاه و سه گفته اند و بعضی پنجشنبه
یازدهم ذیقعده سال صد و چهل و هشت گفته اند بعد از وفات حضرت صادق به پنجسال
و کلینی ولادت او را در سال صد و چهل و هشت ذکر کرده است و بعضی یازدهم ماه ذیحجه
سال صد و پنجاه و سه گفته اند و شیخ طبرسی روز جمعه یازدهم ماه ذی القعدة سال مذکور گفته
است و چون مأمون آنحضرترا ولیعهد خود گردانید شیعیان بشاشت و خرمی مینمودند
آنحضرت فرمود که این امری که شما می پندارید که بمن رسیده است آخر ندارد و بمن نخواهد
رسید من در جفر دیده ام و بعضی از علمای اهل جفر میگویند که آنحضرت اسم مبارک خود را بمأمون
بنام برده و نام این است ک ی ف ام ر ال رض ام ع ال م ام ون و استخراج او این است که

یقتله بالعنب المسموم و گویند سکهٔ ولیعهدی او این است الله ربّنا محمد نبیّنا والمأمون امامنا
وعلی الرضا هادینا و مرد ثقهٔ صالحی در مشهد مقدس نقل کرد که در ایام میرزا محسن متولی گنجی
از مردم ها وقتیکه در قلعهٔ کهنه در زمین مرو چند اشرفی یافته بود به عیار همین اشرفی متعارف
یکی از آن بنام هشام بن عبد الملک و چند عدد بنام مأمون ضرب و نقش آن زر این بود
الملک لله والدین المأمون بالله امیر المؤمنین خلیفة الرضا امام المسلمین و شیخ بهائی علیه
الرحمه در کشکول نقل کرد که مأمون فرمانی نوشت از برای آنحضرت و آخر در فا بعهد خود
نامه این است امر الامام المأمون بالله عبد الله بن رشید بالله امیر المؤمنین هرون بحضرت
الامام الزکی بسعی علی بن موسی الرضا الملقب بهادی لدین الله والراضی بقضائه امیر المؤمنین و سید
المسلمین وولاه بالامامة والخلافة فی حین حیوتی و بعد موتی بامر الرضا فافض ما انت فاض فی امر
و مالی و مملکتی و خزائنی و ضیاعی و عقاری و امائی و عبیدی معاشر ابی عباس اسمعوا واطیعوه
واجتنبوا من ترک العهد و نقض المیثاق فمن بدله من اولاد العباس فلعنة الله علیه وعلیهم والسلام
علیک ایها الامام العادل ورحمة الله وبرکاته و محمد بن اسمعیل بخاری امام سنیان معاصر آنحضرت
بود که احادیث کتاب صحیح را جمع میکرد و مولد بخاری در شهر سبز است از ولایت سمرقند
و سیصد هزار محدث از برای او جمع شدند و علمای آن بلده حسد بردند در وقتیکه در میان
بود مسئلهٔ حدوث و قدم آنرا از او پرسیدند. زیرا که سنیان حنبلیان و حنابله و قومی از شافعیان
و اشاعره قرآنرا قدیم میدانند و بخاری حادث میدانست در جواب گفت خدا تعالی وصف
کتاب خود را بمحدث کرده است علما که این را شنیدند بر او ریختند و از منبر کشیدند و خواستند
بکشند مریدان او را بدر بردند از آنجا گریخت و رفت بخارا و در آنجا نیز دوازده هزار کس
بروی جمع شدند و این حالت روی داد از آنجا آمد به نیشابور و سیصد هزار محدث بروی جمع شدند
در آن حین حضرت امام رضا ع نزول اجلال در آنجا نموده باز بر سر حدوث و قدم قرآن بنای
حجت گرفتند و حالت سمرقند روی داد از آنجا گریخت به بغداد آمد و در آنجا اعتبار بهم رسانید
و آنحضرت خوارق عادت و معجزه بسیار بوده و هست و صل الحمد لله والمنة علی عباده

از غم دشمنان هیچ شب و روزی نیست که دو سه از کور و شل و زمین گیر از شیعیان خود را شفا ندهد
و فضیلت زیارت آنحضرت زیاده از آن است که بیان توان نمود یک طواف مرقد سلطان علی بن موسی الرضا
هفتاد هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است و در کتب اهل سنت بسیار جا واقع شده است عدد اولاد آنحضرت
پنج پسر و یک دختر پسر محمد تقی و حسن و حسین و جعفر و ابراهیم و عایشه و عقب آنحضرت از جواد علیه السلام است
و وفات آنحضرت مشهور در ماه صفر سال دویست و سه هجریست و بعضی چهاردهم صفر گفته اند
و بعضی آخر صفر و بعضی پنجشنبه پانزدهم ذیقعده گفته اند و بعضی روز سه شنبه هفدهم شهر صفر گفته
و بروایت محمد بن سنان و دیگران سال دویست و دویم هجرت گفته اند و بعضی هفتم
ماه رمضان و بعضی بیست و پنجم ماه ذیقعده گفته اند و ابن بابویه از ابراهیم بن عباس
روایت کرده است که بیعت حضرت در پنجم ماه رمضان سال دویست و یکم هجرت بود و در اول
سال دویست و دویم مأمون ام حبیبه دختر خود را با آنحضرت داد و در ماه رجب سال دویست و سیم
آنحضرت را بزهر شهید کردند و ابن بابویه گفته است صحیح است که وفات آنحضرت در روز
جمعه بیست و یکم ماه رمضان در سال دویست و سه هجرت و عمر شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال
بود و بسند دیگر پنجاه و دو سال و بروایت دیگر با پدر بزرگوار خود بیست و نه سال بوده و ایام
امامتش بیست و چهار سال مرقد مطهرش در سناباد طوس از ولایت خراسان واقع شده
که الحال بمشهد مقدس معروفست و سابق برین قصبه محقری بوده از بادشاهان دیالمه
و آل بویه بتعمیر مزار کثیر الانوارش می نموده و لیکن بنای آبادی و وسعت این شهر از الجایتو
سلطان الملقب بسلطان محمد خدابنده ابن هلاکو خان از ملوک مغول گذشته و اول
بادشاه شیعه است از ترکان چنگیزی که در ایران و توران و هر جائی که در زمان او بود
خطبه بنام شیعه اثنی عشری خوانده و در منبرها و منارها تبرا از دشمنان نمود بعد از وی پسرش
نیز سلطان ابوسعید خان شیعه بود و بعد از او آدباخان پسرش نیز شیعه بود و از
زمان الجایتو سلطان محمد خدابنده تا بایام خروج سلاطین صفویه اکثر بادشاهان شیعه بودند
که تعمیر عمارات بقعه متبرکه می نموده اند خصوصا سلاطین صفاریه و دیالمه و آل سنجر و آل بویه

نجوه

و غیره و تجدید عمارات آنحضرت را امیر تیمور گورکان و امیر شاهرخ ولد او نمودند و از اینجا ظاهر
میشود امیر تیمور نیز شیعه بوده والله یعلم **باب یازدهم** در احوال
خیر مآل حضرت جواد است کنیت آنحضرت ابوجعفر است و بعضی ابوعلی نیز گفته اند
و اینقول متروکست و القاب آنحضرت جواد است و مختار و منتخب و مرتضی و قانع
و عالم و نام مبارک او محمد است و در توریة بداد است و در انجیل جواد و در کتاب زند
فارسیان سماد و در کتاب ذهبر اعظم و در کتاب قطره بکبره و در کتاب زکیال بمعنی
اسرا و در کتاب انکلیون صدیق و در کتاب فرقف پرهیزکار و در کتاب والیس منتخب
و در صحیفه آسمانی مرغب فی الله والذاب عن حرم الله و در روایت دیگر منزل اهل الجنة فی بدیها
در روایت دیگر فعال و نقش نگین آنحضرت نعم القادر الله بوده پدر آنحضرت علی الرضا
و مادرش ام ولد است و نام او سبیکه است و ریحانه و خیزران نیز گفته اند و مشهور است که نوبیه
است و بعضی گویند مریسیه است و از اهل بیت ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا است
حلیه مبارکش سفید است و قامت معتدل شاعرش و مداحش عمر بن فرات بود معاصرینش
از جبابره مامون و معتصم بودند ولادت با سعادتش باتفاق در روز جمعه پانزدهم شهر
رمضان یا نوزدهم سال صد و نود و پنج هجری در مدینه مشرفه واقع شد شیخ طوسی از
ابن عباس روایت کرده دهم ماه مبارک رجب را و مامون ام الفضل دختر خود را بعقد
آنحضرت درآورده و مامون تا در حیات بود رعایت او را کما ینبغی بجا می آورد و احترام
او را زیاده از فرزندان خود مینمود چون پدر بزرگوارش را زهر داده بود باعتقاد خود
میخواست تلافی مافات بکند و سن مبارک وی در وقت وفات والد بزرگوارش
نه ساله بود و بعضی هفت نیز گفته اند در هنگام شهادت والد بزرگوارش بعضی از شیعیان
از صغر سن در امامت آنحضرت تاملی داشتند تا آنکه علما و افاضل و بزرگان شیعه از اطراف
عالم متوجه حج گردیدند و بعد از فراغ از مناسک بخدمت آنحضرت رسیدند و از وفور مشاهده
معجزات و کرامات و کمالات اقرار بامامت آن منبع سعادت نمودند حتی آنکه

که در یک مجلس یا چند روز سؤالی سی هزار مسئله از غوامض مسایل از آن معدن علم و فضل
سؤال کردند و از همه جواب شافی شنیدند و اکثر در حضور مامون بود و با این اسباب
ام الفضل دختر خود را باو داد و در همان مجلس گفت یا ابا جعفر دخترم را بزنی قبول میکنی اگرچه
جمعی را خوش نیامد امام سر در پیش انداخت و عباسیان از حسد مردند مامون گفت جعلت فداک
انّی رضیت لنفسی ان ازوجک ابنتی ام الفضل پس حضرت امام این خطبه را ادا نمود که الحمد لله اقرارا
بنعمته و لا اله الّا الله اخلاصا لوحدانیّته وصلّی الله علی محمد سیّد بریّته والاصفیاء من عترته
اما بعد فقد کان من فضل الله علی الانام ان اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه و تعالی و انکحوا
الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم
ثم ان محمد بن علی بن موسی یخطب ام الفضل بنت عبد الله بن مامون و قد بذل لها من الصداق
مهر جدته فاطمة بنت محمد ص و هو خمسمائة درهم جیاد فهل زوّجته یا امیر المؤمنین بها علی الصداق المذکور
پس مامون گفت نعم قد زوّجتک یا ابا جعفر ام الفضل ابنتی علی الصداق فهل قبلت النکاح امام
فرمودند قد قبلت و رضیت به عدد اولاد امجادش امام علی متوکل و موسی و فاطمه و امامه
و بروایت دیگر حکیمه است و عقب آنحضرت از دو پسر بوده علی هادی و موسی مشهور بمبرقع در قم
وفات یافت و اولاد او را رضوی میگویند و عقب موسی از احمد است و نسابه دینوری
گوید محمد ابراهیم معقب است و انتساب بنی خوشن آب از اوست و وفات آنحضرت سال
دویست و بیست هجری واقع شد بزهر المعتصم بالله ابو محمد اسحق بن هرون الرشید
و بقولی بزهر ام الفضل زنش در ماه ذی القعده سال مذکور و بعضی سه شنبه ماه ذی الحجه و
بعضی سه شنبه یازدهم شهر ذی القعده گفته اند عمر آنحضرت بیست و پنج سال و دو ماه و کسری بود
موافق مشهور و امامت او هفده سال و کسری بود و ابن شهر آشوب گوید وقت وفات ۱۲۰
والد بزرگوارش هفت سال و چهار ماه و دو روز داشت و امامتش هجده سال کم بیست روز
بود و در کشف الغمه از طریق مخالفان نقل کرده است که وفات آنحضرت روز سه شنبه بیست و
پنجم ماه مذکور واقع شد و محمد بن سنان گوید عمر شریف آنحضرت در سال صد و نه هجری بود

بود

خود هفت سال و سه ماه زندگانی کرد وفات آنحضرت در روز سه شنبه ماه ذی الحجه سال
دویست و بیست و سه هجری واقع شد و بروایت دیگر روز وفات والده نه سال
و چند ماه و روز داشت و در کتاب دلایل حمیری مذکور است که عمر آنحضرت بیست و پنج سال
و سه ماه و دوازده روز بود و در روز سه شنبه ششم ماه ذیحجه سال دویست و بیست و پنج
هجرت وفات یافت و بعد از پدر نوزده سال و بیست و پنج روز زندگانی کرد و در بیست و
هشتم محرم یا در روز سه شنبه بیست و پنجم ذی الحجه مدفون شد در مقابر قریش نزد جدش
در بغداد و الله یعلم

## باب دوازدهم در احوال حضرت امام علی النقی

کنیت آنحضرت ابو الحسن ثالث است و فقیه و هادی را نیز بر آنحضرت اطلاق میکنند
و القاب آنحضرت نقی و نجیب و مرتضی و عالم و امین و مؤتمن و طیب و متوکل و عسکر نسبت و
آنحضرت اوّل مشهور بمتوکل بود از و منع فرموده و نام مبارک او علی است و در توریه
بطود است میر کارگاه و در کتاب پاتکل حق بهن و در کتاب انکلیون عزیز و در کتاب
هندوان عبد الکریم و در کتاب قبالا عبد الحمید و در کتاب لاقیا سجاغ ورد و در کتاب
کلو بن عارف و در صحیفه آسمانی المکنی بالله و الوالی الی الله و در روایت دیگر خاتب آنحضرت
و مز وجهم حور العین و بروایت دیگر مؤتمن نقش نگین آنحضرت بروایت فصول مهمه الله ربی
و هو عصمتی من خلقه بود و بروایت دیگر حفظ العهود من اخلاق المعبود و والد ماجدش حضرت
جواد است و مادرش ثمانه مغربیه است و آنحضرت اسمر اللون بود و معتدل القامه شاعرش
عوفی دیلمی و دربانش عثمان بن سعید معاصرینش از خلفا واثق و معتز و مستعین و متوکل و مستنصر
ولادت باسعادتش در مدینه مشرفه واقع شد در نیمه ماه ذیحجه سال دویست و دوازده
هجرت و جمع کثیری در سال دویست و چهارده گفته اند در مصباح شیخ بیست و هفتم
ذیحجه است بروایت ابن عباس در دویم یا پنجم در روز سه شنبه ماه رجب واقع شد و
بروایت علی بن ابراهیم روز سیزدهم شهر رجب واقع شد عدد اولاد امجادش امام حسن
عسکری بود و حسین و محمد و جعفر الملقب بکذاب رند قمار باز طنبور نواز و یکدختر عالیه

در احوال حضرت امام علی نقی

۴۳

عقب آنحضرت از جعفر است و او مکنی بابی عبدالله و او را ابی بکر نیز میگفتند صد و بیست فرزند
داشت و عقب او از شش فرزند است اسمعیل مشهور بحریفا و طاهر و یحیی صوفی و هرون و
علی و ادریس اما ناصر و محمد و ابوالبقا از فرزندان ادریس است و ابوالغنایم دقاق و ابو
العلا دالله از اولاد طاهر اند و ابوالفتح نسابه از نسل یحیی صوفی اند و اعقاب وی در مصر اند
و سادات صید از بلاد شام از اولاد هرون بن جعفر اند و محمد نازک اولاد او را نازک گویند
از نسل علی بن جعفر هست و اعقاب او ادریس بن جعفر را قواسم نسبت بجد ایشان قاسم بن
ادریس دفلات مد و در بنی کعب مواجد هم از قاسمند شهادت آنحضرت باتفاق در
دویست و پنجاه و چهار یا پنج واقع شد و روز وفات او دوشنبه سیم ماه رجب بود و بروایت
ابن خشاب بیست و پنجم ماه جمادی الآخر و بروایت دیگر بیست و هفتم ماه مذکور و در
وقت سن مبارکش چهل سال بود یا چهل و یکسال و چند ماه نیز گفته اند و در هنگام وفات
والد بزرگوارش شش سال و پنجاه تقریبا داشت و مدت امامت آنحضرت سی سال و
کسری بود از آنجمله یکسال و نه ماه و در ایام حکومت واثق عباسی بود و چهارده سال و نه ماه
در حکومت متوکل و شش ماه در حکومت پسرش منتصر و سه سال و نه ماه در پادشاهی پسر
برادر متوکل مستعین و تتمه در خلافت معتز بن متوکل آنحضرت را بزهر شهید کردند و بعضی نسبت
این امر را بمعتز میدهند و بمستنصر هم نسبت میدهند و در اینقول توقف دارند و مرقد مطهرش
در سامره است باب سیزدهم در احوال خیر مآل امام حسن الملقب بعسکری رنگ
روی مبارکش گندم گون بوده چون آفتاب میدرخشید معاصرینش از عباسیان معتز
بود و معتمد و دربانش عثمان بن سعید بود و حاجزه شاعرش ابن رومی بود و کنیت او ابو ۱۲۰
محمد است و فقیه و رجل را برا آنحضرت اطلاق میکنند و گاهی مخاطب بابن رضا نموده اند
و القاب آنحضرت زکی و عسکری و خالص و سراج است و نام مبارک او حسن است و در
توریه نوفلیس و در کتاب زبور قبل و در انجیل داودی زنت و در کتاب یونانیان طاب
و در کتاب پاتکل معظم رای و در کتاب هندوان و در کتاب جوک تانایا و در کتاب

انگلیون را راهنما و در صحیفهٔ آسمانی مؤمن باشد و مرشد الی الله و بروایتی دیگر سراج اهل الجنة
و بروایت دیگر علام و در کتب فرنگان مصطفا و نقش نگین آنحضرت بروایت فصول مهمه
سبحان من له مقالید السموات والارض و بروایت کفعمی انا الله شهید ولادت با
سعادت آنحضرت در مدینه واقع شد در روز جمعهٔ هشتم ربیع الثانی و بعضی هم شهر مذکور
گفته اند و بعضی چهارم همین ماه گفته اند در سال دویست و سی و دو نقل کرده اند شیخ
مفید در ماه ربیع الاول دویست و سی نقل کرده بطریق دیگر بیست و سیم ماه ربیع الثانی
سنه اثنین و ثلاثین و مائتین بود و الد امجدش امام علی النقی است و مادرش ام ولد است
نام او حدیثه بوده و بعضی سوسن گفته اند و بعضی غزاله و بعضی سلیل و ولد جلیل القدرش
حضرت صاحب الامر بود شهادتش بزهر معتمد عباسی در روز یکشنبه ماه ربیع الاول
و بعضی ربیع الآخر سال دویست و شصت هجری گفته اند در سامره در همان خانه عقب پدر
بزرگوارش مدفون است عمر شریفش بیست و هشت سال و بعضی نه گفته اند باب

در احوال خیر آل حضرت قائم

چهاردهم در احوال خیر آل حضرت قائم وصیا قائم آل محمد بدانکه جمیع طوایف
امم از بنی آدم خاصه اهل کتاب که عبارت از یهود و مجوس باشد با نصاری و کافران
حربی و برهمنان هندوان و براهمه و جوکیان و ساسانیان و اهل خطا و صحرا دهقان با
چین و حکمای یونان و فلاسفه و ذو فسطانیه و اهل نجوم و تاریخ و جمهور مفاد و
سه فرقه مذهب مسلمانان بتخصیص فاطمیه شیعیان بوجود شریف امام زمان قائلند الا
قلیلی از نصاری و فرقهٔ از فرنگان در خصوصیات آن اختلاف کرده اند که در مقام
آن بیان میشود و کنیت آن حضرت ابو القاسم است و نام مبارک او محمد است و حرام است ۲۵
در ایام غیبت آنحضرت را بنام مبارک یا لقب یا کنیت یاد کنند بلکه القاب شریفه است که او را
بلقب یاد کنند مثل صاحب الامر و صاحب الزمان و صاحب ناحیه و غایب و منتظر و غریم و حجت
قایم و مهدی و منصور و خلف صالح و نام او را در مجمعها نخوانند بلکه سر ده خوانند و نویسند در
این قول توقف هست که جهة حجیت و نام مبارک آنحضرت در بسیار جاها در قرآن هست

که حقتعالی به پیغمبر خطاب فرموده مثل نجم و عصر و فجر که در اول سور قرآنی بلفظ قسم واقع شده
و در سوره بقره عینیت مراد آنحضرت است و در صحف ابراهیم صاحبت و در زبور ستیز دایم
قائم و در توریة بلغة ترکوم فیدموا و در توریة عبرانی ماشیع و در انجیل مهمید آخر و در کتاب فرنکان
مسیح الزمان و در کتاب ژند زردشت سروش ایزد و در کتاب آبسباق که تفسیر آن زند و پا
زند است بهرام و بر روایت دیگر بندیزدان که تفسیر آن عبدالله است و در کتابهای شبان مهدی
و در کتاب ارماطس شماطیل و در کتاب هزارماسه هندوان لندهار او در کتاب جاودان خورانه و در
کتاب نصاری خسرو و در کتاب آرشی سمر میزان الحق و در کتاب برزین آذر فارسیار روز و در لغت
فرنکت الامان که ماجار میکویند فیروز و در کتاب فردوس و میان فردوس الاکبر و در صحیفه اسمانی حستی
کلمة الحق و لسان الصدق و در کتاب کندرال صمصام الاکبر و کبران عجم کیقباد دوم و در کشکول شیخ
بهائی بجلا میکویند که فارسیان او را ایزد شناس و ایزد نشان میکویند و در کتاب باتکل راه نمای است
و در کتاب مار باقین زند و فرنیس و در کتاب شاکمون ایستاده و خداشناس و در کتاب بجتا و در کوکما
و در کتاب بید براهمه منصور و در کتاب کندرال فرنکان خجسته و در کتاب لبوپموا قائم و در کتاب شعیای
پیغمبر فرخنده و در کتاب ذوهر بقیة الله و در کتاب انکلیون برهان الله و در کتاب قطره فاطع نعش
نکین آنحضرت انا حجة الله و خاتمه است حلیه مبارکش نوشته و خوش مو و معتدل القامه و کشیده بینی
و کشاده پیشانی و بر خد راست مبارکش خال سیاهی دارد و در بابش محمد بن عثمان بود و معاصرش معتمد عباسی
احوالات آنحضرت از طریق براهمه هندوان بدانکه صاحب کتاب باتکل که از کتب اعظم کفره هند است در باب امد
عالم کوید که عمر دنیا چهار طور است و آن کتاب در لغت تلنکی که از لغت هند و است و هر طوری چهار کور
و هر کوری چهار دور و هر دوری چهار هزار که این سیصد و هشتاد و چهار هزار سال باشد چون دور تمام ۱۶
شود دنیا کهنه تر شود و زنده کردد و صاحب ملک تازه پیدا کردد از فرزند که پیشوای جهان که یکی
پیشوای ناموس آخر الزمان است که مراد ناموس پیغمبر باشد و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرکتر که بشن
نام دارد و بشن نام حضرت امیرالمؤمنین و نام صاحب آنملک بزبان هندی راه نماست بحق پادشاه
شود و خلیفه رام حق باشد که در لغت ایشان بمعنی خداست و آن پادشاه بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر

١٧٦ حکم برند و او را معجزه بسیار باشد و هر که پناه باو برد و دین پدران او را اختیار نماید سرخرو باشد در
نزد مردم و دولت او بسیار کشیده شود و او عرش از فرزندان ناموس اکبر زیاده باشد و آخر دنیا باو تمام
شود و از ساحل دریای محیط و سراندیب و قبر بابا آدم و جبال القمر و شمال هیکل الزهره تا سیف البحر اقیانوس را
مسخر گرداند و بتخانه سومنات را خراب کند و تا میان کابل و بتخانه او را خراب کند و جگرنات بفرمان
او بسخن آید و بخاک افتد پس او را بشکند و بدریای اعظم اندازد و هر بتی که در جهان باشد بشکند و شاه
کمونی که باعتقاد کفرهٔ هند پیغمبر صاحب کتاب است و گویند بر اهل ختا و ختن مبعوث شده و مولد او در
شهر کیلبس بست و گوید که دولت دنیا و حکومت آن بفرزند سید خلایق دو جهان کشن بزرگوار تمام
شود و کشن بلغت ایشان نام مبارک حضرت رسالت است و او باشد که بر کوههای مشرق و مغرب
دنیا حکم براند و فرمان کند و بر ابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند از سودان
که زیر خط استوا است تا ارض تسعین که زیر قطب شمال است و ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم که
مراد کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا یکی شود و نام او ایستاده خداشناس است
و در کتاب ناسک که یکی از صاحب شریعتان کفرهٔ هند است و باعتقاد ناسک و اتباع او است
که آدمی همچو گیاه میرویند و خشک میشوند و از هم میریزند و گوید دور دنیا تمام شود بپادشاهی
که در آخر الزمان باشد که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و او فرزند پیغمبر آخر الزمان باشد
و حق و راستی باو باشد و آنچه در دریاها و زمینها و کوهها باشد همه را بدر آورد و از آسمانها
و زمینها خبر دهد و در کتاب دید که برهمنان میدانند ماهی شور که نام یکی از صاحب
شریعتان کفرهٔ هند است و اتباع او گویند ماهی شور را کسی نزاید و هرگز نمیرد و زنان
و فرزند ندارد و در جزیره یاقوت میباشد باعتقاد ایشان و گویند وجود از سه قسمت آفتاب
و ماه و آتش او در باب خدای دنیا که پادشاهی در آخر الزمان پیدا شود که امام خلق باشد
و نام او منصور است و عالم را تمام بگیرد و بدین خود در آورد و او همه کس از مؤمن و کافر را
بشناسد پس هر چه از خدا طلب کند و صاحب کتاب وشن که کفرهٔ هند او را پیغمبر صاحب
کتاب میدانند و مترجم آن کتاب امیرالمؤمنین که بلغت ایشان نام آنحضرت کنگر است و نام

آن کتاب فاروق است در نزد جوک بوده است و بخدمت آنحضرت رسیده بود و آنچه درویشان
و مرتاضان را ضرور است از عبادت و زهد و ترک و تجرید و قاعدهٔ زندگانی همه در آنجاست تا خدا
شناسی بجا آورند چون در تفسیر کتاب بیشن میگوید که در اواخر دنیا یکی بگردد که خدا را دوست
دارد از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد خلق را زنده کند بحکم جان که خدا است
و تباه کاران را زنده کند و دردینها اختراع کرده باشند و حق خدا و پیغمبران پامال کرده باشند همه را
بسوزاند و عالم را نو کند و هر بد را سزا دهد و ملک گرد دولت اوست که عبارت از چهار هزار سال
باشد و پاره از مزخرفات جوکرا نقل کرده بود از قول دانای همین هند و آن از تجسیم باری تعالی
و در تناسخ و دوزبان بهود این اقوال را از کتب براهمه که معتقد ایشان بوده نوشته شده و براهمه
صاحبان این کتاب را پیغمبر میدانند و در کتاب دادنک میگوید که بعد از آنکه مسلمانی بهم رسد در
آخر الزمان و اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدی حاکمان و ریای زاهدان
و بی دیانتی امینان و حسد حسودان برطرف شود و دنیا مملو شود از ظلم و ستم و اسلام برطرف
شود و جز نام از دین نماند و پادشاهان ظالم و بیرحم شوند و رعیت بیرحم و بی انصاف شوند و در خرابی
یکدیگر کوشند و عالم را کفر و ضلالت بگیرد و دست قدرت الهی پدید آید و جانشین آخر مصطفا
که محمد باشد ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد و بگردد همه جا و بسیار کسان را بکشد و خلایق را
هدایت کند و آن در حالتی باشد که ترکان امیر مسلمانان باشند و غیر حق و راستی از کسی قبول
نکنند و الله یعلم اقوال مجوس خذلهم الله ایشان طایفه کتابی اند و پاژند را آسمانی میدانند و زند و اوستا را
نبی میدانند و این زردشت پسر پورشسب است و مادر او دغدو نام دارد و از نسل فریدون است
گویند حکیمی بود از شاگردان افلاطون حکیم چون علم بیاموخت در حدود گیلان در کوهی منزوی
شد و آذوقه در آنجا جمع کرده و در آنجا رفت و بعضی گویند خود را بهانه مردن ساخته و زیر زمینی
ساخته و آذوقه کرد و چون او را به خمه گذاردند و از آنجا بدان زیر زمین شد و بریاضت مشغول
گردید و کتابی ساخته او را زند نام نهاد و بعضی گویند که چون شنیده بود از کتب انبیای سابق و خبر
ایشان که خداوند عالم با پیغمبری که در شجره که آتش داشته باشد سخن گوید که مراد موسی باشد او بوسیله

آرزو میکرد تا آنکه شیطان در آتشکده با او سخن میگفت که منم خدا و ترا پیغمبر کردم برو بسوی قوم و زند
لعنت شیطان است آنچه میگفت زردشت مینوشت و چون سی سال از پادشاهی گشتاسب رفت
دعوی نبوت کرد گشتاسب علما را جمع کرد ایشان از وی معجزه خواستند زردشت گفت تا مس را بگدازند
و در سر او ریزند چنان کردند چون او دارویی ساخته بود و بر خود مالیده بود که دفع ضرر آتش میکرد گشتاسب
و اسفندیار و پشوتن ملت وی در آمدند اما بهمن او را گرفته در زندان کرد روزی با سپاه خود سواره
از در زندان میگذشت ناگاه چهار دست و پای اسب بهمن بشکم چسبید و اسب افتاد بهمن ترسید
و دین زردشت را قبول کرد و بعضی گویند در سال سیم حکومت گشتاسب پیدا شد و او خادم یکی
از ملاحده بنی فلسطین بود و بسبب آنکه دروغ و خیانتی که از وی صادر شده بود او را اخراج کردند و او مبروص
بود عاقبت به آذربایجان آمد دین مجوسی احداث کرد تا آنکه رستم بن زال و اولاد و اعوان او ایمان
نیاوردند بر زردشت و فریب او را نخوردند و رستم اسلام اختیار کرده بود و دقیکه گنجیر او را بنزد سلیمان
برسالت فرستاد و عاقبت گنجیر و از ذکر بحث و بجانب مصطفی رفت و بدعای آنحضرت در برف
کشته شد و گویند گنجیر عجم قبل از سلطنت گشتاسب آتش را عبادت نمیکردند و شریک حق تعالی
و برزخ میان خالق و مخلوق نمیدانستند بلکه مکانی چند تعیین کرده بودند از برای قربانی و آتش از
آسمان میآمد بفرمان خدا و قربانی ایشان را میسوخت و این علامت قبول قربانی بود و اگر نمیسوخت
قبول نبود و همچنانکه در ایام حضرت آدم و ایام موسی این قاعده بود و بعضی گویند زردشت با آذر یکی
بود و نام اصلی او ابراهیم است و شاگرد یکی از انبیا بوده است و بعضی از شاگردان ارمیا گویند
و علم نجوم خوب میدانست و مدتی مسافرت کرد و با حکمای شام و روم و هند صحبت داشت و از
ایشان نیرنجات و طلسمات آموخته و کتابی ساخته بلغت فرس قدیم و اجزاء آن را استاغ نام نهاد
هیچکس آنرا نمیفهمید با وجود جاماسب حکیم که از اکابر حکمای فرس بود بعضی او را پیغمبر میدانستند
معنی آن کتاب را نمیدانستند و زردشت مدعی آن بود که کتاب خدا را کسی نمیفهمد و نمیداند مگر
پیغمبر خدا و بعد از آن آنرا تفسیری کرد و زند نام نهاد و آن تفسیر را تفسیر دیگر کرد و مسمی بپازند
آخر الامر به بلخ رفت و گشتاسب را بدین خود دعوت کرد و معجزه اداتش بدست گرفتن بود

و گشتاسب هفت آتشکده عظیم در ایران بنا کرد و هر یک را از آنها خادمان بسیار و وظیفه قرار داد
اول آذرگشسب آتشکده بلخ است دیگر نوبهار آتشکده حوالی قزوین و نوذر آتشکده‌ها زمین اصفهان
و رام برزین آتشکده فارس و خرم آتشکده خراسان و خرمین آتشکده کرمان و خود میسوز
آتشکده آذربایجان و کتاب زند و پازند بزعم فارسیان لوحی بر زردشت نازل شده و
آنرا نوشتند و از ده هزار پوست گاو منقش بطلا و لاجورد و در قلعه اصطخر مدفون ساختند و بعضی گویند
در زمان نوشیروان حکم او منسوخ شده و آنچه از احادیث ظاهر میشود مجوس را پیغمبر ایشان بوده و
کتاب ایشان اصلی بداده و نام آن کتاب گوشت است لیکن گبران آن کتاب را سوختند و پیغمبر خود را
کشتند و اینکه الحال در میان است و مجوس دارند شبیه آن کتاب است و بعضی گویند زردشت
بزبان سریانی نام او ابراهیم است و نام این کتاب صحف است و بروایت دیگر برزین و آذر
و زردشت پیشوایان ملت آنحضرت بودند و بعضی گویند گبران کتاب خود را بعد از حضرت ابراهیم
منحرف کردند و بعضی همین کتاب را صحف میدانند و بعضی زند و پازند را دو کتاب از صحف میدانند
غرض زند و پازندی که الحال در میان است و سایر کتب گبران اسامی ائمه معصومین و احوالات ایشان
هست و گبران گویند که شانزده کتاب است زردشت بر هر یک نامی قرار داده و اسم که اصل آن
انها اینست اول فرنگان دیگر زند یاد دیگر اورنگ جرراو دال منوفر و خورده و شاد خشت
و خشت زند و پازند و کاوزنو گوشش و پوری و سیرسور و سعدروس و دی زامیاد و اسم ابراهیم را
پهلوی بچندین طریق میخوانند اول رمان دیگر فردان و زمان بزرگ و ابراهیم و زردشت و ابرام
و ابرهیم و ابرهیم و ابراهم و براسیم و براهام و اسم زردشت را نیز بچندین طریق خوانده‌اند زرداد
زردشت زرد هوش زرتشت زرافشت زردوش و کتبی که معتمد علیه ایشان است و در آن
احوالات حضرت قائم ع بوده ایراد مینماید هر چند مجوس از راه عناد منکر حقیقت آن دینند اما چون
از اخبار و وقایع آینده بوده است انبیاء عظام و حکماء و موبدان و دانشمندان ایشان بحقیقه
آن خبر داده‌اند و در کتب خود ضبط و جمع نموده‌اند کتاب کومست که جوس آسمانی است و آن کتاب
از اوست و اصل این کتاب معدوم است و در احادیث معتبره وارد شده است که اصل آن کتاب را

داده

دوازده هزار پوست گاو نقش و نوشته بودند از آن کتاب چند ورقه در کتاب آزاد بخت نوشته
بودند بیان نمود کتاب جاودان از تصنیف هوشنگ الملک که مجوس او را پیغمبر میدانند کتاب بهمان
فرهنگ که از مه آباد اولین عجم است بزعم ایشان در دست و رامه آبادیان میگویند کتاب ارژنگ
زندقه مانی نقاش که در زمان اردشیر بابکان بوده و اصح آنستکه در زمان شاپور بن اردشیر بوده
و ابن مقفع خراسانی ترجمه نموده و نام شرح آن کتاب را هیل هندسه گذاشته است کتاب بکلوس
نوفا حکیم رومی کتاب صد در احکام دین زردشت صد فصل دارد کتاب بسند آباد حکمت عملی علمی کتاب
دساتیر مه آباد آدیان گویند آسمانیست کتاب آراهن دیروفت که نام او مادیست در زمان اردشیر
بابکان بوده و فارسیان گویند پیغمبر است کتاب دین [illegible] ائی بزرگ که در ایام قباد بوده و در اثبات
دین خود مذهب آتش پرستی بیان کرده کتاب ترجم از تصنیفات جاماسب کتاب مزم از تصنیفات
زردشت که او را [illegible] میگویند کتاب قسطا و قسطنطین که افلاطون ساخته در دین آتش پرستی
کتاب شارستان که از تصنیفات فرزانه بهرام که یکی از حکما و دانایان عجم است و در این کتب
باقوال مختلفه و لغات مشکله بیان احوال آنحضرت نموده اند که ظهور و خروج خواهد کرد و تفسیر زیج
باستعنی جاماسب حکیم در کتاب فرهنگ الملوک که اسرار النجوم نیز میگویند و از کتاب مخفیه مجوس
است بلکه او را بمنزله ابلیا که صحف باشد میدانند و باصطلاح اکبران جاماسب نامه میگویند و احکام
زیج و حوادث و وقایع گذشته و آینده در آنجا ثبت است و این کتاب را وزیر جلیل القدر گرمان
برای [illegible] دستاد و نه جزو بود که بپوست نوشته بودند و اکثر خطوط آن شبیه بخطوط یونانی و بعضی
و داودی و بخط فارسی بود و نسخ آن بعضی هندسی بود و ظاهر میشد که در زمان شاپور ذو الاکتاف
نوشته بودند تا حال نشنیده ام که کسی از عرب و عجم این کتاب را دیده بلکه نامی شنیده اند جاماسب
در آن کتاب از زبان زردشت نقل میکند در فصل گاهنبارها و گاهنبارها شش روز است
که باصطلاح ایشان یزدان عالم را آفریده و هر روز را گاه میگفتند و گاه گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد
و آن خور روز باشد که روز پانزدهم اردیبهشت ماه قدیم است گویند که یزدان از این روز تا چهل روز
آفرینش آسمانها را باتمام رسانید و گاه گاهنبار دوم مدیوشم نام دارد و آن خور روز باشد که یازدهم

تیرماه قدیم است گویند که یزدان از ایزر روز شصت تا هفتاد روز از آفرینش آب را تمام کرد و گاه گاهنبار سیم پتی
سهیم نام دارد و آن شش روزی است که بیست و ششم شهریور ماه قدیم باشد گویند از این روز تا هفتاد و
پنج روز از آفرینش خاک را تمام کرد و گاه گاهنبار چهارم ایاسرم نام دارد و آن شش روز است که بیست و ششم مهر ماه
قدیم است گویند که یزدان از آن روز تا سی روز از آفرینش نباتات و رستنیها را تمام کرد و گاه گاهنبار ششم همسپدیم نام
دارد و آن آخر روز است که اول روز خمسه مسترقه قدیم باشد که گویند که از این روز تا هشتاد روز حیوانات
آفریده و حیوانات شش و بیست و هشتاد و دو نوع صد و هفتاد چرنده و صد و ده نوع پرنده و از این روز تا
هفتاد و پنج روز از آفرینش حضرت آدم کرد که بزعم ایشان کیومرث است در آخر این فصل احوالات ایشان بطور که مکتوب
که چندین نفرند و در چه زمان بهم رسیده‌اند و دین ایشان چیست و در کجا باشند و هرچه بر سر ایشان می‌آید و از آن
با ایشان بیچه ضم میکنند تا پیغمبر ما و میگویند این پیغمبر عرب آخر باشد که در میان کوههای مکه پیدا شود و
شتر سوار و خود هم او شتر سواران باشند و پاینده کان چیزی خورد و بر دوش بندگان نشیند و او را
سایه نباشد و از زرتشت پیغمبر مثل خویش برو به چند و دین او منسوخ نباشد و کتاب او باطل گردانند هر کتاب
آسمانی را و دولت تا زمان عجم را برباد دهد و دین مجوسی را و پهلوی را برطرف کند و نار رسیده و آتشکده‌ها را خراب
کند و تمام شود در دوران جمشید و دیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان و از فرزند دختران پیغمبر که خورشید
جهان شاه زنان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا بحکم یزدان که جانشین آخر آن باشد در میان پیغمبر
که دو دولت دنیا و قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود و آسمان جنبش شود و زمین
با آب فرو شده و کوهها برطرف شود پس اهرمن کلان که ضد یزدان و بنده عاصی است او در آن گیرد
و در حبس کند و سمندغ و فرج و چاپلی و قنفذ ایشان اهرمن را بگیرد و مشابه که عبارت از ملائکه
است با و فرود آید و خلایق را یزدان خواند و نام مذهب را برهان قاطع باشد و حق باشد و در حضرت
او حاضر شوند شنبر و سروش و آسمان که عبارت از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل باشد و نازل شود با و بهرام
و فرشته موکل فراز و فرج را در ملک موکل بر زمین و بهمن موکل بر گاوان و گوسفندان و آذر موکل
موکل بر آتش و روان بخش که روح القدس باشد و زنده کرداند خلق را از بندگان و نیکان و نیکان را
جزا دهد و بدان را سزا دهد و زنده شوند از خوبان و پیغمبران و بسیار جوان پهلوان پدر خضر و مهراس پدر

الیاس و بلیناس پدر ارسطاطالیس و آصف بن برخیا وزیر جمشاسب که سلیمان است و ارسطو افلاطون و سام بن
نوح از فرزندان که نوح است و شماسون که پدر رسولان و شموئیل و شاد دل و بلیناس و جاماسپ پیغمبران زنده شوند
و زنده شود عابدین شانح و حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقای مغربست که مدعای
سفیان غاسیه وازن لن کیبی و دشمنان خدا و کافران را زنده گردانند سور بوسرا که
بابرع و فرح بسوزانند که فرعون و قارون باشند و زنده گردانند هامان وزیر فرعون را و او را بسوزانند و
گردانند سامری را که اسرائیلیان را گمراه کرد و او را بسوزانند و از چاه دماوند بدر آورند ضحاک علوانی را
و دیوان مظالم بنهند و زنده گردانند شماس را که دین پهلو برابر نهند و آتش پرستی خالق گردانند
برزخ میانه خالق و خلق است و زنده گردانند قاضی شهر لوط را و قاضی
مجتهد نصاری را و زنده گردانند ابرهن را که علی اعلا را در میان قوم لوط و زنده گردانند
را که از اکابر فرس است داد و این باشد که یزدان اشخاص بسیار دارد و ایزد و حاجیان
که احداث نموده اند و زنده گردانند و طبیع را اله میدانند و زنده گردانند صاحب نامی را
که او ستاره پرستی را وضع نمود و زنده گردانند را که او هیولی را رب میدانند نور ظلمت و معدن
جامع که بسبب امتزاج و اختلاف السنه و زنده گردانند بکاف عجمی را که او اصل وجود را از سه عناصر
میداند آب و آتش و خاک و هر سه را قدیم میداند و همه ایشان را بسوزانند و از پادشاهان اقوام
حبشی زنده کند و بکشند که فتنها در دین کرده باشند و خوبان بندگان یزدان از انبیا رکشته باشند و
نکان پیغمبران است که این پادشاهی که جا است میگویند بنی عباس و امویان و سلاطین جور طایفه باشند
و خوبان بندگان مراد شیعیان باشد دیگر زنده کند رستم بن زال را و در خدمت او باشد
زنده گردانند و دیوان همه را بکشند و همه را بکشند و بسوزانند و باد را گوید که خاکستر ایشان را در دریای محیط
ریزد و همه صاحبان اهرمن و غیره کار را از انگشد و نام این پادشاه بهرام باشد از خورشید جهان شاه زمان
که او در حر سین باشد و سین نام محمد است بلغت پهلوی ظهور او در آخر دنیا باشد و عمر هفت کرکس
باشد و چون خروج کند عمر او سی قرن باشد آن زمان که تازیان بر پارسیان غلبه کنند و شهرهای ایشان را
بگیرند و شهرهای عمان خراب شود و اگر بدست سلطان تازیک در آید و حکومت کند

دجال پلید را میگویند او کور باشد خرسوار که دعوی خدائی کند و از کوشه که کمک زرچین باشد در حجت
آیت المقدس همه را بهرام بگیرد و گشتاسب‌ها هر بت را زنده کند و بدار کشد و با او خواهد بود و صاحب صلیب
که عیسی باشد و اسکندر ابن داراب با او باشد و او را بفرمان بگیرند و رستم را معبر نمیزنند و سپه
بزرگی که بدان آن پادشاه باشد برود و قسطنطنیه را بگیرد و هندوستان را بگیرد و علمای ایمان مسلمانان را
در آنجا برپا کند و عصای سرخ نشان از هودار که موسی باشد با او باشد و هر جا را چون نظاره کند
کنز بگشاید و انگشتر و دیهیم سلیمان با او باشد و سلیمان پیغمبر است از اسرائیلیان و جن و انس و دیوان و مرغان
و درندگان در فرمان او خواهند بود و این بهرام بنای او از فرزندان زردان بزرگ که حضرت
ابراهیم است خواهد بود و دوست ایزد گشسب یعنی خداپرست و مانک بزرگ یعنی صاحبان خرد است
و بزرگی مثل جمشاسب و او است کیارند یعنی پادشاه عظیم کیان یعنی بزرگ جبار و پشتر و یه یعنی نیکو
هند که دیو دین یعنی شیطان از او بگیرد و کیهان خدیو است یعنی پادشاه دنیا و شهنشاه است یعنی
بهتر از همه پادشاهان و از فرزند دختر سین است و در مدت اند که پانصد قرن باشد او و یاران
امامت و پیشوائی کنند و برود تا مقدونیه که دار الملک فیلقوس است و در ساحل بحر قصا بوس
خیمه زند که آخر زمین دنیا است و همه جهان را یکدین کند و کیش گبری و دین زردشتی را و آئین ساسانی
و کیانی بماند در دنیا و پیغمبران خدا بیایند و موبدان و حکیمان و یزدانیان و دیوان و مرغان
و همه صناف جانوران و ابرها و بادها و مردان سفید رویان در خدمت او باشند و از مغرب بگردد
و داخل ظلمات گردد و جزیره انسناس را خراب کند و اسرافیل صاحب صور نزد او آید تا اینجا بود کلام
جاماسب و تتمه کتاب نبود و در جزوهای دیگر احوالات ملوک اسلام بود از ترکان و عجمان و عباسیان
و وقایع هر سال که رسیده بود و تغییر و تبدیل پادشاهان و منقرض شدن ها سی این کتاب استخراج وقایع
در بعضی از دورها که مراد فصل باشد بطریق صفحه جفر است و چون از اسرار علوم مخفیه است اظهار کردن
بقیه احوالات آینده و گذشته زبان کوتاه میگردانم مصرع اگر دم میزنی سر میرود بر باد دین
اقوال یهودان لعنهم الله میگویند که حق است و مهدی آخر الزمان خروج خواهد کرد اما مسلمانان
میگویند از فرزندان اسمعیل است غلط است و از فرزندان اسحق است دلیل آنکه در کتابهای کهنه نوشته

که حضرت داود بن یشا یازده پسر داشت یکی از آنها سلیمان بود که پادشاه جن و انس بود در اول
دنیا و برادری داشت ماشیح که بلقب عربی مهدی باشد و او پادشاه شود و در آخر الزمان پیدا
میشود و مهدی همین ماشیح مذکور است و حقتعالی این امر را در توریة بحضرت موسی خبر داده و دیگر
انبیا خبر داده اند اما یهود دروغ میگویند غیر توریة را خوانده است همچنین نیست که ایشان
میگویند و در سفر انبیا این اقوال در توریة نیست بلکه در آنجا نوشته است که ماشیح از فرزندان
موعود است یعنی محمد و از اولاد اسماعیل علیه السلام و شالوت یعنی اسمعیل و یهود بوجود حضرت
مسیح قایلند که از آسمان نزول میکند و بعضی از یهود مسیح اقطامه پیدا شد که دجال باشد و قایلند
که ماشیح قطامه را خواهد کشت در حالتی که دعوی خدائی کند و بعضی یهود قطامه را خدا میدانند
مقالات نصاری که مراد عیسویانند اصل ایشان سه فرقه اند ملکائی و نسطوری و یعقوبی و بعضی لوترا
فرقه چهارم گرفته اند و فرق ایشان بوجود آنحضرت قایلند و بعضی از ایشان میگویند در انجیل و کتابهای
ما نیست اما شنیده ایم از علما و بزرگان خود که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و قایل هستند که حضرت
عیسی خواهد آمد و دجال را خواهد کشت و با لشکر شیطان جنگ خواهد کرد و یعقوبی و نسطوری
قایل نیستند اما داودی از فرقه یعقوبیه و جمعی از فرنگان پرتکالیه قایلند و همچنین داودی بنبوت
حضرت عیسی قایلند نه بالوهیت و در نیابت او پیغمبرها قایلند و میگویند حق است و آن پیغمبر مبعوث
شود در عرب و عجم و اسرائیلیان و مثل یهود میگویند پیغمبر موعود مهدیست و خواهد آمد قایلند
که انجیل آسمانی نیست بخلاف همه نصاری که انجیل را آسمانی میدانند و داودی گویند مهدی
ظهور میکند و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را میکشد و پادریان و کشیشان و خلیفه‌ها و آنانی
که روغن بلسان بر پیشانی میمالند بر گاوها می بندند یا بعوض گاو بر خویشها می بندند که زمین را شیار
کنند و تخم بکارند و ایشان را باب عذاب میکنند و دیگر جزیه از نصاری قبول نمیکند الا اسلام یا کشتن
و احوالات ائمه در انجیل داودی هست و اکثر دانایان کرجی و ارس و بلغار و حبش و زنگ و فرنگان
انگلیس و الامان و پرتکال قایلند بوجود شریف آنحضرت و در کتاب ارثی پیغمبر و کتاب زکریال کلوهین
و کتاب سندره مسیحیان مسطور است که چون ماه از فاران طلوع کند دوازده دانه و ستاره از دنبه باشند

که بعد از آن بجای او حکم رانند و آن وقت ذلت مسیحیان است و به هم خوردن دین ایشان و جزیه با ایشان
بدهند و خوار کردند و شهر بشهر بگردند و دوازدهم ایشان صاحب علم شود و علم بر قدس جلیل بابا هرزه زند
و لشکر او تا بجزء سوف خیمه زنند و بهود از ایکرد و بر دار زنند و مسیحیان را زیر پای گذارد و خراب کنند
و بیمارا او بارا بکشد و هیکل دالیان را خراب کنند و پادشاهان فرنگ را ذلیل کند و آفتاب بر پشت او
باشد و دجال از کوه کرملوا برآید خر سوار که آن خر دراز و بزرگ چون کوه بور باشد و با صاحب جنگ کند
و آن زمان انسیوس که مراد مسیح باشد و در روایت دیگر ایشوع ناصری فرود آید و بانگ ناقوس در عالم گم شود
و زنجیرها در گردن مسیحیان کنند القوم ذکر خود کنند که جزا داده میشود بد و بر دار کشیده میشود از دست
لشکر دم بدر یعنی اسلام و راه گریز نخواهد بود بجز شمشیر ایشان و کردن شما و اسلام را ای اهل سنت جمهور
اهل سنت قایلند بوجود آنحضرت و میگویند مهدی این امت حق است که ظهور میکند و لیکن رفضیان
او را امام مفروض الطاعه میدانند نه چنین مستاد از فرزندان رسول خداست و لیکن پادشاهی
خواهد بود که سرآمد همه پادشاهان باشند و بعضی از ایشان گویند هنوز متولد نشده است اما اکثر
علمای اهل سنت کشیشان ایشان چون ابن عبد الله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتاب بیان
و ابو المظفر سبط جوزی در کتاب خصایص خطیب دمشق اسکندرانی و باقلانی و ابن ابی الشوارب
قاضی عباسی احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الاصول صاحب کتاب الجمع بین الصحاح الستة
و خوارزمی در کتاب [illegible] و ظاهر قول محیی الدین حنبلی در کتاب فتوحات در فصول المهمة و حافظ
ابو نعیم و ظاهر قول ثعلبی که از روسا و معتبر ایشان است تصریح نموده اند دیگر آنند که متولد شده
و علاء الدین سمنانی که از اکابر اهل تصوف است و درویشان او در شیعه و سنیان او را از خود میدانند
آورده کرده است قول شیعه و سنی را و بخلاف اجماع طرفین نقل کرده و در تصنیفات خود گفته
که جماعتی از اهل قبله که ایشان نزار و رفض میگویند ایمان نزد ایشان آنست که اعتقاد کنند که محمد بن حسن
عسکری زنده است و مهدی است و بیرون خواهد آمد و خدا میدانند که آنگاه که او غایب شده در طریقه
ابدال درآمد و همچنان عمر زنده تا باشد و قطب شد و نوزده سال قطب بود خدا میدانند که او مرده است
و در مدینه رسول الله او را دفن کردند و درویشان نور بخشی با آنکه لاف تشیع میزنند علاء الدوله را

باین اعتقاد سیر خود میدانند و قاضی دیگر با کشیش بتکده اسلامبول که در زمان سلطان محمد فاتح
قسطنطنیه بوده و سرآمد علمای اهل سنت روم است و حاشیه بر کشاف نوشته در تفسیر آیه کریمه فنسی
آدم فلن تجد له عزما مینویسد که مراد از این آیه که حضرت آدم فراموش کرد حضرت صاحب الامر را اینکه عزم
نداشت در اقرار کردن بوجود و ظهور آنحضرت و این آیه در باب خصوص مهدی است که میدانند حق مذهب که از
این آیه مراد مهدی است و مجوزه رفضه که ائمه لهم صاحب الامر امام مفترض الطاعه میدانند و در این باب غلو بسیار دارند من این را
میدانم ولیکن بر من ثابت شده است که صاحب الامر چهار نفر از صحابه کبار را چون خلفای ثلثه و معویه را زنده کند
که امرای آنحضرت باشند و از پیشیان آن چهار نفر که مسامحه در دین بظهور آورده باشند زنده میکند که ایشانرا
تعلیم مسایل و فرایض نمایند و گمان دارم که فقهای اربعه باشند و ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و از
شاگردان قاضی حزم ادغلی که پسر قایم مقام سلطان روم است که باصطلاح نایب باشد در باب این حکایت
گفته است که اجماع جمیع مسلمانان و اهل حل و عقد بر آنست که شیخین افضل خلقند بعد رسول الله از کجا که
مهدی ایشانرا زنده خواهد کرد و امیر الامرا خود خواهد گردانید پس مهدی افضل از شیخین باشد و کلام
او دال بر تشیع او میکند و مومنی از طایفه او روایت که عسکر سلاطین روند و به تشیع در آن بلاد
معروف هستند در بغداد بفقیر گفت که در اسلامبول در زمان ایلدرم بایزید از ملوک آل عثمان در مسجدی
که الآن مشهور است باصوفیه و سابق بر این بتکده و کلیسای اعظم نصاری روم بوده و این بتکده را
که در اسلام مسجد نموده‌اند دست بعمارت او نکنند نشسته و یکطرف آنرا از ته دریا بالا آورده‌اند بلکه بعضی
این مسجد در روی دریاست و در دنیا از آن عظیمتر مسجدی نیست و در آنجا لوحی یافتند و در آن لوح سطری
چند نقش بود بخط یونانی که هزار و دویست سال قبل از بعثت بوده‌اند و در زمان ارماطس پادشاه یونان
که در زمان او کل مختوم بهم رسیده و در آن لوح نامهای چهارده معصوم ثبت بود و یک سطر در آخر آن لوح
تبرا از عمر و معویه و دشمنان اهل بیت بود و در آنجا نوشته بود که در آخر الزمان از امت مرحومه آنحضرت
و از فرزندان دختر احمد است که مسیح با حواریین خواهند آمد تا وقتیکه باو اقتدا کنند در حالتیکه دنیا مملو از
ظلم باشد او پر از عدالت کند و بعد از ترجمه بر بایزید خواندند از رسوای سب عمر و معویه او را بدریا
انداختند و مقالات غیر شیعه اثنی عشریه از غلات و خوارج و ناسخیه اهل اسلام در وجود آنحضرت

خلاف نداریم اما اسمعیلیه اسناد مهدویت را بمهدی نزار دادکان اسمعیل بن جعفر بن صادق میدهند
و این مهدی از سلاطین مصر و اسکندریه مغرب بود و ناووسی از شیعه میگویند که حضرت صادق مهدی
این امتست و نمرده است و نمیرد تا ظاهر شود با لشکر بسیار کیسانی گویند امام بعد از امام حسین محمد حنفیه است
و مهدی موعود او است و او زنده است و در کوه رضوان از کوههای یمن در کهف عنق غایب شده است
و چون دجال بیاید او خروج کند و دجال را بکشد و جهان را پر از عدل و داد کند و قومی گویند محمد حنفیه حضرت
و مختار و سیب و سید بن اسمعیل حمیری او را مهدی میدانند اما سید آمد بخدمت حضرت صادق
توبه کرد و دین از او فرا گرفت جارودیه از زیدیه گویند که محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی
ابیطالب است و او زنده است و در آخر الزمان خروج میکند زیدیه گویند مهدی این است محمد بن ابو القاسم بن
عمر بن علی بن الحسین بود خدا وند طالقان که معتصم عباسی باشد او را بگرفت و حبس کرد تا بمرد عباسیان
این اسناد را بمهدی بن منصور دوانقی میدهند و او را هادی نیز میگفتند بطریه و سیه از شیعه این اسناد
با ولاد حسن بن امیر المؤمنین ع میدهند و بعضی از بطریه و سیه ابن حنیفه را امام میدانند و بعضی از سفهای
شیعه و عباسیان قایل بودند که آنحضرت متولد شده و دو سال پیش از فوت پدر وفات یافت
و بعضی از عامه بر این رفته اند که هنوز متولد نشده است و بعضی گفته اند که یکسال پیش از فوت پدر فوت
شد و بعضی گفته اند متولد شده است و غیبت او از جانب خدا است که خلق بضلالت افتد تعالی الله
عن ذلک و بعضی گویند او خود غیبت اختیار کرد بدون سبب و جهتی و همین عقیده ضلالت لازم میاید شیعه
اثنی عشریه میگویند که غیبت آنحضرت بسبب کمی انصار و خوف از اعدا و از ظلم عمش جعفر کذاب و معتمد
عباسی خلیفه جور آن زمان و سایر دشمنان و هجوم عامه بجهة آنکه او را بگیرند و بکشند گریزان شده
از مردمان غیبت اختیار کرد اقوال العامه فی الغیبت اکثر قایل میشوند که غیبت اختیار کرده و میگویند
اگر غایب میبود در اینمدت مدید میبایست پیدا شود و نمیباید باین قدر عمر داشته باشد اگر زنده بود باید
که کسی او را به بیند جواب آنست که شما قایل اید که بسیار کسی از نیکان و بدان در جهان زنده اند و عمرهای
طویل زیاده از چهار هزار سال و پنجهزار سال دارند پس آنحضرت اگر عمر طویل داشته باشد و زنده باشند
بعد غیبت و خداوند عالمیان قادر است که او را زنده بدارد و بعد از آن بدر آورد و سبب دیر ظاهر

مهدی ع

نشد:

شدن بجهت مصالح چند است که خداوند عالم میداند و بس که خودش هم میداند و از ایشان کسی
که زنده است حضرت ادریس است و در بهشت دیگر حضرت عیسی است که زنده است و در آسمان
چهارم است دیگر حضرت خضر است که در دریا با نهنگها باشد دیگر رجال الغیب اند که باعتقاد اهل تصوف
و غیره اکابر ایشان چهل نفرند از اقطاب که گرد جهان میگردند و هر کدام که بمیرند دیگری قطب میشود
و هر یک از این اقطاب عمرهای بسیار دارند و از مردودان ابلیس است و دیگر دجال بن صیاد است
و حمار او که مخلوق شده اند و زنده اند و خودش با خرش بیک روایت در جزیره از جزایر طبرستان
میباشد که آن جزیره شصت فرسخ در شصت فرسخ میباشد و هر روز حق تعالی آن جزیره را علف میرویاند
و آن خر میخورد و میگوید سیر نشدم احوالات دجال و خران آل بدانکه دجال ساحریست کافر از
فرزندان آدم است نه از دیو و جن و در نهایت مهارتست در علم سحر و در زمان حضرت رسالت ص
متولد شده است از عبدالله عمر روایتست که روزی رسول خدا چون از نماز صبح فارغ شد برخواسته
برفت و اصحاب در ملازمتش بودند تا بدهی که آنرا خوزدک میگفتند و بروایتی مجمع تشریف بردند تا
بدر خانه رسید و در را زد و پیرزنی بر آمد گفت چه میخواهی یا ابالقاسم آنحضرت فرمود یا ام
عبدالله رخصت میدهی که عبدالله را ببینم پیرزن گفت او را چه میخواهی که او دیوانه است کثیف
چنینش بر جامه خود حدث میکند و حرفهای ناگفتنی میگوید رسول الله فرمود گو چنین باشد
گفت پس در آئید چون داخل شدیم دیدیم که سر قطیفه برده خود بخود حرف میزند حضرت با او فرمود
چه می بینی گفت می بینم حقی و باطلی و تختی بر روی آب پس آنحضرت فرمود بگو اشهد ان لا اله الا
الله و انی رسول الله ملعون گفت بل تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و تو باین امر از من
سزاوارتر نیستی و در روز دیگر در همان وقت آمده در بالای درختی دیدیم که چیزی میخواند
پیرزن گفت حرف زن و از درخت بزیر آی که محمد آمده است پس ساکت شد و رسول الله شهادت
گفت و همان جواب شنید روز سیم که آمدیم در میان گوسفندان بود آوازی میکرد چون آواز کلاغ
و گفتگوئی که سابق گذشت رسول ص با وی گفت خسأ دور شو خدا از آن فرمود ترا مهلت داده اند تا بزمانی
خود بخواهی رسید و آنچه مقرر شده از تو بفعل خواهد آمد و در هر سه روز آنحضرت با اصحاب خود

گفت خدا این نفر را از رحمت خود دور کند و اگر او نبود من جزای او میدادم و در روز آخر فرمود که
حقتعالی هیچ پیغمبر را مبعوث نفرستاده که قوم او را از دجال نترسانیده باشد ولیکن او در این امت
ظاهر گردانیده و او بیرون خواهد آمد بر خری سوار که میان هر دو گوشش یک میل راه باشد و
بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب همراه او سیر خواهد کرد و اکثر تابعان او زنان و
اعراب باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت بغیر از مکه و مدینه که قدمش بحرمین نخواهد رسید و انا ربکم
الاعلی خواهد گفت هرگاه امر او بر کسی مشتبه شود باید که بداند خدا اعور نیست و بر خر سوار نمیشود
و ابن بابویه بعد از نقل این حدیث گفت عجب است از مخالفین و اهل عناد که تصدیق این خبر مینمایند و از
بقای صاحب الامر و غیبتش در این مدت استبعاد میکنند و بطریق دیگر مرویست که روزی آنحضرت بدهی
که در دو فرسخی مدینه بود در رسید فرمود ولادت دجال در این ده خواهد بود و نام پدرش صیاد است
و نام مادرش کاهنه هر دو یهودی بودند و یهود دجال را قطامه گویند و در روایت دیگر پدر دجال
داود نام دارد و مادرش میمونه و در روایت دیگر فاطمه گفته است دجال ابو یوسف بود و یهود او را پیغمبر میدانستند
و چون ظهور میکند او را خدا میدانند و بروایت دیگر آنحضرت چون مکان تولد او را بیان نمود
این حکایت در روز جمعه بود و چهارشنبه وقت غروب آفتاب متولد شد چون بر زمین آمد فی
الحال نشست و حرفی زد و خود را وصف میکرد و هر چه کسی بخاطر میگرفت میگفت و ساعت بساعت
بزرگ میشد و یک چشمش مانند دانه انگور که بر سر آب آمده باشد بیرون آمده و یک چشمش ممسوح بود
یعنی هموار و باطل و ابرویش هموار بود و ریش دراز داشت و او را دجال نام نهاد و دجال بمعنی
دروغگو و فریبنده است و در آن ایام عبدالله بن مسعود و محمد بن مسلم بآن ده رسیده بودند آواز
عوعو شنیدند از سبب آن پرسیدند حقیقت حکایت باشان گفتند بدرون خانه آنش رفتند
دیدند که بر پیشانیش بخط صنع یزدانی نوشته که الکافر بالله و بروایت دیگر کاف و فا و را جدا نوشته بودند
از آنجا بخدمت حضرت رسالت رفته کیفیت را چنانچه دیده بودند بعرض رسانیدند روز دیگر
آن سرور با ابن مسعود و عمر بآن ده تشریف بردند و بدر خانه دجال رسیدند عمر حلقه بر در زد مادر دجال
آمده ایشان را بدرون برد در وقت رفتن حضرت با رفیقان تهدید نمود و سوره الم و دخان را خاطر

نمود

کرفته تا دجال را امتحان کنند که چه میکوید چون داخل شدند دیدند که دجال بر تخت نشسته باذنی در دست
کرفته خود را باد میزد و لحظه بلحظه بزرک میشد و با مردم از هر باب سخن میکفت حضرت رسالت فرمود ای
دجال شهادت ده که من رسول خدایم دجال کفت برسالت از من اولی میبینی تو شهادت ده که من
رسول خدایم و بروایت دیکر کفت من خدایم رسول خدا فرمود تعسا لک یا ملعون یعنی هلاک شوی
ای دور افتاده از رحمت خدا مرتبه دیکر او را بشهادت دعوی فرمود جوابش هذیان کفت مرتبه
سیم کفت بکو اشهد ان لا اله الا الله محمد رسول الله دجال همان بیهوده اول و دویم را جواب
داد چون حضرت از اسلام او مایوس شد آنچه در خاطر کرفته بود استفسار نمود دجال باستعجال کفت
الدّخ و هم دخان حضرت مقدس نبوی کفت قاتلک الله ابن عمر شمشیری بر سر دجال زد اصلا
در سر او کار نکرد و برکشت و بر سر عمر آمد و چهار انکشت در سر او نشست و خون بر سر و روی عمر
ریخت حضرت فرمود ای عمر تو نتوانی برای قضای خدا چاره بر انکیخت بعد از آن دست مبارک
بر جراحت او کذاشته بصحت مبدل کشت چنانچه کویا هرکز جراحت نبود بعد از آنجا بیرون آمده
بمدینه عنان توجه مصروف داشتند و دجال بدفعال از عقب آن بددل کالای نعلین عدوان بدوش
و عصای طغیان بر کرفته بجانب مدینه رفت چون خلایق آن هیئت عجیب را دیدند کروه انبوه
بر او جمع کردند دجال بسر کوهی دوید سنکی کران بر سر راه ایشان کذاشته و در میان انبوه عمر
عنان عزیمت برتافته ترسان و کریزان بخدمت حضرت رسالت شتافته حقیقت را عرض نمود
حضرت برکشته بر سر آن کوه شد و دست بدعا برداشته کفت خدایا شر این ظالم بدفعال را باو
که خود میدانی از امت من دفع کن فی الحال مرغی از مرغزار آسمان فرود آمده دجال را بچنکال
خود کرفته بهوا برد و هرچند تضرع و زاری و ابتهال کرد حضرت متوجه نشده آن مرغ دجال را اندر بایان
طبرستان رسانید و در جزیره انداخته و در آنجا محبوس ساخت و در کتاب صحاح المصابیح زهری
از ابا ص ذکر کرده که تمیم داری روزی در خدمت حضرت آمد میکفت که ما سی کس بودیم در کشتی
بتلاطم امواج شکسته به تخته پاره چسبیده بجزیره افتادیم و بروایتی دیکر کشتی ما یکماه در دریا
سرکردان شد آخر بجزیره رسیدیم در آنجا جزی دیدیم آنقدر بزرک که اکر پیش سرش بودی

دمش را بدیدی سرش مثل شتر و رویش مثل روی آدم و پشتش چون پشت گاو و تمام بدنش مثل بهر
بقدر درهم گفتم سبحان الله هرگز حیوانی باینصورت ندیده ام آن خر بزبان آمد و گفت دجال
که سوار من است از من عجیبتر است گفتم کجاست گفت در این قصر رفتیم شخصی را دیدیم که با آن بزرگی
کسی ندیده بودیم یک چشمش ممسوخ بود بوجهی که ذره شکاف نداشت و چشم دیگرش چون ستاره
میدرخشید و در میان دوشش موی بر آمده مثل نیزه و بر پیشانیش نوشته بود که کافر و پای
او بزنجیر بود و دست راستش بر گردن بغل بسته میان زمین و آسمان معلق ایستاده بمن گفت
تمیم داری تو نی گفتم بلی احوال چند پرسید بعد از آن گفت محمد را دیده گفتم کدام محمد گفت نبی
تهامی عربی که تولدش در مکه بود بمدینه هجرت نموده صاحب لوا و شفاعت و حوض کرامت
چون باو رسی تصدیق باو بکن و باو ایمان بیاور و این نصیحت که ترا کردم هیچکس را نکردم و بروایت
مصابیح پرسید عرب با او حرب کردند گفتم آری گفت بر چه قرار گرفت گفتم بسیاری از ایشان اطاعت
کردند گفت خیر ایشان در اینست بعد از آن گفت که نزدیکست که مرا اذن خروج بدهند و همه زمین را
در چهل روز بگردم بعد از آن الاغش را که نام او جساسه است طلبیده و بروایت دیگر پیش آمد و زانو
بر زمین گذاشت و گفت این چند کس را بردار و در زمین ایشان فرود آور بار آن سوار گشته بعجالت
بمدینه رسیدیم پس تمیم داری که نصرانی بود بخدمت حضرت رسالت آمد و ایمان آورد در اخبار
آمده که سه سال پیش از خروج آن ملعون خدا تعالی در سال اول امر میفرماید که آسمان ثلث باران از
نگاه دارد و زمین را فرماید که زرع و گیاه نروید و سال دیگر آسمان و زمین هر کدام دو ثلث برکت
و رحمت را قطع کند و سال سیم یکقطره باران نبارد و یک برگ گیاه نروید و بعد از آن دجال
خروج نماید و ظاهر میشود که خروج آن ملعون پیش از ظهور آنحضرت باشد و در روایتی آنست که هجده روز بعد
از ظهور حضرت خروج کند وقتی که خروج کند اول بر سر کوهی نشیند و بآواز بلند ندا کند که آوازش
بهزار فرسخ رسد و بار دیگر نعره زند که همه ابرار و اشرار بشنوند و سه روز نیم و بروایت دیگر چهل روز
بر سر آنکوه توقف کند تا اسباب ضلالتش مهیا شود و شیطان نماید و راهنما و همه کاره او باشد
و بعد از آن از کوه بزیر آید و بر آن حمار سوار شود و مرویست که حمار دجال بدنش گل گل سبز حسنت

و چهار دست و پایش از زانو سیاه و از زانو تا سم سفید و در میان هر دو گوشش چهل میل فاصله
و در سایهٔ گوش او چهل هزار کس راه روند و بلندیش از زمین هفت فرسخ و هر گامش یک میل
و در میان دو گوشش جمع کثیری بنشینند و بقولی این گامش چهار فرسخ است و آنملعون
عصائی از نقره بدست گیرد که طولش یکفرسخ باشد و بجز از هر موی خرش آواز و نغمهٔ سازی
تازه در کمال خوشی بر آید و یک کوه بزرگ از طرف راستش با او هر جا که رود روان شود که در نظر
باغی نماید در غایت آراستگی و نهایت پیراستگی پر از انواع نعمتها و میوه‌ها از هر جانب نهرها جاری
که ارواح بینندگان از دیدن او پرواز کند و آنرا بهشت نام کند و از جانب چپش کوه دیگر پر از آتش
و مار و عقرب و انواع حشرات الأرض و همه اصناف عذاب باشد و آنرا دوزخ نام کند و به آواز
بلند فریاد کند که من خدای بزرگ شمایم و پروردگار همه شمایم هر کس اطاعت من نکند بدوزخش اندازم
غرض در مدت چهل روز عالم را طی کند و جمع کثیری از فقرا و زنان و پیروان بروی بگروند و همه جهانرا
مسخر کند الا کعبهٔ معظمه و مدینهٔ مشرفه و بیت المقدس پس چون خواهد داخل شود بامر الهی ملائکه با حربهای
عذاب بر او حمله کنند چون نزدیک مکهٔ معظمه رسد حضرت عیسی از آسمان فرود آید نزدیک منارهٔ بیضا
در زمین مقدسه در بالای کوهی که آنرا افیق میگویند در جامهٔ مصری پوشیده باشد و هر دو دست خود را
بر بالهای فرشته نهاده عرق از روی مبارکش ریزان شود و نفسش بهر کافری که رسد بمیرد و پس
پیش حضرت صاحب الأمر آید و آنوقت نماز باشد که روح الله بحضرت صاحب اقتدا کند و بامر
آنسرور متوجه حرب دجال شود با حربه که از آسمان آورده حمله کند و او بگریزد و خدا تعالی امر کند
زمین را که او را بگیرد و نگذارد که او برود و آنحضرت او را بکشد و در پناه هر درختی و هر دیواری
و کوهی اصحاب آنملعون باشند آواز بلند کند که در اینجاست بیائید و بکشید و بروایتی دیگر
آنست که حضرت مهدی رئیس اهل ضلالت را بجهنم فرستاد و بروایت دیگر از آنحضرت منقولست
که قامت دجال بیست گز است و آبله رو و ازرق است و در پیشانیش دو شاخ است و دهنش بدبو است
و ناخنهای برگشته دارد و لشکرش هزار هزار و ششصد هزار کس خواهد بود و بحضرت خضر برخورد
و آنحضرت میگوید که تو دجال کافری و آنحضرت را شهید میکند تا سه مرتبه و حقتعالی او را زنده میکند و در

کتاب کمال الدین مذکور است که مضمونش مختصری از آن اینست که در زمان دجال رسول خدا متولد شده و رسول
الله با جماعتی سه مرتبه بجانب آن ملعون رفت و فرمود که اقرار بوحدانیت خدا و رسول او بیاور پس آن ملعون ابا نمود
راضی نشد پس حضرت فرمود که خدا به پیغمبرانش احوال این ملعون را خبر داده هرگاه خروج کند و دعوی
خدائی کند کور است و بدانید خدای شما کور نیست و جسم نیست و چون خروج کند بر خری سوار باشد
که میان دو گوشش یک فرسخ باشد و اکثر تابعان دجال اولاد زنا و یهودان و زنان صحرانشینان
باشند و یهودان بضرب سنگ مسلمانان را بکشد و اول یهودان بخدائی او اقرار کنند و بطریق
مخالفان انکه هر یهودی از انگشتری به دجال زد برگشت و بر سر او نشست و بدجال ضرری نرسید حضرت
رسالت مرتبت فرمود که دجال را بردارند و باصفهان بیندازند پس آن زن دجال را باصفهان
انداخت و در دهی که او را یهودیه میگویند و از آنجا خروج کند و یک چشم او کور است و چشم دیگر در
میان پیشانیست و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که فرمود بیرون آید دجال و بر خری
سرخ سوار است که مابین گوشهای او هفتاد گز است و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که
قحط آن باشد و هرگاه تمام شد یکی باشد تابعانش جماعتی اند که طیلسانهای سبز میپوشند و
کوبا طیلسان سبز کسوت یهود است حضرت صاحب در بلاد شام در روز جمعه او را در عقبه رفیق
بقتل میرساند و بروایت شافعی بردهی که آنرا لد گویند و از مضافات فلسطین او را بقتل میرساند
و در روایتی آنکه حضرت مسیح او را در روی صخره بیت المقدس ذبح نماید علامت ظهور دجال در
کتاب خرائج از حضرت امیرالمؤمنین مرویست که روزی خطبه میخواندند و بعد از فراغ فرمودند
سلونی قبل ان تفقدونی صعصعة بن صوحان قدرت کرد و پرسید که یا امیرالمؤمنین کی دجال
بیرون خواهد آمد آنحضرت فرمود که این علمی است از اسرار مخفیات و شاید رخصت اظهار
آن نباشد اما آنرا نشانها و علامتهاست که همه متصل بهم است فوت کردن و سهل دانستن نماز و بر
طرف شدن امانت و رواج یافتن و حلال دانستن دروغ و ربا و فروختن دین بدنیا و قطع صله رحم نمودن
و ربا خوردن و تابع هوا شدن و مشورت کردن با زنان و سفها را امور عظیم فرمودن و خون ریختن را
سهل شمردن و علم ضعیف باشد و بظلم فخر کنند و امرا فاجر شوند و وزرا ظالم گردند و بجا خیانت پیشه

کستند و قرآن فسق را رشوه نمایند و بعلانیه فجور نمایند و ظاهر شود شهادت زور و منارها بلند شود
و مسجدها کنگره دار کردد و مصحفها حلی و حلل بهم رسانند و بهتان شایع شود و دائم و طغیان رونق گیرد
و صفهای نماز درهم رفته و بهم پیوسته باشد اما دلها از هم متفرق و دور بود و نقض عهد را سهل
شمارند و خلف وعده را سهل گیرند و شریک شوند زنان با شوهران در تجارت بجهت حرص بر دنیا
و آوازهای فاسقان بلند باشد و کفیل مهمات و رئیس قوم رذل ترین ایشان باشد و از فجار و فساق
بترسیده باشند و بتقیه با ایشان سلوک کنند و تصدیق دروغ کذابان باید نمود و کاذب صادق باشد
و خائن امین زنان بمردان مانند شوند و مردان بزنان تشبه جویند مردان بمردان کفایت و زنان بزنان
رغبت نمایند زنان چون مردان بر زینها سوار شوند و در زینها کردند گواهی دهند بی آنکه از ایشان
گواهی طلبند گواهی راست را گوش نکنند و گواهی دهند بی آنکه از ایشان گواهی طلبند و عمل دنیا را
بر آخرت ترجیح دهند و شعار نمایند گرگان باشند پوست میش پوشیده و لهذا از مردار بدبوتر و از
صبر تلخ‌تر پس بر شماست که از آن فتنه دوری کرده خود را از میان کناری کشید و چون حدیث طولانی بود
بمطلب که ضرور بود اکتفا نمود دیگر از آن کسانی که تا حال زنده است ضحاک علوانی ماربدوش
که در چاه دماوند فریدون او را حبس کرد و هنوز عقیده مجوسان آنست که کوکرد احمر از بخار دهان
آن مار است که بر دوشهای ضحاک است و آن کوکرد در قعر چاه است و کسی نتوانه که از حرارت دهان
آن مار بیرون آورد و حقتعالی ضحاک را باین عذاب معذب ساخته دیگر هاروت و ماروت است که سرنگون
بسته در چاه بابل معلق آویخته دیگر مسیحاست که سامری باشند گویند هنوز در بیابانها میگردد و چون
سخی بود حقتعالی وحی فرستاد بحضرت موسی که او را مکش بعضی از ایشان بمسخ شدن ملعون
قایلند که بصورت سگی است و تشنه در بیابانها میگردد و بعضی این نکاراد در همین سامره در
رود دجانه بط دیده اند دیگر سیمرغ است که عنقای مغربست و بدعای حنظله بن صفوان پیغامبر شده
دیگر آن شتریست که باعتقاد ایشان جنازه حضرت امیر را بار او بست و هنوز در بیابانها میگردند
دیگر بچه ناقه صالح است که گویند هنوز در میان کوههای مکه و شام میباشد و ناله میکند و قافله حاج
که بآن راه میروند سازها میزنند نعره و آواز بر میدارند که شتر ایشان صدای بچه ناقه صالح را

نشنوند که اگر بشنوند همه شتران بمیرند دیگر اکثر عقلا میگویند که ققنس مرغیست که هزار سال عمر میکند و چون
وقت مردنش شود هیمه بسیار جمع میکند و بر روی آن می‌نشیند و ناله میکند و بال بر هم میزند و آتش
از بال او بر هیمه می‌افتد و میسوزد و ولادت با سعادت آنحضرت در شب جمعه پانزدهم ماه شعبان
و بعضی ششم ماه مذکور گفته‌اند و در کشف الغمه از طریق مخالفان بیست و سیم ماه رمضان و بعضه
در سال دویست و پنجاه و پنج یا شش هجری پدر بزرگوارش امام حسن عسکری است و مادرش ملیکه
دختر یشوعای بن قیصر روم از نسل شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی ملقب
بنرجس خاتون و بعضی گویند مریم دختر زید علویه است و این قول در نهایت ضعف است در حین وفات
والد بزرگوارش پنج سال بود که برتبه علیه امامت سرافراز گردید احادیث ظهور آنحضرت که
از طرق عامه از صحاح سته ایشان استخراج شده که هر یک از آن صحاح را اهل سنت بمنزله قرآن
میدانند بچند حدیث اکتفا میشود الاول نقل ابو هریره عن النبی صلعم انه قال لا یقوم الساعة حتی
یملک رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطنیة وجبل الدیلم ولو لم یبق الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یفتح
ها الثانی عن ابو هریره قال قلت یا رسول الله لکل نبی وصی وسبطین فمن وصیک وسبطان
فسکت ولم یرد علی جوابا فانصرفت حزینا فلما کان الظهر قال ادن یا ابا هریره منی فجعلت ادنو واعوذ
بالله من غضب الله ورسوله قال ان الله بعث اربعة آلاف نبی وکان لهم اربعة آلاف سبط
فو الذی نفسی بیده انا خیر الانبیاء ووصیی خیر الاوصیاء وان سبطی خیر الاسباط ثم قال الحسن
والحسین سبطای من هذه الامة وان الاسباط کانوا من ولد یعقوب کانوا اثنی عشر رجلا فان
الائمة بعدی اثنی عشر من اهل بیتی علی اولهم واوسطهم واخرهم محمد مهدی هذه الامة من تمسک
بعدی بهم فقد تمسک بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله الثالث عن عمر بن الخطاب
قال سمعت ان رسول الله صلعم یقول الائمة بعدی اثنی عشر تسعة من صلب الحسین منها مهدی هذه الامة
من تمسک بعدی بهم استمسک بحبل الله ومن تخلی منهم فقد تخلی من الله الرابع عن ابی هریره قال
صلی بنا رسول الله صلوة الفجر ثم اقبل علینا فقال معاشر اصحابی من احبنا اهل البیت حشر معنا
ومن استمسک بالاوصیاء من بعدی فقد استمسک بالعروة الوثقی فقام الیه ابو ذر فقال یا رسول

الله فكم الائمة بعدك قال عدد نقباء بني اسرائيل فقال كلهم من اهل بيتك فقال كلهم من اهل بيتي و
المهدي منهم الخامس عن ابي امامة قال قال رسول الله لما عرج بي الى السماء رايت مكتوبا على
ساق العرش بالنور لا اله الا الله محمد رسول الله ايدته بعلي بن ابي طالب ونصرته به ثم بعده الحسن
والحسين ورايت عليا عليا ثلث مرات ورايت محمدا محمدا وجعفرا وموسى والحسن والحجة اثنى عشر
مكتوبا بالنور فقلت من هؤلاء يا رب فقد قرنتهم في فنودهيت يا محمد الائمة بعدك والاوصياء من
ذريتك السادس عن عائشة قالت كان لنا مشربة وكان النبي اذا جاء جبرئيل لقيه فيها فلقيه
رسول الله مرة وامرني ان لا يصعد اليه فدخل الحسين بن علي ولم اعلم حتى غشيهما فقال جبرئيل
من هذا فقال رسول الله ابني فاخذه النبي فاجلسه على فخذه فقال جبرئيل اما انه سيقتل قال رسول
الله الله اكبر ومن يقتله قال امتك قال رسول الله امتي قال نعم وان شئت اخبرتك عن
الارض التي يقتل بها فاشار جبرئيل الى الطف بالعراق واخذ تربة حمراء فاراه اياها فقال هذا من
تربة مصرعه فبكى رسول الله فقال جبرئيل لا تبك فسوف ينتقم الله منهم بقائمكم اهل البيت فقال
هو التاسع من صلب الحسين وسماه عبده عليا خاضعا لله خاشعا ثم يخرج من صلب علي ابنه وسماه
عبده محمدا قانتا لله ساجدا ثم يخرج من صلب محمد ابنه وسماه عبده جعفرا ناطقا عن الله صادقا في
الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده موسى واثق بالله محب في الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه
عبده علي الراضي بالله وداعي الى الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده محمد المرغب في الله و
الذاب عن حرم الله ويخرج من صلبه ابنه وسماه عبده عليا المكتفي بالله والواثق الى الله ثم
يخرج من صلبه ابنه وسماه عبده حسنا مومن بالله مرشد الى الله ويخرج من صلبه ابنه كلمة الحق
ولسان الصدق ومظهر الحق وحجة الله على بريته وغيبته فيظهر الله به الاسلام واهله ويخفي به
الكفرة واهله السابع من خوارزمي باسناده عن سعد بن بشر عن علي بن ابي طالب قال قال
رسول الله انا وارد كم وانت يا علي ساقي والحسن الرائد والحسين الامر وعلي بن الحسين الفارط
ومحمد بن علي الناشر وجعفر بن محمد السابق وموسى بن جعفر محصي المحبين والمبغضين وقامع المنافقين
وعلي بن موسى زين المؤمنين ومحمد بن علي منزل اهل الجنة في درجاتهم وعلي بن محمد خطيب شيعته

ومزوجهم الحور العين والحسن بن علي سراج اهل الجنة يستضيئون به والمهدي شفيعهم يوم القيامة حيث لا يؤذن
الا لمن يشاء ويرضى الثامن ما نقله ابو داود والترمذي كل منهما بسنده يرفعه الى ابن ابي سعيد الخدري قال
سمعت رسول الله يقول المهدي مني اجلى الجبهة اقنى الانف يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما
وجورا التاسع في كتاب كفاية الطالب من الدارقطني صاحب الجرح والتعديل قال اتيت
ابا سعيد الخدري فقلت له هل شهدت بدرا فقال نعم الا تحدثني بشيء سمعته من رسول الله في ع
وفضله قال بلى اخبرك ان رسول الله مرض مرضا نقه منها فدخلت فاطمة ع تعوده وانا جالس عن يمين رسول
الله فلما رأت رسول الله من الضعف خنقتها العبرة حتى بدت دموعها على خدها فقال لها رسول الله
ما يبكيك يا فاطمة قالت اخشى الضيعة يا رسول الله فقال يا فاطمة اما علمت ان الله اطلع على الارض
اطلاعة فاختار منها اباك ثم اطلع ثانية فاختار منها بعلك فاوحى الي فانكحته واتخذته وصيا اما علمت
انك بكرامة الله اباك زوجك اعلمهم علما واكثرهم حلما واقدمهم سلما فضحكت واستبشرت قال رسول الله
ان يزيدها مزيد الخير كله الذي قسم الله لمحمد وآل محمد فقال لها يا فاطمة ولعلي ثمانية اضراس يعني مناقب ايمان بالله
ورسوله وحكمه وزوجته وسبطاه الحسن والحسين وامره بالمعروف يا فاطمة انا اهل البيت اعطينا
ست خصال لم يعطها من الاولين ولا يدركها احد من الآخرين خيرنا خير الانبياء وهو ابوك ووصينا
خير الاوصياء وهو بعلك وشهيدنا خير الشهداء وهو حمزة ابن ابيك ومنا سبطا هذه الامة وهما ابناك
ومنا مهدي الامة قال ابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي هكذا اخرجه الدارقطني صاحب
الجرح والتعديل العاشر ما اخرجه ابو داود بسنده في صحيحه يرفعه الى علي بن ابي طالب قال قال
رسول الله لو لم يبق من الدهر الا يوم واحد لبعث الله رجلا من اهل بيتي يملأ الارض عدلا كما
ملئت ظلما وجورا الحادي عشر ما رواه ايضا ابو داود في صحيحه يرفعه بسنده الى ام سلمة زوج
النبي قال سمعت رسول الله يقول المهدي من ولدي من عترة فاطمة الثاني عشر ما رواه القاضي ابو
محمد الحسين بن مسعود البغوي في كتابه المسمى بشرح السنة اخرجه الامامان البخاري ومسلم كل واحد
منهما بسنده في صحيحه ابو هريرة قال قال رسول الله لا تذهب الدنيا حتى [illegible] كيف انتم اذا
نزل فيكم وامامكم منكم الثالث عشر ما اخرجه ابو داود والترمذي بسندهما في صحيحهما يرفعه كل واحد منهما

بسنده

بسنده الی عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله
ذلک الیوم حتی یبعث رجلا من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملاء الأرض قسطا و عدلا کما ملئت
ظلما و جورا الرابع عشر و منها فی روایة اخری ان رسول الله قال یلی رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی
هذا عن ابی داود الترمذی الخامس عشر ما نقله ابو اسحق احمد بن محمد الثعلبی فی تفسیره برفعه بسنده الی
انس بن مالک قال قال رسول الله نحن ولد عبد المطلب سادة اهل الجنة و انا و حمزة و جعفر و علی و الحسن
و الحسین و المهدی السادس عشر ما نقله صاحب کتاب فصول المهمة و کشف الغمة عن ابی داود
انه قال قال رسول الله لا یذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی قال ابن
طلحة و صاحب الفصول المهمة قال الشیخ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی من کتاب
البیان من اخبار صاحب الزمان من الدارقطنی علی کون المهدی حیا باقیا منذ غیبته الی الآن و
الامتناع فی بقائه کبقاء عیسی بن مریم و الخضر و الالیاس من اولیاء الله و بقاء الاعور الدجال
و ابلیس اللعین من اعداء الله و هؤلاء ثبت بقائهم بالکتاب و السنة و از اصحاب کبار که
احادیث مهدی ع را ذکر کرده اند عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابو سعید الخدری و
ابو ذر غفاری و سلمان الفارسی و سمرة و جابر بن عبد الله الانصاری و انس بن مالک و ابو هریره
و عمر بن الخطاب و زید بن ثابت و زید بن ارقم و ابو امامه و واثلة بن اسقع و ابو ایوب انصاری
و عمار بن یاسر و حذیفة بن اسید و عمران بن الحصین و سعد بن مالک و حذیفة بن الیمان و ابو قتاده
انصاری و از زنان حضرت فاطمه و ام سلمه و عایشه اند در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ابو
داود و ترمذی از ابو هریره روایت کرده است که رسول فرمود بحق خداوندی که جانم در دست
قدرت اوست که نزدیکست که نازل شود فرزند مریم که حاکم و عادل باشد پس صلیبهای نصاری را
بشکند و خوکها را بکشد و جزیها را برطرف کند یعنی از ایشان بغیر از اسلام چیزی قبول نکند پس
گفت رسول خدا فرمود که چگونه خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان فرزند مریم و امام شما
از شما باشد و در صحیح از جابر مرویست که رسول خدا فرمود که پیوسته طایفه از امت من مقاتله
خواهند کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرمود که فرود آید عیسی بن مریم پس امیر ایشان

خواهد بود گفت بیا با تو نماز کنیم او گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه خدا این امت را برگزیده است
و حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی که از اکابر اهل سنت است چهل حدیث در باب مهدی
جمع نموده است در کشف الغمه و فصول مهمه و غیره ذکر کرده ام بخلاف اما چند بیان نمایم اول
ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود مهدی هادی از امت من خواهد بود و اگر
عمرش کوتاه باشد هفت سال و الا هشت سال و الا نه سال تنعم خواهد کرد و در زمان او خلایق تنعم
نمایند که هیچ بدکار و نیکوکاری هرگز نکرده باشد از آسمان همیشه بارش خواهد بود و ذخیره
نخواهد کرد در زمین هیچ علف و دانه را دویم بسند مذکور از آنحضرت منقول است که فرمود مملو خواهد
گشت زمین از ظلم و جور بعد از آنکه مردی از عترت من برخواهد آمد و دنیا را پر از راستی کند
و عدل خواهد نمود و او مالک زمین خواهد بود هفت سال یا نه سال سیم بسند مذکور از آنحضرت
منقول است که قیامت قیام نخواهد نمود مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت
من که مملو سازد زمین را از عدل و داد چنانچه مملو شده باشد پیش از آن مدت هفت سال چهارم
زهری از علی بن الحسین از پدرش روایت نموده که رسول خدا روزی فاطمه را گفت المهدی
من ولدک پنجم علی بن هلال از پدرش نقل نموده که گفت بخدمت حضرت رسالت رسیدم در حالتی
که دنیا را وداع میفرمود دیدم که دخترش فاطمه بر بالینش نشسته بود و میگریست پس گریست
تا آواز گریه اش بلند شد و رسول خدا سر بطرف او برداشته فرمود ای حبیبه من فاطمه چه چیز ترا گریانید
پس فاطمه گفت از ضایع شدن بعد از تو میترسم که خلق عالم ترا فراموش نمایند و با ما جور و ستم
روا دارند پس رسول خدا فرمود یا حبیبی مگر ندانستی که حقتعالی نگاه کرد نگاه کردنی
و اطلاع یافت اطلاع یافتنی که برگزید از جمیع اهل زمین پدر ترا و او را برانگیخت برسالت
و بعد از آن توجه دیگر فرمود و اختیار نمود از جمیع عالم شوهر ترا و من وحی نمود که ترا با او عقد کنم
ای فاطمه ما از اهل بیتیم که حقتعالی بما عطا کرده است هفت خصلت که پیش از ما هیچکس را نداده است
و بعد از ان هیچکس نخواهد داد یکی آنکه مرا خاتم پیغمبران ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیین
نام دارم و اکرم المرسلین و دوسترین جمیع مخلوقاتم و پدر توام دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیا

و دوست‌ترین جمیع مخلوقاتست نزد حقتعالی و او شوهر تست و دیگر شهید ما بهترین شهیدان است ۲۰
و دوست‌ترین همه نزد حق جل و علا و او حمزه ابن عبد المطلب است که عم پدر تو و عم شوهر تست و
و دیگر آنکه دو سبط این امت از ما اند که آن هر دو پسران تو حسن و حسین اند که آنها دو سید
و بهترین جوانان اهل بهشتند و بخدائی که مرا براستی بخلق فرستاده که از این دو سبط خواهد بود
مهدی آخر الزمان این امت در آنوقت که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنها ظاهر گشته خلقان
بعضی بر بعضی مسلط شده نه هیچ بزرگی رحم نماید کوچکی را و نه کوچکی رعایت تعظیم و توقیر بزرگان
نماید و در آنحال بر انگیزاند حق تعالی از اولاد این هر دو آنکسی را که قلعهای ضلالت و گمراهی را بگشاید
قفل از دلهای غفلت زده وا کند و راه دین در آخر زمان چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد ای فاطمه ای نور دیده
من محزون مباش و گریه مکن که حضرت عز و جل بتو از من و از همه کس رحیم‌تر است و مهربان‌تر بجهة
نزدیکی که ترا با من هست و بواسطه محبتی که ترا در دل من هست بتحقیق که تزویج نمود حقتعالی ترا
با زوج تو در حالی که حسبش عظیم‌تر و منصبش عزیزتر و بر مخلوقات رحیم‌تر و باحکام داناتر و در حکم
کردن عادل‌تر و با بیها من از حقتعالی در خواسته ام که تو اول کسی باشی از اهل من که بمن ملحق
خواهند شد از اهل بیت ششم حذیفه از عبد الله بن عمر روایت کرده است که گفت از آنحضرت
شنیدم که فرمود مهدی از دهی بیرون خواهد آمد که آنرا کرعه گویند هفتم حذیفه روایت کند که آن
حضرت فرمود بدرستی که مهدی مردی خواهد بود از اولاد من که روی او درخشنده و نورانی باشد
همچو ستاره پر نور و درخشنده هشتم حذیفه از آنحضرت روایت کرده که فرمود مهدی موعود از
فرزندان من خواهد بود که رنگ روی او رنگ مردم عرب باشد و جثه و جسم او مثل اولاد بنی اسرائیل
و بر طرف راست روی او خالی باشد که گوئی ستاره است نورانی پر سازد روی زمین را از
عدالت بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و راضی باشند بخلافت او اهل زمین و اهل آسمان
و مرغان در میان زمین نهم ابو سعید از آنحضرت روایت نموده است که فرمود مهدی از ما و از اولاد
ما خواهد بود و از جمله علامتهای او بینی پسندیده است و پیشانی نورانی و هم ابو سعید از آنحضرت
روایت کرده است که فرمود مهدی موعود از ما و از اهل بیت است مردی خواهد بود از امت

من که او را اسمی بکنیه و خوش اندام خوش نما بوده باشد و زمین را از عدل پر خواهد ساخت بعد از
آنکه پر از جور شده باشد پانزدهم ابو امامه باهلی از آنحضرت روایت نموده که میان شما و اهل
روم چهار فتنه و مصالحه خواهد بود بر دست مردی که از اهل حرقل باشد بفعل خواهد آمد یکی از حضار
مجلس برخواست گفت یا رسول الله امام در آنروز که خواهد بود فرمود امام خلق مهدی خواهد بود
نورانی باشد و در طرف راست او خالی سیاه دو عبای قطوبه که آن دو هست در حوالی کوفه پوشیده
باشد و او را مشابهت بمردان بنی اسرائیل باشد گنجها را از زمین بر دارد و شهرهای شرک و کفر را
فتح نماید دوازدهم عبد الرحمن بن عوف از آنحضرت روایت نموده که فرمود مرد برابر میانگیزد حقتعالی
از عترت من و ذریه من از نشانهای فرق الثنایا یعنی دندانهای پیش او از هم جدا و اجلی الجبهه باشد
یعنی پیشانیش گشاده باشد و روی زمین را از عدل پر خواهد کرد و مال را در نزد او قدری نباشد و
هر کس بقدر استحقاق میدهد سیزدهم ابو امامه از آنحضرت روایت نموده که آنحضرت روزی خطبه
میخواندند در اثنا ذکر دجال را فرموده گفت کثافتهای خود را بیرون خواهد انداخت چنانچه کوره
کثافت آهن را و آنروز را روز خلاص نام خواهد بود و از آنمیان ام شریک برخواسته گفت یا رسول
الله در آنروز عرب در کجا خواهد بود دجال ایشان چون مبعوث آنحضرت فرمود که اکثر ایشان
در آنروز در بیت المقدس باشند در مدینه از ایشان کمتر خواهد بود امام خلق در آنوقت مهدیست
که او مرد صالح است از ذریه من چهاردهم ابو سعید خدری از آنحضرت روایت نموده که فرمود بیرون
خواهد آمد مهدی از امت من بر میانگیزاند برای مردمان حقتعالی ظاهر و باطن امت را در زمان
او بعیش و تنعم خواهد گذرانید و چهارپایان را آب و علف بسیار خواهد بود و زمین بیرون خواهد داد
روئیدنی که در شکم داشته باشد و عطا خواهد کرد مالها و زرها را بمردم چندانکه باید و شاید و شهر
در عهد او نماند پانزدهم ابن عمر روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود بیرون خواهد آمد مهدی در
حالتیکه ابری در سر او سایه انداخته باشد و منادی در آن ابر ندا کند که این مهدی خلیفه حق
تعالی است زنهار که تابع او شوید و فرمان برید او را و مخالفت او جایز ندارید شانزدهم ابن عمر
از آنحضرت روایت نموده که فرمود مهدی بیرون خواهد آمد و بر سر او ملکی باشد که ندا

میکند که ایزد مهدیست و راه نماینده زنهار که تابع شوید او را هفتم ابو سعید از آنحضرت روایت
نموده که فرمود بشارت میدهم بمهدی که مبعوث خواهد شد در امت در وقتی که اختلاف و شورش
در میان مردمان بسیار باشد و زمین را پر کند از عدالت و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور
و راضی خواهند بود از و ساکنان زمین و آسمان قسمت خواهد کرد مالها را بر مردمان بسویه که
صاحب حق را بحق خود رساند هشتم ابن عمر گوید از آنحضرت شنیدم که میفرمود قیامت قائم نخواهد
گردید تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی زمین را که نام او نام من باشد مملو کند زمین را
از عدل و داد چنانکه مملو شده باشد از جور و ظلم نوزدهم از حذیفه یمانی مرویست که آنحضرت
فرمود که باقی نماند از دنیا مگر یک روز که حقتعالی البته برخواهد انگیخت در وی مردی را که نام او نام
من باشد و خلق او بعینه خلق من باشد و کنیت او ابا عبد الله باشد بیستم از ابن عمر مرویست
که گفت رسول خدا فرمود که دنیا آخر نمیشود تا آنکه حقتعالی برانگیزد مردی از اهل بیت من که موافق
باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من مملو سازد زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده
باشد از ظلم و جور بیست و یکم از ابو سعید خدری منقول است که آنحضرت فرمود باید که زمین از
ظلم و دشمنی پر شود بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من و زمین را پر از عدل و راستی کند
چنانچه پر از ظلم و دشمنی شده باشد بیست و دوم زبیر عوام از آنحضرت روایت نموده که
گفت شنیدم از آنحضرت که گفت ظهور خواهد کرد مردی از اهل بیت من که موافق باشد
اسم او با اسم من و خلق او با خلق من زمین را از عدل و راستی پر کند بیست و سیم ابو سعید از آن
حضرت روایت نموده که فرمود بعد از این زمانه را اختلاف و انقطاعی بهم رسد و فتنها ظاهر شود در
آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فتنها را برطرف کند و جهلا فقها را باتفاق بدل کند و او را
عطاها و بخششها موافق عدل و عدالت باشد بیست و چهارم ابو سعید خدری از آنحضرت روایت
کرده که فرمود بیرون می آید مردی از اهل بیت من و عمل نماید بسنت من و نازل سازد حقتعالی
برکتهای خود را بجهة او و مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور
عمل کنند بهمین طریق هفت سال انسانی که بجهة او مقرر شده و نزول کند در بیت المقدس

ثوبان از آنحضرت روایت نموده که هرگاه دیدید که رایتها و علمهای سیاه از طرف خراسان می‌آید رو
باو کنید که خلیفه خدا مهدی در آنجاست بیست و ششم ابن عباس روایت نموده که در خدمت
آنحضرت بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند و چون چشم آنحضرت بر ایشان افتاد رنگ
مبارکش متغیر شد و آب در دیده‌های مبارکش گردانید پس ایشان گفتند یا رسول الله چرا
همیشه از شما چیزی می‌بینیم که مکروه میداریم آنحضرت فرمود بدرستیکه ما از اهل بیتیم که اختیار کرده است
خدا آخرت را از برای ما و برگزیده است آنرا بجهت ما بدرستیکه اهل بیت مرا بعد از من بلاها
و آزارها و محنتها خواهد رسید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از جانب مشرق بیایند که با
ایشان علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند پس ایشان جهاد کنند و کار بر دشمنان تنگ گیرند
تا چون خواهند که حق را به ایشان تسلیم نماید قبول نکنند و حق را بمردی از اهل بیت من واگذارند که مملو
سازد زمین را از عدل چنانچه قبل از آن مملو شده باشد از ظلم پس باید کسی از شما که دریابد
آن قوم را بجانب ایشان شتابید و اگرچه رفتنش ممکن نباشد الا بسینه فرا رفتن و اگرچه راهش بر روی
برف باشد بیست و هفتم حذیفه روایت کند که از آنحضرت شنیدم که فرمود وای بر این امت
از پادشاهان جباره که چگونه خواهند کشت و خواهند ترسانید کسانی را که اطاعت ایشان
نکنند مومن متقی در آنحال بزبان با ایشان خواهد ساخت و بدل از ایشان گریزان خواهد
بود تا چون حقتعالی خواهد که بقدرت کامله خود باز اسلام را عزیز دارد و جبارانرا بشکند یکر کفار
کند و کار اسلام بعد از آنکه فاسد شده باشد بصلاح باز دارد پس خطاب کرده فرمود ای
حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا الا یکروز که البته حقتعالی دراز میکند آنروز را تا آنکه مالک
شود و حاکم شود بر دنیا مردی از اهل بیت من که فتنهای عظیم بر دست او جریان یابد تا اسلام ظاهر
شود و کفر برطرف گردد حق سبحانه و تعالی وعده نموده و وعده او خلاف نمیشود و حقتعالی سریع الحساب است
بیست و هشتم ابو سعید روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود نعمتی خواهند کرد امت من در زمان
مهدی تا آنروز از اولاد آدم آنچنان نعمتی نکرده باشند آسمان بر ایشان باران پی در پی خواهد ریخت و زمین
در شکم خود هیچ روئیدنی نگاه ندارد بلکه همه را بیرون خواهد داد بیست و نهم انس بن مالک روایت کرده است

که گفت از رسول صلعم شنیدم که ما از سادات اهل جنتیم و بعد از آن مجمل را مفصل نموده بر زبان معجز
بیان آورده که آن منم و برادرم علی و عمم حمزه سید الشهدا و پسر عمم جعفر طیار و دو سبط من
حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین سی ام ابو هریره روایت نموده که از آنحضرت شنیدم
که فرمود اگر باقی نماند از دنیا بغیر از شبی که البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد مردی از اهل بیت من
و انتقام مظلوم از ظالم خواهد کشید سی و یکم ثوبان از آنحضرت روایت نموده که شنیدم فرمود در آخر
الزمان فتنه پیدا خواهد شد تا آنکه سه کس از یک پدر در سر خلافت کشته شود و هیچ یک نرسد و بعد از آن
رایات سیاه پیدا شود و با دشمنان جهادی کنند که هیچ قومی نکرده باشند در آن وقت خلیفة الله مهدی
ظاهر شود و هرگاه بشنوید که مهدی خروج کرده بشتابید و با او بیعت نمایید که او خلیفة الله مهدیست
سی و دوم ثوبان روایت نموده که آنحضرت فرمود که رایات سیاه از جانب مشرق پیدا شوند که
گویا دلهای ایشان قلعهای آهن است کسی که بشنود که آن قوم در طلب حق رو آورده اند باید بشتابند و بیعت
و متابعت ایشان نمایند و اگر به رفتن بر زانو باشد در روی برف سی و سیم در سند خود امیر المؤمنین روایت
نموده که آنحضرت فرمود گفتم یا رسول الله از ما آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما پس رسول الله فرمود
بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما حق تعالی چنانچه این دین را بما ختم کرده است ختم آن نیز بما خواهد بود چنانچه
مردمان بسبب ما از شرک و کفر خلاصی یافتند ببرکت ما از فتنه و فساد نجات خواهند یافت و بسبب ما حق تعالی
الفت میدهد میان دلها بعد از آنکه دوری افتاده باشد بجهة فتنها و فسادها چنانچه الفت و برادری
داد بسبب دین بعد از آنکه دشمنان بودند با هم بجهة شرک سی و چهارم عبد الله بن مسعود روایت کرده
که آنحضرت فرمود که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب که البته حقتعالی دراز خواهد کرد آن شب را تا مالک
دنیا شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من زمین را
پر کند از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و قسمت کند مالها را در میان مردم بسویه و برابری
خواهد گردانید حقتعالی ببرکت او دلهای مردم را غنی و هم فقر و درویشی را از دلها بدر خواهد کرد و او
مالک زمین خواهد بود تا هفت سال یا نه سال و خیری در زندگی بعد از او نخواهد بود و عیش و خرمی
خلق را خواهد بود که مثل آن ندیده و نشنیده باشند سی و پنجم ابو هریره از آنحضرت روایت کرده است

که گفت شنیدم که قیامت قایم نمیشود تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که قسطنطنیه را با جبل دیلم ۳۰۵
را فتح نماید و اگر باقی نماند الا یک روز از دنیا که البته حقتعالی دراز گرداند آن روز را تا او بلاد شرک همه را
فتح نماید و از شرک اثری در روی زمین نماند سی و ششم قیس بن جابر از پدرش نقل میکند که آنحضرت
فرمود زود باشد بعد از من خلفا بهم رسند و بعد از خلفا امرا و بعد از امرا ملوک جبابره پس بیرون آید از اهل بیت
من مردی که مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد پیش از آن از ظلم و جور سی و هفتم ابو سعید
روایت نموده که از آنحضرت شنیدم که فرمود از ما خواهد بود آنکسی که نماز کند در پی سر او عیسی بن مریم بعد از آنکه او
خروج کند و عیسی از آسمان نزول کند سی و هشتم جابر از آنحضرت روایت کرده که شنیدم که نازل شود عیسی بن
مریم پس میگوید امیر قوم که مهدی است بعیسی که بیا با هم نماز کنیم پس عیسی میگوید بدرستیکه بعضی از شما بر بعضی امیر
و این از کرامتی است که حقتعالی باین امت کرامت کرده است در پی سر آنحضرت نماز میکند سی و نهم محمد بن ابراهیم از
جعفر منصور دوانقی از پدرش عبد الله بن عباس نقل کرده که در خدمت آنحضرت بودم و شنیدم که فرمود ضایع نخواهد شد
و هلاک نخواهد شد قومی و امتی که من در اول و عیسی بن مریم در آخر و مهدی در وسط ایشان بوده باشم چهلم
سلمان فارسی رضی الله عنه از آنحضرت روایت نموده که مهدی از فرزندان فاطمه است تم الاحادیث
و ائمه معصومین شیعیان را امر فرموده بصبر و انتظار فرج و دعا کردن از برای ظهور او عبادت شمرده اند
و بهتر دانسته اند زمان غیبت و حیرت را از زمان ادراک ملازمت آنحضرت زیرا که فتنهای عظیم در ظهور آنحضرت
بهم رسد و خلق بسیار از دین بدر میروند و همچنین منع فرموده اند از پرسیدن علت غیبت آنحضرت که چرا
غیبت اختیار کرد و چرا غیبت او بطول کشید و چه فایده از غیبت منظور است بسند معتبر منقولست که حضرت
زکی خالص حسن عسکری ع نوشتند بشیخ علی بن بابویه قمی رحمه الله بسم الله الرحمن الرحیم پناه
میبرم بخداوند عالم و سپاس و ستایش مر خدایرا که پروردگار عالمیان است و عاقبت خیر از برای پرهیزکاران
است و آتش جهنم از برای ملحدان و میل کنندگان از حق بباطل است و نیست عداوت
و دشمنی مگر بر ستمکاران و نیست خدائی مستحق عبودیت مگر آن خدائی که سزاوار پرستش و بندگی است
و بهتر آفرینندگان است اما بعد بدرستی که ترا وصیت میکنم ای شیخ من و محل اعتماد من ابی الحسن علی قمی توفیق
دهد ترا خدا و برساند بخوشنودی خود و بگرداند از صلب تو فرزندی صالح و شایسته پرهیزکار

دارسیونی

و ترسیدن از خدا و بپای داشتن نماز و دادن زکوة واجبی بدرستیکه خدا تعالی قبول نمیکند از کسی
که زکوة نده و وصیت میکنم ترا به بخشیدن گناهان و فرو خوردن خشم و غیظ و صله رحم کردن و
مواسات کردن اموال خود با برادران و سعی کردن در حوایج ایشان در دشواری و آسان و حلم
نمودن نزد جهل و تفقه در امر بمعروف و نهی از منکر بدرستی که خدا تعالی بزرگست و فرمود است
میفرماید لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس و اجتناب نمودن
از فواحش همه و بر تو باد بنماز شب و کسی که سبک شمارد و سبک گرداند نماز شب را از ما
نیست یعنی که ترک کند پس عمل کن در وصیت من و امر کن جمیع شیعه مرا تا آنکه عمل کنند و بر تو باد
بر شکیبائی و صبر و انتظار کشیدن فرج پس بدرستیکه پیغمبر فرموده است بهترین اعمال امت انتظار
کشیدن فرج است و همه شیعیان ما در حزن و اندوه خواهند بود تا آنکه ظاهر شود فرزند من
که پر کند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از جور و ستم پس صبر کن ای ابو الحسن علی و امر کن جمیع
پیروان مرا بصبر بدرستیکه زمین از خداست میراث میدهد به هر کسی که میخواهد و عاقبت از پرهیزکاران است
و سلام بر تو باد و بر همه شیعیان ما و رحمت خدا و برکتهای او و صاحب وکلای آنحضرت و جماعتی که
دیده بودند بسند صحیح مرویست که امام حسن عسکری آنحضرت را بجماعتی از شیعیان خود نمود و از آن
حضرت مسایل میپرسیدند و آنحضرت صحیح وار جواب ایشان را میداد و مشکلات ایشان را حل میکرد
تا مدت هفتاد و سه سال آنحضرت شیعیان توقیعات میفرستاد و وکلای آنحضرت بشیعیان میرسانید
و این هفتاد و سه سال را غیبت صغری میگویند و حال غیبت کبری آنحضرت است و وکلای نایب آنحضرت که اول ایشان
آنحضرت چهار نفر بودند و اول ایشان عثمان بن سعید عمریست که حضرت امام حسن عسکری او را
خوب کرده بودند و بعد از آن پسرش محمد وکیل بود و چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جماعتی بسیار
از اکابر شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود در جواب گفت که بعد از
من وکیل حسین بن روح نوبختی است و چون وفات حسین نزدیک شد بیان نمود که بعد از من
علی بن محمد سمری وکیل است و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد علما و اکابر شیعه با و گفتند
که بکسی وصیت نما در جواب گفت لله الامر و هو بالغه و بکسی وصیت نکرد ایشان را خبر داد

که بعد از من وکیل نخواهد بود و آن در سنه سیصد و بیست و نه هجری بود که وفات یافت و هر که بعد از
سمری دعوای وکالت نمود اکابر شیعه او را کافر میدانند و از اینجهة حکم بر کفر حسین بن منصور حلاج کرده اند
که ادعای وکالت میکرد و شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل کرده که حلاج بقم آمد در پیش نامها بان کم عقلان
وکالت حضرت صاحب الامر نمود تا آنکه علی بن بابویه قمی بوی آزار بسیار رسانیدند و او را از قم
اخراج نمودند و روایت کرده است علی بن عیسی اربلی وزیر در کتاب کشف الغمه از محمد بن ابی عبدالله
کوفی که جماعتی که بسوی ایشان از ناحیه مقدسه توقیعات بیرون می آمده است و بعضی وکلا بودند از ایشان
از بغداد عمری بود و پسرش محمد و حاجز و بلالی و عطار و از کوفه عاصمی و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار
و از اهل قم محمد بن اسحق و از اهل همدان محمد بن صالح و از اهل ری بسامی و اسدی و از آذربایجان
قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان و از غیر وکلا که آنحضرت را دیدند دلایل امامت آنحضرت
برایشان واضح شده از بغداد ابو القاسم بن ابی حلیس بوده و ابو عبدالله کندی و ابو عبدالله جنیدی
و هرون القزاز و ابو القاسم بن رئیس و ابو عبدالله بن فروخ و مسرور الطباخ و موالی ابی الحسن و
احمد و محمد پسران او و اسحق کاتب از بنی نوبخت و صاحب الفرا و صاحب صره مختومه و حاجز وشا
و از بصره ابو الادیان و از همدان محمد بن کشمرد و جعفر بن حمدان و از دینور حسن بن هرون و احمد برادرش
و ابو الحسن و از اصفهان ابن باذشاله و از صیمره زیدان و از قم حسن بن نضر و محمد بن محمد و علی بن محمد
بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و احمد بن اسحق و سعد بن عبدالله و از اهل ری قاسم بن موسی و
پسرش و پسر هرون و صاحب الحصاة و علی بن محمد و محمد بن یعقوب کلینی و ابو جعفر رفا و از قزوین
مرداس و علی بن احمد و از فارس دو مرد بودند و اسم ایشان را بیان نکرده و از شهرزور ابن خال
و باز میکویند از فارس مجروح و از مرو صاحب الف دینار و صاحب المال و رقعه بیضا و ابو ثابت
و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از یمن فضل بن یزید و حسن پسرش و جعفری و ابن الاعجمی و شمشاطی و
از مصر صاحب المولودین و صاحب المال و ابو رجا و از نصیبین ابو محمد بن الوجنا و از اهواز حصینی و عدد
سیصد و سیزده تن که در خدمت آنحضرت حاضر میشوند و احادیث بسیار بلکه اجماعی شیعه است
که جمعی از بزرگان مؤمنان که مرده اند در زمان آنحضرت زنده میشوند و جمعی از خاصان شیعه که زنده اند

بخدمت آنحضرت حاضر میشوند و منکر این و منکر متعه و منکر حج تمتع مع طواف نساء کافر است در مذهب
شیعه و چهار تن از پیغمبران عیسی و ادریس و خضر و الیاس و بروایت دیگر اسمعیل صادق الوعد پسر حزقیل
این پیغمبر حاضر میشوند و بروایت متواتره بسیار همه انبیا حاضر میشوند تا آدم و چهار تن از فرزندان
حسن بن علی و چهار تن از مکه و مثل آن از بیت المقدس و دوازده کس از اهل شام و مثل آن از یمن و سه
نفر از آذربایجان و مانند آن از بنی عروه و سه نفر از بغداد و چهار کس از بنی هیثم و دو نفر از بنی [illegible]
هفت تن و چهار کس از اولاد عقیل و مثل آن از واسط و هفت از بصره و مثل آن از دیلمان
و مانند آن از گیلان و هفت نفر و دوازده تن از طالقان و مثل آن از کوهستان و شش نفر
از ناحیه بصره و چهارده تن از جرجان و مانند آن از ری و دوازده تن از قم و سیزده تن از نواحی
و یک کس از اصفهان و چهار کس از کرمان و سه نفر از موالید و سه نفر از موالید و سه نفر از مرو و بحجف
از هند و سه نفر از غزنین و سه نفر از ماوراء النهر و سه نفر از حبشه و دوازده تن از کوفه و چهار نفر
از نیشابور و دوازده تن از سبزوار و هشت نفر از طوس و ناحیه آن و سه نفر از دامغان و چهار
نفر از کوه بابه و چهار نفر از مصر و هشت نفر و دو نفر از طبرستان و سه نفر از حلب و چهار نفر
از کوشش که اینها سیصد و سیزده تن باشند که از میان رختخواب خود گم شوند و بخدمت حضرت
حاضر شوند و بروایت دیگر آنجماعت زنده شوند و در خدمت آنحضرت روند سلمان فارسی و مقداد
و اسود و ابوذر و عمار و مالک اشتر و محمد حنفیه و ابودجانه انصاری و حذیفه بن یمانی و جابر
و سایر صحابه عظام از جمله سیصد و سیزده تن اند مکان آنحضرت در ایام غیبت بطریق مخالفان
و در اکثر کتب ایشان است که نام قریه که صاحب الامر ساکن است کرعه است و بطریق دیگر
دو شهر در مشرق و مغرب است که ماوراء الاقلیم است و نام یکی جابلسا است و نام دیگری جابلقا
و در کتاب نزهة الناظر مسطور است که امروز مکان حضرت صاحب الامر در جزیره ایست از جزایر
مغرب که آنرا علقمه خوانند و هر یک از اولاد کرام آنحضرت طاهر و قاسم و هاشم و ابراهیم و
عبد الرحمن سلام الله علیهم در جزیره از جزایر حاکمند و نام آن جزایر انبت ناعمه اسبار که صاحبه و خضرا
و بیضا و تبه و نوذیه و مسکن آنحضرت در جزیره ایست که آنرا کابله میگویند در زوجه آنحضرت از ذریت

ابیت است و دو انگشتر در دست مبارک است یکی از حسن بن علی و نقش آن انّی واثق
برحمت الله است و یکی از حضرت امام حسین است و نقش آن انا مستجیرک یا امان الخائفین است و مؤید ۲۰۹
این قول است آنکه شهری هست حرین نام سید صالحی شیعه از مردم آن ولایت گفت که ما در مکه بودیم
و شخصی را دیدم که در بازار بمنی میگردید و زری در دست داشت و میخواست که چیزی بخرد کسی آن زر از او
نمیگرفت بدو گفتم ترا چه حالت است گفت چند درهم دارم کسی از من نمیگیرد چون گفتم گفتم بنمای
چون نگاه کردم سکه آن این بود الله ربنا و محمد نبینا والمهدی امامنا پرسیدم تو از کجائی
گفت از بلاد مغربیم در میان دریای خضر و ما را پادشاهی است مهدی نام و این سکه بنام مبارک
اوست که عمر بسیار دارد من گفتم که کیست این مهدی و از کدام طایفه است انگشت طلب گزید
و گفت حرف مزن اگر تو شیعه بدانی که کیست من از آن دراهم الله نعیم نه بود باده ستدم و دراهم
شامی در عوض دادم و چون بولایت آمدم هر یک به سعه ترک از من بردند و فرنگی حدید الاسلام که
طبیب بود میگفت من در اکثر جزایر دریای خضر سیاحت و تجارت میکردم بجوالی اکثر جزیره که
میرسیدم در میان دیده بان نظر میکردم شهری میدیدم عظیم و وسیع و همه اهل آن شهرها عربان بودند
و در کنار دریا آمد و شد میکردند و بهم بر می آمدند و داد و ستد میکردند و گاه بود تشخیص میکردم
از دور مردی را که ریش او سیاه است یا سفید یا سرخ موست چون نیک ملاحظه میکردم اثری از او
نمیدیدم و ملا علی بن عز الدین استرابادی نقل میکند که سید علی قمی نقل میکند که سید علی بن قماق که جد
عم والد او در کمال علم و ورع و تشیع در ولایت عرب مشهورند حکایت کرد پیش از این بیست سال با جماعتی
در دریای شام بودیم ناگاه کشتی پیدا شد نه بطریق کشتیهای ما چون نزدیک رسیدیم مردمی که در آنجا بودند
نیز لباس و کلام ایشان بطریق دیگر بود رفتیم و پیش از احوال پرسیدیم چنان معلوم شد که قریب یکسال است
که دریا راه گم کرده اند و به آبادانی نرسیده اند پس احوال پرسیدند که شما بر چه دین هستید چون معلوم
کردند که از اهل اسلامید خوشحال شدند اما محزون بودند تا آنکه تحقیق کردند که بر طریقه اثنی عشریم یکبار بگریه
رام شدند و با ما یکبار بخشکی بر آمدند و گمان ایشان شد که مخالفند در این ولایت نمی‌نشستند پس بیرون آمدند
و نماز ظهر را بجماعت گذاردند و دراهم بسیار بیرون آوردند که چیزی بخرند و سکه مبارک آن دراهم بنام مبارک

امام

امام مهدی بود ناگاه ملعون مخالفی در میان جماعت بود با منافق دیگر میگفت که این جماعتی که همه
رافضی اند اگر این دراهم در ولایت شام بدر می آورند ایشان را ایذای بلیغ میفرمایند مردمان چون
اینسخنان شنیدند بسبب نه ایستادند فی الحال بکشتیهای خود سوار شدند و از همان راه که آمده بودند
مراجعت کردند و سید مشار الیه فرمود که هنوز پیش پدر و اقربای من از آن چهار سکه باقیست و در کتاب
اربعین محمد بن علی العلوی الحسینی بود بسندی که متصل است بمحمد بن یحیی الانباری روایت کرده است که
گفت در سال پانصد و چهل و سه در ماه مبارک رمضان در بلدهٔ طیبهٔ مدینة الاسلام وزیر سعید عالیشان
عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمع کثیری بضیافت طلبید و بعد از آن جمعی از خواص را امر بتوقف نمود
و بصحبت مشغول شدند باران بارانی آمد که از آنجا حرکت نتوانستند کرد و از هر در سخن میگفتند
و از هر باب حکایت در میان بود تا سر رشته کلام بمذاهب و ادیان کشید و بحسب اتفاق از اهل مجلس
آخر در پهلوی وزیر مرد عزیز با وقاری نشسته بود که در آنمدت او را ندیده بودم و وزیر با او در کمال
ادب سلوک میکرد با او در مقام توقیر و احترام بود و چون حرف مذهب در میان آمد وزیر گفت جمع قلیلی درنظر
اند شیعه و دیگران خوار و ذلیل و اهل سنت جماعت بسیارند و عزیز و صاحب اعتبار و آنمرد عزیز خواست
که بر او ظاهر سازد که کثرت دلیل حقیقت و قلت دلیل بطلان نیست و بوزیر گفت اطال الله بقائک
اگر رخصت باشد حکایتی که از برای من واقع شده و برأی العین مشاهده نموده ام معروض دارم و
الا ساکت باشم وزیر تأملی کرد و گفت بفرمائید تا منتفع شویم گفت بدانید که نشو و نمای در شهرها
بود که آن شهرها در غایت عظمت عظیم است چنانکه هزار و دویست ضیاع و قریه دارد و در کثرت مردم
آن شهر و نواحی را حصری نیست و همه نصرانیند و در آنحدود و جزایر بسیار است و صحاری آن که منتهی به نوبه و
حبشه میشود و عدد خلقش را کسی نمیداند بغیر از خدا و همه نصاری اند و سکان حبشه و نوبه که آن نیز حدی
ندارد و همه نصرانیند بر ملت عیسی و گمان دارم که عدد مسلمانان در پیش آنها همچون عدد بهشتیان نسبت بدوزخیان و در
دنیاها که گفتم غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجاز ند چنانکه بر شما ظاهر است بعد از آن خواست که
بوزیر ظاهر شود که اگر کثرت دلیل است بر حقیقت شیعه از سنی بیشترند گفت قبل از این به بیست و
یکسال با پدرم بعزم تجارت از مدینه با همه بیرون رفته سفر دریا اختیار کردیم و قافله تقدیر بموجب

خدا کشتی آنجا که خواهد برد اگر ناخدا جامه بر تن درد بار کشیده بجزیره رسانید از آنجا گذشته بشهرها
بر سایق و مدینه عظیم و اشجار و انهار رسانید و چون از ناخدا سؤال کردیم گفت والله من همچون شما اینجا
رانده ام و نه از کسی شنیده ام چون بشهر اول رسیدیم شهری دیدیم در غایت نزهت و آب و هوا
در کمال لطافت و مردی در نهایت پاکیزگی و لطافت نامش پرسیدم گفتند شهر بیت نهره نام از آنجا
راه دریا ده روز راه است و از راه صحرا دو ماه پای تخت سلطان آنجاست گفتیم عمال و گماشتگان حاکم کجا بند که
اموال ما را ببینند عشر و خراج خود را بگیرند تا مشغول خرید و فروش شویم گفتند حاکم این شهر را ببینید اینجا
خراج خود را برداشته بخانه حاکم ببرید ما را بخانه حاکم دلالت کردند چون در آمدیم دیدیم مرد صوفی صفتی
صاف ضمیری در زی صلحا جامه از پشم پوشیده و عبائی در دوش افکنده دوات و قلم در پیش خود نهاده کتابت
میکرد سلام کردیم جواب داد گفت و اعزاز و اکرام نمود صورت حال را تقریر کردیم گفت بشرف اسلام رسیده
اید یا نه گفتیم بلی بعضی مسلمانیم و بعضی بر دین موسی و عیسی باقی اند گفت اهل ذمه جزیه خود را بدهند و مسلمانان
تحقیق مذهب ایشان نمود پس پدرم جزیه خود را داد و سه نفر دیگر نصرانی را داد و یهودان نه نفر بودند
جزیه خود را دادند پس سه نفر اکتشاف در حال مسلمانان کرد چون بیان عقیده خود کردند لله معرفت ایشان بر محک
امتحان تمام عیار نباید فرمود که شما در زمره اهل اسلام نیستید بلکه در سلک خوارج منتظمید و مال شما بر مومنان حلال است
که ایمان بخدا و رسول مجتبی و علی مرتضی و سایر اوصیا تا صاحب الامر مولای ما ندارید و در زمره مسلمانان نیستید
و داخل خوارجید مسلمانان که این را شنیدند و مال خود را در معرض تلف دیدند بتحقیق فکر فرو برده بعد از
تامل بسیار استدعا نمودند که احوال ایشان را نوشته آنجماعت را بظاهره فرستند شاید فرجی بکار رود تا ما
قبول نمود و فرمود بظاهره روند و این آیه را خواند لیهلک من هلک عن بینة و ما انشا الله آنچه گذشته
شما شنوانیم گذشت و کسی آن سابق علی بکمال اوند داشت از آن شهر کشتی و معلم کرده روانه شدند روز چهارم دهم
بظاهره رسیدیم عرصه دیدیم جنة عرضها السموات و الارض آیتی بود در آن ادخلوها بسلام آمنین کلمه
بود در باره این چون آب زندگانی و هوایش فرح افزا چون ایام جوانی در کنار دریا واقع شده نهر بسیار از آن
جاری گرگها و گوسفندان باهم در دشت بسیار و دد و دام و صباع و هوام او بی آزار نه از کسی رمیدی و نه ضرر
بکسی رسانیدی شهری عظیم در فراخی و وسعت چون جنات النعیم بازار بسیار و مسجد بیشمار مردمش بهترین خلایق

رو می‌نمودند همه به راستی و امانت و دیانت هم قرین اگر کسی مزرعه و کیل جزیی خریدی خود متعرض او
شده حق خود برداشتی و دروغ و لغو و غیبت در میانشان نایاب همه کارشان محض قربة و از برای
ثواب چون موذن بانگ نماز گفتی همه در مسجدها حاضر و بعد از فراغ تکبر و کار خود ناظر جمع عریانان را جنان
نعیمی از انواع ضیع عزت داده بود که تمام در حیرت بودیم جمعی با ما راه نما شدند بقصری در این باغ پر اشجار
و انهار در آوردند چه اسرار دیدیم در لباس درویشان بر سندی نشسته و جمعی با ادب در خدمت آنها کمر بسته تا رسیدن
موذن بانگ نماز گفت و تا آنجا پر از مردم شد سلطان امامت کرد و بعد از ادای نماز در کمال خضوع و خشوع
مردم متفرق شدند و سلطان با ما ملتفت شد فرمود که تازه وارد شده اید فرمودیم بلی ما را دلداری نمود
و مرحبا گفت و از نسب و مذهب پرسید احوال گذشته را معروض داشتیم چون بر حال ما مطلع شد خطاب بمسلمانان کرده فرمود
که مسلمانان چند فرقه اند در آن میان شخصی بود روزبهان نام بر مذهب شافعی متکلم شده اظهار عقیده خود
نمود فرمود که از اینجماعت کدام با تو متفق اند گفت همه شافعی اند الا یک شخص حسان بن ثابت نام دارد
که او مالکیست خواهش او را براه نجات دلالت کند گفت شافعی با جماع قائلم عمل بقیاس کنم گفت ای
یا ابن صاحب الامر چون مردمان او را بچپان نام میبرند فرمود شافعی آیه مباهله را خوانده و میدانی گفت بلی
فرمود خوانده که قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم تا آخر فرمود ترا قسم میدهم
بقرآن که مراد پروردگار از این آیه چه کسانند روزبهان خاموش شد فرمود ترا قسم میدهم که در آیه
اصحاب کبار اند بغیر از مصطفی و مرتضی و حسن مجتبی و حسین سید الشهدا و بتول عذرا فاطمه زهرا دیگری بود روزبهان
بهان گفت نه یا ابن صاحب الامر و الله این آیه نازل نشد مگر در شان ایشان و باین مخصوص بود غیر
ایشان و بعضی از احادیث بفصاحت زبانی و طلاقت بیانی ادا کرد که حضار مجلس را دیدها گریان
و سینها بریان شد شافعی گفت عفو عفو یا ابن صاحب الامر نسبت حال ما بیان فرمایید و این سرگشته
وادی ضلالت را راه هدایت بنمایید فرمود من طاهر بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن
علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب ع که در شان او نازل شده و کل شیء احصیناه فی امام مبین و الله که مراد رب
العالمین از امام مبین نیست الا حضرت امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین که خلیفه بلافاصله خاتم النبیین است
و هیچکس را نرسد که بعد از آنحضرت مرتکب امر خلافت شود بغیر از شاه ولایت و خط ایوان عدالت

و هدایت و کرامت و کرمنا ذریة بعضها من بعض در شأن ماست و حق تعالی ما را باین مرتبه عطا و اختصاص داده پس
فرمود شافعی ما از اهل بیت رسولیم و مراد از اولو الامر ماییم روزبهان چون استماع این سخنان
از شاهزاده عالمیان نموده بیهوش شد بعد از ساعتی بهوش آمده گفت الحمد لله الذی منحنی بالاسلام
ونقلنی من التقلید الی الیقین بالاکرام والانعام و رفقای روزبهان را تمامی از کافر و مسلمان آن
دولت نصیب شد پس آنسرور اهل دین فرمود که ما را بدار الضیافه بردند و بکمال اعزاز و اکرام
رعایت نمودند و تا هشت روز بر خوان احسان شاهزاده مهمان بودیم و مردم همه بدیدن ما می
آمدند و مهربانی میکردند و غریب نوازی مینمودند تا هشت روز بعد از هشت روز رخصت
گرفتند که ما را ضیافت نمایند شرف قبول ارزانی داشته با کمال کسی هر روز از اهل شهر ما را
میبردند و نهایت گرمی مردمی مینمودند و طعمهای لذیذه و حلویات شهیه بما میدادند و عرض آن شهر دو ماهه راه
بود و سکنه شهر نمودند که از این شهر گذشته مدینه است که آنرا زرقه نام گویند و حاکم آن قاسم بن صاحب
الامر است طول و عرضش برابر اینشهر مردمش در خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و فراغبال مانند مردم
اینشهر و چون از آنشهر بگذرد در رسد بمثل آنشهر آنرا صافیه نام نهاده اند سلطان آن ابراهیم صاحب
الامر است و بعد از آن بهمه زینت و خوبی و دبش آراسته شهریست نام آن ظلوم متولی آن عبد الرحمن بن
صاحب الامر در حوالی رساتیق و ضیاع کثیره و طول و عرض آن دو ماهه است و منتهی میشود بشهری که طلیس
نام دارد و حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است مسافت این چهار ماه راه است زمین بکثرت و بسیار
آبهای منونه جنات تجری من تحتها الانهار هر که آن خط دلکشا را دید باقی عمر از دل که فرمانفرمای
ملک دلست حسرت بر آن نیاید القصه عرض و طول آن ملک مذکوره یکسال راه مسیر است و سکنه آن
ممالک نامحدود بالتمام شیعه اثنی عشریه مؤمن و متقی تولی بائمه معصومین ع و تبرا از مشایخ ثلثه و عدو
آل یسین بمجموع بخضوع و خشوع نماز گذارنده و روزه دارنده و زکوة و خمس اموال خود را بمصرف
رسانند و از مناهی دور باشند مدار ایشان بترویج احکام دین و پیروی رسول رب العالمین
امر بمعروف و نهی از منکر کنند و هر که مستطیع شود بزیارت بیت الحرام رود و یقین که در عده و عده و
زیاده از کافه مردمان عالمند و این ممالک همه نسبت بصاحب الامر دارد و حاکمش اولاد آنحضرت

چون کمان آن مردم آن بود که در آنسال تقدیم بهجت لزوم حضرت آنحضرت را مسرور سازد خطا بردیم یاران
دولت میسر نشد و روانهٔ دیار خود شدیم اما احسان و روز بهان ماندند بامید آنکه آن دولت را دریابند
و چون آن مرد عزیز حکایت را تمام کرد و از برخواسته بحجرهٔ خاص رفت و یکی از حضار مجلس را
طلبیده از و عهد و پیمان گرفت که آن حکایت را اظهار نکند و مبالغه و الحاح بلکه وعید و تهدید
نمود که حاضران فشای آن راز نکنند و ما چون بهم میرسیدیم رمز وایما باد آنشب و آن قصه مینمودیم بحمد الله تعالی
علامت ظهور صاحب الامر ع در روز دوشنبه عاشورای محرم که هم نوروز عجم باشد ظاهر میشود و بروایت
دیگر مطلق عاشورا و در سال طاق که سه یا پنج یا نه یا هفت ظاهر میشود و علی بن عبد الله از ابی الجارود او
از امام محمد باقر روایت نموده که گفت قائم آل محمد در اینمدت مالک کل زمین خواهد بود سیصد و نه سال
پادشاهی خواهد کرد و در روی زمین بآن قدر که صاحب کهف را مدت خواهد بود تا روزی که بیدار شوند
حقتعالی گشاده میگرداند شرق و غرب روی زمین را بجهة آواز ترس شمشیر او نخواهد ماند الا دین
محمد ص و در روایت دیگر هفت سال سلطنت کند که هر روزش برابر ده روز باشد و هر ماهش
برابر ده ماه و هر سالش برابر ده سال خواهد بود و عهد بن زید انکی از امام جعفر صادق ع روایت
کرده که هفت تن از حضرت صاحب الامر معجزه خواهند خواست یکی از ما وراء النهر معجزه الیاس
از آنحضرت امام و من یتوکل علی الله فهو حسبه گفته در روی جبله از آنطرف بآنطرف رود که موزه
او تر نشود و آن لعین گوید که این جادوست پس آبرا گوید که او را بگیرد و آن روز در آب زنده و
فریاد کند که این جزای آنکه بر امام زمان انکار کند دویم از صفهان از آن معجزه ابراهیم خلیل خواهد
بفرماید تا آتش عظیم بر فروزند و آیه فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون خوانده در
آتش رود و بسلامت بیرون آید آن لعین گوید این سحر است آتش را امر کند تا او را بگیرد و او میسوزد
و فریاد میکند و گوید این سزای آنکه منکر امام عصر شود سیم شخصی از اهل فارس بعصائی که در دست
امام بیند گوید معجزهٔ موسی از تو میخواهم قائم ع و الق عصاک فاذا هی ثعبان مبین گفته آن عصا را بیندازد
عصی اژدها شود و آن معاند گوید که این جادوست و بامر امام او را فرو برد سر و گردنش بیرون
بماند گوید این جزای آنکه معجزهٔ امام را جادو گوید چهارم مردی از آذربایجان استخوانی در دست

[illegible]

[illegible]

گرفته معجزه عیسوی خواهد که اگر تو امامی این استخوان را بسخن آور بدعای او آن استخوان متکلم شود و گوید
امام معصوم هزار سال شده که من بعذاب گرفتارم بدعای تو امیدوارم از خدا درخواه تا عذاب از من بر
گیرد و آن منطرود ایمان بیاورد و بر دارش کنند هفتم وزیر بر سردار فریاد کند که این جزای آنکه معجزه
ببیند و انکار کند هشتم منکری از اهل عمان گوید آهن در دست داود نبی نرم شد اگر در دست تو نرم
گردد امام باشی و چون برای او نماید بر انکار ثابت باشد عمودی گردنش اندازند تا بمیرد و در رد ندا
می گشته باشد و بگوید این جزای آنکه امام صادق را کاذب دانند ششم آنکه یکی از اتراک گوید بمعصیت
کارد بحلقش کارگر نشد و من آنرا معجزه میدانم اگر در دست تو مثل او ظاهر شود بامامت تو اقرار
کنم کاردی بدست او دهد که پسر خود را ذبح کن و او بقوت تمام هفتاد بار کارد بر گلوی پسر خود
مالد و صدا برز آن ملعون کارد بر زمین زند بفرمان حق تعالی کارد خود را با در ساند حلقش را ببرد بدوزخ
فرستد هشتم یکی از اعراب از آن معجزه حبش محمد را طلبید انحضرت شتری را طلبید و از او شهادت
بر امامت خود طلبد شتر سر بر زمین نهاده روی بر خاک مالد و گواهی بحقیقت امامت او بزبان
فصیح ادا نماید و چون بیند که آن ملعون اقرار بامامت امام نمیکند و او را در این شک گرگاه بیند واند و میگوید
این جزای آنکه امام صادق را کاذب داند و شیخ محمد بن مسعود که از ثقات محدثین است در تفسیر خود
روایت کرده از ابو لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر ع بعد از آنکه مدت سلطنت بنی عباس را
بیان کرد فرمود که یا لبید بتحقیق که در حروف مقطعه که در اول سورهای قرآنست علم بسیار هست
بدرستیکه حق تعالی فرو فرستاد الم ذلک الکتاب را پس حضرت محمد مصطفی اظهار پیغمبری خود نمود
تا آنکه حقیقت هویدا شد و کلمه حق و اسلام او ثابت و محکم شد در روزی که متولد شد از هزار عمر خلق الم
صد سال گذشته بود پس کشف بیان این در کتاب خداست و در حرفهای مقطعه است آنکه منتهی میشود در
روزی که متولد شد آن یکی از بنی هاشم خروج میکند پس فرمود که الف یکیست و لام سی و میم چهل است
و صاد نود است پس این صد و شصت و یک میشود پس خروج امام حسین ع در الم الله حین تمام شد مدتش
خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس نزد منقضی شدن این حروف نزد المص پس بفهم و خروج میکند
قائم ما اهل بیت نزد منقضی شدن این حروف بالمرا پس بفهم و نگاه دار و پنهان دار و بنا انچه

اول

بر حساب ابجد اهل مغرب است که سابقا در میان عرب شایع بود و ابجد ایشان اینست سعفص قرشت
ثخذ ضظغش یعنی صاد را شصت و ضاد را نود و سین را سیصد و طا را هشتصد و غین را نهصد و شین
را هزار میگیرند و باقی حروف را با مشهور موافقند پس اول تاریخ تولد آنحضرت رسالت را بر جمیع
فواتح بیرون آوردند با آنکه مکررها را بیندازی یعنی از الم و الر و حم و غیر اینها که مکرر واقع شده است
یکمرتبه حساب کنی و حروف مبسوطه را باز بر حساب کن مثل اینکه الف را سه حرف یکمرتبه و لام را سه
حروف و میم را سه حرف باین نحو که الف لام میم صاد الف لام را کاف ها یا عین صاد طا ها طا سین
یا سین حا میم عین سین قاف نون حرفهای اینها را که بشماری صد و سه میشود و از خلق حضرت
آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این روایت معتبر شش هزار و صد و سه سال گذشته بود
و عدد این حروف صد و بیست و سه است چنانکه دانستی پس فرمود که انقضای هر یک از فواتح سور
خروج یکی از بنی هاشم است و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب تا ظهور دولت خاتم الانبیا
نزدیک بهفتاد و یک است که عدد الم است بحساب ابجد و بحساب ترتیب بعد از الم البقره
الم عمران است و آن اشاره بخروج آنحضرت قریب بهفتاد و یک بود دیگر بترتیب سور قرآنی
المص است و آن اشاره بخروج بنی عباس است هر چند خروج ایشان بباطل بود و بحساب ابجد مغاربه
صد و سی و یک چند تا بیعت ایشان است بیشتر بود و احتمال دارد که ابتدای این تاریخ
از نزول سوره اعراف باشد پس بیعت ایشان نیز موافق میآید و توضیح این که بنای حساب
المص بر حساب ابجد مغاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار نقل شده است حاصل میشود
اما آنکه قیام آل محمد نزد الر است که در قرآن مجید است همه را حساب باید کرد و بقرینه آنکه در
الم یکی که مراد بود جزو آیه بعد را ضم فرمود و در المص و در الرا چون همه مراد بود بیان فرمود
و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج میشود چون مبدأ تاریخ از اول بعثت است حساب باید کرد تا ظهور
دولت آنحضرت چند مانده انکه حق تعالی در زودی زود دیده جمیع مؤمنان را به غبار مرکب آنحضرت
منور گرداند بمحمد و آله الطاهرین   در احوال ائمه اثنی عشری علیهم صلوات الله الملک الاکرم و اثبات
امامت بدلیل عقلی قطع نظر از افاده قوانین حکمت و طریقه متکلمین نمودن و در آن چند مجلس است

اوّل انکه عدد نقبای بنی اسرائیل که اوصیای حضرت موسی بودند دوازده نفر بودند لابد که باید
اوصیای رسول دوازده نفر باشند و اسامی نقبا این است یوشع بن نون کالوب بن یوفنا الیوسع بن
اخطوب یونس بن متی حزقیل ذو الکفل شموئیل شعیا دانیال ارمیا عزیر بن شرخیا داود سلیمان
دوّیم انکه حواریین حضرت عیسی که اوصیای انحضرت شدند دوازده نفر بودند لابد باید که اوصیای
حضرت رسول دوازده باشند و اسامی حواریین اینست شمعون بن حمون الصفا که نصاری اورا
پدررس میگویند و یوحنا ابن زبدی لوقا و متی و مرقوس که اورا ابن بلمی اندرس میگویند
برادر شمعون و یعقوب بن زبدی و یهودا ابن شمعون الخرطوطی یونس و صادق و صدوق
فیلقوس و فاق و حضرت خالق و جرجیس و حنظله از اوصیای بعد حواریین اند و بعضی سلمان
فارسی رضی الله عنه را آخرین اوصیای روح الله میدانند سیّم انکه عدد اسباط حضرت اسرائیل
دوازده نفر بودند لابد باید که عدد اوصیای رسول خدا دوازده باشند و اسامی ایشان یوسف بن
یامین یهودا لاوی روبیل شمعون ساخار یشجر نفتالی دان نهار جال قهاب چهارم انکه عدد
بروج آسمانها دوازده اند و آنها این است حمل ثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت پنجم انکه عدد ماهها دوازده اند لابد باید که عدد اوصیای انحضرت
دوازده باشند و عدد ماهها این است محرّم و صفر و ربیع الاوّل ربیع الآخر جمادی الاوّل و
جمادی الآخر رجب شعبان رمضان شوّال ذی القعده ذی الحجه ششم انکه عدد سال
نزد منجمین و اهل ختا و حکما دوازده است لابد باید که اوصیای آنحضرت دوازده باشند
سیچقان ئیل اود بارس توشقان لوی ئیلان یونت قوی پیچ تخاقو ایت تنکوز هفتم
انکه اعاظم انبیا دوازده اند لابد باید که اوصیای آنحضرت دوازده باشند آدم نوح
ابراهیم اسمعیل اسحق یعقوب یوسف موسی هرون داود سلیمان عیسیٰ هشتم
انکه عدد کتابهای آسمانی دوازده اند لابد باید که عدد اوصیای آنحضرت دوازده باشند
سفر آدم مجموعهٔ یوشع صحف ابراهیم توریة موسی زبور داود انجیل عیسی فرقان محمد مصحف حضرت
فاطمه و دوازده صحیفه مختومه کتاب جفر ابیض کتاب ناموس صلواة الله علی نبیّنا و آله و سایر

الصلوا

نبینا و آله و سایر الانبیا و المرسلین نهم آنکه سلاطین انبیا دوازده اند لابد باید که اوصیای
آنحضرت دوازده باشند آدم شیث ادریس نوح ابراهیم موسی یوسف داود سلیمان یوشع
ذو القرنین و محمد ص دهم آنکه اعاظم ملائکه مقربین دوازده اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و عزرائیل روح سطاطائیل اسماعیل معطائیل منصور رضوان مالک دردائیل یازدهم آنکه
در دلایل نقلی که از صحاح سته عامه بعربی ایراد مینماید که حجت بر گوساله پرستان شده که
مبادا گویند رافضیان برای خود تفسیر و تاویل نموده اند و نقل با المصدر از کتب ایشان شده
و احادیث مهدی این حکم دارد دوازدهم فی روایت مسلم من حدیث عامر ابن سعد بن ابی وقاص
قال کتبت الی جابر بن سمره مع غلامی نافع ان اخبرنی بشیء سمعته من رسول الله ص قال سمعته یوم الجمعة
رجم الاسلمی قال لا یزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیکم اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش ایضا
عنه عن عامر الشعبی عن جابر بن سمره قال انطلقت الی رسول الله مع ابی فسمعته یقول لا یزال هذا الدین
عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة فقال کلمة فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش ایضا من مسند احمد بن
حنبل عن مسروق قال کنا مع ابی عبد الله جلوسا فی المسجد نقرئنا فاتاه الرجل فقال یا ابن مسعود حدثکم
نبیکم کم یکونون من بعده خلیفة قال نعم کعدة نقباء بنی اسرائیل ایضا ما رواه ابن ابی الاثیر
فی جامع الاصول فی الفصل الاول من باب الاول من کتاب الرابع من حرف الخاء من کتاب
الخلافة من صحیح البخاری و المسلم و الترمذی و ابی داود عن جابر بن سمره قال سمعت النبی یقول یکون بعدی
اثنی عشر امیرا فقال کلمة لم اسمعها فقال ابی انه قال کلهم من قریش ایضا و فی روایت لا یزال امر الناس
ماضیا ولیهم اثنی عشر رجلا ثم تکلم بکلمة خفیت علی فقلت لابی ماذا قال رسول الله قال کلهم من قریش
ایضا و فی اخری لمسلم قال انطلقت الی رسول الله فسمعته یقول ان هذا الامر لا ینقضی حتی یمضی اثنی
عشر خلیفة ثم تکلم بکلمة خفیة عنی فقلت لابی ما قال قال کلهم من قریش ایضا و فی الاخر لا یزال الاسلام
عزیزا فی اثنا عشر خلیفة ثم تکلم بکلمة خفیة عنی فقلت لابی ثم ذکر مثله ایضا و فی روایته آخر للترمذی قال
قال النبی یقول هذا الدین قائما حتی یکون علیکم اثنی عشر خلیفة تجتمع علیه فیهم کلاما من النبی لم افهم فقلت
لابی ما یقول قال کلهم من قریش ایضا و فی روایة ابی داود قال سمعت رسول الله یقول لا یزال الاسلام

امرا الی اثنی عشر خلیفة ثم تکلم بکلمة لم افهمها فسألت الذی یلینی فقال کلهم من قریش ایضا و فی الاخری لا یزال
هذا الدین عزیزا الی اثنی عشر خلیفة فقال وکبر الناس فضجوا ثم قال کلمة خفیت فقلت لابی ما قال قال کلهم من
قریش ایضا وما ذکرته من اذعان الناس بکلمات الائمة یدل علیه مع الاشتهار و فی الالسن والنقل
فی الکتب ما نقله من فضل بن روزبهان وما ذکره ابن ابی الحدید فی مقام تعداد المفاخر الذی کان
بین بنی هاشم وبنی امیة بعد من قریش او من غیرهم ما بعده الطالبون عشر فی کل واحد منهم عالم زاهد
ناسک شجاع طاهر زکی فمنهم خلفاء ومنهم مرشحون ابن ابن ابن هکذا الی عشرة وهم الحسن بن علی بن
محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین وهذا لم یتفق
لبیت من العرب ولا من بیوت العجم بخاری در جزو آخر صحیح ومسلم در مسند و ابوداود در مسند
خود باسانید مختلفه این احادیث را روایت نموده و اکثری چون علاجی ندارند قایلند که
مراد ائمه اثنی عشر جماعت رافضه اند و با جمعی از فضلای ماوراء النهر و دانشمندان بخارا در این
زمان فقیر را مباحثات اتفاق افتاد از ایشان پرسیدم که خلفای دوازده کدامند گفتند دوازده
امام شما و هر که انکار ایشان کند کافر است و خود گفتند که اگر خلفای اربعه را بگوییم ایشان
خامس ندارند و اگر خلفای بنی عباس را بگوییم ایشان اضعاف این عددند
و چون کسی ایشان را خلیفهٔ خدا و رسول خدا تواند گفت با این
ظلمها که از ایشان صادر شده تا حال الحمد لله جمعی از ایشان
مؤمن و شیعه شدند و الله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم الحمد لله الذی وفقنا علی
اتمامه وصلی الله علی محمد وآله
الطیبین الطاهرین برحمتک
یا ارحم الراحمین
١٢٢٧